



# دانشگاه قرآن و حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان پایان نامه

تفسیر روایی سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف آیات ۱ تا ۴۲

بر پایه‌ی روایات اهل بیت علیهم‌السلام

استاد راهنما

حجّه الاسلام و المسلمین دکتر علی احمد ناصح

استاد مشاور

جناب آقای دکتر علی بنائیان اصفهانی

دانشجو

طیبه مظفری

ماه و سال دفاع

زمستان ۱۳۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی استان اصفهان است»



## تقدیم نامه

اکنون که عنایات خاصه‌ی الهی نصیبم گردید و لیاقت خوشه‌چینی از خوان گسترده‌ی قرآن و رهنمودهای ناب و بی‌نظیر حضرات معصومین علیهم‌السلام را یافتم، به پاس قدردانی از این نعمت لایزال، نتیجه و حاصل از تلاشم را به محضر مقدّس معصومین علیهم‌السلام که استوانه‌های راسخ در علم و اولین مفسّران قرآنند و به صدیقه‌ی طاهره ام‌الائمّه حضرت زهرا‌ی مرضیه علیها‌السلام و فرزند بزرگوارشان امام عصر (عج) تقدیم می‌نمایم. و به تمام آزاد مردانی که نیک می‌اندیشند؛ عقل و منطق را پیشه‌ی خود نموده و جز رضای الهی و پیشرفت و سعادت جامعه، هدفی ندارند و انسان را با همه‌ی تفاوت‌هایش ارج می‌نهند.

## سپاس‌گزاری

با تقدیر و تشکر شایسته از اساتید فرهیخته‌ی راهنما، جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین دکتر علی أحمد ناصح و استاد مشاور جناب آقای دکتر علی بنائیان و همه‌ی همکارانشان که راه‌گشای نگارنده در اتمام و اکمال این پایان نامه بودند.

همچنین سپاس فراوان از زحمات بی دریغ و شبانه‌روزی همسر گرامی و فرزندان عزیزم که نهایت همکاری را با بنده نمودند.

## چکیده

این رساله با عنوان تفسیر روایی اهل بیت علیهم‌السلام پیرامون آیات یک تا ۴۲ سوره‌ی یوسف، با هدف تأکید و اهمیت‌دادن به نقش روایات در فهم و تفسیر قرآن نوشته شده است؛ با توجه به اهمیت نقش روایات در فهم دقیق قرآن هدف از نگارش این رساله فهم آیات مورد نظر با استفاده از آراء تفسیری ایشان و مقایسه تفاسیر اجتهادی و روایی، همچنین مقایسه روایات شیعه و اهل تسنن و سپس فهم پیام‌های مورد تأکید آیات و روایات می‌باشد. لذا آیات با توجه به موضوع به سه دسته و در دو دامنه قرآنی و روایی مورد بررسی قرار گرفته است. ابتدا با کمک تعدادی از تفاسیر اجتهادی و کتب لغت، مفاد ظاهری آیات بررسی شده و سپس با بهره‌مندی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام در برخی از تفاسیر مأثور، مفاد روایی آیات نیز مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به مفاد روایی ۲۷۲ روایت بررسی شده‌ی ذیل آیات و آموزه‌های مورد نظر و مقایسه با مفاد ظاهری آیات، مشاهده شد در اکثر موارد با یکدیگر تطابق داشته و در بسیاری از موارد نیز معصوم علیه‌السلام روایای مختلفی از متن آیه را بیان نموده است که در آیات به آن اشاره نشده است. بطور کلی روایات وارده ذیل آیات مورد نظر سبب وضوح در مفهوم آیات و تبیین آن‌ها جهت فهم به تر گردیده است. در مواردی نیز به مباحث مطرح شده در روایت ایراداتی وارد بوده است که با توجه به قرائن نقلی و عقلی تحلیل‌ها یا نقدهایی ارائه شده است.

بخش گونه‌شناسی ۵۸ روایات بررسی شده؛ ۲۰ روایت سوره شناخت، ۲۲ روایت جری و تطبیق و تعیین مصداق، سه روایت تأویلی و ۱۳ روایت معنا شناخت پرداخته است. بیشترین فراوانی روایات، گونه‌ی جری و تطبیق و تعیین مصداق، سپس شأن نزول، معنا شناخت و بعد تأویل را شامل می‌شود. در استخراج آموزه‌های تربیتی و اخلاقی با ۸۰ آموزه‌ی؛ اخلاص و احسان، عدم اعتماد، والاترین اندرزها، حسد و پیامدهای آن، مشورت خصمانه، اجرای نقشه-ی شوم، عاقبت پیروی از هوای نفس و ... در آموزه‌های اعتقادی با توجه به آیات و روایات، به تنوع آموزه‌ها نیز دست یافتیم که دومین حجم آموزه‌ها را در بر داشت؛ آموزه‌های آن؛ توحید، یگانگی خدا، نفی شرک توحیدی، توسل به خداوند، الله حاکم بر دل‌ها و سجده‌ی سپاسگزاری از خدا، نبوت، قرآن شناسی، وحی الهی، اعجاز الهی بر حقانیت اولیا، ... با ۶۵ آموزه، دومین حجم را به خود اختصاص داده است؛ آموزه‌های اجتماعی با ۲۹ آموزه؛ مکرو حیل‌های شیطانی در جامعه، مانور از قدرت علمی، امر به معروف و نهی از منکر، رسیدگی به امور حقوقی و قضایی در جامعه، ...

وآموزه‌های سیاسی با ۱۹ آموزه تحت عنوانین؛ دفع ضرر احتمالی، جلوگیری از رسوایی، توطئه برای اجرای اهداف، بر ملا شدن توطئه‌ها و اهداف سیاستمداران فاسد.

ازنتایج این تحقیق مورد استفاده بودن اکثر روایات تفسیری در این آیات است، آیه‌ی ۴ ماجرای داستان حضرت یوسف که با شروع یک روایای صادقانه آغاز و پیامدهای آن؛ که به زندان رفت و مجدداً با شروع روایای صادقانه دیگری از زندان آزاد شد می‌پردازد که نشان از قدرت لایزال الهی، که با کنار هم چیدن تک تک پازل‌های این داستان شگرف عظمت تقوا و إخلاص را به بشر گوشزد می‌کند.

**کلید واژه:** تفسیر، روایت تفسیری، تفسیر روایی، سوره‌ی یوسف بخش اول، آیات (۱-۴۲)، گونه‌ی شناسی

روایات و پیام آیات و روایات.



مقدمه ..... ۱

## فصل اول

کلیات و مفاهیم ..... ۵

۱,۱. کلیات تحقیق ..... ۵

۱,۱,۱. بیان مسئله ..... ۵

۱,۱,۲. اهمیت و ضرورت تحقیق ..... ۶

۱,۱,۳. سؤالات تحقیق ..... ۷

۱,۱,۴. فرضیه های تحقیق ..... ۷

۱,۱,۵. پیشینه ی تحقیق ..... ۸

۱,۱,۶. چارچوب نظری تحقیق ..... ۹

۱,۱,۷. روش تحقیق ..... ۹

۱,۲. مفاهیم تحقیق (تعریف اصطلاحات) ..... ۱۰

۱,۲,۱. تفسیر ..... ۱۰

۱,۲,۲. تفسیر روایی ..... ۱۱

۱,۲,۳. روایات تفسیری ..... ۱۱

۱,۲,۴. گونه های روایات تفسیری ..... ۱۲

۱,۲,۱۰. مفاد ظاهری آیات ..... ۱۳

۱,۲,۱۱. مفاد روایی ..... ۱۳

۱,۲,۱۲. پیام آیات و روایات ..... ۱۳

۱,۲,۱۳. سوره ی یوسف ..... ۱۴

## فصل دوم

تفسیر روایی آیات ۴۲ تا ۴۳ سوره ی یوسف ..... ۱۸

درآمد ..... ۱۸

۲,۱. محتوای کلی سوره ی یوسف (آیات ۱-۳) ..... ۱۹

ترجمه ی آیات ..... ۱۹

درآمد ..... ۱۹

۲,۱,۱. مفاد ظاهری (آیات ۱-۳) ..... ۲۰

الف) عظمت قرآن (آیه ی ۱) ..... ۲۱

۲۲	.....	(ب حکمت نزول قرآن به زبان عربی(آیهی ۲)
۲۲	.....	(ج اصل ماده قرآن(آیهی ۲-۳)
۲۲	.....	(د بهترین قصه ها(آیه ۳)
۲۴	.....	(ه غفلت در قرآن(آیه ی ۳)
۲۴	.....	<b>۲,۱,۲. مفاد روایی(آیات ۱-۳)</b>
۲۵	.....	(الف حروف مقطعه و علوم بیکران نهفته در آن ها(آیه ی ۱)
۲۷	.....	(ب دلایل جمع آوری روایات مربوط به حروف مقطعه
۳۷	.....	(ج قرآن، و رازهای نهفته ی سرچشمه گرفته از علم بی پایان حق(آیات ۱-۳)
۳۹	.....	(د فصاحت و بلاغت، علت نزول قرآن به زبان عربی(آیه ی ۲)
۴۲	.....	(د(احسن القصص) در روایات(آیه ی ۳)
۴۵	.....	<b>۲,۱,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۱-۳)</b>
۴۵	.....	(الف اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات
۴۵	.....	(ب افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات
۴۶	.....	(ج مقایسه ی روایات شیعه و اهل تسنن
۴۶	.....	<b>۲,۲. تعبیر رؤیای یوسف و آغاز مشکلات(آیات ۴-۶)</b>
۴۷	.....	<b>۲,۲,۲. مفاد ظاهری(آیات ۴-۶)</b>
۴۷	.....	(الف حکمت خواب(آیه ی ۴)
۴۸	.....	(ب نهی مشفقانه پدر(آیه ی ۵)
۴۹	.....	(ج بشارت به کرامتی الهی(آیه ی ۶)
۵۰	.....	<b>۲,۲,۲. مفاد روایی(آیات ۴-۶)</b>
۵۱	.....	(الف خواب های رحمانی به منزله ی وحی(آیه ی ۴)
۵۶	.....	(ب جزئیاتی در باره ی رویاها(آیه ی ۶)
۶۱	.....	(ج تأویل احادیث(آیه ی ۶)
۶۴	.....	(د ابتلا و امتحان(آیه ی ۶)
۶۸	.....	(ذ حسادت اولین بلا(آیه ی ۶)
۶۹	.....	<b>۲,۲,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۴-۶)</b>
۶۹	.....	(الف اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات
۷۰	.....	(ب افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات
۷۰	.....	(ج مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن
۷۰	.....	<b>۲,۲,۳. داستان یوسف، حکمتی الهی(آیات ۷-۱۰)</b>
۷۱	.....	<b>۱,۲,۳. مفاد ظاهری(آیات ۷-۱۰)</b>
۷۱	.....	(الف داستان حضرت یوسف، و عبرت های آن(آیه ی ۷)
۷۲	.....	(ب نسبت گمراهی به پدر(آیه ی ۸)
۷۴	.....	(ج نقشه ی شوم برادران یوسف(آیه ی ۹)
۷۵	.....	(د نتیجه ی تصمیم برادران یوسف(آیه ی ۱۰)

۷۷.....	۲,۳,۲. مفاد روایی (آیات ۷-۱۰).....
<b>۷۷.....</b>	<b>عواقب کمبود محبت.....</b>
۷۸.....	۲,۳,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۷-۱۰).....
۷۸.....	الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات.....
۷۸.....	ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات.....
۷۹.....	ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن.....
<b>۷۹.....</b>	<b>۲,۴. نقش ویرانگر حسادت (آیات ۱۱-۱۴).....</b>
۷۹.....	۲,۱,۴. مفاد ظاهری (آیات ۱۱-۱۴).....
۸۰.....	الف) علت عدم اعتماد پدر به فرزندان (آیه ی ۱۱).....
۸۱.....	ب) برادران، مصمم بر اجرای نقشه ی خویش (آیه ی ۱۲).....
۸۲.....	ج) استدلال پدر: دریدن گرگ (آیه ی ۱۳).....
۸۳.....	د) تصمیم نهایی برادران یوسف (آیه ی ۱۴).....
<b>۸۴.....</b>	<b>۲,۵. دروغ رسواکننده (آیات ۱۵-۱۸).....</b>
۸۵.....	۲,۵,۱. مفاد ظاهری (آیات ۱۵-۱۸).....
۸۵.....	الف) اجرای نقشه شیطانی (آیه ی ۱۵).....
۸۶.....	ب) سرپوش نهادن بر گناه با گریه (آیه ی ۱۶).....
۸۷.....	ج) خورده شدن یوسف توسط گرگ (آیه ی ۱۷).....
۸۸.....	د) جو سازی و فریب نمایی (آیه ی ۱۸).....
۸۹.....	۲,۵,۲. مفاد روایی (آیات ۱۵-۱۸).....
۹۰.....	الف) رفتار برادران یوسف با او (آیه ی ۱۵).....
۹۱.....	ب) مناجات یوسف با خدا و امدادهای غیبی (آیه ی ۱۵).....
۹۳.....	ج) گریه های حیرت آمیز (آیه ی ۱۶).....
۹۵.....	ب) پیراهن حضرت یوسف (آیه ی ۱۸).....
۹۸.....	ه) صبر نیکو (آیه ی ۱۸).....
۹۹.....	۲,۵,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۱۵-۱۸).....
<b>۱۰۰.....</b>	<b>۲,۶. نجات یوسف از چاه (آیه ی ۱۹-۲۰).....</b>
۱۰۰.....	۲,۶,۱. مفاد ظاهری آیات (۱۹-۲۰).....
۱۰۶.....	۲,۶,۲. مفاد روایی (آیات ۱۹-۲۰).....
۱۱۰.....	۲,۶,۳. مقایسه ی مفاد ظاهر با مفاد روایی (آیات ۱۹-۲۰).....
<b>۱۱۱.....</b>	<b>۲,۷. یوسف در کاخ عزیز مصر (آیات ۲۱-۲۲).....</b>
۱۱۱.....	۲,۷,۱. مفاد ظاهری (آیات ۲۱-۲۲).....
۱۱۶.....	۲,۷,۲. مفاد روایی (آیات ۲۱-۲۲).....
۱۲۴.....	۲,۷,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۲۱-۲۲).....
<b>۱۲۵.....</b>	<b>۲,۸. نجات یوسف از غائله ای هولناک (آیات ۲۳-۲۴).....</b>

۱۲۶.....	۲,۸,۱. مفاد ظاهری(آیات ۲۳-۲۴) .....
۱۲۸.....	۲,۸,۲. مفاد روایی (ذیل آیات ۲۳-۲۴) .....
۱۴۱.....	۲,۸,۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۲۳-۲۴) .....
۱۴۵.....	۲,۹. اطلاع عزیز مصر از نیت ناپاک همسرش(آیات ۲۵-۲۹) .....
۱۴۵.....	۲,۹,۱. مفاد ظاهری(آیات ۲۵-۲۹) .....
۱۴۹.....	۲,۹,۲. مفاد روایی(آیات ۲۵-۲۹) .....
۱۵۳.....	۲,۹,۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۲۵-۲۹) .....
۱۵۶.....	۲,۱۰. نقشه ی زلیخا برای رهایی از زخم زبان زنان مصر(آیات ۳۰-۳۴) .....
۱۵۶.....	ترجمه آیات .....
۱۵۶.....	۲,۱۰,۱. مفاد ظاهری(آیات ۳۰-۳۴) .....
۱۵۸.....	۲,۱۰,۲. مفاد روایی(آیات ۳۰-۳۴) .....
۱۶۱.....	۳,۲,۱۰. مقایسه ی مفاد روایی و مفاد ظاهری(آیات ۳۰-۳۴) .....
۱۶۲.....	۲,۱۱. زندان به جرم بی گناهی (۳۵-۳۸) .....
۱۶۲.....	۲,۱۱,۱. مفاد ظاهری(آیات ۳۵-۳۸) .....
۱۶۵.....	۲,۱۱,۲. مفاد روایی(آیات ۳۵-۳۸) .....
۱۷۲.....	۲,۱۱,۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۳۵-۳۸) .....
۱۷۴.....	۲,۱۲. زندان، کانون توحید و تربیت(آیات ۳۹-۴۲) .....
۱۷۵.....	۲,۱۲,۱. مفاد ظاهری(آیات ۳۹-۴۲) .....
۱۷۸.....	۲,۱۲,۲. مفاد روایی(آیات ۳۹-۴۲) .....
۱۸۷.....	۲,۱۲,۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی(آیات ۳۹-۴۲) .....
۱۸۸.....	جمع بندی فصل .....
۱۸۹.....	نتایج تحقیق .....

### فصل سوم

۱۹۴.....	گونه شناسی روایات ۱-۴۲ سوره ی یوسف .....
۱۹۴.....	درآمد .....
۱۹۴.....	۳,۱. سوره شناخت .....
۱۹۵.....	۳,۱,۱. فضیلت قرائت سوره یوسف .....
۱۹۶.....	۲,۳,۱. آموزش و تعلیم سوره یوسف به زنان .....
۱۹۸.....	۳,۱,۳. خواص نگارش سوره ی یوسف .....
۱۹۹.....	۳,۱,۴. سبب نزول .....

۲۰۲.....	۳،۱،۵. إختلاف در قرائت .....
۲۰۴.....	۳،۲. معنا شناخت .....
۲۰۸.....	۳،۳. تأویلی.....
۲۰۹.....	۳،۴. جری و تطبیق و مصداق .....
۲۱۰.....	۳،۴،۱. حضرت علی(ع) مصداق بازر «الکتاب المبین» .....
۲۱۰.....	۳،۴،۲. جری علم علی(ع) در وجود ائمه(ع) .....
۲۱۱.....	۳،۴،۳. قرآن، مصداقی برای «أحسن القصص» .....
۲۱۱.....	۳،۴،۴. علی(ع) بهترین مصداق(فَصْبِرٌ جَمِيلٌ) .....
۲۱۲.....	۳،۴،۵. عزیزمصر مصداقی برای «رَبِّ» .....
۲۱۳.....	۳،۴،۶. امام رضا(ع) مصداق حقیقی(وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) .....
۲۱۳.....	۳،۴،۷. پیامبر اکرم(ص) مصداقی از(آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ) .....
۲۱۴.....	۳،۴،۸. یوسف(ع) مصداق اکمل یک انسان زیبا .....
۲۱۴.....	۳،۴،۹. یوسف مصداق بارز مبارزه با هواهای نفسانی .....
۲۱۴.....	۳،۴،۱۰. معصومین(ع) از مصادیق (ذَلِكَ الَّذِي نُنْفِئُكُمْ) .....
۲۱۵.....	۳،۵. تفسیری .....
۲۱۵.....	جمع بندی فصل .....

#### فصل چهارم

۲۱۸.....	بیان آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید آیات و روایات .....
۲۱۸.....	درآمد .....
۲۱۹.....	۴،۱. آموزه های اعتقادی .....
۲۱۹.....	۴،۱،۱. توحید .....
۲۲۳.....	۴،۱،۲. نبوت .....
۲۳۲.....	۴،۱،۳. معاد .....
۲۳۳.....	۴،۱،۴. امامت و رهبری .....
۲۳۴.....	۴،۱،۵. شریعت .....
۲۳۵.....	۴،۲. آموزه های اخلاقی و تربیتی .....
۲۳۵.....	الف) اخلاص و احسان دو صفت مردان خدا .....
۲۳۸.....	ب) عدم اعتماد .....
۲۳۸.....	ب) والاترین اندرزها .....
۲۳۹.....	ج) حسد و پیامدهای آن .....
۲۴۰.....	د) مشورت خصمانه .....

۲۴۱.....	ه) اجرای نقشه ی شوم از قبل طراحی شده .....
۲۴۲.....	و) عاقبت پیروی از هوای نفس .....
۲۴۳.....	ز) ارزش گذاری اما به چه قیمت! .....
۲۴۳.....	ح) قدر زر زرگر شناسد... (احترام متقابل) .....
۲۴۴.....	ط) لغزش شرم آور .....
۲۴۵.....	ی) علم الهی .....
۲۴۷.....	ک) سرکوب هوای نفس .....
۲۴۸.....	ل) اعتراف به گناه .....
<b>۲۵۰.....</b>	<b>۴,۳. آموزه های اجتماعی .....</b>
۲۵۰.....	الف) مکرو حيله های شیطانی در جامعه .....
۲۵۰.....	ب) مانور قدرت علمی برای تأثیر گذاری بیشتر .....
۲۵۲.....	ج) امر به معروف و نهی از منکر .....
۲۵۲.....	د) رسیدگی به امور حقوقی و قضایی در جامعه .....
۲۵۳.....	ه) وجود مسائل ضد اخلاقی جامعه .....
۲۵۴.....	و) مشکلات بیمارهای روحی روانی در جامعه .....
۲۵۵.....	ز) طرح مسائل فقهی در جامعه .....
<b>۲۵۶.....</b>	<b>۴,۴. آموزه های سیاسی .....</b>
۲۵۶.....	الف) دفع ضرر احتمالی .....
۲۵۷.....	ب) جلوگیری از رسوایی .....
۲۵۸.....	ج) توطئه برای اجرای اهداف خویش .....
۲۵۹.....	د) بر ملا شدن توطئه ها .....
۲۵۹.....	ه) اهداف سیاستمداران فاسد .....
<b>۲۶۰.....</b>	<b>۴,۵. آموزه های اقتصادی .....</b>
۲۶۰.....	الف) مشارکت .....
۲۶۰.....	ب) مرغوبیت کالا .....
۲۶۱.....	جمع بندی فصل .....
۲۶۷.....	نتایج تحقیق .....
۲۶۸.....	پیشنهادها .....
۲۷۰.....	فهرست منابع .....

## مقدمه

بی‌هیچ شک و تردیدی قرآن کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی است که خداوند تبارک و تعالی برای ارشاد و هدایت انسان‌ها نازل کرده است و با محکم‌ترین و والاترین آموزه‌های وحی در اختیار بشر قرار داده است؛ در نتیجه دسترسی صحیح و بی‌عیب و نقص به آن چه در این کتاب روحانی از مهم‌ترین ضروریات هدایتی می‌باشد با علم و یقین راسخ به رابطه‌ی تنگاتنگی که میان کلام‌الله مجید و عترت طاهرین وجود دارد، آن‌ها ارزشمندترین و مطمئن‌ترین راه و روش دستیابی این آموزه‌های وحیانی، مراجعه به سنت و عترت مطهر پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ می‌باشد. لذا این روش که به روش تفسیر اثری مشهور است، پیشینه‌ای به قدمت نزول قرآن دارد. چرا که قرآن با صراحت و وضوح پیامبر ﷺ را به عنوان معلّم و مبین قرآن معرفی نموده است و ایشان نیز همواره اهل بیت خود را در کنار قرآن به جهانیان معرفی و تمسک به این دو را برای رسیدن به سعادت در دنیا و آخرت الزامی دانسته‌اند.

موضوع پژوهش حاضر تفسیر روایی سوره یوسف بر پایه روایات اهل بیت علیهم السلام است. هدف از نگارش این تحقیق نیل به مقصود و مراد آیات از طریق روایات معصومان علیهم السلام و تأکید یا اهمیت بخشی به نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن می‌توانند ایفا کنند، می‌باشد.

این تحقیق شامل چهار فصل می‌باشد در فصل اول کلیات و بررسی مختصری پیرامون مفاهیم تحقیق ذکر شده است و در فصل دوم به بررسی مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی، روایاتی که ذیل آیات آمده است پرداخته است در پایان، این دو مبحث با یکدیگر مقایسه شده‌اند. فصل سوم به گونه‌شناسی روایات می‌پردازد. در چهارمین فصل نیز پیام‌ها و آموزه‌های هدایتی آیات و روایات ارائه شده است.

باجستجویی که صورت گرفت، تحقیق جامعی که اهداف فوق را دنبال نماید در این زمینه انجام نشده است. کلان‌پروژه‌ی روایات تفسیری امام صادق علیهما السلام و نیز تفسیر جامع الاثری آیت الله معرفت رحمه الله نیز به نحوی جامعیت و اهداف مورد نظر را ندارد. روشی که در این تحقیق به کار رفته است با رویکرد گردآوری و تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام در یک دامنه‌ی خاص قرآنی با تأکید بر متن و محتوای روایات می‌باشد. آن چه پردازش دقیق

در مورد موضوع را دچار دشواری می‌کرد کمبود منابع تحلیلی و ترجمه‌ای برای منابع تفاسیر روایی شیعه و کتاب الدر المنثور فی تفسیر المأثور و دشواری متن برخی روایات آن بوده است.

امید است تحقیق حاضر بتواند در راستای پیشرفت علم تفسیر روایی گامی نو برداشته باشد و مورد قبول حضرت حق تعالی و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گیرد.



# فصل اول

کلیات

و

مفاهیم



## کلیات و مفاهیم

### ۱,۱. کلیات تحقیق

#### ۱,۱,۱. بیان مسئله

سوره‌ی یوسف دوازدهمین سوره‌ی قرآن و جزء سوره‌های مکی می‌باشد. این سوره شامل ۱۱۱ آیه است و غرض کلی آن بیان ولایتی است که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد. تحقیق حاضر مربوط به آیات ۱ تا ۴۲ سوره‌ی یوسف است. محتوای این آیات را می‌توان به دوازده بخش تقسیم کرد؛ تعبیر خواب و آغاز مشکلات، داستان یوسف، حکمتی الهی، نقش ویران‌گر حسادت، دروغ رسواکننده، یوسف برده‌ای در مصر، یوسف در کاخ عزیز مصر، رسیدن به سن جوانی، نجات یوسف از غائله‌ای هولناک، اطلاع عزیز مصر از نیت ناپاک همسرش، نقشه‌ی زلیخا برای رهایی از زخم زبان زنان مصری، زندان به جرم بیگناهی و زندان توسط یوسف کانون توحید و تربیت.

در این پژوهش سعی گردید با الگو قرار دادن تعدادی از پرسش‌های محوری و با بهره‌گیری از تفاسیر مأثور عیاشی، البرهان فی تفسیر القرآن، صافی، قمی و دیگر کتب تفسیرروایی و همچنین روایات تفسیری معصومان علیهم‌السلام به گردآوری روایات تفسیری این سوره پرداخته شود، سپس با بهره‌گیری از آن‌ها و دیگر دانسته‌های تفسیری مفاهیم و مقاصد آیات تبیین شده، بعد از بین تفاسیر اجتهادی و روایی و روایات شیعه و اهل تسنن از الدرالمثور و برخی تفاسیر

دیگر مورد مقایسه قرار گرفته است. بررسی گونه‌های روایات تفسیری و استخراج آموزه‌های هدایتی و شناخت پیام‌های مورد تأکید در روایات بخش دیگری از این تحقیق می‌باشد.

## ۱،۱،۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

استوارترین، خالص‌ترین و صحیح‌ترین تفسیر از قرآن، تفسیری است که در بیان امامان معصوم علیهم‌السلام تجلی نموده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام ایشان آگاه‌ترین افراد به قرآن می‌باشند. از این رو مراجعه به روایات نقل شده از آن حضرات در راستای نیل به بهترین و صحیح‌ترین درک و فهم از آیات قرآنی بسیار ضروری است.

از اهداف این تحقیق می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد :

- الف) دستیابی به مفهوم اولیه و کلی آیات مورد بحث بر اساس مفردات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام.
- ب) تأکید یا اهمیت بخشیدن به نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن و تحلیل محتوایی روایات ذیل آیات مورد نظر در صورت نیاز و مقایسه‌ی تفاسیر اجتهادی و مفاد روایات ذیل آیات.
- ج) گونه‌شناسی روایات تفسیری.
- د) بیان آموزه‌های هدایتی که در آیات و روایات تفسیری ذیل آیات ۱-۴۲ مورد تأکید قرار گرفته‌اند و نیز بیان نتایج آن‌ها.

ه) نیل به منظور و مراد آیات از طریق روایات معصومان علیهم‌السلام و مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی.

خ) فهم پیام‌های مورد تأکید در آیات و روایات تفسیری این سوره.

ح) ارائه‌ی تفسیری مبتنی بر روایات، از آیات ۱-۴۲ سوره یوسف.

البته بیان مفاد ظاهری و تطبیق آن با مفاد روایی در تفسیر و فهم آیه اهمیت بسزایی دارد از آن جا که پیرامون روایات تفسیری ذیل آیات سوره‌ی مبارکه یوسف، به طور ویژه کار خاص و پایان‌نامه‌ای نگارش نشده‌است، نتیجه‌ی این پژوهش در جهت ارائه‌ی برداشت معصومان، از این آیات و آشنا ساختن دیگران با محتوای این آیات و پیامدهای آن طبق روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند کاری جدید و از این جهت مفید باشد. به علاوه می‌تواند الگویی برای ارائه‌ی کارهای مشابه در زمینه روایات تفسیری ذیل سایر سور قرآن به حساب آید. البته بررسی آیات سوره‌ی یوسف،

تحقیقی دقیق و زمانی وسیع را می‌طلبید تا از همهی زوایا این بحث دنبال گردد؛ لیکن ما به اجمال و در حد توان خود به این مهم پرداخته‌ایم و خود اذعان داریم که تلاش ما دارای کاستی‌های فراوانی می‌باشد.

### ۱,۱,۳. سؤالات تحقیق

پرسش‌های ضروری پایان‌نامه حاضر عبارتند از:

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۱-۴۲ سوره یوسف، با توجه به وجوه معناشناختی مفردات و مفاد ظاهری آیات، چیست؟
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری آیات ۱-۴۲ سوره‌ی یوسف با مفهوم اولیه آیات مذکور چه تناسبی دارد؟
- ۳- روایات تفسیری اهل‌بیت علیهم‌السلام ذیل این دسته آیات، از چه گونه‌هایی برخوردار است؟
- ۴- مهمترین نکات و آموزه‌های هدایتی که در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام ذیل این آیات وارد شده چیست؟ و روایات به چند دسته قابل تقسیم می‌باشند؟

### ۱,۱,۴. فرضیه های تحقیق

۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۱-۴۲ سوره یوسف درباره بخش بسیار مهم و حساسی از زندگی حضرت یوسف است که از یک خواب وحیانی شروع تا بیان‌کننده‌ی ولایتی باشد که خداوند نسبت به بنده‌اش که ایمان خود را خالص و دلش را از محبت خدا پر نموده و جز به سوی او به هیچ سوی دیگر توجه نداشته باشد؛ چنین بنده‌ای را خداوند خود عهده‌دار آموزش می‌شود و او را به بهترین وجه تربیت می‌کند و از جام محبت سرشارش کرده و وی را برای خود خالص می‌سازد، هر چند حوادث خواری وی را بخواهند عزیزش می‌گرداند و پس از طی مشقتها و مشکلات به اراده‌ی الهی به عزت و دولت می‌رسد.

موضوعات کلی این مفاهیم عبارتند از: خواب‌دیدن حضرت یوسف علیه‌السلام و تعبیر آن توسط پدرش حضرت یعقوب علیه‌السلام، حسادت برادران با مطلع‌شدن از مفهوم خواب یوسف، مشورت در خصوص محو یوسف علیه‌السلام از صحنه‌ی زندگیشان، فروش او جهت پاک‌سازی آثار جنایت، بردگی و فروش وی در بازار برده‌فروشان، خریداری او به وسیله‌ی عزیز مصر و تقدیم وی به همسرش جهت تربیت و نگهداری تا روزی از او بهره‌مند شوند، تجربه‌ی زندگی جدید در قصر پادشاهی، دلبستگی و عشق دیوانه‌وار همسر عزیز مصر به یوسف علیه‌السلام همراه با بلوغ جسمی او، طرح نقشه‌ای مخوف و ترسناک برای دستیابی به امیال نفسانی، ناموفق‌بودن نقشه‌ی گناه و خنثی‌نمودن آن به وسیله قدرت لایزال الهی با

سخن گفتن کودک شیرخوار، بررسی سرنخ‌های آثار جرم زلیخا بر بدن و لباس یوسف، انتشار خبر رسوایی زلیخا توسط زنان درباری که راز عشقش را از خودش شنیده بودند، ترفند سیاسی زلیخا با طرح نقشه‌ای کامل‌تر و دقیق‌تر تا خود را حق به جانب نشان دهد، دعوت همسران وزرا و بزرگان حکومتی و پذیرایی همراه با وسیله‌ی برنده، امر به ورود یوسف در محل پذیرایی تا زنان او را ببینند و تا پایان داستان عبرت‌آموز پیامبر خدا حضرت یوسف علیه السلام.

۲- مفاهیم روایات تفسیری آیات ۱-۴۲ سوره‌ی یوسف در اکثر موارد با مفهوم ظاهری آیات تطابق دارد و مفاد روایی آیات در بسیاری از موارد نسبت به مفاد ظاهری دارای شرح و توضیح بیشتری در جزئیات داستان می‌باشد.

۳- در اکثر روایات این سوره به تبیین تفسیر مفهومی آیات، ذکر مصداق و بیان معانی واژگان و در برخی موارد به تأویل آیات پرداخته‌است.

۴- آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و آموزه‌های اعتقادی، بیش‌ترین حجم آموزه‌های این پژوهش می‌باشد و آموزه‌های اجتماعی و سیاسی در رده‌های بعدی قرار می‌گیرند.

#### ۱،۱،۵. پیشینه‌ی تحقیق

موضوع اصلی این پایان‌نامه توجه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در مورد آیات ۱-۴۲ سوره‌ی مبارکه یوسف است. اگر چه در تفاسیر اجتهادی به بررسی این سوره پرداخته و در تفاسیر روایی، روایات آن گردآوری و در تفاسیر عام به این روایات اشاره گردیده‌است؛ اما تاکنون پژوهشی که در آن به تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام پرداخته باشد و به پرسش‌های محوری که در این تحقیق مطرح گردیده، بپردازد و تحقیقی با رویکرد تفسیر روایی اهل بیت علیهم السلام اراه کند و منطبق با این موضوع به همه‌ی جوانب پرداخته‌باشد به گونه‌ای که ما را از پرداختن به این بحث بی‌نیاز کند، وجود نداشت؛ البته به صورت پراکنده کتابه ا و رساله‌هایی مستقل و غیرمستقل پیرامون سوره‌ی یوسف و روایات آن و هم‌چنین در مورد شرح و تبیین دقیق و درست سوره‌ی یوسف وجود دارد که هر یک به برخی از جوانب اشاره دارند و گاه بعضی افراد این داستان عبرت‌آموز و معجزه‌ی الهی را به سمت و سوی دیگر سوق داده‌اند که مخالف شأن و منزلت پیامبران و اولیای الهی می‌باشد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- کتاب تفسیر اثری جامع تألیف مرحوم آیت‌الله معرفت رحمته الله علیه که ناتمام مانده و فقط حول سوره‌های اول قرآن انجام شده است؛ شیوه و اهداف نگارش آن نیز با این پژوهش متفاوت می‌باشد. البته این کتاب نوعی تفسیر اثری است؛ که

در آن از احادیث و شیوهی نقلی استفاده شده است و روایات تفسیری شیعه و اهل تسنن، اعم از احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ صحابه و تابعان را جمع‌آوری نموده است. این کتاب جامع بوده و احادیث شیعه و اهل تسنن را جمع‌آوری کرده است و به منابع فریقین توجه کامل داشته است و نوعی تفسیر مقارنه‌ای، تطبیقی و تقریبی به شمار می‌آید. هدف اصلی این کتاب جمع‌آوری اخبار تفسیری و نقد و بررسی آن‌ها می‌باشد، که متأسفانه در قسمت‌هایی از سوره بقره ناتمام مانده است.

۲- پایان‌نامه (کلان‌پروژه) روایات تفسیری ﷺ که تنها به بررسی روایات یک معصوم ﷺ (احادیث تفسیری امام صادق ﷺ از تفاسیر «الصادق، قمی، البرهان، نورالثقلین») پرداخته و در آن تطبیق و استدراک منابع اصلی بررسی شده است.

۳- در کنار منابع شیعی، مصادر اهل تسنن مانند: تفسیر الدر المنثور و جامع البیان نیز مورد بررسی قرار گرفته است. تحقیق مورد نظر «تفسیر روایی اهل بیت ﷺ آیات ۱-۴۲ سوره یوسف» که در اصل یک کلان‌پروژه در کل قرآن است؛ به نظر می‌آید نسبت به احادیث تفسیری امام صادق ﷺ کامل‌تر و نسبت به تفسیر آیت‌الله معرفت، از نظر دامنه روایی جزئی‌تر و در حدّ روایات اهل بیت ﷺ در منابع شیعه و الدر المنثور از اهل تسنن باشد.

## ۱,۱,۶. چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات و مفاهیم

فصل دوم: تفسیر روایی آیات ۱-۴۲ سوره یوسف.

فصل سوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری.

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی آیات و روایات.

در پایان خاتمه: شامل نتایج و پیشنهادات می‌باشد.

## ۱,۱,۷. روش تحقیق

شیوهی پژوهش در این پایان‌نامه کتابخانه‌ای و اسنادی و روش آن تحلیلی می‌باشد؛ که موضوع تحقیق با راهنمایی اساتید محترم گروه انتخاب و آیات مورد بحث با توجه به تفسیر المیزان دسته‌بندی شده و ذیل هر دسته به بیان معناشناسی لغات مهم آیات پرداخته شده است و هر لغتی که مهم و قابل ملاحظه بوده با توجه به برخی منابع لغوی و

تفسیری بررسی گردیده‌است، در ادامه در قسمت مفاد ظاهری آیات نظر مفسرین در تفاسیر اجتهادی مورد بررسی قرار گرفته‌است سپس احادیث تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام با استناد به منابع اولیه و تفاسیر روایی شیعه، جمع‌آوری گردیده و در کنار مصادر شیعه از الدر المنثور و چند تفسیر دیگر به عنوان مصادر اهل تسنن نیز استفاده شده‌است؛ در ادامه به تحلیل برخی روایات پرداخته شده و در پایان مقایسه‌ای بین تفاسیر اجتهادی و روایی و همچنین بین روایات شیعه و الدر المنثور صورت گرفته‌است.

در بررسی گونه‌شناسی روایات به پنج دسته با عناوین: سوره‌شناخت، معناشناخت، تفسیری، تأویلی و جری و تطبیق تقسیم شده‌اند و سعی بر آن بوده که با توجه به منابع تفسیری مورد اعتماد، هر روایت ذیل گونه‌ی مناسب خود قرار گیرد و در فصل پایانی با توجه به این که روایات در کنار آیات دارای پیام‌ها و آموزه‌هایی هستند آن پیام‌ها به صورت عنوان‌بندی شده مطرح شدند. لازم به ذکر است که ترجمه‌ی آیات ذیل هر دسته بر اساس ترجمه‌ی آیت-الله ناصر مکارم شیرازی صورت گرفته‌است.

## ۱،۲. مفاهیم تحقیق (تعریف اصطلاحات)

### ۱،۲،۱. تفسیر

«تفسیر» از ریشه‌ی «فسر» گرفته شده‌است و فسر به معنای جدا کردن، بیان، توضیح دادن، کشف و آشکار ساختن امر پنهان یا معنای معقول آمده است.<sup>۱</sup> اکثر قریب به اتفاق لغت‌شناسان تفسیر را به کشف و شرح معانی الفاظ و عبارات اختصاص داده‌اند.<sup>۲</sup> «تفسیر» در اصطلاح مفسران عبارت‌است از زدودن ابه ام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر نارسا و دچار اشکال است.<sup>۳</sup> علامه طباطبایی در کتابش می‌نویسد: التفسیر هو بیان معانی الآیات و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها.<sup>۴</sup> تفسیر بیان کردن معانی آیات است و کشف مقاصد و مدلول‌های آیات.

---

۱. أحمدبن محمدفیومی، المصباح‌المنیر فی غریب‌الشرح‌الکبیر للرافعی، قم، مؤسسه دارالجهرة، ۱۴۱۴ق، چاپ دوم، (ذیل ماده‌ی فسر).  
۲. محمدبن مکرم ابن منظور، لسان‌العرب، تصحیح جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق، چاپ سوم؛ فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، تصحیح أحمد حسینی آشکوری، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش، ۶جلد، (ذیل ماده‌ی فسر)؛ محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج‌العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ۲۰جلد، (ذیل ماده‌ی فسر).  
۳. محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۶ش، ج ۹، ص ۱۷.  
۴. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴.



## ۱,۲,۲. تفسیر روایی

تفسیر روایی یا «اثری» کهن‌ترین روش تفسیر قرآن به شمار می‌رود و مقصود آن است که مفسر قرآن از سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام نیز از سخن صحابه [نزد اهل سنت] برای روشن شدن مفاد آیات و مقاصد آن استفاده کند.<sup>۱</sup> در واقع این روش امامان علیهم‌السلام در تفسیر آیه به سنت پیامبر ﷺ و یا ائمه علیهم‌السلام استناد کرده و به کمک سنت، آیه را تفسیر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

## ۱,۲,۳. روایات تفسیری

مقصود از روایات تفسیری، روایاتی هستند که به گونه‌ای با تفسیر و تبیین آیات قرآن ارتباط دارند و یا تفاسیر روایی را که از این کتاب آسمانی شده مردود می‌شمارند. بر پایه‌ی این تعریف و در یک تقسیم‌بندی کلی روایات تفسیری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته‌ی اول: روایاتی که به صورت روشن ناظر آیات قرآن و تفسیر و تبیین معانی آنها هستند؛ این دسته از روایات نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند: بخش اول، روایاتی که مفاهیم ظاهری قرآن را تفسیر می‌کنند و بخش دوم، روایاتی که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آن را تبیین می‌نمایند.

دسته دوم: روایاتی که در نگاه اول به نظر می‌رسد ارتباطی با قرآن ندارند ولی پژوهشگر توانا می‌تواند با تأمل دریابد که این روایات، در آیات قرآن ریشه دارند و مفسر مبین آنها می‌باشد.

دسته سوم: روایاتی که به تفسیرهای ناروا هشدار می‌دهند و راه پیش‌گیری از خطا در تفسیر قرآن را ارائه می‌نمایند.<sup>۳</sup>

---

۱. محمد، محمدی ری شهری، *درآمدی بر تفسیر جامع روایی*، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ش، ص ۳۹.

۲. علی أحمدناصح، *اعتبار و کاربرد روایات تفسیری*، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۷ش، ص ۱۱۰.

۳. محمد محمدی ری شهری، *درآمدی بر تفسیر جامع روایی*، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۰ش، چاپ اول، ص ۱۱۳.

## ۱،۲،۴. گونه های روایات تفسیری

منظور از گونه‌ها کارکردهای متفاوت روایات تفسیری است؛ گونه‌ها عناوینی هستند که شیوه و نوع رابطه‌ی روایت را با آیه بیان می‌کنند. در این تحقیق با توجه به تقسیم‌بندی‌های متفاوت صورت گرفته روایات در پنج گونه، سوره-شناخت، معناشناخت، تفسیر مفهومی، تأویلی و جری و تطبیق قرار می‌گیرند.

### الف) روایات سوره شناخت

مقصود از احادیث سوره‌شناخت در بخش گونه‌شناسی، هر روایتی است که به شأن نزول، سبب نزول، فضیلت یا آثار قرائت آیه و اختلاف قرائت‌ها بپردازد. رویداد یا پرسشی که به اقتضای آن، قسمتی از قرآن، همزمان یا در پی آن نازل شده است، سبب نزول آن است. به جهت آن که زمینه‌ی نزول آیات را فراهم می‌آورند. شأن نزول، واقعه‌ای است که بخشی از قرآن درباره‌ی آن نازل شده است. به بیان دیگر چیزی است که آیه یا سوره‌ای از قرآن برای پرداختن به آن، از جهت شرح و بیان و یا برای عبرت‌آموزی از آن نازل شده است. سبب نزول، خصوص واقعه یا حادثه یا مسئله‌ای است که در زمان نزول آیات رخ داده یا مطرح شده است و آیات برای حل آن مشکل نازل گردیده است. بنابراین، تفاوت این دو در آن است که شأن نزول اعم است و شامل حوادث زمان نزول آیه یا زمان‌های گذشته می‌شود.<sup>۱</sup>

### ب) روایات معنا شناخت

روایات معنا شناخت، یا احادیث ایضاح لفظی، احادیثی است که، یک واژه را در آیات قرآن معنا می‌کنند.

### ج) روایات جری و تطبیق

علّامه طباطبایی یادآوری می‌کند که اصطلاح «جری» از سخنان ائمه گرفته شده، این شیوه‌ی ائمه علیهم‌السلام است که آیه-ی قرآن را بر مواردی که قابل انطباق با آن است تطبیق می‌کنند، اگرچه خارج از مورد نزول آن باشد.<sup>۲</sup> جری و تطبیق، انطباق الفاظ و آیات قرآن بر مصادیقی غیر از آن چه آیات درباره‌ی آنها نازل شده؛ می‌باشد.<sup>۳</sup>

### د) روایات تأویلی

۱. درآمدی بر تفسیر جامع روایی، پیشین.

۲. محمد حسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم، ج ۱، ص ۴۱.

۳. محمد علی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱) مبانی و قواعد تفسیر قرآن، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ش، ص ۴۳۹، به نقل از روش‌های تأویل قرآن، ص ۱۴۷.

این‌گونه روایات معارفی را که دانستنش بر مبنای ادبیات عرب و اصول محاوره‌ای عقلایی میسر نیست و برای پی بردن به آن راهی جز مراجعه به معصومان علیهم‌السلام وجود ندارد<sup>۱</sup> بیان می‌کنند. گفتنی است برخی از لایه‌های باطنی قرآن از باب «جری و تطبیق» است.<sup>۲</sup>

### ۵) روایات تفسیر مفهومی

مقصود از تفسیر مفهومی ابه ام زدایی از مفهوم آیه است<sup>۳</sup> که خود بر انواع بسیاری تقسیم می‌شود. روایاتی که در فصل دوم به آن پرداخته شده همه از این گونه‌اند.

### ۱،۲،۱۰. مفاد ظاهری آیات

منظور از مفاد ظاهری آیات، توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول به همراه قواعد خاص ادبیات عرب است که برای آیه بیان شده است همچنین توجه به قرائن پیوسته‌ی لفظی موجود می‌باشد.<sup>۴</sup>

### ۱،۲،۱۱. مفاد روایی

منظور از مفاد روایات، توجه به فهم مفردات، فهم ترکیبات و توجه به قرینه‌ها و تشکیل خانواده‌ی حدیثی در صورت لزوم برای یافتن مقصود و پیام معصوم علیهم‌السلام می‌باشد.<sup>۵</sup>

### ۱،۲،۱۲. پیام آیات و روایات

پیام برداشتی کوتاه است که از مفهوم آیه با توجه به مفاد ظاهری آن و روایت ذیل آن فهمیده می‌شود. هر پیام پرسشی را پاسخ داده و یا مسئله‌ی اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>۶</sup> مقصود از این عنوان بیان اهداف اصلی آیه برای نسل‌های بعدی با دلالت التزامی کلام است؛ یعنی جدا نمودن و مجزاً کردن آیه از زمان، مکان، شخصیت‌ها و مخاطب خود و برداشت قاعده‌ی کلی از آیه که قابل انطباق بر زمان‌ها، مکان‌ها، افراد و

۱. محمودرجبی، روش تفسیر قرآن، پژوهشگاه حوزه‌ی‌پژوهان، قم، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۱۹.

۲. ری شهری، در آمدی بر تفسیر جامع روایی، ص ۱۲۴.

۳. محمد علی رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن، ص ۵۷-۸۰.

۴. همان.

۵. عبدالهادی مسعودی، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش، صص ۷۳ و ۹۴ و ۱۰۸.

۶. حسین عبدالحمیدی، پیام‌هایی از قرآن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۶.

مصادیق جدید باشد به طوری که مخاطب بتواند از آن پیام‌ها در زندگی شخصی و اجتماعی خود استفاده کند.<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که پرسید: چگونه است که قرآن در مواقع نشر و درس جز تازگی و شادابی نمی‌افزاید؟ فرمودند: زیرا خداوند آن را برای زمان خاصی نازل فرمود، و همچنین برای مردم معینی نفرستاد و آن در هر زمانی جدید و تازه است و برای هر قومی نوآوری و خرمی و شادابی دارد.<sup>۲</sup>

هدف این بخش الغاء خصوصیات زمان، مکان و مخاطب خاص است تا با برداشت قانونی کلی که قابل انطباق با مصادیق جدید باشد بتوان آن‌ها را در زندگی استفاده نمود و این همان نوآوری قرآن است که امام صادق علیه السلام به آن اشاره نموده‌اند.

### ۱، ۲، ۱۳. سوره یوسف

سوره یوسف مکی است و صد و یازده آیه دارد. تمام آیات این سوره جز چند آیه که در آخر آن آمده سرگذشت جالب و شیرین و عبرت انگیز پیامبر خدا یوسف علیه السلام را بیان می‌کند و به همین دلیل این سوره یوسف نامیده شده است. از مجموع ۲۷ بار ذکر نام یوسف در قرآن ۲۵ مرتبه آن در این سوره است، و فقط دو مورد آن در سوره‌های دیگر (سوره غافر آیه ۳۴ و انعام آیه ۸۴) می‌باشد، محتوای این سوره بر خلاف سوره دیگر قرآن همگی به هم پیوسته و بیان فرازهای مختلف یک داستان است، که در بیش از ده بخش با بیان فوق العاده گویا، جذاب، فشرده، عمیق و مهیج آمده است، در لابلای این داستان عالی‌ترین درس‌های عفت و خویشتن داری و تقوی و ایمان و تسلط بر نفس را منعکس ساخته آن چنان که هر انسانی، هر چند، بارها آن را خوانده باشد، باز هنگام خواندنش بی‌اختیار تحت تاثیر جذبه‌های نیرومندش قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> در هیچ سوره‌ای از قرآن هیچ داستانی مانند داستان یوسف علیه السلام به‌طور مفصل از اول تا به آخر نیامده است. خداوند در بیان این سوره تعبیر «احسن القصص» را بکار برده است. مطالبی که در این سوره (ذیل آیات ۱-۴۲) آمده است.

۱. محمدعلی، رضایی اصفهانی، تفسیرمهر، قم، انتشارات پژوهش‌های قرآن و علوم اسلامی، ۴۴ جلد، ج ۱، ص ۱۷-۱۸-۳۷-۱۱۰.  
۲. «الْبَيْهَقِيُّ عَنِ الصَّوَلِيِّ عَنْ أَبِي ذَكْوَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ علیه السلام - مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاظَةً فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَهَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» محمدبن علی، ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۸۷؛ محمدبن الحسن، طوسی، الامالی (للطوسی)، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۵۸۰.  
۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۹۵.



## فصل دوم

تفسیر روایی آیات ۱ تا ۴۲

سوره‌ی یوسف



## تفسیر روایی آیات ۱ تا ۴۲ سوره یوسف

### درآمد

این فصل عهده دار پاسخ گویی به سه پرسش می‌باشد:

- ۱- مفهوم اولیّه و کلیّ آیات ۱ تا ۴۲ سوره یوسف چیست؟ ۲- مفاد روایی این آیات با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام در تفاسیر روایی شیعه چیست؟ ۳- مفاد ظاهری این آیات با مفاد روایی آن چه تناسبی دارد؟
- این فصل با توجه به کثرت روایات نقل شده ذیل آیات، حجم زیادی از پایان نامه را به خود اختصاص داده است. در این فصل به بررسی آیات ۱ تا ۴۲ سوره یوسف پرداخته‌ایم. طبق دسته‌بندی آیات در تفسیر نمونه، آیات مورد نظر در ۱۲ دسته‌ی اصلی بررسی شده است. ۱- غرض کلی سوره یوسف. ۲- تعبیر رؤیای یوسف و آغاز مشکلات. ۳- داستان یوسف از نشانه‌های الهی. ۴- نقش ویرانگر حسادت. ۵- دروغ رسوا کننده. ۶- یوسف برده‌ای در مصر. ۷- یوسف در کاخ عزیز مصر. ۸- نجات یوسف از غائله‌ای هولناک. ۹- عکس العمل عزیز مصر از نیت ناپاک همسرش. ۱۰- نقشه‌ی زلیخاه برای رهایی از زخم زبان، زنان مصر. ۱۱- زندان، به جرم بی‌گناهی. ۱۲- زندان، کانون توحید و تربیت.

در این فصل تلاش شده، ابتدا محتوای کلی سوره بیان شده و هم‌چنین در هر بخش پس از ذکر آیات و ترجمه-ی آن، ابتدا موضوع کلی آن دسته از آیات به طور خلاصه بیان شده و سپس تحت عناوین جزئی‌تر با توجه به آنچه در تفاسیر اجتهادی امامیه آمده است؛ مفادی کلی از آیات ذکر گردد. هر جا لغاتی که در آیه به کار رفته‌اند نیاز به توضیح بیشتری داشته به منابع لغوی مراجعه شده و توضیحات لازم ارائه گردیده است. لازم به ذکر است؛ با توجه به



این که هدف اصلی این پژوهش ارائه تفسیری بر پایه کلام اهل بیت علیهم السلام است، سعی شده مفاهیم آیات فقط در حد مفاهیم ظاهری و بسیار مختصر بیان شوند. در ادامه به ذکر مفاد روایی پرداخته شده و پس از جمع آوری و بررسی روایات ناظر به این بخش از آیات قرآن، مقایسه‌ای بین مفاد ظاهری و مفاد روایی آیات انجام گرفته؛ رابطه موجود بین آن‌ها ذکر شده است.

## ۲،۱. محتوای کلی سوره یوسف (آیات ۱-۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

### ترجمه‌ی آیات<sup>۱</sup>

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر. الر، آن آیات کتاب آشکار است. (۱) ما قرآن را عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (۲) ما به ترین سرگذشت‌ها را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بوده (۳)

### درآمد

سوره یوسف مکی<sup>۲</sup> است و صدویازده آیه دارد<sup>۳</sup>. تمام آیات این سوره جز چند آیه که در آخر آن آمده سرگذشت شیرین و عبرت‌انگیز پیامبر خدا، حضرت یوسف علیه السلام را بیان می‌کند و همین دلیل نامگذاری این سوره می‌باشد. از مجموع ۲۷ بار ذکر نام یوسف در قرآن ۲۵ مرتبه آن در این سوره است، و دو مورد آن در سوره‌های دیگر است، محتوای این سوره بر خلاف سوره‌های دیگر قرآن همگی به هم‌پیوسته و بیان فرازهای مختلف یک داستان است، که در بیش از

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ش، ج ۹، ص ۲۹۹.  
 ۲. در این که این سوره در مکه نازل شده است در میان مفسران، بحث و اشکال نیست، تنها از ابن عباس نقل شده که چهار آیه آن (سه آیه نخست و آیه هفتم) در مدینه نازل گردیده ولی دقت در پیوند این آیات با آیات دیگر این سوره نشان می‌دهد که نمی‌توان آن‌ها را از بقیه تفکیک کرد، بنا بر این احتمال نزول این چهار آیه در مدینه بسیار ضعیف است. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۹۳.  
 ۳. این سوره به طوری که از سیاق آیات آن برمی‌آید در مکه نازل شده، و اینکه در بعضی از روایات منقوله از ابن عباس آمده که چهار آیه آن، یعنی سه آیه اول و آیه «قَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ» در مدینه نازل شده صحیح نیست، زیرا با وحدت سیاقی که در آیات این سوره است منافات دارد. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۷۴.

ده بخش با بیان فوق‌العاده گویا، جذاب، فشرده، عمیق و مهیج آمده است، قرآن که همه چیزش الگو و اسوه است، در لابلای این داستان عالی‌ترین درس‌های عفت و خویشتن‌داری و تقوی و ایمان و تسلط بر نفس را منعکس ساخته آن - چنان که هر انسانی، هر چند، بارها آن را خوانده باشد، باز به هنگام خواندنش بی‌اختیار تحت تاثیر جذب‌های نیرومندش قرار می‌گیرد<sup>۱</sup> و در هیچ سوره‌ای از قرآن کریم هیچ داستانی به مانند داستان یوسف علیه السلام به‌طور مفصل و از اول تا به آخر نیامده است.

غرض کلی سوره‌ی یوسف علیه السلام بیان ولایتی است که خداوند نسبت به بنده‌ی مؤمنی دارد، آن که ایمان خود را خالص، و دلش را از محبت او پر کرده و به هیچ سوی دیگری توجه نداشته باشد. چنین بنده‌ای را خداوند خود عهده‌دار امورش شده، به به ترین وجهی تربیت می‌کند، و راه نزدیک شدنش را هموار می‌کند، آن چنان که او را خالص برای خود می‌سازد. اگر تمام اسباب ظاهری در هلاکتش دست به دست هم داده باشند؛ او را بزرگ می‌کند هر چند حوادث او را خوار بخواهند؛ عزیزش می‌کند هر چند نوائب و ناملايمات روزگار او را به سوی ذلت بکشاند و قدر و منزلتش را منحط سازد و حضرت یوسف علیه السلام این گونه بود<sup>۲</sup>.

### ۲،۱،۱. مفاد ظاهری (آیات ۱-۳)

#### اشاره

در این آیات، ابتدا یکی از حروف مقطعه، برای اظهار مراتب وجود و با اسم اشاره‌ی «تلك»، برای بیان عظمت قرآن کریم آمده است و علت نزول قرآن به زبان عربی و هم‌چنین داستان حضرت یوسف علیه السلام برای عبرت‌ها و عجایبی که در آن آمده به عنوان احسن القصص معرفی شده است. دسته‌ی اول آیات در چهار موضوع بیان خواهند شد:

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۹۵.

۲. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۱۰۰.

## الف) عظمت قرآن (آیه ی ۱)

«الر» از حروف مقطعه‌ی ابتدای بیست و نه سوره، از سوره‌های قرآن کریم می‌باشد و در معنای این حروف بین مفسرین (قدماء و متاخرین خاصه و عامه) اختلاف نظر است. از جمله: این حروف از متشابه‌ات است، که جز خدا کسی معنای آن‌ها را نمی‌داند<sup>۱</sup> و مؤید آن آیات قرآن و روایاتی است<sup>۲</sup> که آن‌ها را در مفاد روایی خواهیم آورد. اکثر مفسرین تقریباً مواردی که مرحوم طبرسی در مجمع، ذکر کرده‌اند، را بیان نموده، و تعدادی به چند مورد از این موارد توجه کرده‌اند؛ بعضی، حروف مقطعه را رمز بین خدا و پیامبر ﷺ<sup>۳</sup>، و عده‌ای از متشابه‌ات دانسته‌اند و از خود مطلب جدیدی ارائه نکرده‌اند.

«تِلْكَ»؛ اسم اشاره به مفرد مؤنث بوده؛<sup>۴</sup> کلمه چهل و یک بار در قرآن کریم آمده و در اغلب موارد اشاره به جمع است و چون جمع به اعتبار جماعت مؤنث است از این جهت می‌شود با تلک به جماعت اشاره کرد مثل ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾<sup>۵</sup>.

در این که لفظ «تلک» در این آیه اشاره به چیست؟ برخی آن را اشاره به مطالبی که در آینده در همین سوره گفته می‌شود؛ دانسته و برخی اشاره به همین سوره‌ی یوسف می‌دانند؛ یعنی این آیات کتاب است. زجاج گفته: که آنچه در تورات به شما وعده کرده‌ایم همین آیات است.<sup>۶</sup> جالب توجه این که در این آیه از اسم اشاره به «بعید» یعنی «تلک» استفاده شده‌است؛ که نظیر آن را در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره‌های قرآن داشتیم و این تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است. یعنی آن چنان والا است گویی در نقطه‌ی دور دستی قرار گرفته‌است.

---

۱. از متشابه‌ات قرآن است که ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۳.

۳. سید عبد الحجت بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، ج ۲، تعلیقه، ص ۵۶۳.

۴. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی تلک).

۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۱۶.

۶. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۹۹.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۱۶.

### ب) حکمت نزول قرآن به زبان عربی (آیه ۲)

عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده‌ترین زبان‌های جهان برای بیان حقایق می‌باشد و به خوبی می‌تواند ریزه‌کاری‌های مطالب را منعکس سازد و یا به معنی «فصاحت» آن است (چرا که یکی از معانی عربی همان فصیح است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله‌هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به خوبی درک کنند. اصولاً زبان عربی «به تصدیق زبان شناسان جهان» یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قوی‌ترین ادبیات است. دیگر این که گاهی قرآن بیانات مختلفی از یک واقعیت دارد، مثلاً مسأله‌ی مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امت‌های پیشین، و گاهی به صورت خطاب به حاضران، و گاهی در شکل ترسیم حال آن‌ها در صحنه‌ی قیامت و ... بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

### ج) اصل ماده قرآن (آیه ۲-۳)

اصل ماده قرآن به عقیده‌ی برخی مصدر برای مفعول (مقروء) است به معنای خواندنی، قرآن اسم علم برای کتابی است که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است، باید آنرا خواند و در معانیش دقت و تدبّر نمود، ﴿وَ أَنْ أَنْتَلُوا الْقُرْآنَ﴾<sup>۳۲</sup> و برخی دیگر معتقدند مصدر برای فاعل است به معنای جمع کردن، یعنی جامع حقائق و فرموده‌های الهی است. و «قِرَاءَةٌ»، به معنی پیوستن و متصل نمودن بعضی از حروف و کلمات به بعضی دیگر در آشکار خواندن قرآن بطور ترتیل است.

### د) بهترین قصه‌ها (آیه ۳)

احسن و الحسُن، هر اثری است که به جت آفرین و مورد آرزو باشد و سه نوع است: ۱- زیبایی عقلانی ۲- زیبایی هوس پسند ۳- زیبایی طبیعی، که دو نوع است: حسّی و واقعی. واژه‌ی «حَسَنَ» در عرف عموم مردم بیشتر به چیزی که به چشم زیبا باشد گفته می‌شود. و آن چه در قرآن با واژه‌ی «حَسَنَ» آمده است بیشتر به چیزی که از نظر بصیرت و اندیشه زیباست اطلاق شده،<sup>۴</sup> «قصص»، القصّ: پی‌گیری اثر چیزی و پیروی کردن از آن. «قَصَصْتُ أُمَّةً»: اثر و

۱. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۱، ص ۸؛ همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲. نمل/۹۲.

۳. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی قرأ).

۴. راغب اصفهانی، ترجمه‌ی مفردات، (ذیل ماده‌ی حسن).

نشانه‌اش را دنبال کردم، «الْقَصَصُ»، اخباری که پی‌گیری و باز گو می‌شود،<sup>۱</sup> القاصّ و القصّاص قصه گو و داستان سرا، «قَصَص» سرگذشت و تعقیب و نقل قصّه، مصدر و اسم هر دو آمده است، سرگذشت را قصّه گویند چون گوینده آنرا تعقیب می‌کند.<sup>۲</sup> این که قرآن را «احسن القصص» نامیده بخاطر آن است که از نظر فصاحتِ لفظ و زیبایی معنی و شیرینی الفاظ و حسن ترتیب و یک شکل بودن فواصل در هر کدام به حدّ نهایی است، برخی گفته‌اند: در این قرآن داستان ملت‌های گذشته و احوال آینده و آنچه مورد احتیاج مردم است تا روز قیامت هر یک را با دلچسب‌ترین لفظ و به‌ترین نظم بیان داشته است و برخی گفته‌اند: منظور از «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» همین داستان یوسف علیه السلام است که دارای فوائد و نکته‌ها و جریان‌های شگفت‌انگیز بسیاری است که سایر داستان‌ها چنین نیست، و امتداد آن نیز بیش از سایر داستان‌ها و به‌ترین قصه و حدیث است.<sup>۳</sup> داستان یوسف علیه السلام به‌ترین داستان است؛ زیرا اخلاص و توحید او را حکایت نموده و ولایت خدا را نسبت به بنده‌اش مجسم می‌سازد، که چگونه او را در راه محبت و سلوک راهش تربیت نموده، از حسیض ذلت به اوج عزت کشانید، و دست او را گرفته از ته چاه اسارت و زندان شکنجه به بالای تخت سلطنت آورد. و اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد باز هم سرائیدن قصه یوسف (سلام‌الله- علیه) به طریقی که قرآنسروده، به‌ترین سرائیدن است؛ زیرا با این که قصه‌ای عاشقانه است؛ طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید.<sup>۴</sup>

داستان حضرت یوسف علیه السلام احسن القصص است زیرا ۱- معتبرترین داستان‌ها است. «بِما أَوْحَيْنَا»<sup>۲</sup> در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.<sup>۳</sup> قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی، از جمله «صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان» را در خود دارد.<sup>۴</sup> تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. مثلاً یوسف علیه السلام به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را به دست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.<sup>۵</sup> در این

۱. همان، (ذیل ماده‌ی قصص).

۲. محمد بن مکرّم ابن منظور، *لسان العرب*، (ذیل ماده‌ی القاص).

۳. سید اکبر قرشی، *قاموس قرآن*، (ذیل ماده‌ی قصص).

۴. مترجمان، ترجمه‌ی *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مترجمان، انتشارات فرهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش، ج ۱۲، ص ۱۵۸.

۵. سید محمد باقر موسوی همدانی، *ترجمه‌ی تفسیر المیزان*، ج ۱۱، ص ۱۰۲؛ طیب، *أطیب البیان*، ج ۷، ص ۱۷۳.

داستان مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا.<sup>۱</sup> در روایات بسیاری قرآن احسن القصص معرفی شده است.<sup>۲</sup>

### ه) غفلت در قرآن (آیه ۳)

﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ غفلت در قرآن به سه معنی مطرح شده است: الف) غفلت بد، نظیر آیه‌ی ﴿وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾<sup>۳</sup> همانا بسیاری مردم از آیات ما غافلند. ب) غفلت خوب، نظیر آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾<sup>۴</sup> کسانی که بر زنان پاکدامن و غافل از فحشا، تهمت زنا می‌زنند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند. ج) غفلت طبیعی به معنای بی‌اطلاعی، نظیر همین آیه مورد بحث ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>۵</sup> که خدا برای حفظ حرمت و احترام پیامبر ﷺ نمی‌فرماید: «كنت من قبله لمن الجاهلین».<sup>۶</sup>

### ۲، ۱، ۲. مفاد روایی (آیات ۱-۳)

#### اشاره

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۲۲.
۲. لازم به ذکر است، ما روایات بسیار فراوانی داریم دال بر این که قرآن «احسن القصص» معرفی شده است. و در مراتب بعدی به مناسبت داستان پر رمز حضرت یوسف عليه السلام در این سوره که طبق فرمایشات مفسرین این تنها یک داستان نیست؛ که در یک برهه از زمان اتفاق افتاده باشد و موضوعات آن به پایان رسیده باشد، بلکه این داستان الگویی بسیار مناسب در همه‌ی دوران‌ها برای انسان‌هایی که می‌خواهند سالم زندگی کنند، به دور از فتنه‌های حسادت، جاه و مقام، خود بزرگ بینی، ربا، دروغ، و دیگر خصلت‌هایی که جز ضرر برای شخص، چیری را به ارمغان نخواهند آورد، و در عین ثروت فراوان و زندگی مرفه در سن جوانی با توکل به خداوند یکتا به گناه آلوده نشدن و غرق درمنجلا ب فساد نشدن و در این‌گونه موارد افراد زیادی بودند که مورد توجه خداوند قرار گرفتند که این امر شامل زمان و مکان خاصی نبوده است همان طوری که در تاریخ موارد بی شماری ذکر شده است، فقط کافی است عشق به خداوند را در وجود خود تقویت کنیم، و باور قلبی داشته باشیم خدا با ماست، وسعی و کوشش در رسیدن به آن داشته باشیم بقیه‌ی مسائل دیگر حل است، و به مناسبت رویدادهای واقعی در این سوره احسن القصص نامیده شده است. محمود بن محمد حسنی ابو المکارم، *دقائق التأویل و حقائق التنزیل*، ص ۲۶۶.
۳. یونس / ۹۲.
۴. نور / ۲۳.
۵. یوسف / ۳.
۶. تفسیر نور، پیشین، ص ۲۳.

با جستجو در برخی منابع تفسیری و روایی امامیه و اهل سنت، ذیل این دسته از آیات ۴۷ روایت از معصوم علیه السلام ذکر شده است. از مجموع این روایات ۱۳ روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در (تفسیر عیاشی، الکافی، معانی الأخبار، بحار الأنوار، تفصیل وسائل الشیعه و کلمات قصار) نه روایت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در (اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تفسیر عیاشی، نهج- البلاغه، غرر الحکم و درر الکلم، تفسیر کنز الدقائق و الفرائب، تفسیر البرهان و تفسیر بیان السعاده و مجمع البیان فی - تفسیر القرآن) یک روایت از فاطمه زهرا علیها السلام در (الإحتجاج) چهار روایت از امام زین العابدین علیه السلام در (نور الثقلین، - بحار الأنوار، معانی الأخبار و صحیفه سجاده) سه روایت از امام محمدباقر علیه السلام در (تفسیر عیاشی و الکافی) نه روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در (تفسیر قمی، معانی الأخبار، الحیة، الفصل المهمه فی اصول الأئمه، الخصال، تفسیر الصافی، تفسیر البرهان و الکافی) دو روایت از علی بن موسی الرضا علیه السلام در (تفسیر نور الثقلین و علل الشرائع) و چند روایت از غیر معصوم، با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیه‌ای از این دسته آیات وارد شده و از موضوعات متفاوتی برخوردارند در ذیل؛ چهار موضوع مجزا ذکر می‌گردند.

#### الف) حروف مقطعه و علوم بی‌کران نهفته در آن‌ها (آیه ۱)

قسمت عمده‌ی روایات ذیل آیه‌ی اول، سوره‌ی یوسف، روایاتی است که به ذکر نکاتی درباره‌ی اهمیت حروف مقطعه می‌پردازند، بیش از صد حدیث از ائمه علیهم السلام در تفسیر فواتح سُور نقل شده که به حسب ظاهر با هم اختلاف دارند؛ و در هر یک از آن‌ها برای حروف مقطعه، معنایی ذکر شده است، که پس از حذف روایات تکراری حدوداً ۲۴ روایت، ذکر و هر کدام از آن‌ها که نیاز به توضیح داشته‌اند به طور مختصر بیان نمودم. و با بررسی این حروف دریافتیم که اخبار مزبور در بیان مصادیق حروف است نه در بیان این که این حروف به حسب وضع برای این معانی وضع شده باشد. چنانچه معمول در جمیع محاورات اهل لغات است دو نفر که با هم مکالمه می‌کنند طوری که دیگران ملتفت نشوند با رمز تکلم نموده و در سخن به حروف اول کلمات اکتفاء می‌نمایند که مخاطب تنها با قرائن حالیه و مقالیه و مناسبات مقصود متکلم را می‌فهمد.<sup>۱</sup>

در معنای این حروف بین مفسرین (قدماء و متاخرین خاصه و عامه) اختلاف نظر است.<sup>۲</sup> از جمله: این حروف از متشابه است، که جز خدا کسی معنای آن را نمی‌داند<sup>۱</sup> مؤید آن آیه و روایت<sup>۲</sup> است؛ اسم اعظم خدایند،<sup>۳</sup> (از این

۱. سید عبد الحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، خ ۱، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۱۳.

عباس) علت این که خداوند با این حروف سوگند می‌خورد، شرافت و برتری آن‌ها است.<sup>۴</sup> (از اخفش) و قسم خداوند به این حروف تأکید بر این است که قرآن کلام وحیانی اوست. (مقاتل ابن سلیمان) این حروف اشاره به نعمت‌های خدا و بلاها و یا مدت زندگی اقوام، ملل، واجل شان را بیان می‌کنند.<sup>۵</sup> با محاسبه ی این حروف، نتیجه گرفتند: امت اسلام هرگز منقرض نمی‌شود، و تا آخر الدهر باقی خواهد ماند. قرآن از همین حروف الفبا که با آن محاوره می‌کنید، تشکیل شده‌است، پس وقتی نمی‌توانید نظیرش را بیاورید بدانید از طرف خداست. این حروف برای ساکت کردن

۱. از متشابهات قرآن است که «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ». همان، ص ۱۱۵.

۲. «عن أئمتنا عليهم السلام أن لها من المتشابهات التي استأثر الله تعالى بعلمها ولا يعلم تأويلها إلا هو والراسخون في العلم». همان.

۳. «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ... وَ قَالَ الْم هُوَ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ - الْمُتَقَطِّعِ فِي الْقُرْآنِ الَّذِي خُوِطِبَ بِهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَالْإِمَامُ عليه السلام فَإِذَا دَعَا بِهِ أُجِيبَ.» علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰.

۴. «قال الأخفش و إنما أقسم الله تعالى بالحروف المعجمة لشرفها و فضلها و لأنها مباني كتبه المنزلة بالألسنة المختلفة و أسمائه الحسنی و صفاته العلیا و أصول كلام الأمم كلها به ا يتعارفون و يذكرون الله عز اسمه و يوحدونه فكأنه هو أقسم به ذه الحروف أن القرآن كتابه و كلامه.» مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۳.

۵. «و أخرج ابن المنذر عن ابن جريج قال ان اليهود كانوا يجدون محمدا صلى الله عليه وآله و أمته ان محمدا صلى الله عليه وآله مبعوث و لا يدرون ما مدة أمة محمد صلى الله عليه وآله فلما بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله و أنزل الم قالوا قد كنا نعلم ان هذه الامة مبعوثه و كنا لا ندري كم مدتها فان كان محمد صادقا فهو نبي هذه الامة قد بين لنا كم مدة محمد صلى الله عليه وآله لان الم في حساب جملنا احدى و سبعون سنة فما تصنع بدین انما هو واحد و سبعون سنة فلما نزلت الر و كانت في حساب جملهم مائتي سنة و واحد او ثلاثين سنة فقالوا هذا ألان مائتان و واحد و ثلاثون سنة و واحدة و سبعون قيل ثم أنزل المر فكان في حساب جملهم مائتي سنة و واحدة و سبعين سنة في نحو هذا من صدور السور فقالوا قد التبس علينا أمره.» سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۳.

۶. «عن مقاتل بن سلیمان قال مقاتل حسبنا هذه الحروف التي في أوائل السور بإسقاط المكرر فبلغت سبع مائة و أربعا و أربعين سنة و هي بقية مدة هذه الأمة.» طریحی، البرهان.

۷. «ابن الحسين بن علی بن ابی طالب عليه السلام قال كذبت قريش و اليهود بالقرآن أن... فقال الله يا محمد صلى الله عليه وآله هذا الكتاب الذي أنزلناه عليك هو بالحروف المقطعة التي منها «الف، لام، میم» و هي بلغتكم و حروف هجائكم، فأتوا بمثله ان كنتم صادقین، و استعينوا علی ذلك بساير شهدائكم، ثم بين انهم لا يقدرون.» عبد علی بن جمعه ی حویزی، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۷.



مشرکان است، که نمی‌گذارند سخنان پیامبر ﷺ وقتی مردم را با قرآن موعظه می‌کرد، به گوش مردم برسد. ۱ این قرآن از حروف الفباء ترکیب یافته‌است، ۲ و حروف مقطعه نیز همین حروف الفبا هستند. ۳

### ب) دلایل جمع آوری روایات مربوط به حروف مقطعه

- ۱- عدم توجه مفسرین به این روایات.
- ۲- آنان فقط روایات همان سوره که حرف مقطعه در ابتدای آن می‌باشد را ذکر کرده‌اند، و چه بسا برخی از آنان حتی در ابتدای آن سوره حرفی از حروف مقطعه ندهاند و آن را به سوره‌ی دیگری موکول کرده‌اند.
- ۳- پراکنده بودن این روایات در بیست و نه سوره آن‌هم بطور ناقص.
- ۴- جمع آوری آن‌ها در یک جا.
- ۵- سهولت دستیابی به آن‌ها تا دیگر نیازی نباشد برای دستیابی به آن‌ها کل بیست و نه سوره‌ی قرآن را بررسی کنیم.

لازم به ذکر است تمام سوره‌هایی که حروف مقطعه در ابتدای آن‌ها آمده‌است، مکی بوده و با توجه به جو حاکم آن زمان، در مکه نازل شده‌اند و اوضاع سیاسی مکه این اقتضا را می‌کرد؛ در ابتدای برخی سوره‌ها خداوند حروف مقطعه را به کار برده تا کفار و یهود ساکن در مکه به فکر واداشته شوند و از همه مهم‌تر خداوند از پیامبر ﷺ خواست تا با شرح و تفسیر این حروف توسط حضرت علی ع خلافت و جانشینی او و فرزندانش را به به جهانیان معرفی کند و مقدمات ولایت آن‌ها در غدیر خم فراهم شود؛ البته جهت صدق این مدعا به روایت مفصّلی از امام

---

۱. «أخرج ابن أبي حاتم عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان رسول الله ﷺ هو بمكة إذا قرأ القرآن يرفع صوته فكان المشركون يتردون الناس عنه و يقولون ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾ فصلت/ ۲۶. «سيوطي، الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲. «عن علي بن الحسين ع قال قال الله تعالى: ألم ذلك الكتاب أي يا محمد ﷺ هذا الكتاب الذي انزلته اليك هو الحروف المقطعة التي منها الف و لام و ميّم و هو بلغتكم و حروف هجائكم فاتوا بمثله ان كنتم صادقين.» سيد هاشم بن سليمان بحراني، البرهان في تفسير القرآن، تهران، بنياد بعثت، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۴؛ مجلسي، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ۱۱۱جلد، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳. «و عن الشعبي قال: لله في كل كتاب سر و سره في القرآن سائر حروف الهجاء المذكورة في أوائل السور،» طبرسي، بيشين، ج ۱، ص ۱۱۵.

حسن عسکری علیه السلام می پردازیم که آن حضرت به شرح و تفسیر معانی و مفهوم حروف مقطعه پرداخته اند و می فرمایند:

۱

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَابَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيُّ الْمُسَوِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَذَّبَتْ فُرَيْسُ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا سِحْرٌ مُبِينٌ تَقَوْلُهُ فَقَالَ اللَّهُ ﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ أَيْ يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ هُوَ الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا أَلِفٌ لَامٌ مِيمٌ وَ هُوَ بَلَّغْتِكُمْ وَ حُرُوفٍ هِجَائِكُمْ فَأَتَاؤُا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى ذَلِكَ بِسَائِرِ شَهَدَائِكُمْ ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ ﴿قُلْ لئن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْم هُوَ الْقُرْآنُ الَّذِي افْتَتِحَ بِالْم هُوَ ذَلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي أَخْبَرْتُ بِهِ مُوسَى فَمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَخْبَرُوا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ سَأَنْزِلُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله كِتَابًا عَزِيزًا ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ لَا رَيْبَ فِيهِ لَا شَكَّ فِيهِ لِظُهُورِهِ عِنْدَهُمْ كَمَا أَخْبَرَهُمْ بِهِ أَنْبِيَائُهُمْ أَنْ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله يُنْزِلُ عَلَيْهِ كِتَابًا لَا يَمْحُوهُ الْبَاطِلُ يَفْرُوهُ هُوَ وَ أُمَّتُهُ عَلَى سَائِرِ أَحْوَالِهِمْ هُدًى بَيَانٌ مِنَ الضَّلَالَةِ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الْمُؤَبَقَاتِ وَ يَتَّقُونَ تَسْلِيطَ السَّفَهَةِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى إِذَا عَلِمُوا مَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ عِلْمَهُ عَمَلُوا بِمَا يُوجِبُ لَهُمْ رِضَا رَبِّهِمْ م- قَالَ وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَلِفٌ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ قَوْلِ اللَّهِ دَلٌّ بِالْأَلِفِ عَلَى قَوْلِكَ اللَّهُ وَ دَلٌّ بِاللَّامِ عَلَى قَوْلِكَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ الْقَاهِرُ لِلْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ دَلٌّ بِالْمِيمِ عَلَى أَنَّهُ الْمَجِيدُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ أَعْمَالِهِ وَ جَعَلَ هَذَا الْقَوْلَ حُجَّةً عَلَى الْيَهُودِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَخَذُوا عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ وَ الْمَوَاقِفَ لِيُؤْمِنُوا بِمُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمُبْعُوثِ بِمَكَّةَ الَّذِي يَهَاجِرُ إِلَى الْمَدِينَةِ يَأْتِي بِكِتَابٍ مِنَ الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ افْتِتَاحَ بَعْضِ سُورِهِ يَحْفَظُهُ أُمَّتُهُ فَيَفْرَعُونَهُ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ مَشَاةً وَ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ يُسَهِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حِفْظَهُ عَلَيْهِمْ وَ يَقْرَأُونَ بِمُحَمَّدٍ ص أَخَاهُ وَ وَصِيَّهُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام الْأَخِيذَ عَنْهُ عُلُومَهُ الَّتِي عَلَّمَهَا وَ الْمُتَقَلَّدَ عَنْهُ الْأَمَانَةَ الَّتِي قَدَّرَهَا وَ مُدَلَّلَ كُلٌّ مِنْ عَائِدٍ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِسِنِّيهِ الْبَاتِرِ وَ يُفْجِمُ كُلٌّ مِنْ جَادِلِهِ وَ خَاصَمِهِ بِدَلِيلِهِ الظَّاهِرِ يُقَاتِلُ عِبَادَ اللَّهِ عَلَى تَنْزِيلِ كِتَابِ اللَّهِ حَتَّى يَقُودَهُمْ إِلَى قَبُولِهِ طَائِعِينَ وَ كَارِهِينَ ثُمَّ إِذَا صَارَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ارْتَدَّ كَثِيرٌ مِمَّنْ كَانَ أَعْطَاهُ ظَاهِرَ الْإِيمَانِ وَ حَرَفُوا تَأْوِيلَاتِهِ وَ غَيَّرُوا مَعَانِيَهُ وَ وَضَعُوا عَلَى خِلَافِ وَجْهِهَا قَاتِلَتُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى تَأْوِيلِهِ حَتَّى يَكُونَ إِبْلِيسُ الْغَاوِي لَهُمْ هُوَ الْخَاسِرُ الدَّلِيلُ الْمَطْرُودُ الْمَعْلُولُ قَالَ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ أَظْهَرَ بِمَكَّةَ ثُمَّ سَبَّهَ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَظْهَرَ بِهِ أَنْ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله لَا رَيْبَ فِيهِ فَقَدْ ظَهَرَ كَمَا أَخْبَرَهُمْ بِهِ أَنْبِيَائُهُمْ أَنْ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله يُنْزِلُ عَلَيْهِ كِتَابَ مُبَارَكٍ لَا يَمْحُوهُ الْبَاطِلُ يَفْرَعُوهُ هُوَ وَ أُمَّتُهُ عَلَى سَائِرِ أَحْوَالِهِمْ ثُمَّ الْيَهُودُ يَحْرَفُونَهُ عَنْ جِهَتِهِ وَ يَتَأْوَلُونَهُ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهِ وَ يَتَعَاطُونَ التَّوَصُّلَ إِلَى عِلْمِ مَا قَدْ طَوَّاهُ اللَّهُ عَنْهُمْ مِنْ خَالِ آجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ كَمْ مَدَّةٌ مُلْكِهِمْ فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ فَوَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِمَا فَاخَاطَبَهُمْ فَقَالَ قَائِلُهُمْ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله حَقًّا لَقَدْ عَلَّمْنَاكُمْ قَدْرَ مُلْكِ أُمَّتِهِ هُوَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ سَنَةً أَلِفٌ وَاحِدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام فَمَا تَصْنَعُونَ بِ الْمِصِّ وَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ قَالُوا هَذِهِ إِحْدَى وَ سِتُونَ وَ مِائَةٌ سَنَةً قَالَ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ بِ «الر» وَ قَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ فَقَالُوا هَذِهِ أَكْثَرُ هَذِهِ مِائَتَانِ وَ إِحْدَى وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام فَمَا تَصْنَعُونَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْمِرَّ قَالُوا هَذِهِ مِائَتَانِ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ سَنَةً فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام فَوَاحِدَةٌ مِنْ هَذِهِ لَهُ أَوْ جَمِيعُهَا لَهُ فَاخْتَلَطَ كَلَامُهُمْ فَبَعْضُهُمْ قَالَ لَهُ وَاحِدَةٌ مِنْهَا وَ بَعْضُهُمْ قَالَ بَلْ يُجْمَعُ لَهُ كُلُّهَا وَ ذَلِكَ سَبْعُمِائَةٍ وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يَرْجِعُ الْمَلِكُ إِلَيْنَا يَعْنِي إِلَى الْيَهُودِ فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام كِتَابٌ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ نَطَقَ بِهِ ذَا أَمْ أَرَاؤُكُمْ دَلَّكُمْ عَلَيْهِ قَالَ بَعْضُهُمْ كِتَابُ اللَّهِ نَطَقَ بِهِ وَ قَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ بَلْ أَرَاؤُنَا دَلَّتْ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام فَأَتَاؤُا بِالْكِتَابِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَنْطِقُ بِمَا تَقُولُونَ فَجَزَّوْا عَنْ إِبْرَادِ ذَلِكَ وَ قَالَ لِلْآخَرِينَ فَدَلُّوْنَا عَلَى صَوَابِ هَذَا الرَّأْيِ فَقَالَ صَوَابٌ رَأَيْنَا دَلِيلُهُ أَنَّ هَذَا حِسَابُ الْجُمْلِ فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام كَيْفَ دَلَّ عَلَى مَا تَقُولُونَ وَ لَيْسَ فِي هَذِهِ الْحُرُوفِ إِلَّا مَا اقْتَرَحْتُمْ بِلَا بَيَانٍ أَرَأَيْتُمْ إِنْ قِيلَ لَكُمْ إِنْ هَذِهِ الْحُرُوفُ لَيْسَتْ دَالَّةٌ عَلَى هَذِهِ

۱- قریش و یهود منکر وحی بودن قرآن شدند، و آن را جادوی آشکار پیامبر ﷺ دانستند که به خدا نسبت داده است.  
۲- خداوند قریش و یهود را برای تحدی فرا خواند، تا کتابی هم چون قرآن که از حروف الفبای آن‌ها تشکیل شده بیاورند.

۳- ای محمد! به آن‌ها بگو اگر جن و انس با هم متفق و متحد شوند، هرگز همانند این قرآن را نمی‌توانند بیاورند.  
۴- قرآنی که با «الم» از حروف مقطعه یا همان حروف الفبای شما شکل گرفته همانند دیگر کتب آسمانی است که بر پیامبران قبل نازل شده بودند.

۵- پیامبرانشان آگاهی لازم را در خصوص حضرت محمد ﷺ و کتاب آسمانش به آن‌ها داده بودند.  
۶- در ادامه امام عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل فرمودند: «الف» دلالت بر لفظ الله دارد و تشویق بر تکرار لفظ جلاله می‌کند، «لام» تصدیق گفته‌ی تو می‌باشد «خداوند، پادشاه بزرگ و چیره بر همه‌ی آفریدگان می‌باشد». و بوسیله «میم» خاطر نشان کرده که او در تمامی کردارش بزرگوار و ستوده است، و این گفته را بر یهود، حجت قرار داده بود چون خداوند خواست موسی علیه السلام و پیامبران علیهم السلام بعد از او را به سوی بنی‌اسرائیل به پیغمبری مبعوث کند، بدون استثنا بر گردن ایشان پیمان‌هایی نهاد: لازمه‌ی بعثت شما آن است که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورید که دارای این مشخصات می‌باشد: اولاً: از نژاد عرب بوده ثانیاً: نزد کسی علمی نیاموخته است ثالثاً: در مکه مبعوث می‌گردد و بعد به مدینه

---

الْمُدَّة لِمَلِكِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ لَكِنَّهَا ذَالَةٌ عَلَى أَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ قَدْ لِينَ بَعْدَ هَذَا الْحِسَابِ أَوْ أَنْ عَدَدَ ذَلِكَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ وَ مِنَّا بَعْدَ هَذَا الْحِسَابِ دَرَاهِيمٌ أَوْ دَنَابِيرٌ أَوْ أَنْ لِعَلِيٍّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ دَيْنٌ عَدَدُ مَالِهِ مِثْلُ عَدَدِ هَذَا الْحِسَابِ قَالُوا يَا أَبَا الْحَسَنِ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْتَهُ مَنصُوصاً عَلَيْهِ فِي الْمِصْرِ وَ الرِّمِّ وَ الْمِصْرِ وَ الرِّمِّ فَإِنْ بَطَلَ قَوْلُنَا لِمَا قُلْنَا بَطَلَ قَوْلُكَ لِمَا قُلْتَ فَقَالَ حَطْبِيهٌ مٌ وَ مِنْطِيقُهُمْ لَا تَفْرَحْ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ بَأَنَّ عَجْرَنَا عَنْ إِقَامَةِ حُجَّةٍ فِيمَا تَقُولُ عَلِيُّ دَعْوَانَا فَأَيُّ حُجَّةٍ لَكَ فِي دَعْوَاكَ إِلَّا أَنْ تَجْعَلَ عَجْرَنَا حُجَّتَكَ فَإِذَا مَا لَنَا حُجَّةٌ فِيمَا نَقُولُ وَ لَا لَكُمْ حُجَّةٌ فِيمَا تَقُولُونَ - قَالَ عَلِيُّ عليه السلام سَوَاءٌ إِنْ لَنَا حُجَّةٌ هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيُّهَا الْجِمَالُ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لَوْصِيهِ فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ كَذَبَ هَوْلَاءُ الْيَهُودُ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام هَوْلَاءُ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لَوْصِيهِ فَتَطَلَّتْ ثِيَابُهُ مٌ كُلُّهَا صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَ أَنْكَ يَا عَلِيُّ وَصِيَّهُ حَقًّا لَمْ يَثْبُتْ مُحَمَّدًا قَدَمَا [قَدَمٌ] فِي مَكْرَمَةٍ إِلَّا وَطِئَتْ عَلَى مَوْضِعِ قَدَمِهِ بِمِثْلِ مَكْرَمَتِهِ وَ أَنْتَمَا شَقِيحَانِ مِنْ إِشْرَاقِ أَنْوَارِ اللَّهِ فَمِيزْتُمَا ثَنِينِ وَ أَنْتَمَا فِي الْفَضَائِلِ شَرِيكَانِ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَبَعْدَ ذَلِكَ خَرَسَتْ الْيَهُودُ وَ آمَنَ بَعْضُ النَّظَّارَةِ مِنْهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَغَلَبَ الشَّقَاءُ عَلَى الْيَهُودِ وَ سَائِرِ النَّظَّارَةِ الْآخَرِينَ فَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّهُ قَالَ كَمَا قَالَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ عَنْ قَوْلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ هُدَى بَيَانٌ وَ شِفَاءٌ لِلْمُتَّقِينَ مِنْ شِيعَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى إِنْهُمْ اتَّقُوا أَنْوَاعَ الْكُفْرِ فَتَرَكَوْهَا وَ اتَّقُوا الذُّنُوبَ الْمُؤَبَّاتَ فَارْقُصُوهَا وَ اتَّقُوا إِظْهَارَ أَسْرَارِ اللَّهِ وَ أَسْرَارِ أَرْكَبِيَاءِ عِبَادِهِ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَكَتَمُوهَا وَ اتَّقُوا سِتْرَ الْعُلُومِ عَنْ أَهْلِهَا الْمُسْتَحْفِينَ لَهَا وَ فِيهِمْ نَشْرُوهَا.» محمد بن علی بن بابویه، معانی الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، جلد ۱، ص ۲۴.

هجرت می‌نماید رابعاً: کتابی بر او نازل می‌شود که سرآغاز برخی سوره‌هایش حروف جدا از هم دارد خامساً: امتش کلام آن را بر صفحه خاطر نقش می‌کنند و در همه حال چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن می‌خوانند. سادساً: خداوند به خاطر سپردن آیات آن را بر ایشان آسان می‌کند سابعاً: ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام را که برادر و جانشین محمد صلی الله علیه و آله است، با وی یار و همتا می‌دانند. حضرت خصوصیات علی علیه السلام را این گونه بیان می‌فرمایند: آری، علی را که سینه‌اش کانون دانش‌هایی که وی به او آموخته است، می‌باشد. او امانت دار و شمشیر بُرنده آن حضرت علیه السلام است تا هر کس را که با پیامبر درافتد بر خاک مذلت افکند، و هر شخصی را که با وی کشمکش لفظی نماید، با برهان روشن خود ساکت و بر جای خود بنشانند. و برای پیشرفت اسلام طبق ظاهر قرآن، با دشمنان آنقدر پیکار نماید که خواسته و نخواستہ در برابر آن تسلیم شوند، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به سرای جاودانه بشتابد، بسیاری از آنان که فقط ایمان ظاهری دارند، مرتد می‌گردند، و تأویل‌هایش را تحریف می‌کنند، معنایش را دگرگون و چهره حقایقش را بر خلاف آنچه هست جلوه می‌دهند، در همان هنگام است که علی علیه السلام بنا بر تأویل قرآن با آنها نبرد خواهد کرد، به حدی که شیطان فریبنده‌ی آنان خوار، رانده و به زنجیر کشیده شود.

۸- امام حسن عسکری علیه السلام ادامه دادند: آری، گفتار قبلی پیامبرانشان محقق شد که گفته بودند: یقیناً کتاب فرخنده‌ای بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می‌گردد که باطل قادر به از بین بردن آن نخواهد بود، او و امتش در همه حال آن را می‌خوانند...

۹- عده‌ای برای مبارزه با قرآن، باتمسک به علوم جدید، درصدد بودند با محاسبه‌ی ابجدی حروف مقطعه، پایان عمر دیناسلام را تخمین بزنند. چند تن از یهودیان برای ملاقات و گفتگو با پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: به نمایندگی از جانب وی نزد آنها برو، هنگامی که علی علیه السلام آمد، سخنگوی آنها چنین آغاز کرد: آن چه محمد می‌گوید: اگر واقعیت داشته باشد ما بر طبق آن، شما را از مدّت دوام حکومت و بقای امتش آگاه می‌سازیم و اعلام می‌داریم هفتاد و یک سال بیشتر طول نخواهد کشید که آئینش منقرض خواهد شد؛ زیرا [«الف» یک است و «لام» سی و «میم» چهل و جمعش هفتاد و یک سالمی شود.] علی علیه السلام در جواب فرمود: پس با «المص» که بر او نازل شده چه می‌کنید؟ گفتند: این می‌شود یک صد و شصت و یک سال. فرمود: با «الر» چه خواهید کرد؟ گفتند: این اندکی بیشتر می‌شود دویست و سی و یک سال. علی علیه السلام فرمود: پس «المر» که بر او نازل گشته است چطور؟ گفتند: این دویست و هفتاد یک سال می‌گردد. پس علی علیه السلام فرمود: آیا جمع اعداد یکی از این حروف از آن اوست یا جمع کلیه- ی این حروف؟ وقتی که سخن به این جا کشید میان‌شان پیچ پیچ افتاد یکی از آنها گفت: فقط جمع یکی از این

حروف مقطعه، و دیگری گفت: بلکه باید همه را با هم جمع کرد که هفتصد و سی و چهار سال می‌شود که پس از آن حکومت به یهودیان برمی‌گردد. علی (سلام‌الله‌علیه) پرسید: آیا این حرف شما در یکی از کتابه ای آسمانی آمده، یا نتیجه افکار خودتان است؟ یکی از آن‌ها گفت این سخن کتاب خدا است، و دیگری گفت: از فکر خود ما است. فرمود: اگر بر اثبات این مدّعیان از یکی از کتابه ای که از سوی خدا نازل شده است دلیلی دارید بیان کنید؟ آن‌ها دلیلی نیاوردند و به بقیه یهودیان گفتند به ما کمک کنید تا این نظریه را ثابت کنیم. یکی از آن‌ها گفت: برهان درستی نظریه ما حساب اجد است. علی علیه‌السلام فرمود: حساب اجد چگونه بر آنچه گفتید دلالت دارد؟ در حالی که در این حروف جز پرسش‌های پوچ و بی‌مدرک شما چیز دیگری نیست! آیا شما خواهید پذیرفت اگر گفته شود این حروف نشانگر این مدّت از حکومت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست، بلکه دلالت دارد به این که باید به عدد این حساب بر هر یک از شما لعنت فرستاده شود؟ و یا مفهوم این حروف این است که به هر یک از ما و شما چند درهم و دینار تعلق گرفته است؟! و یا این که هر یک از شما مبلغی به اندازه این حساب به علی علیه‌السلام بدهکارید! آیا شما خواهید پذیرفت؟ گفتند: ای ابو الحسن هیچ یک از گفته‌های قابل پذیرش نیست چون در هیچ کدام از این حروف تصریحی بر این ادعاها نشده است. حضرت بی‌درنگ فرمود: این حروف بر گفته‌های شما هم صراحتی ندارد بنا بر این اگر آن‌چه را ما گفتیم باطل است، گفته شما هم درست نیست. سخنور خوش بیان یهودیان که در مقابل این منطق مبه‌وت گشته بود، رو به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمود و گفت: ای علی! این که نتوانستیم بر اثبات ادّعی خویشتن دلیلی بیاوریم خُرسندت نسازد. اگر ما دلیلی بر انقراض شما نداریم معلوم نیست که شما هم برای دوام خود دلیلی داشته باشید که بتوانی بر آن بیالی، بنا بر این ما و شما، در بی‌دلیل بودن یکسان خواهیم بود. علی علیه‌السلام فرمود: نه، برابر نیستیم، بلکه ما برهانی قوی در اختیار داریم و آن معجزه آشکار است و سپس شتر آن یهودیان را مخاطب ساخت و فرمود: ای شتران! گواهی خود را به حقانیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وصیّش ابراز دارید. فوراً شترها صدا زدند: ای جانشین محمد! تصدیق داریم که تو راست گفتی، و این گروه یهودی دروغ گویند. علی علیه‌السلام فرمود: آن‌ها یک جنس از برخی گواهانند، سپس (به لباس‌های تنشان اشاره کرد) و فرمود: ای لباس‌هائی که بر تن یهودیان هستید به درستی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وصی‌اش شهادت دهید! همه‌ی لباس هایشان به سخن آمده و دوباره گفتند: ای علی! تو راست می‌گویی، ما گواهی می‌دهیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حقیقتاً فرستاده خدا است، و تو ای علی! یقیناً قائم مقام اوئی شهادت می‌دهیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر هیچ میدان بزرگواری گام ننهاد، مگر آنکه تو هم بر آن جا گام نهادی و همانند او از خود جوانمردی نشان دادی، و شما دو برادر و دو شعاع از

پرتو انوار خدائید، در شمارش دویید ولی در همه‌ی فضائل یکی، جز اینکه پس از حضرت محمد ﷺ پیامبری نیست. با پدیدار شدن این صحنه یهودیان گنگ شدند و برخی از یهودیان نظاره‌گر، به پیامبر ﷺ ایمان آوردند همین باعث گردید که بر شقاوت آن گروه یهود و بینندگان دیگر افزوده شود.

۱۰- پیامبر ﷺ با این مناظره جانشین بودن علی علیه السلام را از جانب خداوند اعلام داشت و این مهم‌ترین فراز این مناظره است.

روایتی نیز با همین مضمون ولی بادستکاری زیاد از اهل سنت نقل شده است.<sup>۱</sup> به عقیده‌ی ابن منذر یهودیان منکر حضرت محمد ﷺ و پیروانش و در پی آن بودند که مدت زمان پایان رسالت حضرت را بدانند، ما اقرار می‌کنیم حضرت، بر این امت مبعوث شده ولی این که تا چه زمان بر این منسب باقی باشد را نمی‌دانیم، اگر محمد ﷺ راست-گوست، برای ما بیان کن. [نکته جالب و مهم در این روایت این که ما شبیه همین روایت را از حضرت علی علیه السلام در مورد سوره‌ی بقره داریم که در وسط روایت، پاسخ همین سؤال را پیامبر ﷺ برعهده‌ی حضرت علی علیه السلام گذاردند، اما در این روایت نام حضرت علی علیه السلام حذف شده است؛ زیرا طبق شمارش ما «الم» ۷۱ سال است که حضرت علی علیه السلام فرمودند: با «الر» و «الم» و بقیه‌ی حروف مقطعه چه می‌کنید؟ وقتی شمارش کردند گفتند: امر بر ما مشتبه گرددید. البته آن‌ها مابقی را و چه صحبت‌هایی میان آن‌ها و حضرت علی علیه السلام رد و بدل شد را نیاوردند، که البته باید آن را یک مبارزه‌ی سیاسی قلمداد کرد، زیرا امکان ندارد آن‌ها بتوانند فضایل و سجایای حضرت علی علیه السلام را انکار کنند، چون در خیلی از موارد برآن معترف بودند.

---

۱. «و أخرج ابن المنذر عن ابن جريج قال ان اليهود كانوا يجدون محمدا ﷺ و أمته ان محمدا ﷺ مبعوث و لا يدرون ما مدة أمة محمد ﷺ فلما بعث الله محمدا ﷺ و أنزل الم قالوا قد كنا نعلم ان هذه الامة مبعوثة و كنا لا ندري كم مدتها فان كان محمد ﷺ صادقا فهو نبي هذه الامة قد بين لنا كم مدة محمد لان الم في حساب جملنا احدى و سبعون سنة فما تصنع بدین انما هو واحد و سبعون سنة فلما نزلت الر و كانت في حساب جملهم مائتي سنة و واحد او ثلاثين سنة فقالوا هذا ألان مائتان و واحد و ثلاثون سنة و واحدة و سبعون قيل ثم أنزل المر فكان في حساب جملهم مائتي سنة و واحدة و سبعين سنة في نحو هذا من صدور السور فقالوا قد التبس علينا أمره.» سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۴.

امام باقر علیه السلام به ابولبید مخزومی فرمود: ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن علم سرشاری وجود دارد.<sup>۱</sup> که بر عظمت و زیبایی قرآن می‌افزایند همان‌طور که روایتی را عامه از قول حضرت علی علیه السلام نقل کردند: برای هر کتاب قسمت‌های برگزیده ایست و برگزیده این کتاب «حروف تهجی» است که در اول بعضی از سوره‌های قرآن است.<sup>۲</sup>

ابوإسحاق ثعلبی می‌گوید: حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام ابتدا به شرح صفات و معانی «الف» از حروف مقطعه پرداختند، که درباره «الم» از ایشان سؤال شد؟ حضرت فرمود: در الف نمونه‌هایی از صفات خدا است به این ترتیب: ۱- الف ابتداء حروف است و خدا ابتدای جهان. ۲- الف مستقیم است و انحراف ندارد و خدا عدل مطلق است. ۳- الف فرد و تنها است و خدا بی نظیر و واحد است. ۴- الف به حروف دیگر نجسبیده ولی حروف دیگر بدان پیوسته‌اند خدا با صفات مخصوصش از همه خلق جداست ولی همه موجودات باو پیوستگی دارند. ۵- الف از الفت و انس مشتق است؛ زیرا او سبب ترکیب و تألیف حروف دیگر می‌شود همان‌طور که خداوند سبب الفت خلق، و ترکیب و تألیف جهان آفرینش است.<sup>۳</sup>

ضمناً امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یک روایت طولانی، معانی تمام حروف تهجی را این‌طور بیان می‌نمایند: الف اشاره به نعم الهی، با اشاره به به جت و حسن خداست، تا امر الهی با به وسیله حضرت حجة ابن الحسن المهدي (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کامل شود، ثناء ثواب دادن به شت به مؤمنان برای کارهای شایسته ایشان و جیم به جمال خدا، حاء به حلم و بردباری خدا نسبت به گناه کاران، خاء به پنهان شدن و از بین رفتن ذکر و آوازه اهل معاصی نزد خداوند و اشاره به خبیر بودن خداست، دال اشاره به دین خداست آن دینی<sup>۴</sup> که

---

۱. «خیثمة الجعفی عن أبی لبید المخزومی قال: قال أبو جعفر علیه السلام ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعه لعلمًا جمًا.» محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق، ۲ جلدی، ج ۲، ص ۳.  
۲. «روت العامة عن أمير المؤمنين علیه السلام أنه قال إن لكل كتاب صفوة و صفوة هذا الكتاب حروف التهجي.» فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵.

۳. «روی أبو إسحاق الثعلبی فی تفسیره مسندا إلى علی بن موسی الرضا علیه السلام قال سئل جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن قوله «الم» فقال فی الألف ست صفات من صفات الله تعالی (الابتداء) فإن الله ابتداء جميع الخلق و الألف ابتداء الحروف و (الاستواء) فهو عادل غير جائر و الألف مستو فی ذاته و (الانفراد) فالله فرد و الألف فرد و (اتصال الخلق بالله) و الله لا يتصل بالخلق و كلهم محتاجون إلى الله و الله غنی عنهم و كذلك الألف لا يتصل بالحروف و الحروف متصلة به و هو منقطع من غيره و الله عز و جل بائن بجميع صفاته من خلقه و معناه من الألفة فكما أن الله عز و جل سبب ألفة الخلق فكذلك الألف عليه تألفت الحروف و هو سبب ألفتها.» فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۵۶.

۴. «و وصی به إبراهيم بنیه و یعقوب یا بنی إن الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن إلا و أنتم مسلمون» بقره/۱۳۲.

برای بندگانش پسندیده، ذال از اسم ذی الجلال و الاکرام، راه از رؤوف و رحیم، زاء اشاره به زلزله‌های روز قیامت، سین سناو نور الهی، شین اشاره به مشیت مطلقه حق است و این که اراده نمی‌کنند مردم مگر آن چه خدا بخواهد، صاد از اسم صادق الوعد، ضاد اشاره به ضلالت و گمراهی کسانی است که با پیامبر ﷺ مخالفت کنند، طاء یعنی طوبی للمؤمنین «خوشا به حال مؤمنین»، ظاء اشاره به گمان خوب مؤمنین به خدا و ظن بد کافرین به اوست، و عین از اسم عالم، و غین از اسم غنی است که مطلقاً نیاز و حاجت بر او روا نیست، و فاء از اسم فالق الحب و النوی<sup>۱</sup> «شکافنده دانه و هسته» و اشاره به فوجی از افواج اهل آتش است، قاف اشاره به قرآن است که جمع و خواندن آنبر عهده خداست.<sup>۲</sup> کاف از اسم کافی، لام اشاره به بیهوده بودن دروغ کافرین بر خداست،<sup>۳</sup> و میم از اسم ملک روز جزا است روزی که مالکی غیر از او نیست و خدامی فرماید پادشاهی در این روز برای کیست؟ سپس ارواح پیغمبران و فرستادگان و حجّت‌های خدا می‌گویند: برای خدای یگانه‌ی قهار است پس خدای بزرگ گوید امروز هر کسی جزا داده می‌شود به آنچه کسب کرده و ستمی در این روز به کسی نمی‌شود بدرستی که خدا بزودی حساب کننده است و نون عطاء، بخشش و نیکی به مؤمنین و نکال<sup>۴</sup> و عذاباو نسبت به کافرین، واو یعنی ویل و وای بر کسانی که نافرمانی خدا را می‌کنند از عذاب روز بزرگ و هاء یعنی پست است نزد خدا کسی که نافرمانی او را می‌نماید، لام الف اشاره به کلمه‌ی اخلاص است و هر گاه بنده‌ای از روی اخلاص آن را بگوید به شت برای او واجب می‌شود و یاء یدالله است که فوق خلائق به رزق گشاده شده، منزه و متعالی است خدا از آن چه مشرکان به او نسبت می‌دهند تا آخر حدیث و حدیث دیگری نزدیک به همین مفاد نقل کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» الانعام/۹۵.

۲. «إِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» القيامة/۱۸.

۳. «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» الانعام/۲۱؛ «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» يونس/۱۷.

۴. «نکال عقوبتی است که در آن عبرت و ارهاب دیگران باشد طبرسی فرموده: آن ارهاب و ترساندن غیر است و در اصل بمعنی منع می‌باشد زیرا که از نکل (زنجر) مأخوذ است، عقوبت را از آن نکال گویند که دیگران را از ارتکاب آن منع می‌کند» أَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى» نازعات/۲۵. خدا او را بعقوبت دنیا و آخرت گرفتار کرد و یا باعمال آخرین و اولین اش. «قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی نکل).

۵. «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أ ب ت ث، الالف آلاء الله و الباء به جة الله و التاء تمام الامر بقائم آل محمد ﷺ و التاء ثواب للمؤمنين على اعمالهم الصالحة «الجنة»، ج ح خ فالحجيم جمال الله و الحاء حلم الله عن المذنبين و الخاء خمولى ذكر المعاصى عند الله عز و جل و خبير، د ذ فالدال دين الله الذى ارتضاه لعباده و الذال من ذى الجلال و الاكرام، ر ز فالراء من الرؤف



امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خداوند این قرآن را با همین حروفی که میان همه عرب‌ها متداول است، نازل کرده، اگر انس و جن جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست،<sup>۱</sup> و نیز سفیان ثوری گوید: به جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله معنای این فرموده‌ی خداوند آن جا که می‌گوید: الم و المص و الر و المر و کهیعص و طه و طس و طسم و یس و ص و حم و حمعسق و ق و ن چیست؟ فرمود: اما «الم» در ابتدای سوره‌ی بقره، یعنی منم پروردگار زمامدار، و در آغاز سوره‌ی آل عمران «المص» یعنی منم خداوند شریف و عطابخش و «المص» منم خداوند فرمانروا و راستگو، و «الر» یعنی منم پروردگار مهربان و روزی رسان همه، و «المر» یعنی منم خداوندی که می‌میراند و زنده می‌کند و بسیار روزی رساننده به همه است، و «کهیعص» یعنی منم کفایت‌کننده‌ی مهمات تمامی مخلوق به گونه‌ای که به دیگران پناه نبرند و منم راهنما (هادی) بر مراد خود با عقل‌ها و به طور الهام. و منم ولی (اولی) به تصرف همه هستی، و اولی به نفس انسان از خود او و عالم (دانای) بالذات که مطلع بر ضمائر پنهانی است، و منم صادق (وفاکننده) به عهد و پیمان، «طه» نیز یکی از نام‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله است و معنایش این است که: ای جوینده حق و راهنمائی‌کننده بسوی آن! قرآن را بر تو نفرستادیم که در زحمت بیفتی بلکه بر تو فرستادیم که به وسیله آن به هدف رسیده کامیاب گردی و «طس» یعنی: منم جوینده شنوا، و «طسم» یعنی منم طالب شنونده، آغازگر آفرینش، بدون نیاز به آفریده شده، آغازکننده‌ی بدون وسائل و وسائط، منم (معید) بازگرداننده، و «یس» نامی از نام‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و معنایش این است: ای شنونده وحی و قرآن، و «صاد» نام چشمه‌ای است که از عرش می‌جوشد، همان چشمه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله در معراج از آب آن وضو ساخت و جبرئیل هر روز یک

---

الرحیم و الزاء زلال القیمة، س ش فالسین سناء الله و الشین ما شاء الله و اراد ما اراد و ما تشائون الا ما یشاء الله، ص ض فالصاد من صادق الوعد فی حمل الناس علی الصراط و حبس الظالمین عند المرصاد و الضاد ضلّ من خالف محمداً صلی الله علیه و آله و آل محمداً علیهم السلام، ط ظ فالطاء طوبی للمؤمنین و الظاء ظنّ المؤمنین بالله خیرا و ظنّ الکافرین شراً، ع غ فالعین من العالم و العین من الغنی الذی لا یجوز علیه الحاجة علی الاطلاق، ف ق، فالفاء فالتق الحبّ و النوی و فوج من افواج النار و القاف قرآن علی الله جمعه و قرآنه، ک ل فالکاف من الکافی و اللام لغو الکافرین فی افتراءهم علی الله الکذب، م ن فالمیم ملک یوم الدین لا مالک غیره و یقول عزّ و جل لمن الملک الیوم ثم تنطق ارواح انبیائه و رسله و حججه فیقولون لله الواحد القهار فیقول جل جلاله الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب و النون نور الله للمؤمنین و نکاله بالکافرین، و ه فالواو ویل لمن عصی الله من عذاب یوم عظیم و الهاء هان علی الله من عصاه، لای فلام الف لا اله الا الله و هی کلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة و الیاء ید الله فوق خلقه باسطة الرزق سبحانه و تعالی عما یشرکون.» سیدعبدالحسین طیب، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱. «عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: ان الله تبارک و تعالی انزل هذا القرآن به ذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله.» عروسی حویزی، *نورالتقلین*، ج ۲، ص ۲۲۰؛ فیض کاشانی، *تفسیر الصافی*، ج ۳، ص ۲۱۶.

بار در آن غوطه‌ور می‌گردد، و پس از بیرون آمدن از آن بال‌های خود را حرکت می‌دهد، هیچ قطره‌ای از آن بال‌ها نمی‌چکد مگر آن‌که خداوند از آن فرشته‌ای می‌آفریند که تا روز رستاخیز او را تسبیح و تقدیس کند و خدا را بزرگ دانسته و ستایش نماید، و «حامیم» حمید یعنی ستوده شده و پسندیده و مستحق حمد بسبب افعال مستحسنة، نقیض ذمّ و مرادف شکر است، به اعتبار مورد، و مجید یعنی شریف و بزرگوار «جمعسق» یعنی بردبار، دهنده دانش، دانا، شنوا، قدرتمند، و برومند، «ق» کوهی است که تمامی زمین را فراگرفته و رنگ تیره آسمان به جهت آن است و به سبب آن خداوند کره زمین را نگهداری کرده است تا ساکنینش را نجنباند، و «ن» رودی (نهری) در به شت است که خداوند آن را فرمود: بسته شو! پس مرکب گردید و سپس به قلم فرمود: [بنویس] بلافاصله، قلم در لوح محفوظ، آن چه تا کنون بوده و آن چه پس از این بوجود خواهد آمد نگاشت، مرکب و جوهر او نور بود، و قلم نیز از نور، و لوح نیز تکه‌ای از نور است. سفیان گفت: عرض کردم: کار لوح و قلم و جوهر را برایم واضح‌تر تشریح فرمائید، و از علومی که خدا به شما آموخته است به من یاد دهید، فرمود: یا ابن سعید اگر شایسته ی پاسخ نبودی جوابت را نمی‌گفتم، پس: «نون» فرشته‌ای است که خود را به قلم می‌رساند و قلم نیز فرشته‌ای است که خود را به لوح می‌رساند، و آن نیز فرشته‌ای باشد که وحی را به اسرافیل رسانده، و او به میکائیل می‌رساند و وی نیز به جبرئیل و جبرئیل هم به پیامبران خدا ﷺ می‌رساند. بعد فرمود: بر خیز و برو، که بیشتر از این بر تو ایمن نیستیم.<sup>۱</sup>

۱. «أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّيْنَابِيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ عَلَى يَدَيْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيِّ الْوَرَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ الْمُثَنَّى الْعَتَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَسْمَاءَ قَالَ حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّعِيدِ الثَّوْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمَصِّ وَالرِّ وَالْمَرِّ وَكِهِيْصَ وَطَهَ وَطَسَ وَطَسْمَ وَيَسَ وَصَ وَحَمَ وَحَمَّ عَسَقَ وَوَقَّ وَنَ قَالَ ﷺ أَمَا الْمَ فِي أَوَّلِ الْبَقَرَةِ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ وَأَمَا الْمَ فِي أَوَّلِ آلِ عِمْرَانَ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمَجِيدُ وَالْمَصِّ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الصَّادِقُ وَالرِّ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الرَّعُوفُ وَالْمَرِّ فَمَعْنَاهُ أَنَا اللَّهُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الرَّازِقُ وَكِهِيْصَ فَمَعْنَاهُ أَنَا الْكَافِي الْهَادِي الْوَلِيُّ الْعَالِمُ الصَّادِقُ الْوَعْدُ وَأَمَا طَه فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعْنَاهُ يَا طَالِبُ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى بَلْ لِنَسْعَدَ بِهِ وَأَمَا طَس فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ وَأَمَا طَسْمَ فَمَعْنَاهُ أَنَا الطَّالِبُ السَّمِيعُ الْمُبْدِي الْمُعِيدُ وَأَمَا يَس فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعْنَاهُ يَا أَيُّهَا السَّامِعُ لِلْوَحْيِ - وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَأَمَا ص فَعَيْنٌ تَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ وَهِيَ الَّتِي تَوْصَأُ مِنْهَا النَّبِيُّ ﷺ لَمَّا عُرِجَ بِهِ وَيَدْخُلُهَا جِبْرَائِيلُ كُلَّ يَوْمٍ ذَخْلَةً فَيَتَمَسُّ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَنْفُضُ أُجْحَنَتَهُ فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقَطَّرُ مِنْ أُجْحَنَتِهِ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُهُ وَ يُكَبِّرُهُ وَ يُحَمِّدُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَمَا حَم فَمَعْنَاهُ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَأَمَا حَمَّ عَسَقَ فَمَعْنَاهُ الْحَلِيمُ الْمُتَيْبُ الْعَالِمُ السَّمِيعُ الْقَادِرُ الْقَوِيُّ وَأَمَا ق فَهُوَ الْجَبَلُ الْمُحِيطُ بِالْأَرْضِ وَ حُضْرَةُ السَّمَاءِ مِنْهُ وَ بِهِ يُمَسِّكُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَأَمَا ن فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أجمدُ فجمدُ فصارَ مِداداً ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَالْمِدادُ مِدادٌ مِنْ نُورٍ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ اللُّوحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ وَ قَالَ سُفْيَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ لِي أَمْرَ اللُّوحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْمِدادِ فَضَلَّ بَيَانٍ وَ عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ لَوْ لَا أَنَّكَ أَهْلٌ لِلْجَوَابِ مَا أَجَبْتُكَ فَنُونَ مَلَكٌ يُؤَدِّي إِلَى الْقَلَمِ وَ هُوَ مَلَكٌ وَ الْقَلَمُ يُؤَدِّي إِلَى اللُّوحِ وَ هُوَ مَلَكٌ وَ اللُّوحُ يُؤَدِّي إِلَى إِسْرَافِيلَ وَ إِسْرَافِيلُ يُؤَدِّي إِلَى مِيكَائِيلَ وَ

در این روایت حضرت تمام حروف مقطعه‌ای که در ابتدای بیست و نه سوره‌ی کلام الله مجید آمده‌اند را بیان کردند. که در بین آن‌ها، در باره‌ی حروف «طه، حم، یس، ق، ن» روایاتی از عامه با همین مظامین آمده است.

### ج) قرآن، و رازهای نهفته‌ی سرچشمه گرفته از علم بی پایان حق (آیات ۱-۳)

در روایت امام رضا علیه السلام که از پدرشان بیان فرمودند مردی با کمال تعجب از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا قرآن هرچه بیشتر تلاوت و پخش شود و مورد بحث قرار گیرد تازه‌تر و شاداب‌تر می‌شود؟ حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند: خداوند متعال قرآن را مخصوص زمانی خاص غیر از زمان‌های دیگر، و مردمانی جز مردمان دیگر، قرار نداده است به همین جهت است که در هر زمان، نو و در نزد هر قوم، تا روز قیامت تازه است.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر بنا بود آیه‌ای که درباره‌ی قومی نازل شده پس از مردن آن قوم بمیرد، از قرآن چیزی برجای نمی‌ماند، لیکن تا زمانی که آسمان‌ها و زمین باقی است، سراسر قرآن در جریان خواهد بود. و هر قومی را آیه‌ای از خیر یا شر است، که آن را می‌خوانند و خود اهل آنند.<sup>۲</sup> و حضرت علی علیه السلام فرمود: قرآن فرمان دهنده و باز دارنده است، مرزها و حدها در آن تعیین شده، و سنت‌ها گفته شده، و امثال زده شده، و احکام دین مقرر گشته است.<sup>۳</sup> و همان حضرت در روایتی دیگر فرمودند: خداوند قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، نوری است که چراغ‌های آن خاموش نمی‌شود، و فروختگی آن از میان نمی‌رود، و دریایی است که کس به عمق جرف آن نمی‌رسد، و راه راستی است که هیچ کس از آن گمراه نمی‌شود، و پرتوی است که نورانیت آن به تاریکی نمی‌گراید، و فرقانی<sup>۴</sup> است که

---

میکائیل یودیٰ اِلَی جِبْرِئِلَ وَ جِبْرِئِلُ یُودِی اِلَی الْاَنْبِیَاءِ وَ الرَّسُلِ صلی الله علیه و آله قَالَ ثُمَّ قَالَ لَی قُمْ یَا سُقَّانُ فَا اَمَّنْ عَلَیْكَ. محمد بن علی بن بابویه، معانی الأخبار، ترجمه محمدی، جلدی، ۲، ج ۵، ص ۴۸.

۱. «الامام الرضا علیه السلام: عن ابيه: ان رجلا سأل ابا عبد الله علیه السلام: ما بال القرآن لا یزداد علی النّشر و الدرس إلا غضاضة؟ فقال: ان الله- تبارک و تعالی- لم یجعل له زمان دون زمان، و لناس دون ناس، فهو فی کلّ زمان جدید، و عند کلّ قوم غض، الی یوم القیامة.» محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، علل الشرائع، قم، انتشارات مکتبه الدوری، جلدی، ۱۳۸۶ ق.

۲. «الامام الباقر علیه السلام و لو أنّ الآیة إذا نزلت فی قوم ثمّ مات اولئک القوم ماتت الآیة، لما بقی من القرآن شیء؛ و لکنّ القرآن یجری اوله علی آخره، ما دامت السماوات و الارض. و لكل قوم آیة یتلونها، هم منها، من خیر او شر.» محمد بن مسعود عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۰.

۳. «الامام علی علیه السلام: فالقرآن أمر و زاجر، حدّ فیہ الحدود، و سنّ فیہ السنن، و ضرب فیہ الأمثال، و شرّع فیہ الدین.» کتاب التفسیر، همان، ص ۷.

۴. وسیله بازشناختن حق از ناحقی. خلیل بن احمد، فراهیدی، ترتیب کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم، (ذیل ماده‌ی فرق).

برهان آن سستی پیدا نمی‌کند، و وسیله‌ی بیانی است که ارکان آن فرو نمی‌ریزد، و شفایی است که بیماری به آن راه ندارد، و بزرگی و عزتی است که یاران آن دچار شکست نمی‌شوند، و حقی که یاوران آن درمانده نمی‌گردند.<sup>۱</sup>

و پیامبر ﷺ فرمودند: عبارات قرآن زیبا است، و معانی آن ژرف و عمیق است.<sup>۲</sup> و امام علی علیه السلام فرمودند: خداوند پیامبر ﷺ را با کتابی فرستاد که هر چیز را در آن به روشنی و تفصیل بیان کرده، و آن را استوار و بی‌مانند قرار داده است،<sup>۳</sup> و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در فرازهایی از خطبه‌ی مشهورشان، خطاب به اصحاب این‌گونه فرمودند: ای بندگان خدا! شما روان‌کنندگان امر و نهی خدا، و حاملان دین و وحی او، و امانت‌داران او در نزد خود، و رسانندگان دین او به دیگر امت‌ها هستید؛ نزد شما کفیل حق و عهد، کتابی که به شما سپرده، و باقی گذاشته‌ای که از طرف خداوند نهاده است، کتاب گوئی‌ی خدا، و قرآن صادق، و نور درخشنده، و پرتو فروزنده؛ کتابی که بصیرت‌های آن آشکار است، و معانی عمیق آن روشن، و ظواهر آن آشکار؛ پیروان آن شادمانند، و به سوی جنان روان؛ شنیدن آن مایه‌ی رستگاری است؛ با قرآن به حجت‌های روشنی بخش خدا، و به اراده‌های بیان‌شده او، و حرام‌های ممنوع شده‌ی او، و آیات آشکار او، و براهین کافی، و آداب مطلوب او، و رخصت‌های بخشیده، و شرایع نوشته‌ی خداوند می‌توان رسید.<sup>۴</sup>

۱. «الإمام علی علیه السلام : .. ثم أنزل عليه عليه السلام الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها، و سراجا لا يخبو توقده، و بحرا لا يدرك قعره، و منهاجا لا يضل نهجه، و شعاعا لا يظلم ضوءه، و فرقانا لا يخمد برهانه، و تبيانا لا تهدم اركانه، و شفاء لا تخشى أسقامه، و عزّا لا تهزم انصاره، و حقا لا تخذل أعوانه؛ فهو معدن الايمان و بحبوخته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و أئافى الاسلام و بنيانه، و أودية الحق و غيطانه، و بحر لا ينزفه المستنزفون، و عيون لا ينضب الماتحون، و مناهل لا يغيضها الوردون، و منازل لا يضل نهجها المسافرون، و أعلام لا يعمي عنها السائرون، و أكام لا يجوز عنها القاصدون .. و حبلا وثيقا عروته، و معقلا منيعا ذروته، و عزّا لمن تولاه، و سلما لمن دخله، و هدى لمن اتتم به، و عذرا لمن انتحله، و برهانا لمن تكلم به، و شاهدا لمن خاصم به، و فلجا لمن حاج به، و حاملا لمن حملة، و مطية لمن أعمله، و آية لمن توسم، و جنة لمن استلام، و علما لمن وعى، و حديثا لمن روى، و حكما لمن قضى.» *صباحي صالح، نهج البلاغه*، ص ۶۴۱-۶۴۲.

۲. «قال النبي صلى الله عليه وآله القرآن ظاهره انيق، و باطنه عميق.» محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني رازی، *الكافي*، انتشارات كتابخانه‌ی اسلامی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸.

۳. «الإمام علی علیه السلام .. ارسله بكتاب فصله، و احكمه و اعزّه.» عیاشی، *كتاب التفسیر*، پیشین، ص ۱۱.

۴. «السيدة فاطمة عليها السلام من خطبتها الشهيرة: أنتم عباد الله! نصب امره و نهيه، و حملة دينه و وحيه، و أمناه الله على انفسكم، و بلغاؤه الى الأمم، زعيم حق له فيكم، و عهد قدمه اليكم، و بقیة استخلفها عليكم: كتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء اللامع، بيّنة بصائره، منكشفة سرائره، منجلية ظواهره، مغتبطة به اشياعه، قاعد الى الرضوان أتباعه، مؤذ الى النجاة استماعه؛ به تنال حجج الله المنورة، و عزائم المفسرة، و محارمه المحذرة، و بيناته الجالية، و براهينه الكافية، و فضائله المندوبة، و رخصه الموهوبة، و شرائعه المكتوبة.» ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق، ص ۱۳۳-۱۳۴.

و پیامبر ﷺ تیز فرمودند: قرآن از همه چیز، جز خدا، برتر است، پس هر که قرآن را پاس دارد خدا را پاس داشته است، و هر که قرآن را پاس ندارد، احترام خدا را سبک شمرده است.<sup>۱</sup> و در روایتی دیگر فرمودند: فضل قرآن بر سخنان دیگر، هم چون برتری خدا بر آفریدگان است،<sup>۲</sup> قرآن از همه چیز، جز خدا، برتر است، پس هر که قرآن را پاس دارد خدا را پاس داشته است، و هر که قرآن را پاس ندارد، احترام خدا را سبک شمرده است،<sup>۳</sup> و هم چنین فرمودند: علم قرآن را بیاموزید، و غرائب آن را فرا بگیرید؛ ... قرآن بر پنج وجه (موضوع) نازل شده است: حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال. پس به حلال عمل کنید، و حرام را فرو گذارید، محکم را به کار بندید، و متشابه را رها کنید، و از امثال عبرت بگیرید.<sup>۴</sup> و در بیان امام صادق علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله آمد و قرآن، شریعت و راه راست را آورد، پس حلال او تا روز قیامت حلال است، و حرام او تا روز قیامت حرام.<sup>۵</sup> در پایان از بین روایات بی‌شماری که از معصومین علیهم السلام در مورد اهمیت و عظمت قرآن بیان شده به این دعای امام سجّاد علیه السلام اکتفا می‌کنیم که: خدایا! تو ما را، برخواندن قرآن یاری دادی، و زبان‌های گرفته ما را با عبارات نیکوی آن باز کردی.<sup>۶</sup>

#### د) فصاحت و بلاغت، علت نزول قرآن به زبان عربی (آیه ی ۲)

ابو سعید خدری از قول رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند: وقتی در شب معراج به آسمان صعود کردم زیاتر از کلام پروردگارم نشنیدم، عرض کردم: خدایا! ابراهیم علیه السلام رادوست خود برگزیدی، با موسی علیه السلام سخن گفتم، ادریس علیه السلام را جایگاهی والا دادی، داود علیه السلام را زبور عطا کردی، به سلیمان علیه السلام پادشاهی که بعد از او به کسی نخواهی داد، خدایا

- 
۱. «النبي ﷺ: القرآن افضل كل شيء دون الله؛ فمن قرء القرآن، فقد قرء الله، و من لم يوقر القرآن، فقد استخف بحرمه الله.» تاج الدين محمد بن محمد حيدر شعيري، جامع الاخبار، قم، انتشارات رضى، ۱۳۶۳ش، ص ۴۸.
  ۲. «النبي ﷺ: فضل القرآن على سائر الكلام، كفضل الله على خلقه.» همان، ص ۴۹.
  ۳. «النبي ﷺ: القرآن افضل كل شيء دون الله؛ فمن قرء القرآن، فقد قرء الله، و من لم يوقر القرآن، فقد استخف بحرمه الله.» جامع الاخبار، بيشين.
  ۴. «النبي ﷺ: تعلموا القرآن، و تعلموا غرائبها! و غرائبها فرائضها و حدودها؛ فان القرآن نزل على خمسة وجوه: حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و امثال. فاعملوا بالحلال، و دعوا الحرام، و اعملوا بالمحكم، و دعوا المتشابه، و اعتبروا بالامثال.» الحياة، ترجمه‌ی احمد آرام، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد ۲، ص ۱۹۶.
  ۵. «الامام الصادق علیه السلام: ... حتى جاء محمد صلی الله علیه و آله فجاء بالقرآن و بشريعته و منهاجه، فحلاله حلال الى يوم القيامة، و حرامه حرام الى يوم القيامة.» الحياة، همان، ص ۲۱۹.
  ۶. «الامام السجّاد علیه السلام: ... اللهم! فاذا افدتنا المعونة على تلاوته، و سهلت جواسى السنننا بحسن عبارته.» امام زين العابدين علیه السلام، صحيفه‌ی - سجّاديه، بی‌جا، دفتر نشر الهادی، دعای ۴۲.

برای من چه چیزی در نظر داری، خداوند فرمود: تو را دوست خود هم چون ابراهیم علیه السلام قرار دادم، با تو مثل موسی علیه السلام سخن گفتیم، در همه حال یاورت بودم، ... و سرور کتب آسمانی قرآن که به زبان تو و مردمت و بیان کننده‌ای روشن است، دادم.<sup>۱</sup>

و امام صادق علیه السلام فرمودند: زبان عربی را یاد بگیرد زیرا کلامی است که خدا با بندگان خود بدان سخن گفته است.<sup>۲</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تلاوت قرآن به لهجه‌ی عربی، فرمود: خداوند زبان عربی را به حضرت اسماعیل علیه السلام نیز الهام نمود.<sup>۳</sup> و فرمود: من زبان عربی را دوست دارم؛ چون زبان من عربی است، زبان قرآن عربی است، و زبان اهل به شت عربی است.<sup>۴</sup> زبان یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قویترین ادبیات و گسترده‌ترین زبان‌های جهان برای بیان حقایق می‌باشد، لذا تأکید بر یادگیری زبان و قوائد عربی در قول امام جعفر صادق علیه السلام شده که فرمودند: عربی را یاد بگیرد؛ بدرستی که کلام خدا است و با آن با خلق خود تکلم فرموده و از هر چه شما را از یاد خدا باز دارد دوری کنید.<sup>۵</sup> شیخ صدوق مؤلف این کتاب گفته: این حدیث را ابوسعید آدمی روایت کرده و در پایان آن گفته: «بلغوا

۱. «و منه عن الصدوق عن الطالقانی عن أبي عبد الله بن عبد الصمد المهدی العباسی عن غوث بن سلیمان عن عبد الله بن صالح عن فرج بن صالح عن فرج بن مسافر عن الربیع بن بدر عن أبي هارون العبیدی عن أبي سعيد الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَا سَمِعْتُ شَيْئًا قَطُّ هُوَ أَخْلَى مِنْ كَلَامِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَبَّ اتَّخَذْتَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ كَلَّمْتَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ رَفَعْتَ إِدْرِيسَ مَكَانًا عَلِيًّا وَ أَنْبَيْتَ دَاوُدَ زَبُورًا وَ أَعْطَيْتَ سُلَيْمَانَ مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخَدٍ مِنْ بَعْدِهِ فَمَا دَا لِي يَا رَبَّ فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُحَمَّدَ صلی الله علیه و آله اتَّخَذْتُكَ خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذْتُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ كَلَّمْتُكَ تَكْلِيمًا كَمَا كَلَّمْتُ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَعْطَيْتُكَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَ لَمْ أُعْطِهِمَا نَبِيًّا قَبْلَكَ وَ أَرْسَلْتُكَ إِلَى أَسْوَدِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَحْمَرِهِمْ وَ إِنْسِهِمْ وَ جَنْهَمَ وَ لَمْ أَرْسِلْ إِلَى جَمَاعَتِهِمْ نَبِيًّا قَبْلَكَ وَ جَعَلْتُ الْأَرْضَ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا وَ أَطْعَمْتُ أُمَّتَكَ الْفَيْءَ وَ لَمْ أُحِلَّهُ لِأَخَدٍ قَبْلَهَا وَ نَصَرْتُكَ بِالرَّعْبِ حَتَّى إِنْ عَدَّوكَ لَيَرْعَبُ مِنْكَ وَ أَنْزَلْتُ سَيِّدَ الْكُتُبِ كُلِّهَا مُهَيِّمًا عَلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا مُبِينًا وَ رَفَعْتُ لَكَ ذِكْرَكَ حَتَّى لَا تُذَكَّرُ بِشَيْءٍ مِنْ شَرَائِعِ دِينِي إِلَّا ذُكِرْتُ مَعِي.» مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۰۵.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ خَزَاعَةَ، عَنْ الْأَسْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يُكَلِّمُ بِهِ خَلْقَهُ، الْحَدِيثُ.» شیخ محمد بن حسن حر عاملی، الفصول المهمة فی أصول الأئمة، قم، موسسه معارف اسلامی امام رضا (سلام الله علیه)، ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص ۶۷۸.

۳. «و أخرج الحاكم عن جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله تلا قرآنا عربيا ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم إسماعيل هذا اللسان العربي إلهاما.» جلال الدين سيوطي، الدر المنثور، ج ۴، ص ۴.

۴. «أخرج الطبرانی و أبو الشيخ و الحاكم و ابن مردويه و البيهقي في شعب الإيمان عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله أحب العرب لثلاث لأنى عربى و القرآن عربى و كلام أهل الجنة عربى.» همان.

۵. «حدثنا أبو رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطى عن رجل من خزاعة عن أسلمى عن أبيه عن أبي عبد الله علیه السلام قال تعلموا العربية فإنها كلام الله الذى تكلم به خلقه و نظفوا الماضغين و

بالخواتيم»؛ یعنی انگشترها را در انگشتان پایانی جای دهید نه در پیرامون چون که در روایتی رسیده که آن از کارهای قوم لوط است.<sup>۱</sup>

در واقع این روایت «تعلموا العریبه» سه نوع ذکر شده است و در هر سه مورد به آخر آن کلماتی اضافه شده که در معنای آن تأثیر به سزایی دارند. در روایت اول گفته: زبان عربی را فراگیرید، چون کلام خداست.<sup>۲</sup> در روایت دوم: زبان عربی زبان خداست، و با گذشتگان با آن سخن گفته است.<sup>۳</sup> و در روایت سوم: زبان عربی زبان خداست، با آن با خلق خود سخن گفته؛ دندان‌های خود را پاکیزه نگهدارید و انگشتر را در انگشت وسطی قرار ندهید زیرا قوم لوط چنین می‌کردند.<sup>۴</sup>

پس از بررسی واژه‌گان لغت و تفسیر به این نتیجه رسیدیم که معنای روایت سوم صحیح نمی‌باشد. روایت دوم «و نطقوا به الما ضین» یعنی زبان عربی که برخی از پیامبران<sup>۵</sup> قبل از حضرت محمد ﷺ با آن سخن گفته‌اند و ملک

---

بلغوا بالخواتيم، قال الصدوق نقلًا عن أبي سعيد الأدمي قال أي اجعلوا الخواتيم في آخر الأصابع و لا تجعلوها في أطرافها. محمد بن علی بن بابویه، الخصال، ترجمه کمره‌ای، تهران، کتابچی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۲۰۶.

۱. «الحسن بن علی بن شعبة في تحف العقول عن النبي ﷺ أنه قال: يا علي لا تحتم في السبابة و الوسطى فإنه كان يتختم قوم لوط فيهما و لا تُعَرَّ الخنصر.» محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳ جلد، قم، مؤسسه آل البيت چاپ اول، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۹۷.

۲. «محمّد بن علی بن الحسین فی الخصال، عن أبيه، عن سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن رجل من خزاعة، عن أسلمي، عن أبيه، عن أبي عبد الله قال: تعلموا العربية فإنها كلام الله الذي يكلم به خلقه.» فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴.

۳. «محمّد بن علی بن الحسین فی الخصال عن أبيه عن سعد عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن رجل من خزاعة عن أسلمي عن أبيه عن أبي عبد الله قال: تعلموا العربية فإنها كلام الله الذي تكلم به خلقه و نطقوا به الما ضین و بلغوا بالخواتيم.» شیخ محمد بن حسن حر عاملی، الفصول المهمة فی أصول الأئمة، موسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم، ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش.

۴. «حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن رجل من خزاعة عن أسلمي عن أبيه عن أبي عبد الله قال: تعلموا العربية فإنها كلام الله الذي تكلم به خلقه و نطقوا الما ضین و بلغوا بالخواتيم.» شیخ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، باب استحباب التبلیغ بالخواتيم، موسسه معارف اسلامی امام رضا (سلام) الله علیه، ج ۵ ص ۸۴؛ محمد بن علی بن بابویه، الخصال، ترجمه جعفری، قم، نسیم کوثر، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ج ۲، ص ۳۷۵.

۵. «ختص، [الإختصاص] محمّد بن جعفر المؤدّب عن البرقي عن أبيه عن ابن فضال عن عمر بن أبان عن بعضهم قال كان خمسة من الأنبياء سريانين آدم و شيث و إدريس و نوح و إبراهيم عليه السلام و كان لسان آدم العربية و هو لسان أهل الجنة فلما عصى ربه أبدله بالجنة و نعيمها الأرض و الحرث و بلسان العربية السريانية قال و كان خمسة عبرانيين إسحاق و يعقوب و موسى و داود و عيسى عليه السلام و خمسة من العرب هود و صالح و شعيب و إسماعيل و محمّد ﷺ و خمسة بعثوا في زمن واحد إبراهيم و إسحاق و يعقوب و لوط عليه السلام بعث الله

وحی با زبان عربی با آن‌ها سخن گفته است، تصریح بر این که زبان عربی زبان بهشتیان می‌باشد و در مورد «بَلَّغُوا بِالْخَوَاتِيمِ»؛ در حقیقت معنی واژه «بَلَّغْ» رساندن مطلب با تمام خصوصیات آن<sup>۱</sup> بدون هیچ کم و کسری است.<sup>۲</sup> پیامبر! آن چه را از سوی پروردگارت (در مورد ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام) به تو نازل شده است اعلام کن و اگر چنین نکنی، رسالت الهی را نرسانده‌ای، به جای فرمان «أبْلِغْ»، فرمان «بَلَّغْ» آمده که نشانه‌ی ابلاغ قطعی و رسمی و مهم است،<sup>۳</sup> و واژه «ختم»<sup>۴</sup> به معنای پایان آن چه مربوط به مطلب مورد نظر ماست، چون در مورد فراگیری زبان عربی با تمام قواعد آن است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: <sup>۵</sup> اگر اخبار ما را بیان کردید قواعد آن را رعایت کنید زیرا ما مردمی فصیح در لغت و زبان عربی هستیم، و مراد از «ختم» در این روایت ظاهراً فصاحت است، نه پاکیزگی دندان‌ها و نه انگشت در پیرامون انگشتان نمودن، بلکه طبق روایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارزش کارها به سرانجام آن‌هاست.<sup>۶</sup>

#### (د) احسن القصص در روایات (آیه‌ی ۳)

در مورد احسن القصص و احسن الحدیث، روایات دو دسته می‌شوند، روایاتی که قرآن را احسن القصص معرفی می‌کنند و روایاتی که سوره یوسف را احسن القصص بیان می‌کنند.

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ عليهما السلام إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ وَ بَعَثَ يَعْقُوبَ عليه السلام إِلَى أَرْضِ مِصْرَ وَ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام إِلَى أَرْضِ جُرْهُمَ وَ كَانَتْ جُرْهُمَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ سَكَنَتْ بَعْدَ عَمَالِيقَ وَ سُمُوا عَمَالِيقَ لِأَنَّ آبَاءَهُمْ كَانُوا عَمَلِاقَ بْنِ لُؤْدِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ عليه السلام وَ بَعِثَ لُوطُ عليه السلام إِلَى أَرْبَعِ مَدَائِنَ سَدُومَ وَ عَامُورَ وَ صَنَعَا وَ دَارُومًا وَ ثَلَاثَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُلُوكُ يُوْسُفُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ عليهم السلام وَ مَلِكُ الدُّنْيَا مُؤْمِنَانِ وَ كَافِرَانِ فَالْمُؤْمِنَانِ ذُو الْقُرْنَيْنِ وَ سُلَيْمَانُ أَمَّا الْكَافِرَانِ فَمَنْرُودُ بْنُ كَوْسٍ وَ بَنُو كَنْعَانَ وَ بُحْتَنَصَّرُ. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار ج ۱۱، ص ۵۶، باب معنی النبوة و علة بعثة الأنب.

۴. «البَلُّوغُ وَ الْبَلَّاغُ: الانتهاء إلى أقصى المقصد و المنتهى، مكانا كان أو زمانا، أو أمرا من الأمور المقدرة.» راغب اصفهانی، مفردات/الفاظ، (ذیل ماده‌ی بلغ)

۲. «يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» المائدة / ۶۷

۳. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، (ذیل ماده‌ی ختم).

۵. «و روی عن الصادق عليه السلام أنه قال: نحن قوم فصحاء، فإذا رويتهم الأخبار عنا فاعربوها و درروایت دیگر فرمودند: اعربوا حدیثنا، فإنا قوم فصحاء.» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۳.

۶. «النبي صلی الله علیه و آله و سلم: إنما الأعمال بالنيات و الخواتيم.» أبو القاسم پاینده، نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، بی‌جا، انتشارات دنیای دانش، بی‌تا، ص ۳۴۴.



## الف) روایاتی که قرآن را احسن القصص معرفی می کنند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: ای مردم! راستگوترین سخن، همین کتاب خداست؛ شایسته ترین کلمه، کلمه‌ی تقواست؛ بهترین ملت‌ها، ملت حضرت ابراهیم علیه السلام، والاترین سنت‌ها، سنت من محمد؛ و باشرافت‌ترین ذکرها، ذکر و یاد خداست؛ بهترین قصه‌ها این قرآن است.<sup>۱</sup> و امام علی علیه السلام در یک خطبه‌ی طولانی به قرآن اشاره نموده و آن را این-گونه تکریم نمودند که: قرآن را به زیبایی تلاوت کنید، زیرا قرآن بهترین قصه‌هاست، از او شفا را طلب کنید زیرا او شفای سینه‌هاست، و درخشش نورش هر گز به خاموشی نمی‌گراید، و فرمان‌بردار بی‌چون و چرای امر یا نهی او و دستورات دین اسلام شوید، که با این کار هرگز گمراه نمی‌شوید و از آفت‌های ظاهری و باطنی مصون خواهید ماند؛<sup>۲</sup> نویسنده‌ی البرهان، به نقل از مرحوم کلینی در الکافی: روایتی از امام محمدباقر علیه السلام آورده که: <sup>۳</sup> در روز جمعه در خطبه‌ی اول نماز پس از حمد و سپاس خداوند، فرمودند: راستگوترین سخن و بهترین قصه‌ها کتاب خداست، وقتی قرآن خوانده می‌شود به آن گوش دهید و ساکت باشید تا مورد رحم خدا قرار گیرید. (این آیه مردم را به مطالبی اساسی دعوت می‌کند و آن این که هر جا که قرآن خوانده شد فوراً سخن را قطع کرده و به کلام خدا که با بندگان سخن می‌گوید و صلاح دنیا و آخرت آن‌ها را بیان می‌دارد، گوش کنند ولی متأسفانه در میان ما این مطلب عملی نیست)<sup>۴</sup> به فرمان‌های خدا گوش دهید تا با سکوت خود مورد رحمت خدا واقع شوید، همه نعمت‌های خدا رحمت

---

۱. «خطب رسول الله ﷺ، فقال بعد حمد الله و الثناء عليه: «أيتها الناس، إن أصدق الحديث كتاب الله، و أولى القول كلمة التقوى، و خير الملل ملة إبراهيم عليه السلام، و خير السنن سنة محمد ﷺ، و أشرف الحديث ذكر الله، و أحسن القصص هذا القرآن.» بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۹۲.

۲. «قال علی عليه السلام أحسنوا تلاوة القرآن فإنه أحسن القصص و استشفوا به فإنه شفاء الصدور و أتبعوا النور الذي لا يطفى و الوجه الذي لا يبلى و استسلموا و سلموا لأمره فإنكم لن تضلوا مع التسليم.» عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه‌ای از کلمات قصار الإمام علی عليه السلام، قم، دار الكتاب الإسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳. «فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن یحیی الحلبي عن بريد بن معاوية عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر عليه السلام فی خطبة يوم الجمعة الخطبة الاولى: الحمد لله نحمده و نستعينه الى ان قال عليه السلام: ان كتاب الله اصدق الحديث و أحسن القصص و قال الله عز و جل: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ فاسمعوا طاعة الله و أنصتوا ابتغاء رحمته.» البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۹۳؛ کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۲۳، ح ۶.

۴. «رحمته» در روایت یعنی: مهربانی و رقتی است که مقتضی احسان است نسبت به شخص مرحوم گاهی فقط در مهربانی و گاهی فقط در احسان بکار می‌رود مثل: «رحم الله فلانا». و چون خدا با رحم وصف شود مراد از آن فقط احسان است نه رقت قلب لذاست که روایت شده: رحمت از خدا انعام و تفضل و از آدمیان رقت قلب و عاطفه است؛ رحمت انفعال و تأثر خاصی است که در وقت دیدن محتاج عارض قلب می‌شود و شخص را به رفع احتیاج و نقیصه طرف وادار می‌کند این معنی به حسب تحلیل به عطاء و فیض بر می‌گردد و با

اویند و بعضی از چیزها در قرآن به خصوص با کلمه رحمت توصیف شده‌اند چون: به شت، قرآن، تورات، نبوت، پیامبر، باران و ... که چون خارج از بحث ماست از آن صرف نظر می‌کنیم.

پیامبر ﷺ فرمودند: ای معاذبن‌جبل! تقوای الهی را، به تو سفارش می‌کنم و این که بهترین قصه‌ها، نهایت موعظه‌هاست و سودمندترین یادآوری کتاب خداست.<sup>۱</sup> این روایت به نقل از مولاعلی علیه السلام نیز آمده است.<sup>۲</sup>

**ب) روایاتی که سوره یوسف را احسن القصص بیان می‌کنند.**

در یک روایت حضرت علی علیه السلام مقصود خداوند از قصص یا احسن القصص را خبرهایی در مورد پیامبران علیهم السلام می‌داند.<sup>۳</sup> که این آیه نیز به آن اشاره می‌کند و در روایات دیگری آمده، یاران رسول‌الله صلی الله علیه و آله به محضر حضرت رسیدند و گفتند: ای پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما قصه‌ای از قرآن بیان کن که این سوره نازل شد. در این روایت آمده، وقتی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد تا مدّت زمانی آن را بر مردم تلاوت می‌کردند، تا این که پس از چند سال از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست بیان قصه‌ای از قرآن را نمودند، آیه‌ی «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» نازل شد، یاران رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفتند: ای پیامبر! برای ما قصه‌ای مثل قصه‌ی یوسف بیان کن؛ که در تورات آمده‌است و سوره‌ی یوسف که بیان‌کننده‌ی آنچه بر آل یعقوب اتفاق افتاده است «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نازل شد. این روایات به دلیل این که در دسته‌ی روایات شأن نزول قرار می‌گیرد در فصل گونه‌شناسی به آن خواهیم پرداخت.

در روایتی مولا علی علیه السلام فرمودند: ... همه‌ی قصه‌های قرآن زیبا و عبرت‌آموزاند، ولی عبرت‌آموزترین آن‌ها قصه‌ی حضرت یوسف علیه السلام است.<sup>۴</sup>

---

همین معنی خداوند سبحان با رحمت توصیف می‌شود. یعنی رحمت در خدا به معنی عطا و احسان است نه تأثر و انفعال قلب زیرا در ذات باری انفعال نیست. قرشی، قاموس القرآن، (ذیل ماده‌ی رحم)؛ المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ذیل تفسیر بسمله «رحمت».

۱. «وَأَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ فَقَالَ لَهُ أَوْصِيكَ بِآثِقَاءِ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ أْبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَ أَنْفَعَ التَّذَكُّرِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ» الكافی، ج ۸، ص ۴۳۲.

۲. «و فی روضة الكافی خطبة لأمیر المؤمنین علیه السلام و فیها: ثم إن أحسن القصص و أبلغ الموعظة و أنفع التذکر، کتاب الله - عز ذکره.» محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الفرائد، تهران، وزارت و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳. «من قول أمير المؤمنين علیه السلام و خطبه و أما القصص، فهو ما أخبر الله تعالى نبيه صلی الله علیه و آله من أخبار الأنبياء علیهم السلام و قصصهم فی قوله «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاهُهم بِالْحَقِّ» بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۹۴.

۴. «قال علی علیه السلام سته اشياء حسن و لكن فی ستة من الناس احسن، العدل حسن و لكن فی الامراء احسن، السخاء حسن و لكن فی الاغنياء احسن، الزهد حسن و لكن فی العلماء احسن، الشكر حسن و لكن فی الفقراء احسن، التوبه حسن و لكن فی الشباب احسن،

### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- حروف مقطعه، قرآن به نحو اعجاز نازل شد، معجزه‌ی جاودانه‌ی رسول الله ﷺ تا پایان جهان، و از حیث فصاحت و بلاغت نظیر ندارد. روایات دسته‌ی اول سوره ذیل این بیانات آمد.

۲- در خصوص زبان عربی، هیچ لغتی به شیرینی و فصاحت لغت عرب نیست، خداوند به دلیل عربی بودن مخاطب قرآن، در گفتگوی خود، قرآن را به زبان عربی نازل کرده؛ تا احدی در این که چرا به زبان عربی نازل نشد ایرادی نگیرد. روایات مربوطه بیان گردید.

۳- ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ «لعل» در مورد خدا به معنی تردید و احتمال نیست بلکه «باید تعقل کنید و درک کنید و بفهمید». ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup> و این قرآن از جانب خدا است، زیرا ما آن را به زبان عرب نازل کردیم ولی شما از آوردن مثل آن عاجزید، روایات ذیل این تحدی بیان شد در تفاسیر و روایات مشترک هستند.

### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در مورد روایات فضائل سوره و خواص آن‌ها، برخی از تفاسیر اجتهادی، روایات را همان‌گونه که در کتب روایی آمده، بدون هیچ تحلیل و بررسی و آسیب شناسی در تفسیر خود آورده‌اند و برخی نیز اصلاً تعدادی از آن روایات را در تفسیر خود بدون ذکر علت نیاوردند. روایات ذیل آن اندکی تحلیل شد و بیان گردید

۲- از افتراقات دیگر در این مورد این که اکثراً قائلند کل سوره‌ی یوسف مکی است و برخی با تمسک به روایت ابن عباس می‌گویند که این سوره در مکه نازل شده مگر این چهارآیه: سه آیه اول سوره، و آیه هفتم ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَذَكِّرِينَ﴾ و شماره آیات آن بدون هیچ‌گونه اختلافی صد و یازده آیه است.

۳- از افتراقات دیگر در سبب نزول سوره است که موارد آن همراه با روایات آن‌ها بیان شد.

---

الحیاء حسن و لکن فی النساء احسن، و جمیع القصص فی القرآن حسن و لکن قصّة یوسف منها احسن. «رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة، تهران، انتشارات دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۴۲۲.

## ج) مقایسه‌ی روایات شیعه و اهل تسنن

۱- در خصوص «الکتاب المبین» که مصداق آن حضرت علی علیه السلام و سایرنامه است و یا تأویل برخی از حروف مقطعه به قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در روایات اهل تسنن اصلاً مشاهده نشد. تنها **حافظ** در کتابش - مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين - به این حروف توجه کرده و ایشان در این خصوص روایت‌ها را درست تأویل کرده‌است مثل روایتی که حرف «حم» را به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ادامه‌ی آیه را به حکومت عدل اوتأویل نموده‌بود.

۲- روایات قریقین در مورد «نحن نَقْصُ» و «لَمِنَ الْغَافِلِينَ» یکی ایست؛ راوی، قصه خداست و غفلت به معنای بی‌اطلاعی از کل وقایع این داستان است، مگر آنچه که در کتب انبیاء سلف آمده و آن‌هم تا حدود زیادی تحریف شده و مرد در بین خودشان به قصه سرایی از آن می‌پردازند و به گوش نیز شما رسیده‌است

## ۲،۲. تعبیر رؤیای یوسف و آغاز مشکلات (آیات ۶-۴)

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

### ترجمه آیات

(به‌خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند! (۴) گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است. (۵) و این‌گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و از تعبیر خوابه‌ا به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق علیهم السلام تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (۶)

### اشاره

با این آیات داستان حضرت یوسف علیه السلام آغاز می‌شود، شروع قصه از آنجاست که او به پدرش یعقوب علیه السلام گفت: ای پدر در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. البته منظور از سجده، همان تعظیم کردن است. یعقوب علیه السلام که از تعبیر خواب آگاهی داشت، این خواب را به عنوان یک رؤیای صادقه دلیلی بر آینده درخشان یوسف علیه السلام یافت و از آنجا که می‌دانست برادران یوسف نیز از تعبیر خواب آگاهی دارند، به یوسف علیه السلام سفارش کرد که خواب خود را برای برادرانش تعریف نکند چون آن‌ها از آینده درخشان یوسف علیه السلام با خبر می‌شوند و از روی حسادت، درباره یوسف توطئه‌چینی می‌کنند و زندگی او را به خطر می‌اندازند. در این آیات، ابتدا به خواب حضرت یوسف علیه السلام و در ادامه به انواع خوابه‌ها، تاویل رویاها، ابتلا حضرت یعقوب علیه السلام و خانواده‌اش، حسادت برادران یوسف و پیامدهای زیانبار حسد در زندگی انسان‌ها خواهیم پرداخت. این دسته از آیات را تحت سه موضوع بیان می‌کنیم.

### الف) حکمت خواب (آیه ۴)

«کوکب» و جمع آن کواکب، «هر ستاره‌ای نیست، بلکه ستارگانی هستند که ظاهر می‌شوند؛<sup>۲</sup> و عبارت‌اند از سیارات منظومه شمسی، به جهت تجمع عظمت نور زیبایی که در شب از خود متصاعد می‌کنند. در کوکب؛ مطلق عظمت و زیبایی، متمرکز در نور اوست، و اما در نجم (ستاره) صرف ظاهر شدنش در آسمان مد نظر است. استعمال کوکب در این آیه «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» تجلی نور حاصل از آن در تاریکی شب؛<sup>۳</sup> و استعاره از برادران حضرت یوسف علیه السلام است که در برابر عظمت خداوند، و به پاس تشکر از او سر به سجده می‌گذارند، «وَالشَّمْسُ» خورشید، این کلمه سی و سه بار در قرآن مجید آمده و پیوسته با الف و لام عهد ذکر شده،<sup>۴</sup> مگر در آیه «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا»<sup>۵</sup> و اما شمس، ستاره‌ایست که از خود نور و حرارت ذاتی دارد (برای بیان عشق مادری و این که به فرزندانش زندگی می‌بخشد) و آن چه در منظومه ما محسوس و موجود است، آفتابی است که ما در نور و حرارت آن زندگی

۱. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی کوکب).

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی کوکب).

۳. حسن مصطفوی، التحقیق، (ذیل ماده‌ی کوکب).

۴. سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده شمس).

۵. انسان / ۱۳.

می‌کنیم. ﴿وَالْقَمَرَ﴾ قمر آن ستاره‌ای است که نورش از آفتاب کسب شده، و به دور آن گردش کند، و ما پس از غروب آفتاب از نور ماه و حرارت آن استفاده می‌کنیم. (پدر، جایگزینی بسیار عالی در نبود مادر) این کلمه ۲۷ بار در قرآن مجید بکار رفته<sup>۱</sup> تا این دنیا و این نظم هست ماه و آفتاب در این وضع و فاصله خواهند بود، ولی در آخرت به هم خواهند پیوست (خداوند در این خواب با قرار دادن ماه و خورشید و ستارگان در کنار هم، چه تعبیر زیبا و شاعرانه- ای برای کانون سرشار از گرمی محبت و صفا و صمیمت خانواده را گوشزد می‌کند). ﴿ساجِدِينَ﴾ و اما سجده: معنی حقیقی و کلی آن خضوع کامل همراه با تسلیم شدن است تا آثار منیت به کلی از میان برداشته شود. در اینجا منظور خضوع کامل پدر و مادر و یازده فرزند است که در مقابل حضرت یوسف علیه السلام پیدا خواهند کرد.<sup>۲</sup> و معنی آیه آن نیست که مثل سجده‌ی نماز به سجده افتادند و کار حرامی کردند و گرنه قرآن به صورت قبول نقل نمی‌کرد.<sup>۳</sup> وانگهی سجده معروف نماز در آن وقت نبوده است.<sup>۴</sup>

#### ب) نهی مشفقانه پدر (آیه ۵)

﴿بُنَى﴾ این فرزند پسر، و اصل آن بنو است، به پسر از آن جهت این گویند که بنای پدر است، خدا پدر را در ایجاد فرزند بنا قرار داده است و با عنایت نیز بکار می‌رود؛ به مسافر این السبیل گویند. ابن‌العلم و ابن‌اللیل و ابن‌البطن نیز گفته‌اند. ﴿وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ﴾<sup>۵</sup> به عیسی پسر مریم آیات روشن دادیم. «بنی» مصغر این و مضاف بپا متکلم است و از تصغیر، مهربانی و دلسوزی اراده می‌شود. ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾ گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند. جمع «این»، «این» و بنون است ﴿نَحْنُ إِبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ﴾ و مثل ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ﴾.<sup>۱</sup>

۱. حسن مصطفوی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول، ج ۵، ص ۶.

۲. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، پیشین، ص ۷.

۳. قاموس قرآن، پیشین، (ذیل ماده‌ی سجد).

۴. برداشت: خداوند؛ با این خواب ظریف‌ترین نکات اخلاقی تربیتی را به بشر گوشزد می‌کند؛ و این که اعضای خانواده در کنار هم مفهوم واقعی و الشمس و القمر، «پدر و مادر»، با فرزندانشان وقتی از رذیلت‌های بد اخلاقی دوری کنند، به هدف اصلی و انسانی که حق تعالی به عهده‌ی آن‌ها گذاشته خواهند رسید و در این صورت جامعه‌ی بشری اصلاح و رو به تکامل خواهد رفت.

۵. بقره / ۸۷.

۶. مائده / ۱۸.

«رؤیاک» «الرؤیه»: مطلق دیدن با هر وسیله‌ای است، با چشم، و یا با قلب، و یا شهود روحانی، و یا قوه خیال، و

یا رؤیاء در حال خواب.<sup>۲</sup> و «رؤیا»: آن چه شخص در خواب رؤیت می‌کند.

### ج) بشارت به کرامتی الهی (آیه ی ۶)

«بجئیبک»<sup>۴</sup> اجتباء به معنای «إصطفاء» و برگزیدن است. خداوند حضرت یوسف عليه السلام را برای خود انتخاب و خالص

و ذخیره کرد، و یعقوب عليه السلام علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران بر حذر داشت، خواب را به

#### ۱. شعراء/۱.

۲. حسن مصطفوی، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب مکان، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول، ج ۱۱، ص ۳۴۴.

۳. کلمه‌ی رویا شش بار در قرآن مجید آمده است، و در همه‌ی این خوابه‌ها خداوند تحقق حقایقی را در آینده به بندگان شایسته‌ی خود داده که به بهترین نحو ممکن حقیقتی را آشکار کردند که در آن زمان برای اثبات حقایق و معجزه‌های آشکار از جانب خداوند در تمامی ادوار تاریخ بشر بوده و قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آن‌ها به وقوع پیوسته، از جمله: الف: رؤیای یوسف عليه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید، ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف عليه السلام که بعداً یکی از آن‌ها آزاد و دیگری اعدام شد، ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد، د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد، ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجد الحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه‌ی خدا تعبیر شد، و: رؤیای مادر حضرت موسی عليه السلام که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ﴾ که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در این‌جا، همان رؤیاست، ز: رؤیای حضرت ابراهیم عليه السلام در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل عليه السلام و از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد. حاج شیخ عباس قمی، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزد امانت بوده، آن را به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو ضربه دیده است تا یا خسارت بگیرد و یا رضایت دهد در واقع رؤیا و خواب دیدن، در اعماق روح انسان لانه کرده و یا تغییرات و تبدیلاتی خودنمایی می‌کنند و یا مربوط به آینده است که به وسیله دستگاه گیرنده‌ی حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید، و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات ارضا نشده است. اما به نظر می‌رسد خداوند انواع خواب را خاصه اقسامی که در قرآن بیان شد به عنوان هشدار که در آینده‌ای نه چندان دور هر آن چه در باره‌ی قیامت و جهانی غیر از این جهان و زنده شدن تمامی مرده‌ها و کیفی خواست از جلدان، قاتلان، غاصبان حقوق مظلومان تاریخ و گنه‌کاران و این‌که قبل از قیامت، دنیا با ظهور منجی از سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صلب علی و فاطمه عليهما السلام طعم شیرین حکومت واقعی اهل بیت را که آکنده از عدل و داد است خواهد چشید. قرائتی، تفسیر نور، پیشین، ص ۲۶.

۴. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۶۲.

طور اجمال برای او تعبیر کرد، و به او گفت: تو بر گزیده‌ی خدا خواهی شد، علم تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد.<sup>۲</sup> «يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: احادیث به معنای «رؤی» است که جمع «رؤیا» می‌باشد: خواب و رؤیا، یا حدیث نفس است و یا سخن فرشته، و یا وسوسه شیطان. «تأویل رؤیا»: تفسیر آن و آنچه از آن فهمیده می‌شود، حضرت یوسف علیه السلام در تعبیر خواب از تمام مردم آگاه‌تر بود. بعضی گفته‌اند: «تأویل رؤیا» یعنی دانستن معانی کتابه ای الهی و سنن پیامبران. وی آن چه از معانی آن‌ها که بر مردم پوشیده بود برای مردم تفسیر می‌کرد و شرح می‌داد. «احادیث» اسم جمع است برای حدیث «يَتِيمٌ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ»: معنای اتمام نعمت، این است که خداوند برای یوسف و پدرانش نعمت دنیا را به نعمت آخرت متصل ساخت و آن‌ها را پیامبران و پادشاهان قرار داد، سپس آن‌ها را به سوی نعمت‌های سرای دیگر و درجات بلند به شت منتقل ساخت. «آلِ يَعْقُوبَ»: خانواده و فرزندان اوست. در اصل «اهل» بوده چون تصغیر آن «اهیل» است، ولی فقط در موردی از خانواده به کار می‌رود که دارای عظمتی باشند. مثل «آل النبی» و «إبراهیم»: عطف بیان برای «ابویک» است.<sup>۳</sup>

## ۲،۲،۲. مفاد روایی (آیات ۶-۴)

### اشاره

در بعضی منابع تفسیری و روایی امامیه و اهل سنت ذیل دسته‌ی دوم آیات (۳-۶) سوره یوسف علیه السلام ۳۷ روایت از معصوم

۱. اختاره: آن را برای خود ذخیره کرد، اصطفاه: راغب می‌گوید: اصطفاه تناول خالص شیء است چنانکه اختیارات انتخاب خیر و خوب آن، قربه إلیه: او را به خود نزدیک کرد «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» آل عمران/۳۳. این آیه روشن می‌کند که مذکورین فوق از فساد خالص بودند لذا خدا اختیارشان کرد و نشان می‌دهد که خدا هر کس را اختیار نمی‌کند بلکه محل قابلیت داشته باشد مثل «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» انعام/۱۲۴. راغب اصفهانی، مفردات/الفاظ، (ذیل ماده‌ی صفو): در میزان از کافی از حضرت رضا علیه السلام نقل است که از «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» سؤال شد فرمودند: آن‌ها اولاد فاطمه علیه السلام اند. سابق به - خیرات امام، مقتصد عارف به امام، ظالم بر نفس آنست که امام را نمی‌شناسد؛ و از کتاب سعد السعود ابن طاوس از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه نقل شده که فرمود: آن فقط در خصوص ما است. ای ابا اسحق اما سابق به خیرات علی بن ابی طالب، حسن، حسین، و شهید از ماست علیه السلام. اما مقتصد صائم در نهار و قائم در لیل است و اما ظالم نفس در اوست آنچه در مردم است و او آمرزیده می‌باشد. در میزان پس از نقل حدیث فرموده مراد از شهید به قرینه روایات دیگر امام است و فرموده: روایات از طرق شیعه از ائمه علیهم السلام در این که آیه مخصوص اولاد فاطمه علیه السلام است بسیار است. مجمع‌البحرین، (ذیل ماده‌ی صفو).

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، پیشین، ص ۳۲۰.

۳. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش، چاپ اول، ج ۳، ص ۱۸۷.



وارد شده است. از پیامبر اسلام ﷺ پنج روایت در (بحار الانوار، مجمع الزوائد، تفسیر البرهان، الطرائف و اعلام الوری - باعلام الهدی) و از امام علی علیه السلام شش روایت در (تفسیر البرهان، امالی صدوق، الکافی، غرر الحکم و درر الکلم، کنز الدقائق و بحر الغرائب و بحار الأنوار) و از امام سجاد علیه السلام سه روایت در (درعلل الشرایع، البرهان و کنز الدقائق و بحر الغرائب) و از محمد باقر علیه السلام شش روایت در (تفسیر البرهان، الوافی، تفسیر قمی، خصال، الکافی و کنز الدقائق و بحر الغرائب) و از امام صادق علیه السلام ۱۵ روایت در (خصال، تفسیر عیاشی، مسکن الفوائد، الکافی، الروضه فی الکافی، بحار الانوار، مصباح الشریعه و عدة الداعی) و چند روایت از غیر معصوم، این روایات هر یک ذیل آیه ای از این دسته آیات وارد شده و از موضوعات متفاوتی برخوردارند در ذیل تحت پنج عنوان مجزا ذکر شده اند.

#### الف) خواب های رحمانی به منزله ی وحی (آیه ی ۴)

در یک روایت طولانی<sup>۱</sup> امام سجاد علیه السلام در خصوص خواب حضرت یوسف علیه السلام و اتفاقاتی که برای خاندان حضرت یعقوب علیه السلام از ابتدای ماجرای حضرت یوسف افتاد را به طور مفصل بیان می کنند که به مناسبت آیات؛ فرازهای آن را بیان خواهیم نمود: ابو حمزه ثمالی فرمودند: یک روز جمعه، نماز صبح را با حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مسجد

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ صَلَّى مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَجْرَ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ سَبَّحْتَهُ نَهَضَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَنَا مَعَهُ فَدَعَا مَوْلَاهُ لَهُ تَسْمَى سَكِينَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَعْزُبُ عَلَيَّ بَابِي سَائِلٌ إِلَّا أَطْعَمْتُهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَهُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْأَلُ مُسْتَحِقًّا فَقَالَ يَا ثَابِتُ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ مَنْ يَسْأَلُنَا مُحِقًّا فَلَا نُطْعِمُهُ وَ نُرُدُّهُ فَيَنْزِلُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا نَزَلَ بِيَعْقُوبَ وَ إِلَيْهِ أَطْعَمُوهُمْ إِنْ يَعْقُوبُ كَانَ يَذْبَحُ كُلَّ يَوْمٍ كَبْشًا فَيَصَدِّقُ مِنْهُ وَ يَأْكُلُ هُوَ وَ عِيَالُهُ مِنْهُ وَ أَنْ سَائِلًا مُؤْمِنًا صَوَامًا مُحِقًّا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةٌ وَ كَانَ مُجْتَازًا غَرِيبًا اعْتَرَى عَلَيَّ بَابَ يَعْقُوبَ عَشِيَّةَ جُمُعَةٍ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ يَهْتِفُ عَلَيَّ بِأَبِهِ أَطْعَمُوا السَّائِلَ الْمُجْتَازَ الْغَرِيبَ الْجَائِعَ مِنَ فَضْلِ طَعَامِكُمْ يَهْتِفُ بِذَلِكَ عَلَيَّ بِأَبِهِ مِرْرًا وَ هُمْ يَسْمَعُونَهُ وَ قَدْ جَهَلُوا حَقَّهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ فَلَمَّا بَيَّسَ أَنْ يُطْعِمُوهُ وَ غَشِيَهُ اللَّيْلُ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَ جُوعَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَاتَ طَاوِيًا وَ أَصْبَحَ صَائِمًا جَائِعًا صَابِرًا حَامِدًا لِلَّهِ وَ بَاتَ يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعًا بِطَانًا وَ أَصْبَحُوا وَ عِنْدَهُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِهِمْ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ يَعْقُوبَ فِي صَبِيحَةِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَقَدْ أَذَلَّتْ يَا يَعْقُوبَ عَبْدِي ذِلَّةً اسْتَجْرَرْتَ بِهِ أَغْضَبِي وَ اسْتَوْجَبْتَ بِهِ أَدْبِي وَ نَزُولَ عَفُوبَتِي وَ بَلْوَى عَلِيكَ وَ عَلَيَّ وَ لِدِكَ يَا يَعْقُوبُ إِنْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِي إِلَيَّ وَ أَوْكْرَمَهُمْ عَلَيَّ مَنْ رَحِمَ مَسَاكِينَ عِبَادِي وَ قَرَّبَهُ مِ إِلَيْهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَانَ لَهُمْ مَأْوَى وَ مَلْجَأٌ يَا يَعْقُوبُ أَمَا رَحِمْتَ ذِمِّيَالَ عَبْدِي الْمُجْتَهِدَ فِي عِبَادَتِي الْقَانِعَ بِالْبَسِيرِ مِنْ ظَاهِرِ الدُّنْيَا عِشَاءً أَمْسَى لَمَّا اعْتَرَى بِيَابِكَ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ وَ هَتَفَ بِكُمْ أَطْعَمُوا السَّائِلَ الْغَرِيبَ الْمُجْتَازَ الْقَانِعَ فَلَمْ تُطْعِمُوهُ شَيْئًا فَاسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَ مَا بِهِ إِلَيَّ وَ بَاتَ طَاوِيًا حَامِدًا لِي وَ أَصْبَحَ لِي صَائِمًا وَ أَنْتَ يَا يَعْقُوبُ وَ وَ لِدِكَ شِبَاعٌ وَ أَصْبَحْتَ وَ عِنْدَكُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِكُمْ أَوْ مَا عَلِمْتَ يَا يَعْقُوبُ أَنَّ الْعُقُوبَةَ وَ الْبَلْوَى إِلَى أَوْلِيَائِي أَسْرَعَ مِنْهَا إِلَى أَعْدَائِي وَ ذَلِكَ حَسَنُ النَّظَرِ مِنِّي لِأَوْلِيَائِي وَ اسْتِدْرَاجٌ مِنِّي لِأَعْدَائِي أَمَا وَ عَزَّتِي لِلنَّزْلِ عَلَيَّكَ بَلْوَى وَ لَأَجْعَلَنَّكَ وَ لِدَكَ عَرْضًا لِمَصَابِي وَ لَأُؤَدِّبَنَّكَ بِعَفُوبَتِي فَاسْتَعِيدُوا لِبَلْوَى وَ ارْضُوا بِقَضَائِي وَ اصْبِرُوا لِلْمَصَائِبِ فَقُلْتُ لِعَلِّي بِنِ الْحُسَيْنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا فَقَالَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَلَيْ بَاتَ فِيهَا يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعًا وَ بَاتَ فِيهَا ذِمِّيَالَ طَاوِيًا جَائِعًا فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا وَ أَصْبَحَ يَقْضِيهَا عَلَيَّ أَبِيهِ يَعْقُوبَ فَاعْتَمَّ بِعَفُوبٍ لِمَا سَمِعَ مِنْ يُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ» محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱ ص ۴۹.

مدینه ادا نمودم و چون آن حضرت از نماز و تعقیبات فارغ شدند، به سوی منزل خود حرکت کردند و من همراه آن حضرت بودم، چون به خانه رسیدیم، حضرت کنیز خود به نام سکینه را طلبید و به او فرمود: هر سالی امروز جمعه به در خانه ما آمد، محرومش نکنید و غذایش دهید؛ من عرض کردم: چنین نیست که هر کسی سؤال کند مستحق باشد، حضرت فرمود: چنین است. ای ابو حمزه! می ترسم بعضی از آن‌ها که سؤال می نمایند مستحق حقیقی باشند و به ایشان چیزی ندهیم و آن چه به حضرت یعقوب علیه السلام و خاندانش نازل گردید، به ما اهل بیت نازل شود. زیرا حضرت یعقوب علیه السلام هر روز گوسفندی ذبح می کرد (چون عائله اش زیاد بود) و قسمتی از آن را به فقرا صدقه می داد و قسمتی از آن را خود و اهل و عیالش صرف می نمودند، تا این که شب جمعه ای موقع افطار، سائل مؤمن روزه دار مسافر غریب مستحقی که در پیش گاه خدای تعالی با قرب و منزلت بود بر در خانه حضرت آمد و گفت: مرا اطعام کنید؟ آن‌ها متوجه سائل غریب مسافر گرسنه شدند و با وجودی که صدایش را می شنیدند چندین مرتبه تکرار کرد و لیکن سخنش را باور نمی کردند، چون ناامید شد و تاریکی شب همه جا را فرا گرفت گریست و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ، و گرسنگی خود را به خداوند شکایت کرد و شب را با گرسنگی صبح نمود در حالی که روزه بود و بر گرسنگی صبر کرد و حمد خدای را به جای آورد. و یعقوب علیه السلام و خاندانش شب را با شکم سیر خوابیدند، و صبح نمودند در حالی که زیادی غذای شب آن‌ها مانده بود، خداوند صبح همان شب به یعقوب علیه السلام وحی فرمود که: ای یعقوب! بنده مرا ذلیل نمودی و غضب مرا به سوی خود کشیدی و مستوجب تأدیب و عقوبت من شدی و باعث گردیدی که تو و فرزندت مبتلا به بلا شوید. ای یعقوب! همانا محبوب ترین و گرامی ترین پیغمبران، نزد من، آن پیغمبر است که به مساکین و بیچارگان ترحم نماید و با ایشان مجالست و معاشرت نماید و اطعام کند و پناهگاه و ملجأ ایشان باشد. ای یعقوب! ترحم نکردی به بنده من ذمیال او بنده خالص من است و در عبادت من منتهای سعی را می نماید و به اندکی از غذا قانع است. شب گذشته از درب خانه تو عبور کرد (و چون روزه بود و افطاری نداشت برای سدّ جوع خود) شما را صدا زد و طلب غذایی نمود و گفت: سائل غریب راه گذر را طعام دهید، و شما او را طعام ندادید، و (با ناامیدی) گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ، و اشک دیدگانش جاری شد و به من شکایت کرد و شب را گرسنه به سر برد و حمد و ثنای مرا به جای آورد، و روز را روزه گرفت و تو و خاندان تو ای یعقوب علیه السلام شب را با شکم سیر خوابیدید و باقیمانده ای غذای شب شما تا صبح باقی بود. ای یعقوب علیه السلام مگر ندانسته ای که عقوبت و بلا به دوستانم زودتر از دشمنانم می -

رسد، و این از لطف و حسن نظر من به اولیاء خودماست، و استدراج<sup>۱</sup> و امتحان من نسبت به دشمنانم است. به عزتم قسم، بلا را بر تو فرو می‌فرستم، و تو و فرزندان را در معرض مصیبت و عقوبت قرار می‌دهم، باید آماده‌ی بلای من شوید و به قضا و مقدرات من راضی باشید و در مصائب صبر کنید. ابوحمزه گوید عرض کرد: فدایت شوم چه وقت حضرت یوسف علیه السلام آن خواب را دید؟<sup>۲</sup> فرمود: همان شبی که یعقوب علیه السلام و خاندانش با شکم سیر خوابیدند و ذمیال گرسنه خوابید و یوسف چون خواب را دید صبح برای پدر نقل کرد. حضرت یعقوب علیه السلام از شنیدن خواب سخت ناراحت شد و به او وحی شد که مستعد بلا باش.<sup>۳</sup>

خواب دیدن یکی از آیات بزرگ الهی است که خداوند برای کشف حقایق گذشته و آینده به بشر عنایت فرموده، حضرت علی علیه السلام فرمودند: در ابتدای خلقت خواب به این منوال نبود و بعداً به این شکل در آمد، علت را از حضرت جویا شدند؟ در پاسخ فرمودند: خداوند وقتی پیامبری را برای مردم عصر خودشان می‌فرستاد تا مردم را به پرستش خداوند دعوت کند و آن‌ها را از کارهای زشت باز دارد، آن‌ها می‌گفتند: با انجام این کار چه پاداشی به ما خواهی داد؟! پاداش عبادت و کارهای خوب به شت و کارهای بد جهنم؛ آن‌ها می‌پرسیدند به شت و جهنم چیست؟ و کی به

---

۱. استدراج آن است که خدای تعالی بنده گناه کار را مدتی در گناه کاری امان دهد و از اسباب دنیوی برخوردار و از نعمت‌های پی در پی این جهان به مرور کامروایش گرداند به طوری که گمان لطف برده و مغرور شود و غافل و هواپرست گردد، لیکن بواسطه گناهانش تحت فشارش خواهد انداخت و به عذاب و هلاکت دنیوی و اخروی تدریجاً گرفتارش سازد. چنان که می‌فرماید: ﴿سَسْتَنْدِرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ اعراف/۱۸۲. سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۵۴.

۲. «ابن عباس می‌گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف شب قدر، (شب تعیین سرنوشتها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که در آن هنگام بسیار کم سن و سال بود.» ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۸. و در روایتی از الدر المنثور: آمده «و آخرج

أبو الشیخ عن ابن منبه عن أبيه قال كانت رؤيا يوسف عليه السلام ليلة القدر خواب حضرت یوسف شب قدر بود.» سیوطی، پیشین، ج ۴، ص ۴.

۳. بحار الانوار (ج ۱۲، ط ج) تنزیه الانبیاء سیدمرتضی رحمه الله جوابی از اشکالات را نقل فرموده بدین مضمون: اگر کسی بگوید که چرا حضرت یعقوب علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام را تفضیل داد و بیشتر نسبت به او ابراز محبت نمود تا باعث حسد برادرانش شود؟ جواب داده می‌شود که: ابراز محبت و برتر نمودن یکی از فرزندان در صورتی که از جهت تقوا و علم و دانش و دین باشد اشکالی ندارد. و در اسلام هم چنین دستوری داریم اگر یکی از فرزندان علم و دین و تقوایش بیشتر را بیشتر احترام نمود، تا هم او تشویق شود و هم سبب تحریک تقوا و علم و دانش طلبی برادران گردد و کوشش کنند تا متقی و عالم و دانشمند باشد باید او گردند و البته باید مواظب بود که از حد تجاوز نکرده و گر نه موجب خود برتر بینی او می‌شود و عقده‌ی خودکمترینی در برادران پیدا می‌گردد و این هم به نوبه خود یک بلای خانمان سوز و تقریباً غیر قابل جبران می‌باشد. ممکن است به اراده خداوند حضرت یعقوب علیه السلام نمی‌دانست که عمل و رفتارش موجب حسد می‌شود زیرا بنا بود که بلا بر او نازل گردد. چنان که حضرت سجاد علیه السلام به آن اشاره فرموده‌اند. محمد بن علی ابن، بابویه، *علا الشرائع* / ترجمه مسترحمی، ۱ جلد، کتاب فروشی مصطفوی - تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۶ش، ص ۱۱۱.

آن جا می‌رویم؟ وقتی مُردید؛ اما ما مردگان خود را دیدیم پس از گذشت مدّت زمانی تبدیل به استخوان‌هایی شدند و سپس خاک؛ و به این وسیله پیامبر را تکذیب می‌کردند، خداوند خواب را برایشان قرار داد؛ و هنگامی که خواب دیدند نزد آن پیامبر آمده مآقع را نقل نمودند، پیامبرشان می‌فرمود: خداوند در این خوابه ا می‌خواهد به شما بگوید: استخوان‌های مردگانتان از بین می‌روند و به خاک تبدیل می‌شوند اما ارواح آن‌ها باقی می‌مانند و از نعمت‌های بهشت و یا کیفر جهنّم بهره‌مند می‌شوند.<sup>۱</sup>

از جابر بن عبدالله انصاری روایتی از پیامبر ﷺ در مورد ستارگانی که حضرت یوسف در خواب دید به این مضمون نقل گردیده‌است: <sup>۳۳</sup> بشان یا بستان یهودی خدمت حضرت محمد ﷺ آمده گفت: ای محمد ﷺ اسامی ستاره‌هایی که یوسف ﷺ آن‌ها را سجده‌کنان در خواب دید چه بود؟! حضرت در آن روز هیچ جوابی نفرمود: و بعد از نزول جبرئیل اسم آن‌ها را از او پرسیدند؛ جبرئیل ﷺ نام تک تک آن ستاره‌ها را به حضرت گفتند: حضرت، او را طلب کرد و فرمود: اگر اسم آن ستاره‌ها را به تو بگویم دین اسلام را اختیار می‌کنی؟ یهودی گفت: بله؛ حضرت فرمود: اسماء آن‌ها این‌است: خوبان یا (جریان) و الطارق و الذیال یا (الزبال) و ذو المکنفان یا (ذو الکتفین) و قابس و وثاب و

۱. «و فی روضة الکافی: بعض أصحابنا، عن علی بن العباس، عن الحسن بن عبد الرحمن، عن ابي الحسن ﷺ قال: إن الأحلام لم تكن فيما مضى فی أول الخلق، و إنما حدثت، فقلت: و ما العلة فی ذلك؟ فقال: إن الله - عزّ ذكره - بعث رسولا إلى أهل زمانه، فدعاهم إلى عبادة الله و طاعته. فقالوا: إن فعلنا ذلك، فما لنا؟ فو الله ما أنت بأكثرنا مالا و لا بأعزنا عشيرة! فقال: إن أعطتموني، أدخلکم الله الجنة. و إن عصيتموني، أدخلکم الله النار. فقالوا: و ما الجنة و النار؟ فوصف لهم ذلك. فقالوا: متى نصیر إلى ذلك؟ فقال: إذا ماتم. فقالوا: لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاما و رفاتا؟! فازدادوا له تكذيبا، و به استخفافا. فأحدث الله - عزّ و جلّ - فيهم الأحلام. فأوته، فأخبروه بما رأوا، و ما أنكروا [من] ذلك. فقال: إن الله - عزّ ذكره - [أراد أن] يحتجّ عليكم به ذا. هكذا تكون أرواحكم. إذا ماتم - و إن بليت أبدانكم - تصیر الأرواح على عقاب، حتّى تبعت الأبدان.» محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر العرائب، ج ۶، ص ۲۷۴.

۲. «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَامِدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْنُ عَرَفَةَ يَعْنِي الْحَسَنَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ ظُهَيْرٍ عَنِ السُّدِّيِّ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطِ الْقُرَشِيِّ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أتى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ يُقَالُ لَهُ بُسْتَانُ الْيَهُودِيِّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ ﷺ أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَوَاكِبِ الَّتِي رَأَاهَا يُوسُفُ ﷺ أَنَّهُمَا سَاجِدَةٌ مَا أَسْمَاؤُهُمَا فَلَمْ يُجِبْهُ نَبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ فِي شَيْءٍ وَ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ ﷺ بَعْدَ فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِأَسْمَائِهِمَا قَالَ فَبَعَثَ نَبِيُّ ﷺ إِلَى بُسْتَانَ فَلَمَّا أَنْ جَاءَهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ هَلْ أَنْتَ تُسَلِّمُ إِنْ أَخْبَرْتُكَ بِأَسْمَائِهِمَا قَالَ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ جَرِيَانُ وَ الطَّارِقُ وَ الذَّبَالُ وَ ذُو الْكَنْفَانِ وَ قَابِسُ وَ وَثَابُ وَ عَمُودَانُ وَ الْفَلِيقُ وَ الْمُصْبِحُ وَ الضَّرُوحُ وَ ذُو الْقَرْعِ وَ الضِّيَاءُ وَ النُّورُ رَأَاهَا فِي أَفْقِ السَّمَاءِ سَاجِدَةٌ لَهُ فَلَمَّا قَصَّهَا يُوسُفُ ﷺ عَلَى يَعْقُوبَ ﷺ قَالَ يَعْقُوبُ ﷺ هَذَا أَمْرٌ مَتَّسَتْ يَجْمَعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ قَالَ فَقَالَ بُسْتَانُ وَ اللَّهُ إِنْ هَذِهِ لَأَسْمَاؤُهُهَا. ثم أسلم.» محمد بن علی ابن، بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته که: «قال النبی ﷺ جریان، و الطارق و الزبال، و قابس، و عمودان، و الفلیق، و المصبح، و الضروح، و الفرع و وثاب، و ذو الکتفین» پس یهودی گفت: ای و الله انها لا سماؤها. محدث جزایری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، نشر آیت الله مرعشی، ۱۱۱۲ق، ص ۱۵۸.

عموران یا (عمودان) و الفلیق و الصبح یا (المصبح) و الصدوح یا (الضروح) و ذو الفروع یا (الفرع) که در بعضی روایات دارد، یهودی پس از آن اسلام آورد و گفت: آری به خدا قسم در تورات نیز همین اسمها را دارند و همین خواب است که رسول خدا ﷺ فرموده: یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است،<sup>۱</sup> یعنی بوسیله خواب دیدن بر انبیاء الهام و وحی می‌شد و حجت بر آنها قطعی بوده و بدون درنگ به آنچه می‌دیدند عمل می‌کردند؛ مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که دستور قربانی نمودن حضرت اسماعیل علیه السلام را در خواب دید بی‌درنگ برای انجام آن اقدام فرمود.<sup>۲</sup> حضرت علی علیه السلام فرمودند: رویا و خواب دیدن انبیاء عین وحی الهی است.<sup>۳</sup>

- 
۱. «عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول: رأى المؤمن و رؤیاه فی آخر الزمان علی سبعین جزءاً من أجزاء النبوة.» البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۱۷.
  ۲. «الحسین بن محمد، عن عبدویه بن عامر جمیعاً، عن أحمد بن محمد بن ابی نصر، عن أبان بن عثمان، عن ابی بصیر، أنه سمع أبا جعفر و أبا عبد الله علیهما السلام یذکران جبرئیل علیه السلام: أنه لما كان یوم الترویة قال جبرئیل لإبراهیم علیه السلام ترو من الماء، فسمیت الترویة. ثم أتى منی فأبأته به، ثم غدا به إلى عرفات فضرب خبائه، بنمرة، دون عرفة، فبنی مسجداً بأحجار بیض - و كان یعرف أثر مسجد ابراهیم حتی ادخل فی هذا المسجد الذی بنمرة، حیث یصلی الإمام یوم عرفة - فصلی به الظهر و العصر. ثم غدا به إلى عرفات، فقال: هذه عرفات، فاعرف به ا مناسکک، و اعترف بذنبک، فسمى عرفات. ثم أفاض إلى المزدلفة، فسمیت المزدلفة لأنه ازدلف إليها، ثم قام علی المشعر الحرام، فأمره الله أن یدبح ابنه، و قد رأى فیہ شمائله، و خلأته، و أنس ما كان إلیه، فلما أصبح أفاض من المشعر إلى منی، فقال لامه: زوری البیت أنت، و احتبس الغلام، فقال: یا بنی هات الحمار و السکین حتی أقرب القربان». فقال أبان: فقلت لأبى بصیر: ما أراد بالحمار و السکین؟ قال: «أراد أن یدبجه، ثم یحمله، فیجهره و یدفنه». قال: «فجاء الغلام بالحمار و السکین، فقال: یا أبت، أین القربان؟ فقال: ربک یعلم أین هو. یا بنی، أنت و الله هو، إن الله قد أمرنی بذبحک، فانظر ماذا ترى؟» قال یا أبتِ أفعل ما تؤمر سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّائِرِينَ» صافات/ ۱۰۲. قال: فلما عزم علی الذبح قال: یا أبت، خمر وجهی و شد وثاقی. قال: یا بنی، الوثاق مع الذبح؟ و الله لا أجمعهما علیک الیوم. قال أبو جعفر علیه السلام: فطرح له قرطان الحمار، ثم أضجمه علیه، و أخذ المذیة فوضعها علی حلقة، قال: فأقبل شیخ، فقال: ما تريد من هذا الغلام؟ قال: أريد أن أذبحه، فقال: سبحان الله، غلام لم یعص الله طرفة عین، تذبحه! قال: نعم، إن الله قد أمرنی بذبحه، فقال: بل ربک نهاک عن ذبحه، و إنما أمرک به ذا الشیطان فی منامک. قال: ویلک، الکلام الذی سمعت هو الذی بلغ بی ما ترى، لا و الله لا أکلمک. ثم عزم علی الذبح، فقال الشیخ: یا ابراهیم، إنک إمام یقتدی بک، فإن ذبحت ولدک ذبح الناس أولادهم، فمهلأ. فأبى أن یکلمه.» البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۱۵.
  ۳. «الشیخ، فی (أمالیه)، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن الصلت، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید - یعنی ابن عقدة - قال: أخبرنا علی بن محمد الحسینی، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عیسی، قال: حدثنا عبید الله بن علی، قال: حدثنا علی بن موسی، عن ابیه، عن جده عن أبائه، عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: «رؤیا الأنبیاء وحی». همان، ص ۶۲۲.

## ب) جزئیاتی در باره ی رویاها (آیه ی ۶)

رسول خدا ﷺ فرموده: خوابه ا بر سه قسم است، یا بشارت و فیض از طرف خداوند است. طبق آیه شریفه: ﴿لَهُمْ

الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup> و این را رؤیای صادقه می‌نامند که به سبب اتصال روح به عالم ملکوت و ارتباط با ماوراء طبیعت دیده می‌شود، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بیند.<sup>۲</sup> طبق این روایت رویاها سه قسم می‌باشند: رویاهای صادقه، رویاهای شیطانی، و رویاهای بی تعبیر. و اکنون به توضیح هر کدام به طور جداگانه می‌پردازیم.

## اقسام رویاها

۱- **رویاهای صادقه:** در آیه ی پنجم خواندیم که حضرت یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام فرمود: خواب خود را برای برادرانت نقل مکن! مبدا نقشه بدی برایت بکشند؛ چون خواب حضرت یوسف علیه السلام یک رویای صادقه بود و حضرت یعقوب علیه السلام آن را برای فرزندش تعبیر کرده بود لذا از آن چه قرار بود اتفاق بیفتد، اطلاع داشت، در صحیح ترمذی و مستدرک حاکم و ذخائر العقبی آمده است: پیامبر را در خواب دید که گریه می‌کند، عرض شد، ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: چندی بعد حسین علیه السلام من کشته می‌شود؛ و اگر مایل باشی خاک آن سر زمینی که در او کشته خواهد شد را به تو نشان دهم و سپس خاکی آغشته در خون قرمز را به من داد.<sup>۳</sup>

و احمد بن حنبل در مسند خود از «وکیع بن جراح» از عبدالله بن سعید از پدرش از عایشه یا ام سلمه روایت کرده که پیامبر ﷺ به یکی از این دو فرمود: فرشته‌ای در این خانه بر من وارد شد که تاکنون هرگز وارد نشده بود و به من گفت: این فرزندت حسین علیه السلام کشته می‌شود اگر بخواهی از خاک و تربت آن سرزمین که در آن کشته می‌شود به تو

۱. یونس/۶۴

۲. «النَّبِيُّ ﷺ الرَّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ بَشَرِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَحْزِينٍ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ الَّذِي يَحْدُثُ بِهِ الْإِنْسَانُ لِنَفْسِهِ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ.» محمدتقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

۳. «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي الْمَنَامِ وَ هُوَ بِيكِي فَقِيلَ لَهُ: مَا بِيكِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قَتَلَ الْحُسَيْنِ أَنْفَا» «أَنَّ ابْنَكَ هَذَا حُسَيْنٌ علیه السلام مَقْتُولٌ وَ أَنْ سَتَّ أَرِيكَ مِنْ تَرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يَقْتُلُ بِهَا قَالَ: فَأَخْرَجَ تَرْبَةَ حَمْرَاءَ.» علی بن موسی ابن، طاووس، الطرائف / ترجمه داود إلهامی، جلد ۱ نوید اسلام - ایران؛ قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۷۲؛ ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸.

نشان دهم، پس بیرون آورد آن خاک را که تربتی سرخ فام بودو این خبر تأسف بار به وسیله جبرئیل نیز به طور مکرر به پیامبر ﷺ ابلاغ شده است.<sup>۱</sup>

و از عایشه روایت شده که: حسین بن علی علیه السلام هنگامی که کودک نوپائی بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می‌شد. او بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و در همان حال که حضرت خم شده بود، بر پشتشان مشغول بازی شد. جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: آیا او را دوست داری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند گشت! آن‌گاه جبرئیل دستش را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: در این سرزمین «طف» این پسر ت کشته می‌شود و «طف یعنی ساحل فرات». جبرئیل از نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا رفت، و آن تربت در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و می‌گریست فرمود: ای عائشه! جبرئیل، به من خبر داد که پسرم حسین علیه السلام در سرزمین طف کنار فرات کشته می‌شود و امت بعد از من دچار فتنه و امتحان می‌گردد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که گریه می‌کرد از حجره من بیرون آمد و در مجمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی علیه السلام و ابو بکر و عمر و حذیفه و ابو ذر رضی الله عنهم بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل اینک به من خبر داد که این پسرم حسین علیه السلام بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود و این تربت را برای من آورده و به من خبر داد که آرامگاه او در این خاک است.<sup>۲</sup> هیجده حدیث در این مورد آورده‌اند. در روایتی ابی بصیر از قول امام جعفر صادق علیه السلام نقل فرمودند: فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در خواب، دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دید که آن‌ها را کشته‌اند؛ اندوه فراوان وجود مبارکش را فراگرفت؛ پدرش را از این خواب با خبر کرد؛ حضرت از خواب خواستند ماوقع را همان‌طور که در خواب زهرا علیها السلام بوده ببینند و همان شد؛ حضرت به خواب عرض کرد، غرضت چه بود که این گونه فاطمه‌ی

---

۱. «النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان اینک هذا ان اینک هذا حسین مقتول و ان شئت اریتک من تربة الارض الّتی یقتل به قال: فاخرج تربة حمراء حسین مقتول و ان شئت اریتک من تربة الارض الّتی یقتل به قال: فاخرج تربة حمراء.» علی بن موسی ابن، طاووس، الطرائف، ص ۳۷۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۹۴؛ هبثم ی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

این حدیث را طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» در ترجمه حسین از «احمد بن رشد» از «عمرو خالد حرانی» از «ابن لهیعة» از «ابی الاسود» از «عروة بن زبیر» از قول عایشه آورده‌است. علی بن موسی ابن طاووس، الطرائف، ترجمه داود الهمامی، قم، نوید اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش، ۱ جلدی، ص ۳۷۳؛ ماوردی، اعلام النبوة، ص ۸۳، در باب ۱۲ آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۵۹؛ هبثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷؛ صواعق، ص ۱۱۵؛ سیوطی، خصائص، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

مرا آزردی، گفت: خواستم غم واندوه او را ببینم.<sup>۱</sup> روایات بسیار زیادی در مورد رویاهای صادق وجود دارد که خود مستلزم بحثی جداگانه می‌باشد البته این چند روایت را برای بیان هر چه به تر رویای صادق آورده‌ام.

## ۲- رویاهای شیطانی: در این خصوص به چند روایت اکتفا می‌کنیم، در مورد این آیه ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ

لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> مرحوم قمی و دیگر مفسرین به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرمودند: سبب نزول این آیه آن است که شبی، حضرت فاطمه علیها السلام در خواب دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام تصمیم به خروج از مدینه گرفته و پس از آن که از دیوارهای مدینه عبور کردند، بر سر دو راهی رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی را که در سمت راست قرار داشت انتخاب کرد، سپس همگی ایشان رفتند تا به محلی که در آن نخل‌های زیادی بود و آب فراوانی وجود داشت رسیدند، آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی خریداری نمودند که در یکی از گوش‌هایش خال و نقطه‌های سفیدی وجود داشت، و فرمان داد تا آن‌را ذبح کنند و بین مردم پخش کنند، و چون مردمان از آن قربانی خوردند همگی مسموم شده مردند. حضرت فاطمه علیها السلام از جای برخاست در حالی که ترسان و گریان بود، ولی درباره آن‌چه در خواب دیده بود چیزی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگفت. هنگام صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که الاغی به همراه داشت نزد فاطمه علیها السلام آمد و دخترش را بر آن سوار نمود و فرمود: که با علی، حسن و حسین و خود پیامبر، از مدینه خارج شوند و آنان نیز همان‌طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بودند از شهر خارج شدند، از دیوارهای مدینه که عبور کردند به یک دو راهی رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله همان‌طور که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود راه دست راست را برگزیدند و پس از طی آن راه به نخلستان و آب رسیدند؛ در آن‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی خرید و دستور داد آن‌را ذبح و کباب کنند. کباب که آماده شد حضرت فاطمه علیها السلام برخاست و از سایرین فاصله گرفت و از ترس این‌که مبدا در اثر خوردن آن کباب کسی از آن‌ها به میرد شروع به گریه کرد؛ در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برخاسته و به دنبال فاطمه رفت و چون او را گریان دید پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ فاطمه علیها السلام جریان خواب خود را در شب گذشته بیان نمود و گفت: می‌ترسم آن خواب تعبیر شود و جامه‌ی واقعیت بر تن کند و

۱. «عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال رأيت فاطمة في النوم كان الحسن والحسين ذبحا أو قتلا، فأحزنها ذلك، قال فأخبرت به رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا رؤيا فتمثلت بين يديه- قال: أ رأيت فاطمة هذا البلاء قالت: لا- فقال: يا أضغاث أنت أ رأيت فاطمة هذا البلاء قالت نعم يا رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فما أردت بذلك قالت: أردت أن أحزنها، فقال لفاطمة: اسمعي ليس هذا بشيء.» محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. مجادله/۱۰.



در اثر خوردن این کباب مرگ شما را دریابد. رسول خدا ﷺ از جای برخاست، دو رکعت نماز خواند و با خدا راز و نیاز کرد، و در این حال جبرئیل علیه السلام بر وی نازل شد و گفت: ای رسول خدا! آن چه باعث خواب شب گذشته فاطمه علیها السلام شده، شیطانی به نام «دهار» است، و اوست که مؤمنان را به سبب چنین خوابه ایی اذیت می کند. و آن شیطان را به نزد پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ از او پرسید: آیا تو بودی که فاطمه علیها السلام را به چنین خوابی مبتلا کردی؟ دهار گفت: آری. پیامبر ﷺ سه مرتبه آب دهانش را به سوی او پرتاب کرد به طوری که سه قسمت از بدن او را خیس کرد. پس از آن جبرئیل علیه السلام به پیامبر گفت: هر گاه تو یا یکی از مؤمنین خوابی آشفته دیدید بگویید: «أعوذ بما عادت به ملائكة الله المقربون و أنبياءه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأيت و من رؤياي». و سپس سوره حمد و معوذتین - یعنی سوره قل و ناس - و سوره قل هو الله احد را بخواند و سه مرتبه آب دهان خود را به طرف چپ بیندازد. پس اگر این اعمال را انجام دهد آسیبی به او نمی رسد. امام صادق علیه السلام در پایان این سخن دوباره آیهی «إِنَّمَا النَّجْوَى ...» تلاوت نمودند.<sup>۱</sup>

۱. «تفسیر القمی» «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» قَالَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ سَبَبُ نَزُولِ هَذِهِ آيَةِ أَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هُمْ أَنْ يَخْرُجَ هُوَ وَ فَاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ فَخَرَجُوا حَتَّى جَاوَزُوا مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ فَتَعَرَّضَ لَهُمْ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ الْيَمِينِ حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَاةً كَبْرَاءً وَ هِيَ الَّتِي فِي إِحْدَى أذُنَيْهَا نَقْطُ بَيْضٍ فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا فَلَمَّا أَكَلُوا مَاتُوا فِي مَكَانِهِمْ فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بِأَكْبَةِ دَعْرَةٍ فَلَمْ تَخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِجِمَارٍ فَأَرْكَبَ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ أَمَرَ أَنْ يَخْرُجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ فِي نَوْمِهَا فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ عَرَضَ لَهُ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَ ذَاتَ الْيَمِينِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَاةً كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَذَبَحَتْ وَ شَوَّبَتْ فَلَمَّا أَرَادُوا أَكْلَهَا قَامَتْ فَاطِمَةُ وَ تَنَحَّتْ نَاحِيَةَ مِنْهُمْ تَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ يَمُوتُوا فَطَلَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَبْكِي فَقَالَ مَا شَأْنُكَ يَا بُنَيَّةُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَ كَذَا فِي نَوْمِي وَ قَدْ فَعَلْتَ أَنْتَ كَمَا رَأَيْتُهُ فَتَنَحَّيْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَرَاكُمْ تَمُوتُونَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ نَاجَى رَبَّهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ - الدَّهَارُ وَ هُوَ الَّذِي أَرَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ هَذِهِ الرَّؤْيَا وَ يُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ فِي نَوْمِهِمْ مَا يَعْتَمُونَ بِهِ فَأَمَرَ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هَذِهِ الرَّؤْيَا فَقَالَ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ فَبَرَّقَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ بَرَاقَاتٍ فَسَجَّهَ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعٍ ثُمَّ قَالَ جِبْرَائِيلُ لِمُحَمَّدٍ قُلْ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ شَيْئاً تَكْرَهُهُ أَوْ رَأَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقْرَبُونَ وَ أَنْبِيَآؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتَ وَ مِنْ رُؤْيَايَ وَ يَقْرَأُ الْحَمْدَ وَ الْمَعُودَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ يَتَّقُلْ عَنْ سِيارِهِ ثَلَاثَ تَقَلَّاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَا رَأَى وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ» آيَةَ. «زين الدين بن علي شهيد ثاني، /رمغان شهيد، ترجمه مسكن الفوائد، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش، ۱-جلدی، ص ۴۰۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۸، ح ۵۳.

و در روایتی دیگر به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: در آن هنگامی که پیامبر ﷺ مشغول سخنرانی بود مردی بر خواست و گفت: یا رسول الله ﷺ! من در عالم خواب دیدم که گویا: سرم قطع شده و همچنان می‌غلطد و من به دنبالش می‌روم! پیامبر ﷺ فرمود: این وسوسه شیطان است، آنرا بیان مکن. بعدا فرمود: هر گاه شیطان یکی از شما را در عالم خواب وسوسه کند (و خواب بد ببینید) خواب خود را برای احدی نقل نکنید.<sup>۱</sup> همان‌طور که در روایای صادقیه بیان شد روایات بسیار زیادی در خصوص خوابه‌های شیطانی وارد شده که مستلزم بحثی جداگانه می‌باشد.

۳- **روایات بی تعبیر:** جناب سلمان فارسی فرمودند: شخصی به محضر رسول خدا ﷺ شرف یاب شد و عرض نمود: شب گذشته خواب آشفته‌ای دیده‌ام پیامبر ﷺ فرمودند: مگر چه غذایی خورده بودی؟ او عرض کرد: خرما خوردم، ولی زیاد خوردم، پیامبر ﷺ فرمودند: خوابت بی‌پایه است و تعبیر ندارد.<sup>۲</sup>

در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده کسی که از سیری سنگین شده باشد خوابه‌های او اعتبار ندارد و بی‌اصل و منشأ است و هرگاه آن‌ها را نقل کند دروغ برآید؛ پس گویا خوابه‌های او، او را دروغگو می‌گرداند.<sup>۳</sup> و همچنین حضرت فرمودند: کسی که زیاد بخوابد، خوابه‌های آشفته و بی‌اساس می‌بیند.<sup>۴</sup> ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم خواب راست و دروغ از یک جا برمی‌آید (و به یک نحو است)؟ فرمود: آری، اما خوابه‌های دروغ و پریشان آن است که مرد در آغاز شب می‌بیند، در آن وقت که تحت تسلط شهوات و سرکشان بدکار (از شیاطین) است، و آن خوابه‌ها چیزی نیست جز آن‌چه در خیال انسان مجسم شود و آن‌ها دروغ و بر خلاف درآید، و اما خواب راست آن است که انسان پس از گذشتن دو ثلث از شب هنگام آمدن فرشته‌ها ببیند و آن پیش از سحر است و این رؤیای صادقیه (و خواب راست) است که ان شاء الله تخلف ندارد مگر آن که جنب باشد یا بدون طهارت (وضوء یا تیمم) خوابیده باشد و خدا را آن‌طور که باید یاد نکرده باشد که آن خواب تخلف دارد و دیر تعبیر شود.<sup>۵</sup> و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: از

۱. محمد باقر کمره‌ای، *آسمان و جهان*، ترجمه‌ی السماء و العالم بحار الأنوار، نشر اسلامیه، ۱۳۷۴ش، ۱۱۱ جلد، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۹۲، ص ۱۸۶.

۳. «عن علی علیه السلام المستنقل النائم تکذبه احلامه.» آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴. «قال علی علیه السلام: من أكثر المنام رأى الأحلام.» همان. و روایتی به همین مضمون از امام حسن عسکری علیه السلام نیز بیان شده است:

«الدرة الباهرة، قال أبو محمد العسكري علیه السلام من أكثر المنام رأى الأحلام.» مجلسی، *بحار الأنوار*، همان، ص ۱۹۰.

۵. «عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن درست بن أبي منصور عن أبي بصير قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك الرؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد قال صدقت أما الكاذبة المختلفة فإن الرجل يراها في أول ليلة في سلطان المرودة الفسقة وإنما هي شيء يخيل إلى الرجل وهي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من

پیامبر ﷺ پرسیدم، چگونه کسی خوابه ای می بیند که گاه حق و گاهی باطل است؟ فرمودند: ای علی! هیچ بنده ای نمی خوابد مگر این که روحش به پیشگاه پروردگار برده می شود. آن چه آن جا می بیند حق است. و وقتی خداوند فرمان به بازگشت روح به بدنش می دهد، آن چه در فاصله آسمان تا زمین می بیند، خوابه ای آشفته و پریشان است.<sup>۱</sup> امام محمدباقر علیه السلام فرموده است: شیطان را عفرتی به نام هزع است که میان خاور و باختر انباشته است و همه شب به خواب مردم می آید، و بوسیله ای آنان مردم خواب پریشان می بیند.<sup>۲</sup>

### ج) تأویل احادیث (آیه ی ۶)

در مورد تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام معنای آیه این است: همانطور که در خواب دیدی خداوند تو را برای خودش خالص گردانیده، از شرک پاک می کند تا غیرخدا کسی در تو نصیب نداشته باشد، و به تو تأویل احادیث می آموزد تا از دیدن حوادث چه در خواب و چه در بیداری به سرانجام آن پی ببری، و نعمت خود را که همان ولایت الهی است بر تو تمام می کند و تو را در مصر جای داده؛ و دودمان تو را به نزدت می رساند و ملک و عزت را بر تو و پدر و مادر و برادرانت تمام می کند، بدین جهت که او علیم و با خبر به حال بندگان است، حکیم است و هر کسی را به مقدار استحقاقش پیش می برد، او به حال تو آگاه است و می داند که ستمکاران بر تو تا چه حد مستحق عذابند.<sup>۳</sup>

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: تأویل آن این بود که یوسف علیه السلام به زودی پادشاه مصر شده و پدر و مادرش (در روایتی دیگر از عیاشی؛<sup>۴</sup> خاله اش که حق مادری نسبت به حضرت یوسف داشت) و برادرانش بر او وارد می شوند، و

اللَّيْلِ مَعَ حُلُولِ الْمَلَائِكَةِ وَ ذَلِكَ قَبْلَ السَّحْرِ فَهِيَ صَادِقَةٌ لَا تَخْلَفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جُنْبًا أَوْ يَنَامَ عَلَى غَيْرِ طَهْوَرٍ وَ لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقِيقَةَ ذِكْرِهِ فَإِنَّهَا تَخْتَلِفُ وَ تُبْطِئُ عَلَى صَاحِبِهِ ا. «کلبینی، الکافی، ج ۸، ص ۹۱»

۱. «و یاسناده إلى علی علیه السلام قال: سألت رسول الله ﷺ عن الرجل ينام فيرى الرؤيا، فربما كانت حقا، و ربما كانت باطلا. فقال رسول الله ﷺ: [يا علي،] إنه ما من عبد ينام، إلا عرج بروحه إلى رب العالمين. فما رأى عند رب العالمين، فهو حق. ثم إذا أمر العزيز الجبار برد روحه إلى جسده، فصارت الروح بين السماء و الأرض، فما رآته، فهو أضغاث أحلام.» محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۳۱۹؛ محمد بن أحمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، بی جا، انتشارات رضی، ۲ جلد، ج ۲، ص ۴۹۲؛ صدوق، امالی، بی جا، نشر اعلمی، ۳۸۶، ج ۱، ص ۸۹»

۲. «و منه، بإسناده عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان قال و حدثني محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محسن بن أحمد عن أبان بن عثمان عن أبي بصير عن أبي جعفر علیه السلام قال سمعته يقول إن إبليس شيطانا يقال له هزع يملأ المشرق و المغرب في كل ليلة يأتي الناس في المنام ۲.۲.» محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، کتابخانه ای امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ۲۶ جلدی، ج ۲۶، ص ۵۵۲؛ صدوق، الامالی، ص ۸۹»

۳. موسوی همدانی، ترجمه المیزان، پیشین، ص ۱۱۲

۴. «و فی روایة أن أتی سجدت له مع أبيه خالته لا أمه.» عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۸۳»

برای تشکر از خداوند؛ همگی در مقابل عظمت حق تعالی سجده‌ی شکر به جا می‌آورند (کمال شکر این است که به زبان حال و قلب و با خلوص نیت اعتراف کند به عاجز ماندن از به جا آوردن کمترین مرتبه شکر پروردگار متعال). یوسف علیه السلام خواب را در کودکی دید و ۴۰ سال بعد تعبیر شد.<sup>۱</sup> امام باقر علیه السلام می‌فرماید: بعد از نوح خداوند به جز چهار نفر از انبیاء خود را پادشاه قرار نداد، ذوالقرنین (عیاش) داود، سلیمان و یوسف علیهم السلام و اما ملک ذوالقرنین: از شرق تا غرب بود و ملک داود و سلیمان: بین شام تا بلاد اصطخر بود و ملک یوسف: در سرزمین مصر و صحراهای آن بود و به غیر آن تجاوز نمی‌کرد.<sup>۲</sup> و اما در مورد تعبیر صحیح خواب از حسن بن جهم گفته: شنیدم ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: خواب بر طبق تعبیر واقع می‌شود من به آن حضرت گفتم: برخی اصحاب ما روایت کرده‌اند که خواب پادشاه مصر اضغاث احلام و بی‌واقع بوده است (و بخاطر تعبیر یوسف علیه السلام واقعیت یافته و این را برای تأیید کلام امام نقل کرده است) امام علیه السلام فرمود: زنی در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خواب خود را به آن حضرت گزارش داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: شوهرت با وضع خوبی از سفر می‌آید شوهرش مسافر بود و آمد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: و سپس بار دیگر شوهرش به سفر رفت و همان زن در خواب دید که ستون خانه‌اش شکست و بار دیگر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خواب خود را گفت: و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شوهرت با وضع خوبی از سفر باز آید و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: باز آمد سپس برای بار سوم شوهرش به - سفر رفت و آن زن خواب دید که ستون خانه‌اش شکست و مردی چپ و شوم (از روایات مخالفان بر می‌آید که این آعسر أبو بکر بوده و شاید از راه تقیه نامش را نبرده است).<sup>۳</sup> در نهایت گوید: در حدیث است که زنی نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم آمد و

۱. «و فی روایة اَبی الجارودِ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ، أَمَا الشَّمْسُ فَأُمُّ يُوسُفَ رَاحِيلُ وَ الْقَمَرُ يَعْقُوبُ وَ أَمَا أَحَدُ عَشَرَ كَوَكْبًا فَإِخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ - سَجَدُوا شُكْرًا لِلَّهِ وَ خَذَهُ حِينَ نَظَرُوا إِلَيْهِ - وَ كَانَ ذَلِكَ السُّجُودَ لِلَّهِ.»  
 علی بن ابراهیم، قمی، تفسیر/قمی، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱، ص ۳۴۱.

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثِ الْأَنْبِيَاءَ مُلُوكًا فِي الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعَةً بَعْدَ نُوحٍ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ اسْمُهُ عِيَّاشُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ يُوسُفُ علیه السلام فَأَمَّا عِيَّاشُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَمَا دَاوُدُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ إِصْطَخْرَ وَ كَذَلِكَ كَانَ مُلْكُ سُلَيْمَانَ وَ أَمَا يُوسُفُ فَمَلَكَ مِصْرَ وَ بَرَّارِيهَا وَ لَمْ يُجَاوِزْهَا إِلَى غَيْرِهَا.» محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳. «عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ الرُّؤْيَا عَلَى مَا تُعْبَرُ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ بَعْضَ أَصْحَابِنَا رَوَى أَنَّ رُؤْيَا الْمَلِكِ كَانَتْ أَضْغَاثَ أَحْلَامٍ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ إِنَّ امْرَأَةً رَأَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّ جِدْعَ بَيْتِهَا قَدِ انْكَسَرَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَصَّتْ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقْدَمُ زَوْجُكَ وَ يَأْتِي وَ هُوَ صَالِحٌ وَ قَدْ كَانَ زَوْجُهَا غَائِبًا فَقَدِمَ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ

حضرت را نیافت و ابا بکر را یافت به او گفت در خواب دیدم گویا تیر خانه‌ام شکست ابو بکر گفت: شوهرت می-  
میرد این خبر به پیغمبر ﷺ رسید و فرمود: تعبیر خوبی برای او نکرده‌است.<sup>۱</sup>

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خواب را نباید جز به کسی که از حسادت و  
بیدادگری بر کنار باشد باز گفت تا تعبیر کند.<sup>۲</sup> ابن اذینه گوید: مردی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شده عرض کرد:  
در خواب دیدم گویا خورشید بر سرم تنها تابیده بدون آن که بر بدنم بتابد، فرمود: تو به مقام بزرگ و نوری درخشان و  
دین و مذهبی کامل نایل خواهی گشت، و اگر همه بدنت را فرا گرفته بود در آن غرق می‌شدی ولی تنها سرت را فرا  
گرفته، آیا این آیه را نخوانده‌ای: «و همین که دید خورشید سر زد گفت این است پروردگار من ...»<sup>۳</sup> و چون خورشید  
غروب کرد ابراهیم علیه السلام از آن بیزار می‌گشت، عرض کرد: قربانت کردم او خورشید را به سلطنت تعبیر می‌کند (و شما آن  
را به دین تعبیر کردی)؟ فرمود: من در سیمای تو نمی‌بینم که به خلافت برسی و در پدران و اجداد تو کسی پادشاه  
نبوده، و چه خلافت و سلطنتی بالاتر از دین است و از آن نوری که به وسیله‌ی آن امید دخول به شت را داری، آن به  
غلط تعبیر کرده‌است، گفتم: راست فرمودی،<sup>۴</sup>

و در روایتی ابن عباس گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار غمگین در خواب دیدم، به نظرم آمد او را در بیداری می‌بینم، و در  
دست او شیشه‌ای پر از خون. به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم جانم به فدایت، این چیست؟! فرمود: این خون حسین علیه السلام و  
یاران او است؛ من تا کنون چنین خوابی ندیده بودم؛ وقتی مسئله را پی گیری کردم، خوابم تعبیر شد، زیرا در همان

---

غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا غَيْبَةً أُخْرَى فَرَأَتْ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ جِدْعَ بَيْتِهَا قَدْ انْكَسَرَ فَأَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَصَّتْ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ لَهَا يَقْدَمُ زَوْجُكَ وَ بَأْتِي  
صَالِحًا فَقَدِمَ عَلَى مَا قَالَ ثُمَّ غَابَ زَوْجُهَا ثَالِثَةَ رَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَنَّ جِدْعَ بَيْتِهَا قَدْ انْكَسَرَ فَلَقِيَتْ رَجُلًا أَعْسَرَ فَقَصَّتْ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ لَهَا الرَّجُلُ  
السُّوءُ يَمُوتُ زَوْجُكَ قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ أَلَا كَانَ عَبْرَ لَهَا خَيْرًا. *الكافي*، پیشین، ص ۳۳۶.

۱. همان ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. «محمد، عن أحمد، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن عروة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الرؤيا لا  
تقص إلا على مؤمن خلا من الحسد و البغى.» محمد بن يعقوب كليني، *الروضة من الكافي*، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، ج ۲، انتشارات  
علمیه‌ی اسلامیة‌ی تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي» انعام / ۷۸.

۴. «الكافي، عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن اذينة أن رجلاً دخل على أبي عبد الله علیه السلام فقال رأيت كأن الشمس  
طلعت على رأسي دون جسدي فقال تنال أمراً جسيماً و نوراً ساطعاً و ديناً شاملاً فلو غطت لك لانغمست فيه و لكنها غطت رأسك أ ما قرأت  
﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ فَلَمَّا أَقْلَتْ تَبَرَّأَ مِنْهَا إِبْرَاهِيمُ علیه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الشَّمْسَ خَلِيفَةُ أَوْ مَلِكُ  
فَقَالَ مَا أَرَاكَ تَنَالُ الْخِلَافَةَ وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَبَائِكَ وَ أَجْدَادِكَ مَلِكٌ وَ أَيْ خِلَافَةٌ وَ مُلُوكِيَّةٌ أَكْثَرُ مِنَ الدِّينِ وَ النُّورِ تَرْجُو بِهِ دُخُولَ الْجَنَّةِ إِنَّهُمْ  
يَعْلَمُونَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ.» محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۵۸، ص ۱۶۱.

روز که از خواب بیدار شدم حسین بن علی علیه السلام و یارانش را گشته بودند.<sup>۱</sup> ضمناً از حضرت صادق علیه السلام در مورد تحقق تعبیر خوابه ا و مدتی که ممکن است میان خواب و زمان ظهور پیام و تحقق تعبیر آن فاصله افتد، پرسیدند؟ آن حضرت، خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد شهادت امام حسین علیه السلام یادآوری کردند و روشن ساختند؛ میان آن خواب و تحقق تعبیر آن در روز عاشورا؛ حدود شصت سال فاصله بود.<sup>۲</sup> روایات این بخش بسیار زیاد و مستلزم فصلی جداگانه است؛ و ما فقط برای تأکید بر صحت تعبیر خواب یوسف علیه السلام نمونه‌هایی از تعبیر خوابه ا توسط ائمه‌ی اطهار علیهم السلام را از این گنجیه پر محتوا آوردیم.

#### (د) ابتلا و امتحان (آیه ۶)

حضرت یعقوب علیه السلام با تعبیری که از خواب یوسف علیه السلام فهمیده بود باید خود را آماده‌ی آزمایش کند، لذا بیش از قبل به یوسف توجه داشت و می‌دید رفتار برادرانش با او تغییر کرده خودش را برای امتحان الهی آماده می‌کرد.<sup>۳</sup> ابوحزمه‌ی ثمالی از حضرت پرسید چه زمانی حضرت یوسف خواب را دید؟ فرمودند: همان شبی که زامیال با زبان روزه خوابید و خاندان یعقوب علیه السلام سیر بودند و از غذایی که درست کرده بودند اضافه آمده بود.<sup>۴</sup> و از قول ابن عباس و پدر ابن منبه<sup>۵</sup> آمده یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. و نه ساله

۱. «و عن ابن عباس قال رأيت النبي صلی الله علیه و آله فيما يرى النائم ذات يوم نصف النهار أشعث أغبر بيده قارورة فيها دم فقلت بأبي أنت و أمي يا رسول الله صلی الله علیه و آله ما هذه قال هذا دم الحسين علیه السلام و أصحابه لم أزل ألقطه منذ اليوم فأحصى بذلك الوقت فوجدته قتل ذلك اليوم.» فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق، ۱ جلدی، ص ۲۲۰.

۲. جعفر بن محمد ابن نما حلی، *در سوگ امیر آزادی*، ترجمه مثیر الأحزان، ایران، قم، حادق، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ۱ جلدی، ص ۸۷.

۳. «قال: علی بن الحسین علیه السلام..... فاشتدت رقة یعقوب علیه السلام علی یوسف، و خاف أن یكون ما أوحى الله عز و جل إليه من الاستعداد للبلاء هو فی یوسف خاصة، فاشتدت رفته علیه من بین ولده، فلما رأى إخوة یوسف ما یصنع یعقوب بیوسف و تکرمته إياه و إثاره إياه علیهم، اشتد ذلك علیهم و بدأ البلاء منهم.» سیدهاشم، بحرانی، *البرهان*، پیشین، ص ۱۶۰.

۳. «فقلت لعلی بن الحسین علیه السلام: جعلت فداک، متى رأى یوسف الرؤیا؟ فقال: «فی تلك الليلة التي بات فیها یعقوب و آل یعقوب شباعا، و بات فیها ذمیال طاویا جائعا، فلما رأى یوسف الرؤیا و أصبح یقصها علی أبیه یعقوب، فاغتم یعقوب لما سمع من یوسف و بقى مغتما، فأوحى الله عز و جل إليه: أن استعد للبلاء. فقال یعقوب لیوسف: لا تقصص رؤیاک علی إخوتک فإنی أخاف أن یکیدوا لک کیدا، فلم یکتتم یوسف رؤیاه و قصها علی إخوته.» *البرهان*، همان.

۵. «و أخرج أبو الشیخ عن ابن منبه عن أبیه قال: كانت رؤیا یوسف علیه السلام لیلة القدر و قال ابن عباس: إن یوسف علیه السلام رأى فی المنام لیلة الجمعة لیلة القدر أحد عشر کوکبا نزلن من السماء فسجدن له و رأى الشمس و القمر نزلتا من السماء فسجدا له قال فالشمس و القمر أبواه و الکواکب إخوته الأحد عشر و قال: السدی الشمس أبوه و القمر خالته و ذلك أن أمه راحیل قد ماتت.» فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۳۲۰.

بود<sup>۱</sup> و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: <sup>۲</sup>رسم حضرت یعقوب علیه السلام بر این بود، به جهت جمعیت زیاد خانواده اش گوسفندی را ذبح، و پس از اعطای سهم فقرا مابقی را خودشان می پختند و می خوردند؛ آن شب جمعه مومنی روزه دار هرچه در منزل آن ها کوبید تا به او مقداری غذا بدهند؛ کسی پاسخ او را نداد و او شکوه به درگاه خدا برد و فردا را نیز روزه گرفت؛ و یوسف علیه السلام خواب یازده ستاره و ماه و خورشید را دید؛ و به حضرت یعقوب علیه السلام وحی شد که خود را برای ابتلا آماده کن و راضی و صابر باش و امام صادق علیه السلام فرمودند: از آن زمان به بعد هر روز شخصی به فرمان یعقوب علیه السلام در محل زندگی آن ها صدا می زد اگر در میان شما مردم گرسنه ای و یا روزه داری وجود دارد، شب برای افطار و صرف غذا به منزل ما تشریف بیاورد.<sup>۳</sup> حضرت صادق علیه السلام فرموده: ابتلا و گرفتاری های دنیوی برای مؤمن و کسانی که صاحبان تدبیر و عقل باشند زینت و کرامت و عزت است، زیرا در مباشرت و مصاحبت با بلا هر گاه توأم با صبر و ثبات قدم صورت بگیرد: ارتباط ایمان و نسبت اعتقاد، محکم تر و قوی تر و پاک تر و نورانی تر گشته، و آلودگی ها و تیرگی های دل برطرف خواهد شد.<sup>۴</sup>

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما جماعت انبیاء شدیدترین مردم از لحاظ ابتلاء، و سپس گروه مؤمنین، نزدیک تر و شبیه تر، و سپس نزدیک ترین به آن ها به همین ترتیب. و کسی که طعم ابتلاء را چشید، در زیر توجه و مراقبت و حفظ پروردگار متعال، هر آینه خوشی او بیش از آن افرادی خواهد بود که از نعمت های دنیوی و خوشی های مادی

۱. «عن أبي جعفر علیه السلام أنه كان من خبر يوسف أنه كان له أحد عشر أختاً. و كان له من أمه أخت واحد يسمي «بنيامين» و كان يعقوب إسرائيل الله «أبي: خالص الله» ابن إسحاق نبي الله ابن إبراهيم خليل الله. فرأى يوسف هذه الرؤيا وله تسع سنين. فقصها على أبيه.» محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۲۷۳.

۲. «روى أبو حمزة الثمالي عن زين العابدين علیه السلام: أن يعقوب كان يذبح كل يوم كبشاً فيتصدق به، و يأكل هو و عياله منه، و أن سائلاً مؤمناً صوّماً اعترّ باباه عشية الجمعة عند أوان إبطاره، و كان مجتازاً غريباً، فهتف على بابه و استطعمهم و هم يسمعون، فلم يصدقوا قوله. فلما يئس أن يطعموه و غشيه الليل استرجع و استعبر، و شكوا جوعه إلى الله تعالى، و بات طاوياً، و أصبح صائماً حامداً لله. و بات يعقوب و آل يعقوب بطاناً، و أصبحوا و عندهم فضلة من طعامهم، فابتلاه الله سبحانه بيوسف علیه السلام، و أوحى إليه أن استعدّ لبلائى، و ارض بقضائى، و اصبر للمصائب. فرأى يوسف هذه الرؤيا فى تلك الليلة.» مجمع البيان فى تفسیر القرآن، همان.

۳. «عن رجل عن أبي عبد الله علیه السلام قال: انما ابتلى يعقوب علیه السلام بيوسف انه ذبح كبشاً سمينا و رجل من أصحابه يدعى بقوم محتاج لم يجد ما يفطر عليه، فأغفله و لم يطعمه فابتلى بيوسف، و كان بعد ذلك كل صباح مناديه ينادى: من لم يكن صائماً فليشهد غداً يعقوب فاذا كان المساء نادى: من كان صائماً فليشهد عشاء يعقوب علیه السلام.» تفسیر عیاشی، پیشین، ص ۱۹۷، ح ۸۳.

۴. «قال الصادق علیه السلام البلاء زين المؤمن و كرامة لمن عقل، لان فى مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصحيح نسبة الايمان.» مصطفىوى، مصباح الشريعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه مصطفىوى، جلدی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش، ص ۴۰۸.

لذت می‌برند، و همیشه علاقه‌مند به این ابتلا بوده، و مشتاق آن خواهد بود. آری در زیر آتش‌های ابتلا و گرفتاری و سختی، انوار رحمت و نعمت فروزان است، و به عکس در زیر انوار نعمت و وسعت مادی آتش‌های گرفتاری و ابتلا گذاشته شده است. و در این دو مرحله آنان که نجات پیدا کرده، و نتیجه مطلوب بگیرند، بسیار کم هستند<sup>۱</sup>. و خداوند متعال بندهای را از زمان آدم تا خاتم مورد ستایش قرار نداده است، مگر بعد از ابتلا و آزمایش او با شدايد، و پس از عمل او به وظایف بندگی. پس کرامات و مقامات بلندی که از جانب پروردگار متعال عطا می‌شود، نتیجه و آثار ابتلاء اولیه است.

از امام صادق علیه السلام در (روایتی بسیار طولانی که تمام سرگذشت حضرت ایوب آمده است<sup>۲</sup> که ما مختصری از آن را آورده‌ایم) مورد بلایی که به وسیله‌ی آن حضرت ایوب علیه السلام آزمایش گردید، سؤال شد: حضرت ایوب علیه السلام که فرزند

۱. «قال الصادق علیه السلام البلاء زين المؤمن و كرامة لمن عقل، لان في مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصحيح نسبة الايمان. قال النبي صلى الله عليه وآله: نحن معاشر - الأنبياء أشد الناس بلاء، و المؤمنون الامثل فالامثل. و من ذاق طعم البلاء تحت سر حفظ الله له: تلذذ به اكثر من تلذذه بالنعمة، و اشتاق اليه اذا فقده، لان تحت نيران «ميزان» البلاء و المحنة أنوار النعمة نيران البلاء و المحنة، و قد ينجو من البلاء و يهلك في النعمة كثير «كثير و قد يهلك». و ما أتى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد صلى الله عليه وآله الا بعد ابتلائه و وفاء حق العبودية فيه. فكرامات الله في الحقيقة نهايات بداياتها البلاء، و بدايات نهاياتها البلاء». منسوب به جعفر بن محمد عليه السلام. «مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة، پیشین.

۲. « (تحفة الإخوان): بحذف الإسناد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال: سألته عن بلية أيوب عليه السلام التي ابتليها في الدنيا، لأى شيء علته؟ قال: «لنعمة أنعم الله عليه به ا في الدنيا، و أدى شكرها، و ذلك أنه لم يكن بعد يوسف بن يعقوب بن إسحاق ابن إبراهيم عليه السلام إلا أيوب بن موسى بن رعويل بن العيص بن إسحاق بن إبراهيم خليل الله، و كان أيوب رجلا عاقلا، حليما، نظيفا، حكيما، و كان أبوه رجلا مثريا كثير المال، يملك الماشية من الإبل، و البقر، و الغنم، و الحمير، و البغال، و الخيل، و لم يكن في أرض الشام.....، فنودي: يا ملعون، كيف وجدت عبدى أيوب، كيف صبر على ذهاب أمواله جميعا، من المواشى، و العبيد، و غيرها، و كيف حمدنى على البلية؟ فقال اللعين: إلهى و سيدى، إنك متعته بعافية أولاده، و زخارف دوره، و لو سلطتنى على دنياه حتى تعلم أنه لا يؤدى إليك شكر نعمة أبدا. فنودي: يا ملعون، اذهب، فقد سلطتك على أولاده». قال: فانقض عدو الله إلى قصر أيوب الذى فيه أولاده... قال: «فزلزل عليهم القصر بنفسه حتى سقط بعضه على بعض، و جعل يشد أفواههم بالخشب، و الخرق، و يقذفهم بالجندل، حتى مثل به م أقيح مثله، و أوحى الله تعالى إلى الأرض: أن احفظى أولاد النبى أيوب، فإنى بالغ مشيئتى فيهم، و لأجزينهم بذلك الثواب. فأقبل إبليس إلى أيوب، و قال: يا أيوب، لو رأيت قصورك و أولادك كيف صاروا، و لقد صارت قصورهم لهم قبورا، و طينها صار لهم حنوطا، و ثيابه م و فرشهم صارت لهم أكفانا، و لو أبصرت كيف تغيرت تلك الوجوه الحسان بالدماء و التراب، و العظام كيف تهشمت، و اللحوم كيف رصعت، و الجلود كيف تمزقت. و لم يزل إبليس اللعين يعد عليه مثل هذا بافتجاج و انكسار و انتحاب حتى بكى أيوب عليه السلام و ساعده إبليس على البكاء، فندم أيوب على بكائه، و أخذ قبضة من التراب، و وضعها على رأسه، و استغفر الله تعالى، و خر ساجدا، ثم أقبل على إبليس، و قال له: يا ملعون، انصرف عنى خائبا ذليلا مدحورا، فإن أولادى كانوا عارية لله تعالى عندى، و لا بد من اللحاق به م». قال: «فانصرف إبليس و لم ينل منه، و صعد إلى السماء كما كان يصعد، و وقف كما كان يقف، فاتاه النداء: يا ملعون، كيف رأيت عبدى أيوب و توبته و استغفاره بعد



إسماعیل و مادرش از اولاد لوط علیه السلام است، مال بسیار و خلعت نبوت داشت و تمام کوه‌ها و دشت‌ها در تصرف او بود، گاو و گوسفند و شتر و اسب و باغ‌های مملو از انواع درختان میوه، و پانصد جفت گاو کشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود<sup>۱</sup> و چهار صد کارگر با زن و بچه برایش کار می‌کردند، همسر حضرت ایوب علیه السلام رحمة دختر افرائیم پسر حضرت یوسف علیه السلام بود از او شش پسر و شش دختر داشت در حسن خلق و عفت و تقوی و خیرات و میراث به فقرا، به حد کمال. آن حضرت شب و روز عمر خود را، به عبادت گذرانده بود. ابلیس لعین هر چه خواست او را وسوسه کند تا در وظایف دینی سستش کند موفق نشد. شیطان به خداوند گفت: اگر ایوب را به انتزاع اموال و اولاد، مبتلا سازی از تو بر می‌گردد و کفران نعمت می‌کند حق تعالی فرمود: چنین نیست، او بنده‌ای با ایمان و پسندیده است که، اگر هزار بار او را در کوره‌ی ابتلا بگدازیم بر محک اعتبار، تمام عیار خواهد بود؛ خداوند برای اثبات این که، ایوب علیه السلام بنده‌ای صادق الاخلاص است و محبش به خداوند خالص است و از مقربان بارگاه الهی است، وی را امتحان نمود و جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا به او خبر دهد: ای ایوب، مدتی است در نعمت می‌گذرانی، حال حکم شده که نعمت به محنت و توانگری به فقر و تندرستی به بیماری بدل شود. ایوب علیه السلام فرمود: چون رضای دوست چنین است باکی نیست، ایوب علیه السلام با توکل و رضایت، منتظر بلا بود. به او خبر رسید، سیلی عظیم از کوه سرازیر و تمامی

بکائه؟ فقال إبليس: إلهی و سیدی، إنک متعته بعافیة نفسه، و فیها عوض عن المال و الولد، فلو سلطنتی علی بدنه لرأیته کیف ینسی ذکرک، و یترک شکرک. فنودی: یا لعین، اذهب، فقد سلطتک علی بدنه، ما خلا: عینیه و عقله، و لسانه الذی لا یفتقر عن ذکری، و أذنیه». قال: «فانقض إلیه اللعین، فوجد ایوب فی مسجده متضرعا إلی الله تعالی بأنواع الثناء، داعیا إلیه بأعظم الدعاء، و یشکره علی جمیع النعماء، و یحمده علی جمیع البلاء، و هو یقول: و عزتک و جلالک، لا ازددت علی بلائک إلا شکرا، و لو ألبستنی ثوب البلاء سرمدا لا ازددت علی بلائک إلا صبرا. قال: فلما سمع إبلیس اغتاظا من قوله، و عجل، و لم یترکه حتی یرفع رأسه من السجود، فأنحدر فی الأرض حتی صار تحت أنفه، ثم نفخ فی فیه و منخریه نار اللهب، فأسود وجه ایوب علیه السلام فی الحال، فصار قرحة واحدة من قرنه إلی قدمیه، فتمعط منها شعره، فلما کان الیوم الثانی ورم و عظم و فی الثالث أسود و فی الرابع امتلا ماء أصفر و فی الخامس صار قیحا و فی السادس وقع فیه الدود و سال صدیده و وقع فیه الحکاک، فحک جسده شهرین حتی سقطت أظافیره، ثم حک بالمسوح و الخرق و بالحجارة الخشنه، و کان إذا رأى دودة سقطت من بدنه ردها بیده إلی موضعها و یقول لها: کلی من لحمی و دمی حتی یأتی الله بالفرج. فقالت رحمة: یا ایوب، ذهب المال و الولد و قد بدأ الضر فی الجسد. فقال ایوب: یا رحمة، إن الله تعالی ابتلی النبیین من قبلی فصبروا و إن الله تعالی وعد الصابین خیرا. ثم خر ایوب ساجدا و جعل یقول: إلهی و سیدی، لو جعلت علی ثوب البلاء سرمدا و حرمتنی العافیة، و مزقتنی الدیدان، ما ازددت إلا شکرا، إلهی لا تشمت بی عدوی إبلیس اللعین». قال: «و كانت رحمة تبکی مرة و تصرخ أخرى لما تری من بلاء ایوب و هو ینهاها عن ذلك، و یقول لها: ألسنت أنت من بنات الأنبیاء و تعلمین أنى نبی الله و أن لی أسوة بالنبیین و المرسلین و أبائک: إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و یوسف؟ ثم سأل الله تعالی لها الصبر علی ما تشاهد منه، ثم قال لها ایوب: انطلقی التمسی لی موضعا غیر مسجدی فاحملینی إلیه. فمضت رحمة و نظرت له موضعا، ثم عادت إلیه فاحتملته إلی فضاء من الأرض و کان قد قال لها:

إنی لا أحب أن.» سیدهاشم، بحرانی، تفسیر البرهان ج ۴، ص ۶۷۲؛

۱. شرح مصباح الشریعة، ص ۵۴۶.

رمله‌ها را به دریا انداخت، طوفانی سهمگین بر شتران وزید و همه را هلاک کرد، صاعقه‌ای پدید آمد و تمام درختان را با زراعت سوزاند. دوازده فرزندت در خانه‌ی برادرت، به مهمانی رفته بودند؛ سقف خانه بر سرشان فرود آمد و کشته شدند، گریه و ناله خواست که بر ایوب علیه السلام غلبه کند، که خود را دریافت و به سجده افتاد و گفت: باکی نیست، چون او را دارم همه را دارم، حالابه انواع بیماری‌ها مبتلاشد و تمام اعضای بدنش متألم. غیر از دل و زبان، هیچ عضو دیگر به سلامت نماند کرم در بدن او افتاد و اعضای او را متعفن و مجروح گردانیده می‌خوردند و او را هفت سال بر در کناسه‌ای از کناسه‌های بنی اسرائیل، انداخته بودند و به جهت کثرت بوی عفونت و خون اعضای بدنش، همه به جز همسرش رحمه، از او فرار کردند... باید در چنین مواقعی راضی به رضای خداوند بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود: رضا آن است که انسان از چیزی راضی باشد، خواه آن چیز فی نفسه نزد او محبوب و مطلوب باشد و یا مکروه و نامطلوب، و رضا اثر و شعاعی است از نور معرفت و علم.<sup>۱</sup>

#### ذ) حسادت اولین بلا (آیه ۶)

حسد آن است که نعمتی را که خدا به برادر دینی تو داده، برای او نخواهی و از آن رنجبری و آرزوی زوال آن را داشته باشی چه به خودت برسد یا نرسد؛ حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: اولین بلایی که به حضرت یعقوب علیه السلام و خاندانش نازل شد حسادت برادران نسبت به یوسف علیه السلام بود هنگامی که از خواب او با خبر شدند.<sup>۲</sup> (با توجه به این روایت: آن‌ها یا تعبیر خواب بلد بودند و یا تعبیر خواب را شنیده بودند).

و حضرت علی علیه السلام فرمودند: از علائم بیماری حسد تغییر رفتار<sup>۳</sup> و اندوه فراوان می‌باشد.<sup>۴</sup> داود رقی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: از خدا پروا کنید و بر یک دیگر حسد مبرید. همانا از جمله مقررات دینی عیسی بن مریم علیه السلام گردش در شهرها بود، در یکی از گردش‌ها مردی کوتاه قد که غالباً همراه و از اصحاب عیسی علیه السلام بود همراهش شد،

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام صِفَةُ الرَّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ وَالرَّضَا شُعَاعُ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالرَّاضِي فَانْ عَنِ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ وَالرَّاضِي حَقِيقَةٌ هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ وَالرَّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ وَ تَفْسِيرُ الرَّضَا سُرُورُ الْقَلْبِ.» عبد الرزاق گیلانی، مصباح الشریعة، ص ۱۸۲.

۲. «قال علی بن الحسین علیه السلام : و كانت أول بلوی نزلت ببعقوب و آل یعقوب الحسد لیوسف، لما سمعوا منه الرؤیا.» محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۲۸۲.

۳. «کمد» به فتح کاف و سکون وفتح میم تغییر رفتار و رفتن صفای آن و اندوه فراوان و بیماری دل که سبب همه این‌ها حسد است. کتاب العین، (ذیل ماده‌ی کمد).

۴. «قل علی علیه السلام سبب الكمد الحسد.» محمد بن حسین خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ش، ۷ جلدی، ج ۴ ص ۱۲۱.

چون عیسی علیه السلام به دریا رسید، با یقین فرمود: بسم الله و روی آب راه رفت، چون مرد، عیسی علیه السلام را دید او هم با یقین بسم الله گفت و روی آب به راه افتاد تا به عیسی علیه السلام رسید، آنگاه خود بینی او را گرفت و با خود گفت: این عیسی روح الله است که بر روی آب می‌رود و من هم روی آب می‌روم پس او چه فضیلتی بر من دارد؟ پس در آب فرو رفت و از عیسی کمک خواست، حضرت دستش را گرفت، از آب بیرون آورد و به او گفت: ای کوتاه قد! چه گفتی؟ (که در آب فرو رفتی) گفت آن چه را گفته بود. عیسی به او فرمود: خود را جایی گذاشتی که خدا در آن جا نگذاشته، پس با این سخن مستوجب غضب خدا شدی، توبه کن. امام علیه السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به رتبه ای که خدا برایش قرار داده بود برگشت.<sup>۱</sup>

### ۲،۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۶-۷)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در تفاسیر اجتهادی بیشتر مفاد ظاهری آیه و معانی لغوی کلمات مشکل را بیان کرده و در برخی از روایات نیز به معنای لغات اشاره نموده‌اند.

۲- در تفاسیر اجتهادی ذیل این عبارت از آیه «فیکیدوا لک کیدا» مشاهده می‌شود که جنبه ی حسد مد نظر آن‌ها بوده چرا که می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید در دسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را زیرآ، گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار و می‌دارد، شخصیت خود را در

---

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ مَجْلُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا يَحْسُدُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ مِنْ شَرَائِعِهِ السَّيِّئِ فِي الْبِلَادِ فَخَرَجَ فِي بَعْضِ سَيِّحِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَصِيرٌ وَ كَانَ كَثِيرَ الزُّرْمِ لِعِيسَى علیه السلام فَلَمَّا انْتَهَى عِيسَى إِلَى الْبَحْرِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ بِصِحَّةٍ يَتَّقِينَ مِنْهُ فَمَشَى عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَصِيرُ جِئْتَ نَظَرَ إِلَى عِيسَى علیه السلام جَارَهُ بِسْمِ اللَّهِ بِصِحَّةٍ يَتَّقِينَ مِنْهُ فَمَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ لَحِقَ بِعِيسَى فَدَخَلَهُ الْعَجْبُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ هَذَا عِيسَى رُوحُ اللَّهِ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَمَا فَضْلُهُ عَلَيَّ قَالَ فَرُمِسَ فِي الْمَاءِ فَاسْتَنَاحَتْ بِعِيسَى فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا قُلْتَ يَا قَصِيرُ قَالَ قُلْتُ هَذَا رُوحُ اللَّهِ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ عَجْبٌ فَقَالَ لَهُ عِيسَى لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَكَ فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَكَ اللَّهُ فِيهِ فَمَقَّتَكَ اللَّهُ عَلَى مَا قُلْتَ فَتُبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قُلْتَ قَالَ فَتَابَ الرَّجُلُ وَ عَادَ إِلَى مَرْتَبَتِهِ الَّتِي وَضَعَهُ اللَّهُ فِيهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا.» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

هم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی‌شناسد. و در روایات نیز مکرری که از روی حسد می‌باشد، مراد است.

### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در تفاسیر اجتهادی ذیل این عبارت از آیه «فیکیدوا لک کیدا» فقط به جنبه ی کید توجه شده و آن حسد فرزندان یعقوب علیه السلام در مورد برادرشان است و به دیگر جنبه های مکر و حيله اشاره‌ای نشده‌است؛ ولی روایات به اقسام کیدهایی که در دیگر آیات قرآن آمده نیز توجه دارند.

۲- در روایات اوصاف متعددی برای پی‌آمدهای کید آمده است؛ در حالی که در تفاسیر اجتهادی جای این مطالب خالی است و مبحث کید و مکر کاملاً به طور وضوح بیان نشده‌است.

### ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

۱- در آیهی «یا بنی لا تقصص رؤیایک علی إخوتک فیکیدوا لک کیدا» روایات شیعه تا حدودی به شرح کید برادران یوسف پرداخته‌اند ولی در الدر المنثور و چند کتب دیگر تفسیر روایی اهل تسنن هیچ روایتی بیان نشده‌است.

۲- در مقایسه‌ی بین روایات شیعه و اهل تسنن در می‌یابیم که فریقین نقاط مشترک متعددی در تفسیر این آیات دارند که راه را برای درک درست روایات شیعه با روایات اهل تسنن هموار می‌کند.

### ۲،۲،۳. داستان یوسف، حکمتی الهی (آیات ۷-۱۰)

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

### ترجمه‌ی آیات

در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷) هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکار است. (۸) یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه

می کنید و) افراد صالحی خواهید بود.(۹) یکی از آن‌ها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).(۱۰)

### ۱،۲،۳. مفاد ظاهری (آیات ۷-۱۰)

#### اشاره

دسته‌ی سوم آیات (۷ - ۱۰) سوره‌ی یوسف می‌باشد. از این‌جا جریان درگیری برادران یوسف با او شروع می‌شود در این آیات، ابتدا یکی از حروف مقطعه، برای اظهار مراتب وجود و با اسم اشاره‌ی «تلك»، برای بیان عظمت قرآن کریم آمده‌است. و علت نزول قرآن به زبان عربی و همچنین داستان حضرت یوسف علیه السلام برای عبرت‌ها و عجایبی که در آن آمده به عنوان احسن القصص معرفی شده است. این دسته از آیات درسه موضوع بیان خواهند شد؛ داستان یوسف و عبرت‌های آن؛ نسبت گمراهی به پدر؛ نقشه‌ی شوم برادران یوسف علیه السلام.

#### الف) داستان حضرت یوسف، و عبرت‌های آن (آیه ۷)

قید سائلین در «آيَاتُ لِّلْسَائِلِينَ» برای این است که این آیات و اشارات و لطایف برای افرادی است که در مقام پرسش و تحقیق و فهم حقایق هستند، و گرنه این مسائل را بسیار عادی و سطحی تلقی می‌کنند. حضرت یوسف علیه السلام در دوران کودکی نزد پدرش محبوب بود و از همان زمان آثار بندگی و استعداد ذاتی و فهم و شعور در چهره‌اش هویدا گشت. صبر، صحت عمل و استقامت در جریان زندگی و تحولات امور که او شاهد آن بود، کوچکترین تخلفی در ادامه‌ی حیاتش ایجاد نکرد.<sup>۱</sup>

پرسش و طرح سوال از جمله راه‌های رسیدن به حقیقت است. تا تشنه‌ی شنیدن و عاشق آموختن نباشیم، از درس‌های قرآن استفاده کامل نخواهیم برد. داستان‌های قرآن، پاسخ سوال‌های زندگی مردم را می‌دهد؛ در این که منظور از این سوال‌کنندگان چه اشخاصی هستند، بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع و غیر او) گفته‌اند که این سؤال‌کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می‌گوید برای همه افراد جستجوگر آیات، نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۸۷.

۲. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۴۰.

است. ۱ چه درس‌هایی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌ی حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته‌است برای نابودی فردی ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را بکارگیرند. ۲ در داستان یوسف علیه السلام و برادرانش، آیات الهی موجود می‌باشد که بر توحید او و بر این که خداوند ولیّ بندگان مخلص و عهده‌دار امور آنان است تا به بلندای عزّت راه‌یابند و در اریکه‌ی کمال جلوسشان دهد، دلالت دارد. پس خدایی که غالب بر امر خویش است، اسباب را هرطور که بخواهد می‌چیند و از به کار انداختنشان نتیجه‌ای را که خود می‌خواهد می‌گیرد، نه نتیجه‌ای که بر حسب ظاهر نتیجه آن باشد. ۳

«آیات» جمع آیه و در این‌جا به معنای عبرت گرفتن آمده‌است، نشانه‌ها و چیزهای عجیب که مایه‌ی عبرتند، ۴ و سوره‌ی یوسف به معنای، درس‌ها و انواع عبرت‌های گوناگون می‌باشد، الایةُ در اصل آيةٌ بوده‌است؛ «ی» مشدد را به مناسبت فتحه‌ی ما قبلش قلب به الف نمودند، و آیه به دست‌آمد، مثل «ایما» که اما شد. ۵

#### ب) نسبت گمراهی به پدر (آیه ی ۸)

«نَحْنُ عُصْبَةٌ» «عُصْبَةٌ» جماعتی نیرومند که سزاوار محبت باشند و همچنین جماعتی که نسبت به یکدیگر متعصب باشند و همدیگر را حمایت کنند؛ ۶ در واقع یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت، و یوسف و بنیامین از یک مادر به نام راحیل بودند، یعقوب علیه السلام نسبت به این دو پسر مخصوصاً یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچکترین فرزند او محسوب می‌شد و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشت، ثانیاً طبق بعضی از روایات مادر آن‌ها راحیل از دنیا رفته بود، و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته در یوسف، آثار نبوغ نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب علیه السلام آشکارا نسبت به آن‌ها ابراز علاقه بیشتری کند، برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند و گفتند: یوسف علیه السلام و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم، و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان

۱. محمد بن علی شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲. احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش، چاپ سیزدهم، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳. رضاخان و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص ۴۳۳.

۴. مجمع البحرین، (ذیل ماده‌ی آیه).

۵. تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی آیه).

۶. میرزاعلی رضا خسروانی، تفسیر خسروی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۳۵۸.

خردسال باشد که کاری از آن‌ها ساخته نیست.<sup>۱</sup> «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» ما ده نفر قوی هستیم که ضعف بعضی با قوت بعضی دیگر جبران شده. این جمله حال از جمله قبلی است و بر حسادت و غیظ و کینه آنان نسبت به پدرشان یعقوب علیه السلام دلالت می‌کند، که ناشی از محبت بیشتر وی نسبت به آن دو بوده، و به منزله‌ی تتمه تعلیل جمله‌ی «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» است.

«ضلال» به معنی دور شدن از راه صواب و عدالت در محبت میان فرزندان است، پسران گفتند: یعقوب علیه السلام در اداره‌ی امور فرزندان و تدبیر دنیوی به خطا می‌رود و ما امور چار پایان و اموال و سایر کارها را به تر اداره می‌کنیم، ولی قصد آن‌ها ضلالت دینی نبوده است. زیرا در این صورت کافر می‌شدند و این خلاف اجماع است و روشن است که مقصود از «ضلال» خطا کردن در اداره فرزندان است.<sup>۲</sup> پسران یعقوب علیه السلام با جمله‌ی «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حکم کردند که پدرشان در گمراهی است، به درستی که پدر ما هر آینه در خطایی ظاهر است و از راه‌درست دور شده زیرا تفضیل مفضول را جایز دانسته و تعدیل در محبت راترک نموده،<sup>۳</sup> البته آن‌ها او را دارای کج سلیقه‌گی و فساد روش دانستند،<sup>۴</sup> آیات آینده نشان می‌دهد آن‌ها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه‌ی طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند<sup>۵</sup> و به دلیل آتش حسد که به آن‌ها اجازه نمی‌داد به تمام جوانب کار بیندیشند و دلائل علاقه پدر نسبت به این دو کودک را بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند، و به قضاوت‌های یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است می‌انجامد.<sup>۶</sup>

این جمله، اشاره به شیفتگی یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام و اشتیاقش به اوست<sup>۷</sup> و محبت زیاد یعقوب علیه السلام به یوسف<sup>۸</sup> و همچنین منظورشان این بود: کثرت علاقه پدرمان نسبت به یوسف علیه السلام و برادرش با آن که ما گروهی قوی و کار کن

۱. تفسیر نمونه، پیشین، ص ۳۲۲.

۲. مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش، ج ۵، ص ۱۳۶.

۳. محمد بن علی شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، پیشین، ص ۵۰۲.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۸۹.

۵. تفسیر نمونه، پیشین، ص ۳۲۴.

۶. همان، ص ۳۲۵.

۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی ضلال).

۸. تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی ضلال).

هستیم انحراف و مبالغه است. <sup>۱</sup> و «أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبِنَا مِنَّا» آن دو نزد پدر از مادوست‌داشتنی‌ترند. و چون أَفْعَل تفضیل به «مِن» تمام شود، تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث در آن مساوی است، پس بجای «أَحْبَان» تثنیه، «أَحَب» مفرد آمد.

در کتب لغت آمده «نَحْنُ عُصْبَةٌ» به معنای ده مرد مثل همدیگر از نظر تعصب در انجام کارهاست.<sup>۲</sup> اخفش می‌گوید، عُصْبَه به گروهی اطلاق می‌شود که افراد آن‌ها بین یک تا ده نفر و به قولی بین ده تا چهل نفر باشد، و جمع آن عُصَبٌ است که مفردی از لفظ خود ندارد مانند غرْفَة و غرْف، و چون، هوای همدیگر را دارند به آن‌ها عصبه اطلاق شده‌است، مثل سیستم عصبی بدن که با هم ارتباط کامل دارد و آنچه در آیه‌ی پنجم در تقدیر گرفته‌شده این است: ای پدر! مادلیر مردان نیاز به محبت داریم نه این دو کودک صغیر که هیچ کمکی به شما در انجام کارها نمی‌کنند و خود نیاز به مراقبت دارند.<sup>۳</sup>

### ج) نقشه‌ی شوم برادران یوسف (آیه‌ی ۹)

«أَقْتُلُوا يُوسُفَ» نقشه‌ی نهایی کشیده شد. برادران دو پیشنهاد را مطرح کردند: یا یوسف را بکشیدو یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود!<sup>۴</sup> «أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا» از برادران یوسف کسی که پیشنهاد دوم را پذیرفت آن را مقید به قیدی کرد که هر چه باشد با رعایت آن جان یوسف از کشته شدن و یا هر خطری که منتهی به هلاکت او گردد محفوظ بماند، و با پیشنهاد اول که کشتن او بود مخالفت کرد، و پیشنهاد دوم را هم به این شرط قبول کرد که به نحوی انجام گیرد که سبب هلاکت او نشود، مثلاً او را در چاهی بسیار گود و دور از راه نیندازند که از گرسنگی و تشنگی جان دهد، و در نتیجه رجم خود را هلاک کرده باشند، بلکه او را در یکی از چاه‌های سر راه و کنار جاده بیندازند که همه روزه قافله در کنارش اطراق می‌کنند و از آن آب می‌کشند، تا در نتیجه قافله‌ای در موقع آب کشیدن او را پیدا نموده با خود به هر جا که می‌روند ببرند که نتواند نزد پدر برگردد، و روی خانواده را ببیند، و به تدریج اسمش فراموش شود، و توجهات پدر خالص برای ایشان باشد، و محبت و علاقه‌اش در ایشان

۱. قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی ضلال).

۲. علی خان بن أحمد مدنی شیرازی، الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد، مؤسسة آل البيت عظیم‌الجاه التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش، ۹ جلدی، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳. مجمع البحرین، (ذیل ماده‌ی عصبه).

۴. أحمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۴.



صرف شود.<sup>۱</sup> نکره بودن «ارض» و کلمه «طرح» به معنای دور انداختن چیزی است که دیگر انسان به آن احتیاج ندارد، و از آن سودی نمی‌برد.

﴿وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ بعد از کشتن یوسف، و یا بعد از طرد او با توبه از گناه، مردمی صالح شویداز این کلام استفاده می‌شود که آن‌ها این عمل را گناه و جرم می‌دانستند، و احکام دین را محترم می‌شمردند ولی حسد در دلشان ایشان را در ارتکاب گناه و ظلم جرأت داده، و به طریقه‌ای تلقینشان کرده بود که گناه را مرتکب شوند و بعد توبه کنند.<sup>۲</sup>

منظور از «صالح» در آیه، اصلاح و روبراه شدن زندگی دنیا و انتظام امور آن است، و معنایش این است که بعد از یوسف مردمی صاحب زندگی خوش باشید، و با پدر به خوشی زندگی کنید.<sup>۳</sup>

الطَّرْحُ: چیزی که به خاطر بی توجهی به آن، دور افکنده شده ﴿اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا﴾ سخن برادران حسود و دروغگوی حضرت یوسف است که می‌گویند یا یوسف را بکشید و یا بر زمینش برافکنید.<sup>۴</sup> ﴿يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ﴾ خلاء و خلّو خالی شدن است؛ تا توجه پدر برای شما خالی از حبّ یوسف و خالص باشد.<sup>۵</sup>

#### د) نتیجه‌ی تصمیم برادران یوسف (آیه ی ۱۰)

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ﴾ گفت گوینده‌ای از ایشان که آن لاوی بن یعقوب است چنان‌چه علی بن ابراهیم تصریح کرده و آن‌چه در بعضی احادیث مذکور است که مراد از «قائل» بزرگتر آن‌هاست، با روایت علی بن ابراهیم منافات ندارد چون می‌تواند لاوی کبیر ایشان باشد. و بعضی گفته‌اند که: مراد از «قائل» یهودا است که بزرگتر ایشان بوده<sup>۶</sup> در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند نام او «روبین» بود، که از همه باهوش‌تر محسوب می‌شد، و بعضی «یهودا» و بعضی «لاوی» را نام برده‌اند<sup>۷</sup> و قَمّی ره روایت نموده که لاوی بوده در هر حال آن که به نسبت مهربان‌تر بوده

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۹۵.

۲. همان.

۳. حسن مصطفوی، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ش، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۴. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی طرح).

۵. قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی خلّو).

۶. تفسیر روشن، همان، ص ۳۵۸.

۷. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۳۲۸.

گفت: نباید او را کشت چون معصیت کبیره است، به تر است او را در چاهی که سر راه قافله باشد بیندازید<sup>۱</sup> فقط مقصود ما تفرقه و جدایی بین او و پدرمان استو دشمنی دیگری با او نداریم که او را بکشیم یا در بیابان اندازیم که درندگان او را پاره کنند و هلاک شود.<sup>۲</sup>

﴿وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ﴾ غیابه از ماده غیوبه یعنی مستور و مخفی کنیم که ته چاه باشد و خود نتواند از چاه بیرون آید.<sup>۳</sup> نهانگاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است، و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه- های بیابانی معمول است و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به غیابت شده است.<sup>۴</sup> زمین گود و فرو رفته که اطراف آن پر از درخت و سبزه‌زارهای انبوه باشد.<sup>۵</sup> غیابه، با «با» چاهی تاریک در زمین است.<sup>۶</sup> دو کلمه غیابت و جب مجموعاً معنای ته چاه را می‌دهد که اگر چیزی در آن قرار گیرد به خاطر تاریکیش دیده نمی‌شود.<sup>۷</sup>

«جُب» چاهی است که آن را سنگ چین نکرده‌اند، غالب چاه‌های بیابانی همین طور است، یا چاهی که خیلی عمیق و پر آب در جایی مناسب و توسط کسی حفر نشده است.<sup>۸</sup> چاهی است که حفر شده باشد نه چاهی که بعد از حفر آن را با سنگ و غیره بنا می‌کنند. کلمه «جُب» فقط دو بار در قرآن، یعنی آیات ۱۰ و ۱۵ همین سوره آمده است.<sup>۹</sup>

- 
۱. محمد تقی تهرانی، تفسیر روان جاوید، انتشارات برهان، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۱۲۵؛ میرزاعلی رضا خسروانی، تفسیر خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق، ج ۴، ص ۳۶۰.
  ۲. طیب، اَطِيبُ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، ج ۷، ص ۱۶۳.
  ۳. طیب، اَطِيبُ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، پیشین، ص ۱۶۸.
  ۴. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۳۳۱.
  ۵. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی غیب).
  ۶. ابن منظور، لسان العرب، (ذیل ماده‌ی غیب).
  ۷. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۹۷.
  ۸. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی جُب).
  ۹. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی جُب).

### اشاره

در برخی منابع تفسیری و روایی امامیه و اهل سنت ذیل دسته‌ی دوم آیات (۷-۱۰) سوره یوسف چهار روایت تفسیری از معصوم، آمده است؛ از امام سجاد علیه السلام یک روایت (تفسیر القمی) و از محمدباقر علیه السلام دو روایت (تفسیر قمی و البرهان) و از امام هادی علیه السلام یک روایت (تفسیر الصافی) این روایات ذیل این دسته آیات وارد شده و دارای یک موضوع می‌باشند.

### عواقب کمبود محبت

پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهند. زیرا، گاه ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار و می‌دارد، او چنان شخصیت خود را در هم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان دهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود. روزی امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می‌فرمودند: من گاه نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و به او محبت فراوان می‌کنم، و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که می‌دانم حق با دیگری است، این کار را به این خاطر می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندان تحریک نشود و آن چه برادران یوسف، به یوسف کردند نکنند.<sup>۱</sup> و امام باقر علیه السلام فرمودند: حضرت یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام محبت فراوان می‌کرد؛ و این امر باعث حسادت آن‌ها شد طوری که تصمیم بر قتل او گرفتند تا پدر متوجه آن‌ها شده و کمبود محبت آن‌ها را جبران کند اما لاوی گفت: نه گشتن او درست نیست! او را از پدرمان دورش می‌کنیم؛ که دیگر نتواند برگردد.<sup>۲</sup> امام سجاد علیه السلام فرمودند: هنگامی که برادران یوسف موفق شدند او را از پدر

۱. «عن مسعدة بن صدقة قال: قال جعفر بن محمد علیه السلام: قال والدي علیه السلام و الله اني لأصانع بعض ولدي و أجلسه على فخذي، و أكثر له المحبة و أكثر له الشكر، و إن الحق لغيره من ولدي، و لكن محافظة عليه منه و من غيره، لثلا يصنعوا به ما فعل بيوسف و إخوته، و ما أنزل الله سورة يوسف إلا أمثالا لكي لا يحسد بعضنا بعضا كما حسد بيوسف إخوته.» بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۲۴۵.

۲. «قال علي بن إبراهيم فحدثني أبي عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام... و كان يوسف من أحسن الناس وجها و كان يعقوب يحبه و يؤثره على أولاده فحسده إخوته على ذلك و قالوا فيما بينهم كما حكي الله عز و جل ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ﴾ أي جماعة إن أبانا لفي ضلال مبين فعمدوا على قتل يوسف فقالوا نقتله حتى يخلو لنا وجه أينا فقال لاوي لا يجوز قتله و لكن نغيبه عن أينا و نخلو نحن به ...» علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، پیشین، ص ۳۴۰ (روایت طولانی بود به مقدار نیاز از آن را آوردیم).

جدا کنند، به طرف آب جاری و درختان تو در تو رفتند؛ گفتند: این جا او را می‌کشیم و زیر این درختان رهایش می‌کنیم تا گرگ او را بخورد، برادر بزرگ‌تر گفت: او را نکشید، بلکه او را در همان چاهی که می‌دانید؛ می‌اندازیم تا غرق شود؛ ولی وقتی او را در چاه انداختند، به آن‌ها گفت: ای فرزندان رومین سلام مرا به پدرم یعقوب برسانید<sup>۱</sup> و امام در ادامگی صحبت‌ها فرمودند: او را در قسمت تاریک چاه رهایش کردند.<sup>۲</sup>

### ۲،۳،۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۷-۱۰)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- تفاسیر اجتهادی و روایات بیشتر ناظر به توضیحاتی درباره‌ی نقشه‌ی برادران یوسف علیه السلام و پیامدهای آن در زندگی خاندان یعقوب علیه السلام است. با دقت می‌توان دریافت مطالب موجود در تفاسیر اجتهادی و روایات، در زندگی همه‌ی انسان‌ها در مورد شیوه‌ی تربیت و نحوه‌ی رفتار با فرزندان کاربرد دارد و اختصاصی به سوره‌ی یوسف ندارد.

۲- هم در تفاسیر اجتهادی و در هم روایات در مورد جلوگیری از قتل یوسف، و در چاه انداختن او صحبت می‌کند «لا تَقْتُلُوا»، نه این‌که مستقیماً او را بکشید بنابراین نهی از کشتن یوسف علیه السلام، وی را نجات داد و در سال‌های بعد او ملتی را از قحطی رهانید، همان‌گونه که آسیه (همسر فرعون) بانهی «لا تَقْتُلُوا»، جان موسی علیه السلام را نجات داد و او بعدها بنی اسرائیل را از شر فرعون رهاند؛ در واقع این امور نمونه‌ی روشن وعده الهی است.

#### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

در این دسته از آیات افتراقاتی در تفاسیر اجتهادی و روایات وجود نداشت. اساساً توجه تفاسیر اجتهادی و روایات به جنبه‌های تربیتی رفتار فرزندان یعقوب نبی علیه السلام می‌باشد، و در مورد سخن فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام: «اَقْتُلُوا ... يَخْلُ

۱. «علی بن الحسین علیه السلام فلما أمعنوا به مالوا به إلى غیضة أشجار فقالوا: نذبحه و نلقیه تحت هذه الشجرة- فیأكله الذئب اللیلة، فقال کبیرهم: «لا تَقْتُلُوا یوسف» ولكن «لَقَوْهُ فِی غِیَابَةِ الْجَبِّ یَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّیَّارَةِ- إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِینَ» فانطلقوا به إلى الجب فألقوه فی غیاب الجب و هم یظنون أنه یغرق فیه، فلما صار فی قعر الجب ناداهم: یا ولد رومین أفرءوا یعقوب منی السلام.» تفسیر قمی، پیشین.

۲. «و القمی هو لاوی عن الهادی علیه السلام كما یأتی لا تَقْتُلُوا یوسفَ فانَّ القتلَ عظیم وَّ الْقَوْهُ فِی غِیَابَةِ الْجَبِّ فِی قَعْرِ الْبِئْرِ.» تفسیر الصافی ج ۳ ص ۷.

لَكُمْ وَجْهٌ أُيُكْمُ﴾ آن‌ها از روی حسادت خیال می‌کردند با نابود کردن برادرشان محبت‌ها و توجهات پدر به آن‌ها معطوف خواهد شد.

#### ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

- ۱- روایات فریقین به اتفاق در تفسیر این دسته از آیات که برادران یوسف او را از روی حسادت در چاهی که با منزل- گاه آن‌ها تا حدودی فاصله داشت، انداختند.
- ۲- روایات اهل تسنن در مورد این‌که این چاه کجا بوده و تا چه مقدار با خانه‌ی آن‌ها فاصله داشته‌است زیاد بحث نمودند، اما هیچ‌کدام از روایات آن‌ها حدیث معصوم نبود و در روایات ما به جای خاصی اشاره نداشتند.

#### ۲،۴. نقش ویرانگر حسادت (آیات ۱۱-۱۴)

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿۱۱﴾ أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۲﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ﴿۱۴﴾

#### ترجمه‌ی آیات

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! چرا تو در باره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟. (۱۱) او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم. (۱۲) (پدر) گفت من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید (۱۳) گفتند اگر او را گرگ بخورد با این‌که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴)

#### ۲،۴ مفاد ظاهری (آیات ۱۱-۱۴)

#### اشاره

با این آیات مشکلات یوسف علیه السلام آغاز می‌شود، بردران پس از شور و مشورت باهم (که او را بکشند، یا در چاه افکنند) به پدرشان یعقوب علیه السلام گفتند: پدر جان! چرا به ما اطمینان نداری؟! مگر ما فرزندان تو نیستیم؟! به همان اندازه که تو

یوسف را دوست داری ما هم او را دوست داریم. اجاز بده فردا با ما برای تفریح بیاید ما مواظب او خواهیم بود، حضرت یعقوب علیه السلام پاسخ دادند: من تحمل دوری او راندارم؛ و از آن مهم‌تر می‌ترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. برادران یوسف علیه السلام گفتند: ما گروهی توانمند و شجاع هستیم!! هرگز چنین چیزی ممکن نیست.

دسته چهارم آیات (۱۱-۱۴) را در چهار موضوع: علت عدم اعتماد پدر به فرزندان، برادران مصمم بر اجرای نقشه خویش؛ استدلال پدر: دریدن گرگ؛ و تصمیم نهایی برادران یوسف؛ را بررسی خواهیم کرد.

### الف) علت عدم اعتماد پدر به فرزندان (آیه ی ۱۱)

﴿يا أَبَانَا﴾ ای پدر ما! و همین عبارت خود در بر انگیزتن عواطف پدری نسبت به فرزندان تاثیر به سزایی داشته است.<sup>۱</sup> ﴿مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا﴾ با دو، نون، و «لَا تَأْمَنَّا» با ادغام به اشمام<sup>۲</sup> و غیر اشمام نیز خوانده شده، و معنایش این است: چرا از ما بر یوسف می‌ترسی، حال آن که ما، خیر او را می‌خواهیم و او را دوست داریم، و درباره او، کاری را که هدالت کند ما بر خلاف خیرخواهی نسبت به او انجام داده‌ایم؛ وجود ندارد.<sup>۳</sup>

﴿وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾ چرا ما را بر یوسف امین نمی‌دانی؟ ما جز خیر خشنودی و تفریح او را در نظر نداریم؟<sup>۴</sup> این یکی از معاصی آن‌ها است؛ با این که حسود بودند گفتند: ناصح هستیم. این حرف، هم کذب بود آن هم به پیغمبر خدا؛ هم نفاق بود چون ظاهرشان غیر باطنشان بود. هم مکر و حيله در حق شخص بی‌گناه و بی‌تقصیر.<sup>۵</sup> این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی، و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد.<sup>۶</sup> از جمله ی «با این-

۱. سید محمد باقر موسوی همدانی، پیشین، ص ۱۳۱.

۲. اشمام در اصطلاح نحویان، با لب اشاره کردن به حرکت حرفی است بدون این که صوت شنیده شود، حرف ساکن را بوی ضمّه دادن بطوری که شنیده نشود، به م آوردن لبه ا برای تلفظ ضمّه به طوری که ضمّه تلفظ نشود. فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، پیشین، ص ۱۸۹، به نقل از فرهنگ عمید.

۳. مترجمان، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۰.

۴. احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ص ۴۰۸.

۵. سید عبد الحسین طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۷۰.

۶. بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰۰.

که ما نظری جز خیر خواهی نسبت به او نداریم»، معلوم می‌شود که یعقوب علیه السلام از فرستادن یوسف به همراه آن‌ها خودداری می‌کرد.<sup>۱</sup>

﴿لَا تَأْمَنَّا﴾ اصل «أَمَنَ»، ایمان و راستگویی است و امانتداری نسبت به چیزی که خداوند در نزد ما به و دیعه گذارده و آن ایمان است و مؤمن هم به زبان وهم در گفتار باید مؤمن و صادق باشد.<sup>۲</sup> ﴿أَبَانَا﴾ بزرگان دین «الْأَب» را فقط بر خداوند اطلاق می‌کردند؛ چرا که او به وجود آورنده‌ی تمام هستی است. به مرور پدر را رَبِّ كُؤچك و خدا را ﴿رَبِّ﴾ بزرگ استعمال کردند. اصل این واژه تربیت است؛ اعم از معنوی و مادی. و بهترین مصداق «أَب» پدر است.<sup>۳</sup>

﴿لِنَاصِحُونَ﴾ هر عملی که از مکر و حيله و غل و غش خالی و مبنی بر حقیقت و راستگویی باشد<sup>۴</sup>

#### ب) برادران، مصمم بر اجرای نقشه‌ی خویش (آیه‌ی ۱۲)

﴿أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ﴾ اولاد یعقوب به پدر گفتند: که یوسف را بفرست با ما فردا بیاید بگردد و بازی کند؛ بدرستی که ما برادران او را حفظ می‌کنیم. «یرتع رتع» به معنی چریدن است؛ مرتع؛ مکان چراگاه که حیواناتی مثل گوسفند و شتر و گاو و سایر حیوانات را در آن می‌چرانند و از علف‌های صحرا بهره‌برداری می‌کنند و جوانان به نام گردش در باغ‌ها و ... تفریح می‌کنند.<sup>۵</sup> با آن که اصل این ماده به معنی چریدن و خوردن در حیوانات است، اما این واژه به طور استعاره برای انسان در زیاد خوردن بکار رفته است،<sup>۶</sup> و در قرآن و روایات<sup>۷</sup> هم برای کثرت و زیادی استعمال شده است.

۱. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۲. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی أمن).

۳. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، (ذیل ماده‌ی اب).

۴. همان.

۵. طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۶۴.

۶. راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی رتع).

۷. مبارک بن محمد ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش، ۵جلدی، ج ۱، ص ۱۸۲، (ذیل ماده‌ی رتع).

درخواست فرزندان از پدرشان یعقوب علیه السلام این بود که فردا بامداد که ما به صحرا می‌رویم، اجازه فرما که برادرمان یوسف را به همراه ببریم که مناظر دلربا را دیده از میوه‌های گوارا خورده و سرگرم بازی شود.<sup>۱</sup> ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و اگر نگران سلامت او هستی، ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود، چرا که برادر است و با جان برابر! و به این ترتیب نقشه‌ی جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند، و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی، و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد، آری چنین است نقشه‌های آن‌هایی که می‌خواهند ضربه‌ی غافل‌گیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند.<sup>۲</sup>

#### ج) استدلال پدر: دریدن گرگ (آیه ی ۱۳)

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي﴾ پدر وضع درونی خود را در حال غیبت یوسف برایشان بیان کرده، و با تأکید فرموده: یقیناً از این که او را ببرید اندوهگین می‌شوم، و از مانع پذیرفتن این پیشنهاد پرده برداشته که آن مانع، نفس من است، و نکته لطیفی را که در این جواب بکار برده، این است که هم رعایت تلافی نسبت به ایشان را کرده و هم لجاجت و کینه ایشان را تهییج نکرده است و آن گاه چنین عذر خواسته که، من از این می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ او را بخورد، و این عذر موجهی است، زیرا بیابان‌هایی که چراگاه رومه‌ها است طبعاً از گرگ‌ها و سایر درندگان خالی نمی‌باشد، و معمولاً درندگان در گوشه و کنارش کمین می‌گیرند تا در فرصت مناسب گوسفندی را شکار کنند. غفلت ایشان هم امری طبیعی و ممکن است.<sup>۳</sup> و این جمله اشاره دقیقی است برای همراه شدن با افراد، و یا همراهی کردن با کسانی که صد در صد مورد اطمینان نیستند، و ممکن است رفاقت با آن‌ها سبب برخورد با افراد نامناسب و یا ضرر و خطر می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. سید محمد حسین حسینی همدانی، *انوار درخشان*، تهران، کتاب‌فروشی لطفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۲۶.

۲. مکارم و همکاران، پیشین، ج ۹، ص ۳۳۰.

۳. سید محمد باقر موسوی همدانی، *ترجمه‌ی المیزان*، ج ۱۱، ص ۱۳۴؛ مفردات راغب، (ذیل ماده‌ی جمع).

۴. حسن مصطفوی، *تفسیر روشن*، پیشین، ص ۳۵۷.



﴿يَحْزَنُنِي﴾ الْحُزْنُ وَ الْحَزَنُ: برعکس و بر خلاف شادی و سرور<sup>۱</sup> و به معنای غمگین و اندوهگین است. اصل «حُزْن» به معنی سختی زمین یا زمین سخت است و چون اندوه، نوعی گرفتگی و خشونت قلب است، لذا به آن «حُزْن» گفته‌اند.<sup>۲</sup> «الْحُزْنُ وَ الْحَزَنُ» دو واژه‌ای هستند؛ که با ضمه و فتحه تلفظ می‌شوند.<sup>۳</sup> حزن مصدری است که بر استمرار در غم و اندوه دلالت می‌کند.<sup>۴</sup> «ذُئِب»: گرگ. ﴿وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ﴾ این لفظ سه بار در قرآن و همگی در سوره‌ی یوسف آیات ۱۳، ۱۴ و ۱۷<sup>۵</sup> آمده است.

اصل آن «ذَاب» الفِ همزه‌اش را برای سهولت در تلفظ برداشتند و ذُئِبُ تلفظ نمودند.<sup>۶</sup> ذُئِبُ در قصه یوسف عليه السلام ضرب‌المثلی است برای هر بی‌گناهی که به جرم دیگری متهم می‌شود.<sup>۷</sup> با این حرف صفت گرگ ستیزی را به آن‌ها داد.<sup>۸</sup>

#### د) تصمیم نهایی برادران یوسف (آیه ی ۱۴)

﴿لَخَاسِرُونَ﴾ الْخُسْرُ وَ الْخُسْرَانُ؛ کم‌شدن سرمایه زندگی انسان است. می‌گویند: خَسِرَ فلانُ، یعنی او زیان و خسارت دید، گاهی خسران و زیان و ضرر، به کار و عمل هم تعلق می‌گیرد،<sup>۹</sup> و به معنای گمراهی و هلاکت نیز آمده‌است.<sup>۱۰</sup> خسران از دست دادن سرمایه و دلیل بر بی‌کفایتی است.<sup>۱۱</sup> یعنی، مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، این نوع سخن گفتن طبق عادت عرف است که می‌گویند: اگر چنین چیزی واقع شود مرا ملامت

۱. ابن منظور، لسان العرب، (ذیل ماده‌ی حزن).

۲. قریشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی حزن).

۳. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی حزن).

۴. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، (ذیل ماده‌ی حزن).

۵. قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی ذئب).

۶. علی خان بن احمد مدنی شیرازی، الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۹جلدی، ج ۲، ص ۲۳، (ذیل ماده‌ی ذئب).

۷. تاج العروس من جواهر القاموس (ذیل ماده‌ی ذئب).

۸. الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، (ذیل ماده‌ی ذئب).

۹. مفردات الفاظ قرآن (ذیل ماده‌ی خسر).

۱۰. لسان العرب، (ذیل ماده‌ی خسر).

۱۱. طیب، أطيب البيان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۶۷.

کنید،<sup>۱</sup> به هر حال به هر نیرنگی بود، و با تحریک احساسات یوسف و تشویق او برای تفریح، توانستند پدر را وادار به تسلیم و راضی کنند.<sup>۲</sup> و به خدا قسم خوردند که اگر با این حال گرگ او را پاره کند به زیانکاریمان حکم نما، و هرگز زیانکار نیستیم، و این سوگند که از لام «لئن» استفاده می‌شود برای دلخوش کردن پدر و به این منظور بود که اندوه را از دل او بیرون کنند تا مانع از بردن یوسف نشود، و این‌گونه قسم‌ها در کلام، معمول است، در این کلام یک وعده ضمنی هم نهفته که ما قول می‌دهیم از او غفلت نورزیم. لیکن بیش از یک روز از قولشان نگذشت که خود را در آن چه قسم خورده و وعده داده بودند تکذیب کردند.<sup>۳</sup>

**مفاد روایی:** با بررسی در برخی منابع تفسیری و روایی امامیه و اهل سنت ذیل دسته‌ی چهارم آیات (۱۱-۱۴) سوره‌ی یوسف علیه السلام روایتی یافت نشد و تنها روایاتی ذیل این آیات آمده که قبلاً بیان شده بودند؛ و تکرار مجدد آن‌ها را لازم ندیدیم.

## ۲.۵. دروغ رسواکننده (آیات ۱۵-۱۸)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ اجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾ وَ جَاؤُا بِأَهُمْ عِشَاءً يَكُونُ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

### ترجمه‌ی آیات

هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آن‌ها نمی‌دانند (۱۵) شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند بسراغ پدر آمدند (۱۶) گفتند ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اناث خود گذاردیم و

۱. رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص ۴۴۱.

۲. احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۰۰.

گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم! (۱۷) و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آنچه شما می‌گوئید یاری می‌طلبم. (۱۸)

## ۲،۵،۱. مفاد ظاهری (آیات ۱۵-۱۸)

### اشاره

در این آیات بردران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم گرفتند و او را در چاه انداختند ولی خداوند به او دلداری داد که در آینده از این کارشان با خبرشان خواهی ساخت. آن‌ها شب هنگام گریه کنان به سراغ پدر آمدند؛ که ما در حال مسابقه بودیم و گرگ یوسف را خورد! و هر چند ما راست بگوییم تو هرگز باور نخواهی کرد و پیراهن خونین یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را به پدرشان نشان دادند، و چون پیراهن سالم بود، پدر فرمود: این يك توطئه است و من چاره‌ای جز صبر نیکو ندارم و در عین حال در برابر جریانی که شما تعریف می‌کنید، از خدا کمک می‌خواهم. این دسته از آیات سوره‌ی یوسف چهار موضوع به هم پیوسته است و مرحله‌ی دیگری از داستان سراسر عبرت حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را شکل می‌دهد و ما آنرا ذیلینج عنوان: «اجرای نقشه شیطانی؛ سرپوش نهادن بر گناه با گریه؛ خورده شدن یوسف توسط گرگ؛ و جو سازی و فریب نمایی» می‌آوریم.

### الف) اجرای نقشه شیطانی (آیه ی ۱۵)

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ﴾ به یک نفر که تصمیمی بگیرد، اجمع نمی‌گویند. این کلمه از اجتماع دواعی گرفته شده است؛ و آیه اشعار دارد بر این که فرزندان یعقوب با نیرنگ توانستند پدر را قانع و راضی کنند، که مانع بردن یوسف نشود، در نتیجه یوسف را بغل کرده و با خود بردند تا تصمیم خود را عملی کنند.<sup>۱</sup> جمله «اجمعوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشد، و نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آن‌ها مُتَّفَق نبود.<sup>۲</sup>

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۱۶.

۲. مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی جمع).

سپس اضافه می‌کند: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا﴾ در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم، و دلداریش دادیم که غم مخور، عاقبت آن‌ها را از این نقشه‌های شوم، آگاه خواهی ساخت، در حالی که تو را نمی‌شناسند؛ روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای، و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنند، و با نهایت تواضع نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آن‌ها باور نمی‌کنند برادرشان باشی، آن روز به آن‌ها خواهی گفت: آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید؟ و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهند شد. این وحی، نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات ناامیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

در عبارت فوق جواب «لَمَّا» حذف شده است، و تقدیر چنین است ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ عَظَمْتَ فِتْنَتَهُمْ﴾ و این حذف شاید به خاطر آن باشد که عظمت این حادثه دردناک ایجاب می‌کرده که گوینده از آن ساکت بماند. و این خود فنی از فنون بلاغت است<sup>۱</sup>

﴿لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ﴾ در مورد آن چه که برادرانش بر سرش آورند با آن‌ها صحبت می‌کند.<sup>۲</sup> النَّبَأُ: آواز آهسته و مخفی،<sup>۳</sup> و خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن است و حقّ خبر «نبأ» است که مثل خبر متواتر و خبر خدا و رسول عاری از کذب باشد.<sup>۴</sup> ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ آنان یوسف را نشناختند و ممکن است مراد عدم شعور و ادراک باشد که به قرینه‌ی ﴿إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ حماقت است.<sup>۵</sup>

#### ب) سرپوش نهادن بر گناه با گریه (آیه ی ۱۶)

﴿وَجَاؤُاْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ و شب هنگام در حالی که می‌گریستند پیش پدر آمدند و گریبان چاک زده و فریاد کردند، خاک به سر می‌ریختند و می‌گفتند: وا حبیباه! وا احاه! وا یوسفاه! و پیراهن یوسف را به خون بزغاله‌ای آمیخته با خود آوردند. یعقوب علیه السلام دانست حادثه‌ای اتفاق افتاده، پرسید: یوسف کجا است؟ برادران صدای فغان بلند نمودند.

۱. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۳۴۳.

۲. علی خان بن احمد مدنی شیرازی، الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۱، ص ۲۰۷، (ذیل ماده‌ی نبأ).

۳. فؤاد افرام بستانی، فرهنگ اجدی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش، ۱، جلد، (ذیل ماده‌ی نبأ).

۴. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی نبأ).

۵. طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، پیشین.

۶. حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۱۸۶.

حضرت یعقوب علیه السلام صدای شیون آن‌ها را که شنید مضطرب که چه خبر است؟ چه شده که اینگونه فریاد می‌کنید!!<sup>۱</sup> «عِشاء» آخر روز است، یامدّت زمانی است که میان نماز مغرب و عشاء فاصله می‌شود، و اگر گریه می‌کردند، گریه‌شان مصنوعی و منظورشان این بوده که امر را بر پدر مشتبه سازند تا ایشان را در آن چه که ادّعا می‌کردند، تصدیق کند، و تکذیب ننماید.<sup>۲</sup>

### ج) خورده شدن یوسف توسط گرگ (آیه ی ۱۷)

﴿يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ﴾ پدرجان ما برای مسابقه رفتیم، ﴿وَوَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا﴾ یوسف را که نمی‌توانست با ما مسابقه دهد نزد متاع خود گذاشتیم تا از آن نگهداری کند، «سَبَقُ»؛ پیشی گرفتن در حرکت است، و «إِسْتَبَاقُ» مسابقه دادن و پیشی گرفتن بر یکدیگر؛<sup>۳</sup> و «مَتَاعِنَا» اسم است برای هر چیزی که از آن متمتع شویم مثل؛ غذا، لباس و اثاث منزل و در اصل همان غذاست و جمع آن «أَمْتِعَه»،<sup>۴</sup> نان و آب و هر چه از مال دنیا مورد بهره و لذت قرار گیرد متاع است.<sup>۵</sup> ﴿فَأَكَلَهُ الذُّبُّ﴾ متأسفانه وقت برگشتن دیدیم که گرگ او را خورده است، ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا﴾ و تو ما را تصدیق نخواهی کرد، «أَمَنَ» یعنی تصدیق و «أَمِنَ» تکذیب خبر مخبر<sup>۶</sup> و ما را تصدیق نمی‌کنی زیرا ایمان تصدیقی است که همراهش امنیّت خاطر است،<sup>۷</sup> و «صَادِقِينَ» «صِدْق» راست گفتن و راست درمقابل دروغ است.<sup>۸</sup> و «الصُّدُقُ» نقیض دروغگویی است، یعنی: اگر چه سخن ما راست باشد باور نمی‌کنی.<sup>۹</sup>

جمله دلالت به خود گم کردن دارد و این که حسدشان نسبت به یوسف پیش یعقوب معلوم بوده یعنی هرچند می‌دانیم که اگر راست هم بگوئیم روی ظنّی که به ما داری باور نخواهی کرد. ﴿وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ نگفتند: تو هر

۱. طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، پیشین.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۰۲.

۳. راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی سبق).

۴. أحمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، موسسه دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ۲جلدی، ج ۲، ص ۵۶۲.

۵. قریشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی متاع).

۶. ابن منظور، لسان العرب، (ذیل ماده‌ی امن).

۷. مفردات الفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی امن).

۸. قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی صدق).

۹. فراهیدی، ترتیب کتاب العین، (ذیل ماده‌ی صدق).

راستگویی را تصدیق نمی‌کنی، بلکه چون حسد برادران را درباره یوسف می‌دانست و نسبت به یوسف محبت شدیدی داشت درباره آن‌ها بدگمان بود.<sup>۱</sup> سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند، و ثانیاً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریحگاهی به سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی ااث وادارند، بعلاوه برای غافلگیری پدر پیش‌دستی کرده و با گریه گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوئیم.<sup>۲</sup>

#### د) جو سازی و فریب‌نمایی (آیه ی ۱۸)

﴿وَجَاؤُا عَلٰی قَمِيصِهٖ﴾، بر بالای پیراهن یوسف، یعنی خون از خارج بر آن ریخته شده است.<sup>۳</sup> ﴿يَدْمٍ كَذِبٍ﴾ با خونی دروغین (خونی که از بزغاله یا آهو گرفته بودند)<sup>۴</sup> «کذب» به تقدیر «ذی کذب» است که به معنی مکذوب<sup>۵</sup> فیه باشد و می‌تواند که وصف به «کذب»، مصدر به جهت مبالغه باشد و کذب به جهت آن بود که ایشان گوسفندی را کشته پیراهن یوسف را که هنگام انداختن در چاه از بدنش بیرون آورده بودند به خون آن گوسفند آلوده ساخته آن را خون یوسف وانمود کردند<sup>۶</sup>، غافل از این که خون آدمی با خون حیوان حتی پس از بسته شدن فرق دارد و به آسانی تشخیص داده می‌شود و نیز فراموش کردند که پیراهن را پاره کنند، زیرا گرگ پیراهن قربانی خود را از تنش در نمی‌آورد تا او را بخورد<sup>۷</sup> اما از آن‌جا که دروغگو حافظه ندارد، برادران از این نکته غافل بودند که لا اقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آن‌ها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بیرون آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار و پر تجربه، همین که چشمش به آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا﴾ «سَوَّلَتْ» به آن‌چه نفس امّاره امر به سوء و زشتی می‌کند اشاره دارد؛ حضرت یعقوب علیه السلام پس از دیدن پیراهن خون آلود یوسف که آغشته به خونی دروغین بود از آنان اعراض نمود و

۱. سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص ۹۶.

۲. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۳۴۴.

۳. لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص ۵۰۲.

۴. مکارم، نمونه، ج ۹، ص ۳۴۵.

۵. لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، همان، ص ۵، ۵.

۶. مترجمان، تفسیر هدایت، ج ۵، ص ۱۴۳.

گفت: این طور نیست که شما می گوئید، در حقیقت نفس های اماره‌ی شما، که همواره به زشتی فرمان می دهد کار و سخن دروغ و زشت را در نظرتان آسان و کوچک جلوه داده است لذا چنین دروغی می گوئید.<sup>۱</sup>

﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ﴾ به تقدیر «اصبر فصبرٌ جمیل» است؛ یعنی در اینباره باید صبر نمایم و چه خوش گوارا صبریاست که در آن شائبه تزلزل و غضب نیست و چون در این مورد، کشف قضیه یوسف برای یعقوب علیه السلام راهی جز از طریق فرزنداناش ندارد؛ و چون خود آن ها مباشر و مورد اّتهمند، هرگز نمی توان حقیقت حادثه یوسف علیه السلام را کشف نمود؛ مگر با صبر،<sup>۲</sup> و با این که قلبش آتش گرفته بود، هرگز سخنی که نشانه ناشکری و نومیدی و جزع باشد بر زبان جاری نکرد؛ و گفت: شما دروغ می گوئید ﴿وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ﴾ من از خدا در برابر آن چه شما می گوئید یاری می طلبم. او نگفت از خدا می خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می دانست یوسف علیه السلام کشته نشده، بلکه گفت: در مقابل آن چه شما توصیف می کنید و جدایی از فرزندم صبر می طلبم، و خدا بر آن چه شما به دروغ توصیف می کنید یاری کننده‌ی من است.<sup>۳</sup> «المُسْتَعَانُ» عون، یار و کمک «اِسْتَعَانَ وَاِسْتِعَانَةً» یاری و مساعدت خواستن.<sup>۴</sup> «مستعان»: اسم مفعول است، یاری جسته شده.<sup>۵</sup> ﴿عَلِيْمَاتَصِفُوْنَ﴾ «وصف»: ذکر چگونگی، اوصاف و خصوصیات شیء است. راغب می گوید: وصف، ذکر چیزی با زیور و نعمت آن است، صفت و حالتی است که شیء بر آن قرار گرفته است.<sup>۶</sup>

۲،۵،۲. مفاد روایی (آیات ۱۵-۱۸)

#### اشاره

تعداد روایات برخی از منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل دسته‌ی پنجم (آیات ۱۵-۱۸) سوره‌ی یوسف ۲۹ روایت از معصوم علیه السلام می باشد که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شش روایت در (الدرالمنثور، کنزالدقائق و بحرالغرائب، بحارالانوار، خصال -

۱. راغب أصفهانی، مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن. (ذیل ماده‌ی سول).

۲. حسینی همدانی، انوار درخشان، ج ۹، ص ۳۰.

۳. مکارم، نمونه پیشین، ص ۳۴۵.

۴. مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن (ذیل ماده‌ی سول).

۵. بستانی، فرهنگ ابجدی، (ذیل ماده‌ی عون).

۶. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی عون).

شیخ صدوق و تفسیرالقران العظیم)، از علی علیه السلام یک روایت در (خصال شیخ صدوق)، از امام سجاد علیه السلام یک روایت در (علل الشرائع)، از امام محمدباقر علیه السلام سه روایت در (تفسیر نورالثقلین، بحار الانوار، و قصص جزائری) از امام جعفر صادق علیه السلام ۱۹ روایت در (البرهان، تفسیر عیاشی، بحار الانوار، الأمالی صدوق، تفسیر الصافی، الکافی، خصال شیخ- صدوق، نورالثقلین، تفسیر قمی و قصص الانبیاء جزائری) و چند روایت از غیر معصوم با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیه‌ای از آیات دسته‌ی پنجم (۱۵-۱۸) سوره‌ی یوسف وارد شده، و از موضوعات متفاوتی برخوردار است، در ذیل تحت پنج عنوان مجزا ذکر شده‌اند.

#### الف) رفتار برادران یوسف با او (آیه ۱۵)

روایت شده هنگامی که برادران، یوسف را از پدر جدا کردند و به صحرا بردند، شروع به آزار و کتک زدن او نمودند، او به هر کدام پناه می‌برد، همین رفتار را با او می‌کرد، یوسف گریه‌کنان پدرش را صدا می‌زد. لایوی به برادرانش گفت: شما به من قول دادید او را نکشید! وقتی خواستند او را در چاه بیندازند، محکم لباس‌هایشان را چسبیده بود و دستانش را از خود جدا کردند، دیواره‌های چاه را گرفت تا او را در آن نیندازند، ولی برادرانش دو دستش را با طناب بستند و پیراهنش را از بدنش در آوردند، او به آن‌ها التماس می‌کرد مرا لخت نکنید، پیراهنش را با خون حیوانی که سر بریده بودند، خون مالی کردند و به یوسف گفتند: خورشید و ماه و یازده ستاره را صدا کن تا به فریادت برسند و لباس تنت کنند و مونس تو در تاریکی چاه باشند. او رادر چاه آب انداختند، گریه‌کنان خود را به جایی رساند و نشست، آن‌ها برای اطمینان از این که او مُرده، اسمش را صدا زدند؛ گمان کرد قلب‌شان رحم آمده و می‌خواهند نجاتش دهند، پاسخ داد. تصمیم گرفتند با پرتاب سنگ از شرش راحت شوند، لایوی مانع شد. لایوی برایش در چاه غذا می‌برد تا بخورد و از گرسنگی تلف نشود.<sup>۱</sup>

۱. «فقد روی أنهم لما برزوا به إلى البرية أظهروا له العداوة، وأخذوا يؤذونه و يضربونه، و كلما استغاث بواحد منهم لم يغيثه إلا بالإهانة و الضرب، حتى كادوا يقتلونه، فجعل يصيح: يا أبتاه لو تعلم ما يصنع باینك أولاد الإمام. فقال يهوذا: أما أعطيتهموني موثقا ألا تقتلوه؟ فلما أرادوا إلقاءه في الجب تعلق بثيابه م، فنزعوها من يديه، فتعلق بحائط البئر، فربطوا يديه و نزعوا قميصه. فقال: يا إخوتاه ردوا علي قميصي أتواري به . و إنما نزعوه ليلطخوه بالدم، و يحتالوا به على أبيهم. فقالوا له: ادع الشمس و القمر و الأحد عشر كوكبا يلبسوك و يؤنسوك. و دلوه في البئر، فلما بلغ نصفها ألقوه ليموت، و كان في البئر ماء فسقط فيه، ثم أوى إلى صخرة، فقام عليها و هو يبكي. فنادوه، فظن أنها رحمة أدركتهم فأجابهم م، فأرادوا أن يرضخوه ليقتلوه، فمنعهم يهوذا، و كان يأتيه بالطعام». ملا فتح الله كاشانی، زبدة التفسير، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۳۴۹.



از امام صادق و امام سجاده علیهما السلام سؤال شد روزی که برادران آن بلا را بر سر یوسف آوردند او چند ساله بود؟ فرمودند: هفت ساله<sup>۱</sup> و خداوند در آن چاه به او وحی کرد که در آینده‌ای نه چندان دور آنان را از این رفتارشان آگاه خواهی کرد.<sup>۲</sup>

### ب) مناجات یوسف با خدا و امدادهای غیبی (آیه ی ۱۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادران یوسف علیه السلام او را در چاه انداختند، با گریه و خطاب به خداوند گفت: ای خدای ابراهیم و ای خدای اسحاق و ای خدای یعقوب! به ناتوانی، کوچکی و بی کسی من رحم کن و به فریادم برس.<sup>۳</sup> جبرئیل علیه السلام به امر خداوند، بر او نازل شد و گفت: ای پسر! چه کسی تو را در چاه انداخت؟ گفت: برادرانم. جبرئیل علیه السلام گفت: آیا دوست داری که از آن بیرون بیایی؟ گفت: این با خداست اگر بخواهد مرا نجات می‌دهد. گفت: خداوند به تو می‌فرماید: مرا با این دعا بخوان تا تو را نجات دهم. گفت: آن دعا چیست؟ گفت: بگو: خداوندا! خدائی جز تو نیست. توئی آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای صاحب بزرگی و بخشش! بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم رحمت فرست و در کار من گشایش فرما؛ و در بیرون رفتن از بلاها مرا یاری کن، و از جایی که گمان ندارم روزی ده، به رحمت تو ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان!<sup>۴</sup>

۱. «عن زید الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله ﴿لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ قال: كان ابن سبع سنين و عن السجادة عليه السلام انه سئل ابن كم كان يوسف يوم القوه الجب؟ قال: كان ابن سبع سنين. «عياشي، تفسير العياشي، ج ۲، ص ۱۶۷؛ بحرانی، البرهان ج ۲، ص ۲۴۷».

۲. «في تفسير علي بن ابراهيم و في رواية ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام في قوله: ﴿لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ يقول: لا يشعرون انك انت يوسف اناه جبرئيل فأخبره بذلك. «عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۶».

۳. «فس، تفسیر القمی فی روایة ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال: لما طرخوا يوسف في الجب قال يا ايله ابراهيم و اسحاق و يعقوب ارحم ضعفي و قلة حيلتي و صغري. «مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵؛ علی بن ابراهيم، تفسیر القمی، ص ۳۱۷».

۴. «علی بن ابراهيم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن الحسن بن عمارة الدهان، عن مسمع، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: لما طرح إخوة يوسف في الجب، اناه جبرئيل فدخل عليه فقال: يا غلام! ما تصنع ها هنا؟! فقال: إن إخوتي ألقوني في الجب. قال: أفتحب أن تخرج منه؟ قال: ذاك إلى الله - عزوجل - إن شاء، أخرجني. قال: فقال له: إن الله يقول لك: ادعني به ذا الدعاء، حتى أخرجك من الجب. فقال له: وما الدعاء؟ قال: قل: «اللهم، إني أسألك بأن لك الحمد، لا إله إلا أنت المنان بديع السموات والأرض، ذو الجلال والإكرام، أن تصلي على محمد و آل محمد، و أن تجعل لي مما أنا فيه فرجا و مخرجا» «و في تفسير علي بن ابراهيم نحوه سندا و متنا. و زاد بعد قوله: و مخرجا: و ارزقني من حيث أحتسب و من حيث لا أحتسب فدعا ربه. فجعل له من الجب فرجا، و من كيد المرأة مخرجا. و اناه ملك مصر، من حيث لا يحتسب. «كليني، الكافي، ج ۲، ص ۵۵۶، ح ۴».

در تفسیر الدرالمنثور روایتی با همین مضمون از پیامبر ﷺ نقل و در انتها به خواندن این دعا سفارش شده - است.<sup>۱</sup>

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند در قعر چاه، دعای فرج را به حضرت یوسف آموزش داد، سر به سجده گذارد و گریست و ملائک با او هم صدا شدند. او گفت: بار پروردگارا! اگر گناهان چهره‌ام را نزد تو تیره کرده، تو را به حق پدران صالحم ابراهیم و اسماعیل و إسحاق و یعقوب علیهم السلام قسم می‌دهم، وسیله‌ی نجات مرا از این مصیبت فراهم کن. روای از حضرت پرسید: آیا ما هم در هنگام گرفتاری این دعا را بخوانیم؟ فرمود: بله، و نیز بخوانید: خدایا تو را به پیامبر رحمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاکش قسم می‌دهیم و حاجات خود را از خداوند طلب کنید که برآورده خواهد شد.<sup>۲</sup>

ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم دعای یوسف در چاه تاریک چه بود که ما در آن اختلاف داریم فرمود: چون یوسف به چاه تاریک افتاد از زندگی نا امید شد و گفت: بار خدایا! اگر خطاها و گناهها روی مرا نزد تو تیره کرده و صدایم را نزد خود بالا نبری، و دعایم را مستجاب نکنی، من از تو خواهش می‌کنم به حق یعقوب پیرمرد، به ناتوانیش رحم کن و مرا با او همراه کن. تو مهربانی او را نسبت به من و اشتیاق مرا نسبت به او می‌دانی. سپس امام ششم گریست و گفت من هم می‌گویم: خدایا اگر خطاها و گناهان مرا نزد تو بی‌آبرو کرده و آوازم به درگاهت بالا

---

۱. «و أخرج ابن مردويه عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله ﷺ لما ألقى يوسف في الجب أتاه جبريل (سلام الله عليه) فقال يا غلام من أفتاك في هذا الجب قال إخواني قال و لم قال لمودة أبي إياي حسدوني قال تريد الخروج من هاهنا قال ذاك إلى اله يعقوب قال قل اللهم اني أسألك باسمك المخزون المكنون يا بديع السموات والأرض يا ذا الجلال والإكرام ان تغفر لي ذنبي و ترحمني و ان تجعل لي من أمري فرجا و مخرجا و ان ترزقني من حيث احتسب و من حيث لا أحتسب فقالها فجعل الله من أمره فرجا و مخرجا رزقه ملك مصر من حيث لا يحتسب فقال النبي ﷺ أَلظوا به ولاء الكلمات فإنهن دعاء المصطفين الأخيار.» سيوطي، الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۴، ص ۹.

۲. «فس، تفسير القمي الحسن بن علي عن أبيه عن إسماعيل بن عمرو عن شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أُذِنَ لِيُوسُفَ عليه السلام فِي دُعَاءِ الْفَرَجِ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِوَجْهِ آبَائِي الصَّالِحِينَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ قَلْبُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَ نَدْعُو نَحْنُ بِهِ ذَا الدُّعَاءِ فَقَالَ ادْعُ بِمِثْلِهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ص وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ.» مجلسي، بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۵؛ علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ص ۳۲۲؛ عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۸.

نمی‌آید، من از تو که کسی مانند تو نیست خواهش می‌کنم به محمد ﷺ پیغمبر رحمتت یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله.

امام صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل علیه السلام در زندان به محضر حضرت یوسف شرفیاب شد و به او فرمود: در تعقیب نمازهای خود این ذکر را بگو: «اللهم اجعل لی فرجاً و مخرجاً و ارزقنی من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب» خدایا، برای من از جایی که گمان می‌برم و از جایی که گمان نمی‌برم گشایش و راه خروجی قرار بده.<sup>۲</sup>

### ج) گریه های حیرت آمیز (آیه ی ۱۶)

عیاشی از هشام بن صالح نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس در طول تاریخ مانند این سه تن نگریست، آدم، یوسف و داود علیهم السلام اما آدم علیه السلام هنگام خروج از بهشت گریه کرد. قدش آن قدر بلند بود که سرش از درهای آسمان می‌گذشت و از گریه او اهل آسمان شکایت به درگاه الهی بردند و خداوند قامتش را کوتاه نمود. اما داود علیه السلام آن قدر گریست که در اثر گریه او گیاهانی روئیدند، اگر چه در اثر ناله سوزانی که از دل بر می‌کشید، گیاهانی که از اشک او روئیده بودند، آتش می‌گرفتند و اما یوسف علیه السلام آن قدر در زندان و فراق یعقوب علیه السلام گریه کرد که اهل زندان از او متأذی شدند و با او مصالحه کردند که یک روز گریه کند و روز دیگر آرام بگیرد.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد این روایت اصلاً به عقل جور در نمی‌آید و به نظرم غیر قابل قبول است، و باید آسیب شناسی شود

۱. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصير قال: قلت لأبي عبد الله الصادق عليه السلام ما كان دعاء يوسف في الجب فإنا قد اختلفنا فيه فقال إن يوسف عليه السلام لما صار في الجب و آيس من الحياة قال اللهم إن كانت الخطايا و الذنوب قد أخلقت وجهي عندك فلن ترفع لي إليك صوتاً و لن تستجيب لي دعوة فإني أسألك بحق الشيخ يعقوب فأرحم ضعفه و أجمع بيني و بينه فقد علمت رفته علي و شوقى إليه قال ثم بكى أبو عبد الله الصادق عليه السلام ثم قال و أنا أقول اللهم إن كانت الخطايا و الذنوب قد أخلقت وجهي عندك فلن ترفع لي إليك صوتاً فإني أسألك بك فليس كمثلك شيء و أتوجه إليك بمحمد نبي الرحمة يا الله يا الله يا الله يا الله قال ثم قال أبو عبد الله قولوا هذا و أكثروا منه فإني كثيراً ما أقوله عند الكرب العظام.» كليني، الكافي، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صدوق، الأمامي، ص ۴۰۳.

۲. «و في الكافي عن الصادق عليه السلام جاء جبرئيل إلى يوسف عليه السلام و هو في السجن فقال له يا يوسف قل في دبر كل صلاة اللهم اجعل لي فرجاً و مخرجاً و ارزقني من حيث أحتسب و من حيث لا أحتسب.» فيض كاشاني، تفسير الصافي، ج ۳، ص ۲۰.

۳. «عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما بكى أحد بكاء ثلاثة، آدم و يوسف و داود عليهم السلام، فقلت: ما بلغ من بكائهم قال: أما آدم فبكي حين أخرج من الجنة و كان رأسه في باب من أبواب السماء فبكي حتى تأذى به أهل السماء، فشكوا ذلك إلى الله فحط من قامته، و أما داود فإنه بكى حتى هاج العشب من دموعه، و إنه كان ليزفر زفرة فيحرق ما نبت من دموعه، و أما يوسف فإنه كان يبكي على أبيه يعقوب و هو في السجن فتأذى به أهل السجن، فصالحهم على أن يبكي يوماً و يسكت يوماً.» عياشي، كتاب التفسير، ج ۲، ص ۱۷۷.

در خصال شیخ صدوق از قول امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده: در دنیا مثل این پنج نفر کسی نگریست؛ حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام در فراق به شت گریست؛ که روی گونه‌هایش بر اثر جریان قطرات اشک خشکی زد. و حضرت یعقوب علیه السلام از ظلمی که فرزندانش در حق برادرشان مرتکب شدند از غصه جدایی او از فرزند خردسالش، به حدی گریه کرد تا نابینا گردید. و فاطمه زهرا علیها السلام پس از ارتحال پدرش به خاطر نبود پدر و ستمی که در حق او و همسر و فرزندانش از جانب غاصبین ولایت شده بود بر سر مزار شهدا می‌رفت و برای پدر با صدای بلند گریه می‌کرد تا به مردم بگوید چه رفتاری از جانب حکومت غاصب با او و خاندانش شده و می‌شود؛ و پیامش را به گوش جهانیان برساند و هنگامیکه می‌دید کاروانیان که از آن مسیر عبور می‌کنند، به ظلم حکومت وقت پی بردند به منزل مراجعه می‌کرد، وقتی غاصبین حکومت پدرش که به همسرش علی علیه السلام در زمان حیات پدر واگذار شده بود، احساس خطر شدید نمودند، به محضرش رسیدند و گفتند: مردم از گریه‌های شما اذیت شدند؟!.. حضرت یوسف علیه السلام نیز در فراغ پدر که اکنون چه وضعیتی دارد و با علم به این که می‌داند این جنایت از جانب پسرانش صورت گرفته برای غصه‌های پدر که چه حال و روزی خواهد داشت گریه می‌کرد و با این کار موجب آزار هم‌بندان خود شد ولی می‌خواست پیام بی‌گناهی خود را به گوش همه برساند. و اما گریه‌های امام سجاد علیه السلام بر پدرش و دیگر شهیدان کربلا که حدود چهل سال به طول انجامید برای شرح ما وقع در کربلا بود. هرگاه آب و غذایی برای آن حضرت می‌آوردند گریه می‌کرد؛ هر گاه حیوانی را سر می‌بریدند گریه می‌کرد و می‌پرسید او را آب دادید؟! تا با این کارها هم ظلمی که بر آن‌ها شده را به گوش نسل‌های بعد برساند و هم آتش سوزان وجود خود را اندکی تسکین دهد و وقایع ناگفتنی، که امکان نداشت این‌گونه به سمع همگان برساند را بیان کند؛ تا اسلام بیش از این آسیب نبیند.<sup>۱</sup>

---

۱. «حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمه الله قال حدثنا أبي قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا العباس بن معروف عن محمد بن سهل النجرائي رفعه إلى أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد ص و علي بن الحسين عليه السلام فأما آدم فبكي على الجنة حتى صار في خديه أمثال الأودية و أما يعقوب فبكي على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له ﴿تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين﴾ و أما يوسف فبكي على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن فقالوا إما أن تبكي بالنهار و تسكت بالليل و إما أن تبكي بالليل و تسكت بالنهار فصالحهم على واحد منهما و أما فاطمة بنت محمد ص فبكت على رسول الله ص حتى تأذى به أهل المدينة و قالوا لها قد أذيتنا بكثرة بكائك فكانت تخرج إلى المقابر مقابر الشهداء فتبكي حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف و أما علي بن الحسين فبكي على الحسين عليه السلام عشرين سنة أو أربعين سنة و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له مولى له جعلت فداك يا ابن رسول الله إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين قال ﴿إنما أشكوا بشي و

## ب) پیراهن حضرت یوسف (آیه ی ۱۸)

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: می دانی پیراهن یوسف (سلام الله علیه) چه بود؟ عرض کردم: نه، فرمود: چون برای ابراهیم علیه السلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السلام جامه های از جامه های به شت برایش آورد، او پوشید، و با آن گرما و سرما به ابراهیم علیه السلام زبانی نمی رساند. چون مرگ ابراهیم علیه السلام فرا رسید، آن را در غلافی نهاد و به اسحاق علیه السلام آویخت و اسحاق علیه السلام آن را به یعقوب علیه السلام آویخت و چون یوسف علیه السلام متولد شد، آن را بر او آویخت و در بازوی او بود تا امرش به آن جا که می بایست رسید (زامان حکومت مصر را بدست گرفت) و چون یوسف علیه السلام آن را در مصر از غلاف بیرون آورد، یعقوب علیه السلام بوی خوش آن را دریافت، گفتیم: قربانت، این پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش، و هر پیغمبری که علم یا غیر آن را از خود به جا گذارد، آن میراث، بالاخره به محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام منتهی می شود.<sup>۱</sup> وقتی پیراهن خونی را به حضرت یعقوب علیه السلام دادند با صدای بلند شروع به گریه کرد و پیراهن را روی صورتش گذاشته بود و اشک می ریخت طوری که صورتش از خون لباس خونی شد، سپس رو به فرزندانش گفت: عزیزانم چه گرگ مهربانی یوسف را خورده اما پیراهن را پاره نکرده است؟!<sup>۲</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت یعقوب علیه السلام گفت: خدایا! چه گرگ آشنایی است که فقط پیراهن را خون آلوده کرده است.<sup>۳</sup> امام سجاد علیه السلام فرمود: تسلیم هوای نفس خود شدید و کارهای زشتتان را برایتان زینت داده؛ اما بدانید خداوند گوشت یوسف را به خورد گرگ نخواهد داد.<sup>۴</sup> و

---

حزنی إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون» إني لم أذكر مصرع بنی فاطمة إلا خفتني لذلك عبرة. «محمد بن علی ابن بابویه، الأمالی، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش، النص، ۱، جلد، ص ۱۴۰.

۱. «قال الصادق علیه السلام أن ابراهیم علیه السلام حين القی فی النار جرد عن ثیابه، فأتاه جبرئیل بقميص من حریر الجنة فألبسه إياه، فدفعه إلى إسحاق، و إسحاق إلى یعقوب، فجعله یعقوب فی تمیمة علقها فی عنق یوسف، فجاءه جبرئیل فألبسه إياه، و هو القميص الذی وجد یعقوب ریح یوسف فيه». کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. «حدثنا عبد الله بن سلیمان، ثنا الحسين بن علی، ثنا عامر، عن أسباط، عن السدی قال: فبکی الشیخ و صاح بأعلى صوته، ثم قال: این القميص؟ فجاءوا بقميصه علیه دم کذب فأخذ القميص، فطرحه علی وجهه، ثم بکی حتی خضب وجهه من دم القميص. ثم قال: إن هذا الذئب یا بنی لرحیم، فكیف أكل لحمه و لم یخرق قميصه؟» محمد بن عبدالرحمن ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۲۱۰۹.

۳. «عن أبی جمیلة عن رجل عن أبی عبد الله علیه السلام قال لما أوتی بقميص یوسف إلى یعقوب فقال: اللهم لقد کان ذئبا رفیقا حين لم یشق القميص، قال: و کان به نضح من دم.» بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مجلسی، البحار ج ۵، ص ۱۹۱؛ فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۸۲۳.

۴. «التمالی قال:..... قال: علی بن الحسین علیه السلام... فأنطلقوا به إلى الجب فألقوه فيه و هم یظنون أنه یغرق فيه فلما صار فی قعر الجب ناداهم یا ولد رومین أفرغوا یعقوب منی السلام فلما سمعوا کلامه قال بعضهم لیعض لا تزلوا من هاهنا حتی تعلموا أنه قد مات فلم یزالوا یحضرته حتی أمسوا و رجعوا إلى أبیهم» عشاء بیكون قالوا یا أبانا إنا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فأكله الذئب» فلما سمع

امام فرمود: یعقوب علیه السلام به آن‌ها گفت: جنایت به این بزرگی در چشمان شما کوچک جلوه نموده‌است. و کلمه استرجاع را بر زبان جاری ساخت و به یاد آورد که باید در بلایی که برایش رقم خورده شکیبائی کند، یعقوب علیه السلام فرمود: صبر می‌کنم بر آن چه برایم شرح دادید و هم چنان صبور و منتظر بود.<sup>۱</sup>

درباره‌ی لباس یوسف سه آیه نوشته شده‌است؛ و امام صادق علیه السلام فرمودند: در پیراهن یوسف سه نشانی بوده حاکی از وقایعی که در زندگی حضرت رخ داده‌های عجیب و حیرت‌آوری را به دنبال داشته‌اند: ۱- «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» نقشه‌ی قتل وی توسط برادرانش که به چاه انداختنش منجر شد و پیراهنش را برای فریب پدرشان خون‌آلود نموده، ادعا کردند گرگ او را دریده‌است. ۲- «إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ» نقشه‌ی شوم همسر عزیز مصر و فرار یوسف از دستش که منجر به پاره شدن پیراهن از پشت شد و این خود بهترین گواه بر بی‌گناهی‌اش گردید. ۳- «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» پیراهن باعث شد چشمان نابینای حضرت یعقوب علیه السلام بینا شود.<sup>۲</sup>

در واقع پیراهن یوسف همان پیراهن حضرت ابراهیم علیه السلام بوده که با نقره تزیین شده بود؛<sup>۳</sup> و خداوند از بهشت برایش نازل کرد تا او را از آتش محافظت کند.<sup>۴</sup> و هم چنین مفضل جعفری می‌گوید: حضرت فرمودند: آیا ماجرای

مَقَالَتَهُمْ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ ذَكَرَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مِنَ الْإِسْتِعْدَادِ لِلْبَلَاءِ فَصَبَرَ وَ أَدْعَنَ لِلْبَلَاءِ وَ قَالَ لَهُمْ (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْعِمَ لَحْمَ يُوْسُفَ لِلذَّبِّ مِنْ قَبْلِ أَنْ رَأَى تَأْوِيلَ رُؤْيَاةٍ. «محمد بن علی ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۵.

۱. «و العیاشی عن الصادق علیه السلام لما أوتی بقمیص یوسف علی یعقوب قال اللهم لقد كان ذنباً رفیقاً حین لم یسئق القمیص قال و کان به [نضح فضح ۱ خ ل] من دم و القمی قال ما کان أشدَّ غضب ذلك الذنب علی یوسف علیه السلام و اشفقه علی قمیصه حیث أكل یوسف و لم یمزق قمیصه «قال بل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» ای سهلت لكم و هونت فی أعینکم امرأً عظیماً من السؤل و هو الاسترخاء «فَصَبْرُ جَمیل» فیض کاشانی، *تفسیر الصافی*، ج ۳، ص ۱۰.

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِي قَمِيصِ يُوْسُفَ علیه السلام ثَلَاثُ آيَاتٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ» الْآيَةِ وَ قَوْلِهِ «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» الْآيَةِ. «محمد بن علی ابن بابویه، *الخصال*، ج ۱، ص ۱۱۸؛ عروسی حویزی، *نور الثقلین*، ص ۴۱۸.

۳. «ثياب مقصبة» جامه‌هایی که با نوارهای سیم و یا زر تزیین شده باشند. فؤاد أفرام بستانی، *فرهنگ الجدی*، (ذیل ماده‌ی قصب).

۴. «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَارٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَاءِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ كَانَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَ بِهِ عَلِيٌّ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْجَنَّةِ فِي قَصَبَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ كَانَ إِذَا لَيْسَ كَانَ وَاسِعاً كَبِيراً فَلَمَّا

پیراهن یوسف را می‌دانی؟ نه. امام فرمودند: هنگامی که هیزم‌ها را اطراف حضرت ابراهیم چیدند و آتش را روشن کردند، جبرائیل امین پیراهنی زر بافت از لباس‌های به شتی را بر تن او پوشانید و با این لباس آتش، سرما و گرما، باد و بوران و هیچ بلایی در او اثر نداشت. هنگامی که زمان ارتحال حضرت فرا رسید؛ پیراهن را در آویزه‌ای گذارد؛<sup>۱</sup> و در گردن فرزندش اسحاق آویزان کرد. (در روایت قبل آمده بود پیراهن با توجه به افراد و مکانی که قرار بود گذارده شود تغییر سایز و اندازه می‌داد.) و زمانی که حضرت یعقوب علیه السلام به دنیا آمد، پدرش آویز را به گردن او آویخت، و پس از آن که یوسف متولد شد پدرش آن آویز را به دست وی بست و بعد از آن که یوسف پیراهن را از آویز خارج کرد تا او را برای پدرش ببرند، حضرت یعقوب علیه السلام بوی یوسف علیه السلام را از مصر استشمام کرد حال آن که یعقوب در فلسطین<sup>۲</sup> بود. راوی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم عاقبت پیراهن چه شد؟ فرمود: اهلش آن را به ارث بردند و هر پیامبری علم و دانش و حکمت و سایر چیزهای دیگر را برای پیامبر بعدی به ارث می‌گذارد و اکنون پیراهن نزد ماست که از جذمان محمد صلی الله علیه و آله به ما رسیده است.<sup>۳</sup>

امام باقر و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ﴿وَ جَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾ می‌فرمایند: برادران یوسف علیه السلام برای فریب یعقوب علیه السلام بزغاله‌ای را ذبح نموده و پیراهن یوسف علیه السلام را در خون آن آغشته کردند و تصمیم گرفتند که وانمود نمایند یوسف را گرگ دریده است. اما از آن میان لایوی که از زکات بیشتری برخوردار بود گفت: برادران من! فکر می‌کنید خداوند خبر واقعه را از پیامبرش یعقوب علیه السلام پوشیده نگاه می‌دارد؛ به تر است همگی غسل نموده و نماز را به

فَصَلُّوا وَ يَعْقُوبُ بِالرَّمْلَةِ وَ يُوْسُفُ بِمِصْرَ قَالَ يَعْقُوبُ ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾ عَنِ رِيحِ الْجَنَّةِ حِينَ فَصَلُّوا بِالْقَمِيصِ لِأَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجَنَّةِ. صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۵۳.

۱. تائم جمع تمیمه و آن آویزه‌ای است که برای دفع چشم زخم به کودکان عزیز می‌بندند. کلینی، *أصول الكافي*، ج ۳ ص ۳۴۹.
۲. «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ أُخْيَ مَرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفْنَدُونَ﴾ قَالَ وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَ قَمِيصِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ فَصَلَّتِ الْعِيرُ مِنْ مِصْرَ وَ هُوَ بِفِلَسْطِينَ.» صدوق، *علل الشرائع*، همان، ص ۶۱.
۳. «وَ بِهِ ذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ بَشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُفَضَّلِ الْجُفَيْيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أ تَدْرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارُ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ علیه السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَ الْبَسَهُ إِلَيْهَا فَلَمَّ يَصْرُهُ مَعَهُ رِيحٌ وَ لَا بَرْدٌ وَ لَا حَرٌّ فَلَمَّا خَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَ عَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ لِيَعْقُوبَ يُوْسُفَ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عَضُدِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أُمُرِهِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَ يُوسُفَ الْقَمِيصَ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفْنَدُونَ﴾ فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَ بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِلَى مَنْ صَارَ هَذَا الْقَمِيصُ قَالَ إِلَى أَهْلِهِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.» صدوق، *خصال*، پیشین، ص ۵۶.

جماعت اقامه نماییم و از خداوند بخواهیم تا راز ما را پوشیده نگاه دارد. در آن زمان نماز جماعت حداقل با تعداد یازده نفر برپا می‌شد و چون آن‌ها ده نفر بودند تصمیم گرفتند که خداوند را امام خویش دانسته و جملگی به عنوان مأموم به نماز ایستند و در نماز گریستند و از خداوند کتمان رازشان را درخواست نمودند. با این که یوسف کودک بود، خداوند همان لحظه به او وحی کرد همانطور که به حضرت یحیی و عیسی علیهم‌السلام در گهواره وحی شد. آنان شبانه نزد یعقوب علیه‌السلام بازگشتند در حالی که پیراهن خونین یوسف را به همراه داشتند. گفتند: ما به مسابقه پرداختیم و گرگ یوسف را دیدیم... ۲۱

### ۵) صبر نیکو (آیه ی ۱۸)

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: صبر نیکو صبری است که شکایت به مردمدر آن نباشد<sup>۳</sup> و همان حضرت در روایتی دیگر فرمود: کسی که صبر می‌کند، پیروزی را از دست نمی‌دهد اگر چه زمان طولانی باشد.<sup>۴</sup> امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تو

۱. «وَفِيهِ أَيْضًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾ قَالُوا إِنَّهُمْ دَبَحُوا جَدِيًّا عَلَى قَمِيصِهِ قَالُوا نَعْمِدُ إِلَى قَمِيصِهِ فَنَلَطْخُهُ بِالْدَمِ وَ نَقُولُ لِأَبِينَا إِنَّ الدُّبَّ أَكَلَهُ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ لَأَوْي يَا قَوْمَ أ تَطْنُونَ أَنَّ اللَّهَ يَكْتُمُ هَذَا الْخَبَرَ عَنْ نَبِيِّهِ يَعْقُوبَ فَقَالُوا وَ مَا الْحِيلَةَ قَالَ قَوْمٌ وَ نَغْتَسِلُ وَ نُصَلِّي جَمَاعَةً وَ نَتَضَرَّعُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَكْتُمَ ذَلِكَ عَنْ أَنْبِيَائِهِ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ فَاعْتَسَلُوا وَ كَانَ فِي سُنَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أَنَّهُمْ لَا يَصَلُّونَ جَمَاعَةً حَتَّى يَبْلُغُوا أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا فَيَكُونُ وَاحِدًا مِنْهُمْ إِمَامًا وَ عَشْرَةٌ يَصَلُّونَ خَلْفَهُ قَالُوا كَيْفَ نَصْنَعُ وَ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ فَقَالَ لَأَوْي نَجْعَلُ اللَّهَ إِمَامَنَا فَصَلُّوا وَ بَكُوا وَ تَضَرَّعُوا وَ قَالُوا يَا رَبِّ اكْتُمْ عَلَيْنَا هَذَا ثُمَّ جَاءُوا إِلَى أَبِيهِمْ ﴿عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ وَ مَعَهُمُ الْقَمِيصُ فَذُ لَطَخُوهُ بِالْدَمِ فَ ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا دَهَبْنَا نَسْتَبِقُ﴾ أَيْ نَعْدُو ﴿وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الدُّبُّ﴾ الْآيَةُ فَقَالَ يَعْقُوبُ مَا كَانَ أَشَدَّ غَضَبَ ذَلِكَ الدُّبِّ عَلَى يُوسُفَ وَ أَشَفَقَهُ عَلَى قَمِيصِهِ حَيْثُ أَكَلَ يُوسُفَ وَ لَمْ يَمَرِّقْ قَمِيصَهُ. «نعمت الله بن عبد الله جزائری، النور المبين فی قصص الأنبياء و المرسلین، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ۱ جلد، ص ۱۶۰.

۲. « ثم قال القمى و نسب ابن طامس قوله هذا إلى الصادق علیه‌السلام و رجع اخوته فقالوا نعمد إلى قميصه فنلطخه بالدم و نقول لأبينا ان الذئب أكله فقال لهم أخوهم لاوى يا قوم ألسنا بنى يعقوب إسرائيل الله ابن اسحق نبى الله ابن إبراهيم خليل الله أفتظنون أن الله يكتم هذا الخبر عن أنبيائه فقالوا و ما الحلية قالوا نقول و نغتسل و نصلى جماعة و نتضرع إلى الله أن يكتم ذلك عن أنبيائه فإنه جواد كريم فقاموا و اغتسلوا و كانت فى سنة إبراهيم و اسحق و يعقوب أنهم لا يصلون جماعة حتى يبلغوا أحد عشر رجلاً فيكون واحداً منهم إماماً و عشرة يصلون خلفه قالوا و كيف نضع و ليس لنا إمام فقال لاوى نجل الله إمامنا فصلوا و تضرعوا و بكوا و قالوا يا رب اكتم علينا هذا (و أوحينا إليه) أوحى الله تعالى إليه فى صغره كما أوحى إلى يحيى و عيسى ﴿لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا﴾ لتحدثهم بما فعلوا بك (و هم لا يشعرون) أنك يوسف لعلو شأنك و طول العهد المغير للهيئات اشارة إلى ما قال لهم بمصر حين دخلوا عليه ممتارين ﴿عرفهم و هم له مكرون﴾، بشره بما يؤول إليه امره ايناساً له و تطيباً لقلبه. « فيض كاشانى، تفسير الصافى، ج ۳، ص ۱۰.

۳. «و فى الحديث النبوى صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: الصبر الجميل الذى لاشكوى فيه إلى الخلق. و رواه ابن عقدة عن الصادق علیه‌السلام و العياشى عن

الباقر علیه‌السلام.» محمد بن محمد رضا قمى مشهدى، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۴، ص ۵۹۸.

۴. «قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.» مجلسى، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۹۵.



اگر صبر کنی مقدرات بر تو می‌گذرد در حالی که مأجوری و اگر جزع کنی باز مقدرات بر تو می‌گذرد در حالی که گناهکاری.<sup>۱</sup> پیامبر ﷺ فرموده: صبر در مقابل اندوهی است که فرد قادر به کتمان آن نیست و آن را آشکار و بازگو می‌کند، چون فکر را پریشان نموده‌است؛<sup>۲</sup> منظور حضرت یعقوب علیه السلام از «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»<sup>۳</sup> همان است، یعنی این مصیبت را با تمام اندوهش کتمان می‌کنم و نمی‌گذارم احدی از آن چه فکرم را پریشان نموده‌است با خبر شود؛ لب به شکوه و گلایه باز نمی‌کنم.<sup>۴</sup>

### ۲،۵،۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۱۵-۱۸)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- روایات بیشتر ناظر به توضیحاتی درباره‌ی رفتار برادران حضرت یوسف است، پس از این‌که او را از پدرشان جدا کردند و با خود به صحرا بردند و بدترین رفتارهای غیرانسانی را با او نمودند. تفاسیر اجتهادی با بهره‌گیری از روایات به شرح و تفسیر آیات و مطابقت آن‌ها با روایات و بطور مختصر تعمیم‌دادن آن‌ها با مسائل روز جوامع بشری می‌پردازند.

۲- آیات قرآن به تفسیر نیاز دارند و ابزار تفسیر آیات، روایات می‌باشند. در تفاسیر اجتهادی با در کنار هم قرار دادن آن دو، تفسیری روان و قابل فهم همگان به دست می‌آید؛ مثلاً در تفسیر جمله‌ی «أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» برادرِ ما، نوجوان است، او هم دل دارد هم به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب نیاز دارد. زندانی کردن او در خانه صحیح نیست. در تفاسیر به وسیله‌ی روایات به این نکته‌ی مهم تربیتی رسیدند که نباید بعضی از

۱. «عن علی علیه السلام قال: انک ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت مأجور و انک ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مأزور.» صدوق، خصال، ص ۱۱۸.

۲. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده بث)؛ راغب، مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده بث).

۳. «و أخرج ابن أبي الدنيا في كتاب الصبر و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن حیان بن ابی جیلۃ رضی الله عنه قال سئل رسول الله ﷺ عن قوله فَصَبْرٌ جَمِيلٌ قال لا شکوی فیه من بث و لم یصبر.» سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۹.

۴. «حدثنا أبی، ثنا ابن الطباع، ثنا هشیم، عن عبد الرحمن بن یحیی، عن حیان بن ابی جیلۃ قال: سئل النبی ﷺ عن قوله: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ قال: لا شکوی فیه.» ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۲۱۰۹.

پدران و مادران، فرزندان خود را عزیز و دُرْدانه پرورش می‌دهند آن‌چنان که هرگز قادر نیستند، بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی کنند و در برابر یک طوفان در زندگی به زانو درمی‌آیند و فشار حوادث آن‌ها را به زمین می‌زند و همچنین عکس آن‌هم نباید رفتار کنند.

۳- از تفاسیر اجتهادی استفاده می‌شود که حضرت یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را از خود جدا نمی‌کرد و نمی‌گذاشت با برادرانش خارج شود، آن‌ها برای گردش و تفریح به خارج از شهر می‌رفتند، ولی یوسف نزد پدرش بود. مفسرین به کمک روایات نیز به این نتیجه رسیدند که در گردش و تفریح، تمام توجه کودک، به بازی معطوف می‌شود و چه بسا این امر باعث پیش‌آمدهای ناگواری شود و دیگر آن‌که باید مراقب دوستان و هم‌با زیان فرزندانمان باشیم.

### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

در تفاسیر اجتهادی معانی مختلفی برای جمله‌ی «وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ» ذکر شده‌است و نظراتی در مورد «يَأْكُلَهُ الذَّبُّ». که ما حاصل آن نظرات این است که حضرت یعقوب علیه السلام راه دروغ گفتن را به فرزندان‌ش آموخت، چون آن‌ها نمی‌دانستند گرگ قادر است انسان را بخورد و امثال ذلک؛ اما روایات خلاف آن را بیان می‌کند، او با این حرف قصد داشت به آن‌ها بفهماند من از آن‌چه در ذهن خود مرور می‌کنید، باخبرم تا شاید به اشتباه خود پی ببرند و این گناه بزرگ را انجام ندهند.

### ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

روایات اهل بیت علیهم السلام علت اصلی عدم اعتماد حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندان‌ش را، خوی گرگ صفتی آنان دانسته که بر اثر حسادت‌ی که سراسر وجود آن‌ها را گرفته بود انجام شد. ولی روایات اهل تسنن به جنبه‌ی نهی از تعلیم دروغ ولی توجه دارند و این‌که خود حضرت یعقوب علیه السلام راه و روش دروغ گفتن را قبل از ارتکاب آن جنایت وحشتناک را به آن‌ها نشان داد.

### ۲,۶. نجات یوسف از چاه (آیه ی ۱۹-۲۰)

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ  
أَسْرُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

## ترجمه‌ی آیات

و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند او دلو خود را در چاه افکند (ناگهان) صدا زد: «مژده باد! این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی!)» و این امر را بعنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند. و خداوند به آنچه آن‌ها انجام می‌دادند، آگاه بود. (۱۹) و (سرانجام) او را به به ای کمی - چند درهم - فروختند و نسبت به (فروختن) او، بی رغبت بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (۲۰)

### ۲، ۶، ۱. مفاد ظاهری آیات (۱۹-۲۰)

#### اشاره

در این دو آیه‌ی شریفه، کاروانیان، یوسف علیه السلام را در چاه پیدا می‌کنند و برادرانش ادعا می‌نمایند که برده‌ی آن‌ها بوده و او را به قیمت ناچیزی به آن‌ها می‌فروشند، (به نقل برخی از تفاسیر) کاروانیان یوسف را با خود می‌برند و به عنوان برده او را در معرض فروش می‌گذارند و عزیز مصر او را خریداری می‌کند تا به فرزندخواندگی خود درآورد. دسته‌ی ششم یعنی (آیات ۱۹-۲۰) سوره‌ی یوسف را در سه موضوع: «سرمایه‌ای گران‌به‌ا، فروش به به ایی اندک، فرق واژه-های ثمن، قیمت و عوض؟» خواهیم آورد.

#### الف) سرمایه‌ی ای گران‌بها (آیه ۱۹)

خدا و آرامش حاصل از ایمان، نور امیدی بر دلش افکند و به او توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره‌ی «و جَاءَتْ سَيَّارَةٌ» یوسف، در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کُشده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذراند اما ایمان به این آزمایش، پیروز درآید.<sup>۱</sup> گفتند: یوسف علیه السلام سه روز در چاه بود و برادران هرروزه می‌آمدند و انتظار سیاره داشتند و غذای مختصری در چاه می‌انداختند تا روزی که آمدند و دیدند<sup>۲</sup> کاروانی سر رسید و در آن نزدیکی منزل گزید، (پیدا است که نخستین حاجت کاروان تامین آب است<sup>۳</sup>) ایشان جمعی بودند که از مدین به مصر می‌رفتند<sup>۴</sup> ولی راه را گم کردند و به بیراهه آمدند تا در کنار چاه منزل کردند، چاهی در بیابانی دورافتاده و بی‌آب و

۱. بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. طیب، اطیب‌البیان، پیشین، ص ۱۷۲.

۳. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۳۵۴.

۴. حسین بن أحمد، حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش، چاپ اول، ج ۶، ص ۱۹۱.

علف که چوپان‌های بیابانی و رهگذران از آن استفاده می‌کردند. چاهی با آب شور که پس از افتادن یوسف آبش شیرین شد؛ بعضی گفته‌اند: سر راه کاروانیان بوده.<sup>۱</sup>

﴿السَّيَّارَةَ﴾: گروه و جماعت، از ماده‌ی «السَّيَّرَ» گذشتن و سیر کردن در زمین می‌باشد.<sup>۲</sup> ﴿وَأَرَادَهُمْ﴾ آب دهنده را بسوی آب روانه کردند، و کسی که پیش از مردم وارد آب و آبشخور می‌شود و شترانش را سیراب می‌کند و کسی که برای آب آوردن از رفقا جلو افتاده است؛ «وَأَرَادَ» است. ﴿فَأَدْلَى دَلْوَهُ﴾ «دلو»: ظرف آبکشی و وارد کردن آن به چاه؛ و «أَدْلَيْتُ الدَّلْوَ» دلو را به چاه فرستادم تا از آب پر شود.<sup>۳</sup> ﴿بِأُبْشُرِي﴾ خبر مسرت بخش را نیز «بشارت» یا «بشری» گویند<sup>۴</sup> و «بشیر» همان مبشّر و بشارت‌دهنده است.<sup>۵</sup> ﴿الْبِضَاعَةَ﴾ کالای تجارتي و کالای آماده برای فروش است.<sup>۶</sup> ﴿وَأَسْرَوْهُ بِضَاعَةً﴾ کاروانی است که حضرت یوسف عليه السلام را از چاه درآورده و به خیال فروشش افتادند، تا بضاعتی حاصل کنند.<sup>۷</sup>

﴿فَارْتَسَلُوا وَأَرَادَهُمْ﴾ مالک بن زعر، رئیس قافله بود و با چهار پشت، به حضرت ابراهیم عليه السلام می‌رسید. خوابی را که او دیده بود این‌گونه تعبیر کرده بودند که غلامی را در زمین کنعان پیدا می‌کند که برای او در دنیا و آخرت موجب خیر فراوان می‌شود، خواب او پنجاه سال قبل از این بوده است، و در طول این مدت هر سال با قافله‌اش یکمرتبه از زمین کنعان رد می‌شد. در همان سال که یوسف عليه السلام را پیدا کردند راهنمای راه گم شد و مسیر آنان بر آن چاهی قرار گرفته بود که سه یا پنج یا هفت روز پیش، یوسف عليه السلام را در آن انداخته بودند؛<sup>۸</sup> آن‌ها خدمت گذار را فرستادند تا برایشان آبی پیدا کند.<sup>۹</sup> ﴿فَأَدْلَى دَلْوَهُ﴾ یعنی سطل خود را در چاه انداخت که آب بکشد، یوسف عليه السلام خود را به طناب دلو آویزان کرد و چون آن مرد دلو را بیرون آورد، پسری را دید که در زیبایی بی‌نظیر بود، مرد، غلام زیبا و خوش چهره را نزد قافله

۱. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی سیر).

۳. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی دلو).

۴. بستانی، فرهنگ ابجدی، (ذیل ماده‌ی بشر).

۵. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی بشر).

۶. بستانی، پیشین، (ذیل ماده‌ی البضاعة).

۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن (ذیل ماده‌ی البضاعة).

۸. رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة، ص ۴۴۶.

۹. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، ص ۱۹۴.

بردا<sup>۱</sup> و گفت: ﴿يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ﴾ بشارت می‌دهم که این غلام را برای شما آوردم و قافله بسیار خشنود شدند.<sup>۲</sup> «بشارت و مژده اشاره به نهایت خوشحالی و استبشار او است، سپس با مشاهده غلام به آن‌ها بشارت داد».<sup>۳</sup>

﴿وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً﴾ او را پنهان کردند که کسی پیدا نشود و بگوید از ماست و او را بگیرد و گفتند خوب سرمایه‌ای است او را به مصر می‌بریم و به قیمت گزافی می‌فروشیم؛<sup>۴</sup> و از ترس آن‌که مبدا سایر تجار مدعی شراکت با آن‌ها در یوسف علیه السلام گردند او را پنهان کرده و گفتند: این مال التجاره و کلایی است که ساکنان اطراف چاه آن را به ما داده‌اند تا برای آن‌ها بفروشیم. برادران یوسف «همان موقع در آن‌جا حاضر بودند» برادری خود را با وی پنهان کرده و به کاروانیان گفتند که این بنده ما است که از دست ما گریخته و در این چاه مخفی شده؛ لذا به زبان عبرانی به یوسف گفتند: اگر بگویی من برادر ایشان هستم تو را خواهیم کشت، او نیز از ترس آن‌که مبدا او را بکشند چیزی نگفت.<sup>۵</sup> مالک گفت: اگر می‌خواهید او را به شمالی‌دهم یا او را به من بفروشید. گفتند: او را به تو می‌فروشیم؛ عیبی که دارد، غلامی گریزپاست. مالک گفت: با این عیب به چند می‌فروشید؟ گفتند: هرچه می‌خواهی. او را غل و زنجیر کن و از این شهر ببر و او را گرسنه و تشنه بدار که سرکش است. یوسف علیه السلام به برادران نگاه کرد، سخنانشان را می‌شنید، و یارای جواب نداشت، به زبان عبری به یوسف علیه السلام گفتند: اگر در آن‌چه ما می‌گوییم تمرّد کنی با شمشیر سرت را جدا می‌کنیم؛ یوسف در خاموشی اقرار به عبودیت نمود، او را برای فروش آوردند. مالک گفت: من با پول خود کالا خریده‌ام، اکنون اندک پولی باقی مانده، گفتند: قیمت غلام بسیار است اما با تو می‌سازیم به هر چه داریو دست یوسف را برای فروش به دست او دادند.<sup>۶</sup>

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ این جمله مبنی بر توبیخ و تهدید است: پروردگار به خیانت‌هایی که برادران یوسف علیه السلام درباره‌ی او روا داشتند، آگاهی دارد. فرزند یعقوب علیه السلام را به چاه افکنده به نام برده به معرض فروش گذاشتند که نسب معروف ندارد و حکمت متقن پروردگار اقتضاء نمود که یوسف علیه السلام نواده‌ی ابراهیم علیه السلام ثمره‌ی

۱. جوامع الجامع، پیشین، ص ۱۹۷.

۲. ترجمه جوامع الجامع، پیشین.

۳. رضا خانی و حشمت الله ریاضی، پیشین، ج ۷، ص ۴۴۶.

۴. طیب، اطیب البیان، ص ۱۷۲.

۵. مترجمان، ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۱۲، ص ۱۸۳.

۶. حسینی شاه عبدالعظیمی، پیشین، ص ۱۹۲.

خانواده‌ی وحی، و تربیت شده دامن یعقوب پیامبر ﷺ این‌گونه به سرزمین دور رهسپار گردد و به آینده‌ی درخشانی که خدا برای او مقرر فرموده نایل گردد.<sup>۱</sup>

### ب) فروش به بهایی اندک (آیه ی ۲۰)

سرانجام یوسف را به به ای کمی «چند درهم» فروختند.<sup>۲</sup> ﴿وَشَرَّوْهُ﴾ او را فروختند. شراء و اشتراء از اضداد است و در خرید و فروش هر دو به کار می‌رود.<sup>۳</sup> «اشتریتُهُ»، او را از صاحبش به قیمتی که تعیین نموده خریدم.<sup>۴</sup> ﴿بَخْسٌ﴾ به معنای چیزی که دارای عیب و نقص و ناشناس باشد؛<sup>۵</sup> و از روی ظلم و بی‌رغبتی ارزش و قیمت را کم کنند.<sup>۶</sup> ایجاد کردن و تراشیدن عیب از روی دشمنی برای چیزی یا کسی<sup>۷</sup> و یا او را بی‌ارزش معرفی کردن.<sup>۸</sup> به ایی که از قیمت واقعی، کمتر باشد،<sup>۹</sup> قیمتی خیلی کمتر از معمول که این کمبود، آشکار است و ﴿دَرَاهِمٌ﴾ درهم‌های نقره بود نه دینارهای طلا. «دِرْهَمٌ»<sup>۱۰</sup> واحد پول نقره مسکوک که در داد و ستد با آن معامله می‌شود. و برابر و هم وزن یک مثقال است و «الأوقية» دوازده درهم است.<sup>۱۱</sup>

---

۱. حسینی همدانی، *انوار درخشان*، پیشین، ص ۳۳.

۲. مکارم، نمونه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳. أبو الفضل داورپناه، *انوار العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۷۵ ش، ج ۷، ۲۹۱؛ قرشی، *قاموس قرآن*، (ذیل ماده‌ی شری).

۴. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة* (ذیل ماده‌ی شراء - شری).

۵. محمد هادی بن معین الدین محمد شریف شیرازی، *الکشف الوافی فی شرح أصول الکافی*، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶. ابن منظور، *لسان العرب*، (ذیل ماده‌ی بخرس).

۷. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ قرآن*، (ذیل ماده‌ی بخرس).

۸. ابن فارس، پیشین، ذیل ماده‌ی بخرس).

۹. موسوی همدانی، *ترجمه المیزان*، پیشین، ص ۱۴۵.

۱۰. درهم یکی از پول‌های نقره‌ای رایج میان مسلمانان بوده که در ایران سکه می‌زدند خصوصاً در نیشابور که معروف بوده هر ده درهم هفت مثقال وزن داشته اما «دینار» در روم مسکوک می‌شد. دینار از طلا است، در یک سمت درهم‌ها صورت ملکی بود که در زیر تختش جمله فارسی (پاک بخور) نوشته شده است. عزالدوله دیلمی و برادرانش نخستین کسانی بودند که نامشان با خلفاء بر سکه‌های درهم و دینار نوشته می‌شد و از سال ۳۳۴ هجری به بعد بقیه زمامداران ایران از آن‌ها پیروی می‌کردند. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، «ذیل ماده‌ی درهم»

۱۱. راغب، *مفردات الفاظ قرآن*، (ذیل ماده‌ی دراهم).

﴿مَعْدُودَةٌ﴾ خیلی کم، که شمرده می‌شد و قابل وزن نبود.<sup>۱</sup> فرموده: ﴿ذَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾ چون آن روزها پول زیاد، وزنی بوده نه شمردنی، و تنها پول‌هایی را می‌شمردند که خیلی ناچیز بود<sup>۲</sup> و توصیف درهم‌ها به «معدود» برای فهماندن کمی آن‌است. رسم بود که کمتر از «أوقیه» را که چهل درهم به بالا بود، به وزن نمی‌آوردند، درهم‌های مزبور بیست درهم بود.<sup>۳</sup>

﴿وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ اعتنائی به شأن او نداشتند و نمی‌خواستند که یوسف با ایشان باشد و یا کاروانیان به سبب اتهام او به فرار و نافرمانییه خریدن او بی‌میل بودند.<sup>۴</sup> «الزَّاهِد» کسی که از چیزی روی گردان و بی‌علاقه باشد و به اندک آن خشنود<sup>۵</sup> «الزَّهَادَةُ» مربوط به امور مادی و دنیوی است و «الزُّهْدُ» مخصوص معنویات و اعمال دینی است.<sup>۶</sup> «الزَّاهِد» کسی که به آن‌چه در دست دارد تمایلی نشان نمی‌دهد و آن را به کمترین به ا می‌فروشد؛ دلیل عدم تمایل آن‌ها این بود که او را پیدا کرده بودند و هر کس چیزی را پیدا کند به هر قیمتی بفروشد باکی ندارد و یا کاروانیان او را از برادرانش خریدند که درباره قیمت یوسف از زاهدان بودند و به او دلبستگی نداشتند.<sup>۷</sup>

#### ج) فرق واژه های ثمن، قیمت و عوض؟ (آیه‌ی ۲۰)

موارد استعمال ثمن: یا کالا به کالا است؛ یا پول در ازای کالا مثل ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ﴾ به پول ناچیزی فروختند یا خریدند و «قیمت»، تعیین ارزش یک شیء است. «عوض»: جایگزین و جانشین گرفتن و قرار دادن چیزی است در جای چیزی دیگر.<sup>۸</sup> و یا در این آیه ﴿وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ مراد از کشتار عظیم، عوض قربانی إسماعیل است و به احتمال قوی، کشتار بزرگ همه ساله‌ی عید قربان است؛ زیرا یکی از علل قربانی موسم حج، زنده نگه‌داشتن خاطره‌ی فداکاری حضرت ابراهیم علیه السلام است. ثمن، یا پول است یا کالا، که توسط فروشنده معین شده و با خریدار بر

۱. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، ص ۱۹۵.

۲. موسوی همدانی، پیشین.

۳. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۸۳.

۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، پیشین، ص ۱۹۳.

۵. فؤاد أفرام، فرهنگ اجدی، (ذیل ماده‌ی درهم).

۶. عبدالله بن محمد آزدی، کتاب الماء، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، دانشگاه علوم پزشکی ایران، چاپ

اول، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۲، ص ۵۹۳، (ذیل ماده‌ی زهد).

۷. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، پیشین.

۸. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۰۸.

سر آن به توافق می‌رسند و ارزش شیء قراردادی است که ما روی آن ارزش گذاری می‌کنیم و جایگزین یک چیز با ارزش قبلی می‌شود؛ مثل حضرت یوسف ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾ ولی خداوند در عوض پول بی ارزش و کم مقدار، پیامبری، جاه و جلال و عزت و پادشاهی را نصیبش کرد و از همه مهم‌تر این که با چشم خود قدرت خدا را ببیند و در مقابل او سر تعظیم فرود آورند.

از ظاهر سیاق برمی‌آید ضمیر جمع در جمله‌ی «شروه» و «کانوا» بهره‌گذاران برمی‌گردد، چون هرچه ضمیر جمع در آیه‌ی قبلی بود همه بهره‌گذاران برمی‌گشت و در آیه‌ی بعدی هم اسمی از برادران به میان نیامده تا بگوییم ضمیر در «شروه» و «کانوا» و یا یکی از آن دوبه برادران بر می‌گردد؛ یعنی رهگذاران یوسف را به پولی اندک فروختند، چون حذر داشتند که اگر بر سر قیمت ایستادگی کنند، حقیقت روشن شده، صاحبانش پیدا می‌شوند و از چنگشان بیرونش می‌کنند.<sup>۱</sup> یا این که فاعل شروه «اخوه» هستند که یوسف را به نام غلام به اهل قافله فروختند.<sup>۲</sup> برخی مفسرین گفته‌اند: ضمیر به برادران یوسف برمی‌گردد. یعنی برادران یوسف بعد از آن که فریاد رهگذاران بلند شد که، بشارت! پسر بچه‌ای خود را به کنار چاه رسانده؛ ادعا کردند که بچه از ایشان است که در چاه افتاده و وقتی آمدند او را بیرون بیاورند، همان‌جا یوسف را به پولی اندک، بدون پافشاری فروختند، تا حقیقت معلوم نشود.<sup>۳</sup> ولی ظاهر آیات این است که کاروانیان اقدام به چنین کاری کردند. این که چرا آن‌ها یوسف را که غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به به ای اندک فروختند؛ چون معمول است که دزد و یا کسیکه سرمایه مهمی بی زحمت بدست می‌آورد، از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می‌فروشد، و طبیعی است با این فوریت نمی‌تواند به ای گزافی برای خود فراهم کند.<sup>۴</sup>

## ۲،۶،۲. مفاد روایی (آیات ۱۹-۲۰)

### اشاره

تعداد روایات برخی از منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی یوسف ۱۰ روایت به ترتیب زیر است: از علی بن ابی طالب علیه السلام دو روایت (من لا يحضره الفقيه و علل الشرائع) و از علی بن الحسين علیه السلام یک روایت (علل

۱. علاء الدین علی بن محمد بغدادی، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دار المکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲. طیب، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۱۷۲.

۳. موسوی همدانی، پیشین، ص ۱۴۵؛ طیب، پیشین، ص ۱۷۲.

۴. مکارم و همکاران، پیشین، ص ۳۵۵.



الشرائع) و از ابی جعفر علیه السلام یک روایت (تفسیر العیاشی) و از ابی عبد الله علیه السلام پنج روایت (الخصال، تفسیر العیاشی، البرهان فی تفسیر القرآن، البحار و من لایحضره الفقیه) و از امام رضا علیه السلام یک روایت (البرهان فی تفسیر القرآن) ذکر گردید. ضمناً در این تحقیق روایات تقطیع شده و تکراری در شمارش، یک روایت محاسبه شده است. چون همهی روایات ذیل آیهی ۲۰ پیرامون فروش حضرت یوسف است، در متن نیز به نظرات بیان شده در خصوص مبلغ پول دریافتی اشاره شده است. آیهی ۲۰ درسه موضوع به ترتیب زیر: صحت خرید و فروش یوسف، ارزش افراد و فروشندگان یوسف ذکر گردیده است.

### ذیل آیه ۱۹ روایتی یافت نشد.

### الف) صحت خرید و فروش یوسف (آیه ی ۲۰)

حضرت یوسف علیه السلام چون آزاده و پیامبر زاده بود و کاروانیان از طرز صحبت و رفتار او تا حدودی متوجه شدند این بچه در یک خانواده ی اصیل و مؤمن زاده شده است و به هیچ وجه به برده نمی ماند؛ ولی با این حال بر سر قیمت او توافق کرده و خریداری نمودند. با توجه به روایت مولی الموحدین علی علیه السلام در مورد لقیط<sup>۱</sup>: یعنی چیزی که انسان بی آن که به فکرش باشد بدون جستجو پیدا می کند و این که لقیط آزاده است و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد؛ اما حضرت یوسف علیه السلام رابه قیمت ناچیزی فروختند.<sup>۲</sup> در روایات نیز حکم خرید و فروش لقیطه آمده است، که آزاده است و کسی حق خرید و فروش او را ندارد.<sup>۳</sup> بنابر این روایت فروش حضرت یوسف حرام و نادرست بود و برادرانش در این معامله «و شروه بتمن بخرس دراهم معدوده» کاری حرام انجام دادند. از حضرت علی علیه السلام علت نامگذاری دارهم،

۱. لقطه: اخذ کردن و یافتن از زمین در قاموس آمده: «لقطه: اخذه من الارض» و نیز گوید: «التقطه: عثر علیه من غیر طلب» بی جستجو بآن دست یافت در مجمع گفته التقاط گرفتن چیزی است از راه لقطه و لقیط از آن است یعنی آنرا بی آنکه بفکرش باشد یافت. «و القوه فی غیابت الجب یتلقطه بعض السیارة» یوسف / ۱۰. او را در گودال چاه افکنید تا بعضی از کاروانها او را گرفته و ببرند «فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً» قصص / ۸. موسی را آل فرعون از آب گرفتند تا برای آنها دشمن و مایه اندوه شود. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده ی لقطه).

۲. «وأخرج أبو الشيخ عن علی بن ابی طالب علیه السلام انه قضی فی اللقیط انه حر و شروه بتمن بخرس.» سیوطی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲.  
 ۳. «روی زرارة عن أحدیهما انه قال فی لقیطه وجدت فقال حرة لا تشتري و لا تباع و إن كان ولد مملوك لك من الزنا فأمسك أو بع إن أحببت هو مملوك لك.» خود لقیط آزاده است و اگر از زنا بار دار باشد نسبت به بچه ی او مخیر در فروش و غیر آن هستی. محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق، ۴جلدی، ج ۳، ص ۱۴۵.

سؤال شد؟ حضرت پاسخ دادند چون کسی که آن‌ها را درهم درهم جمع می‌کند دیگر در راه خداوند خرج نمی‌کند.<sup>۱</sup> و چه صفت زیبایی خداوند برای این دراهم آورده است «دَرَاهِمٌ مَعْدُودَةٌ» درهم‌های قابل شمارش.

### (ب) ارزش افراد (آیه ی ۲۰)

در روایتی در خصال صدوق و عیون، امام الرضا علیه السلام فرمودند: هر قربانی که در مُنی تا روز قیامت ذبح شود فدیهِ إسماعیل علیه السلام است. در روایت دیگری حضرت فرمودند: قربانی‌های دیگر غیر قربانی حجّ هم فدیهِ إسماعیل می‌باشند.<sup>۲</sup> ذیل عبارت «شَرَّوهُ بِثَمَنِ بَحْسٍ» روایتی از ابن عباس آمده که گفت: بر امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شدم، وقتی در «ذو قار» برای جنگیدن با مردم بصره آماده شده بود و مشغول وصله کردن کفش خویش بود، از من پرسید: «قیمت این کفش چند است؟» گفتم: ارزشی ندارد. گفت: «به خدا سوگند که این را از فرمان‌روایی بر شما دوست‌تر دارم، مگر این که بتوانم حقی را بر پا دارم یا باطلی را از پا درآورم». سپس بیرون رفت و برای مردم خطبه خواند.<sup>۳</sup> در این روایت حضرت ارزش کفش پاره را از حکومت و فرمان‌روایی بالاتر بیان نمودند.

در مورد قیمت خرید و یا فروش یوسف یک روایت با دیگر روایات اختلاف دارد. امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: قیمت یوسف هجده درهم بوده است<sup>۴</sup> و امام علی علیه السلام آن را بیست درهم دانسته‌اند؛ زمانی که فرد یهودی برای سنجش علم جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابتدا سؤالاتی از خلیه‌ی اول پرسید و او قادر به پاسخگویی نبود، ابن عباس به محضر حضرت علی علیه السلام رفته، جریان را تعریف نموده و از ایشان درخواست کرد برای پاسخ سؤال‌ها بیایند. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین روزی را پیش بینی کرده و مرا مطلع کرده بودند. یهودی صد سؤال پرسید و پاسخ صحیح و متقن حضرت علی علیه السلام او را به شگرف آورد و به جانشینی آن حضرت اعتراف کرد، در جایی پرسید، بیست‌تایی چیست؟

۱. «عن محمد بن یعقوب، عن علی بن محمد، یاسناده رفعه قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام لبعض أصحابه، و قد سأله عن مسائل: ..... و إنما سَمَى الدرهم درهما، لأنه دار همّ. من جمعه، و لم ینفقه فی طاعة الله، أورثه النار.» صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۸.

۲. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱۲، ص ۱۲۳.

۳. «قال عبد الله بن عباس عنه دخلت على أمير المؤمنين علیه السلام بذي قار وهو يخصف نعله فقال لي ما قيمة هذا النعل فقلت لا قيمة لها فقال علیه السلام والله لهي أحب إلي من إمرتكم إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً ثم خرج فخطب الناس فقال: «صباحي صالح، نهج البلاغة، ص ۷۶.»

۴. «عن ابن حصين عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله: وَ شَرَّوهُ، إلى قوله: مَعْدُودَةٌ قال: كانت الدراهم ثمانية عشر درهما.» عیاشی، *کتاب التفسیر*، پیشین، ص ۱۷۲.

حضرت فرمودند: فروش یوسف به بیست درهم.<sup>۱</sup> و همچنین حضرت امام سجاد علیه السلام<sup>۲</sup> و حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: بیست درهم<sup>۳</sup> بوده و امام رضا علیه السلام می فرمایند: برادران یوسف علیه السلام او را در ازای بیست درهم که قیمت یک سگ شکاری کشته شده است به فروش رساندند! و بخش، همان نقص است.<sup>۴</sup>

### ج) فروشندگان یوسف (آیه ی ۲۰)

در ادامه ی روایت قبلی، ابو حمزه از قول امام سجاد علیه السلام بیان فرمودند: روز که شد برادران با خود گفتند برویم ببینیم حال یوسف چگونه است؟ مرده است یا زنده؟ و چون به کنار چاه رسیدند، کاروانیان را دیدند که در آن جا نزول نموده و کسی را فرستاده اند تا برای آن ها از آن چاه آب بیاورد و او دلو خود را انداخت و چون بیرون کشید دید پسری دستش را به دلو گرفته بالا آمد او به رفقایش گفت: مژده این پسری است! و چون او را بیرون آوردند برادران یوسف نزدیک آمدند و گفتند: این غلام ما است دیروز از ما در این چاه افتاده و ما امروز آمده ایم او را بیرون بیاوریم و یوسف علیه السلام را از دست آن ها گرفتند و به کناری بردند و به او گفتند: اقرار می کنی تو غلام ما هستی تا تو را به آن ها بفروشیم در غیر این صورت تو را خواهیم کشت! یوسف گفت: مرا نکشید، هر کار می خواهید بکنید او را برای فروش نزد آن کاروان بردند و گفتند آیا کسی از شما هست که این غلام را از ما بخرد. مردی از آن ها او را به بیست درهم خرید و برادرانش به او بی رغبت بودند.<sup>۵</sup>

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام في سؤال بعض اليهود علياً عليه السلام عن الواحد إلى المائة: فما العشرون؟ قال: ... بيع يوسف بعشرين درهما.» صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۱؛ این روایت را نیز ابن عباس دقیقاً با همین مضمون نقل نموده است. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ سَعِيدِ الْجَبَلِيُّ الصَّيْدَنَانِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الصَّلْتِ وَ اللَّفْطُ لَهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ [مُحَمَّدٌ] بْنُ نَصْرِ بْنِ الْخَزَّازِ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ بْنِ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ يَهُودِيَّانِ أَحْوَانِ مِنْ رُؤَسَاءِ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَا يَا قَوْمِ إِنَّ نَبِيَّنَا حَدَّثَنَا...» صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۹۵.

۲. «عن علي بن الحسين عليه السلام قال: و كانوا عشرة اقتسموها درهمين درهمين.» طبرسی، مجمع البيان، ج ۳ ص ۲۲۰.

۳. «عن الحسن، عن رجل، عن الصادق عليه السلام كانت عشرين درهماً.» فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۱؛ عیاشی، پیشین، ص ۱۷۲، ح ۱۱.

۴. «قال علي بن إبراهيم: أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الرضا عليه السلام في قول الله: وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ. قال: كانت عشرين درهماً و البخس: النقص و هي قيمة كلب الصيد، إذا قتل كانت قيمته عشرين درهماً.» بحرانی، البرهان پیشین، ص ۱۶۷.

۵. «عن علي بن الحسين عليه السلام أنهم لما أصبحوا قالوا: انطلقوا بنا، حتى نلظ ما حال يوسف، أمات، أم هو حي. فلما انتهوا إلى الجب، وجدوا بحضرة الجب سيارة، و قد أرسلوا واردهم و أدلى دلوه. فلما جذب دلوه، فإذا هو بغلام متعلق بدلوه. فقال لأصحابه: يا بشرى! هذا غلام! فلما أخرجوه، أقبل إليهم إخوة يوسف، فقالوا: هذا عبدنا سقط [منّا] أمس في هذا الجب و جئنا اليوم لنخرجه. فانتزعوه من أيديهم. و تتخوا

در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده: یوسف محبوب و مورد توجه خاص پدر بود اما برادرانش او را به عنوان برده به مقدار پول بی‌ارزشی فروختند ولی از حکمت خداوند غافل بودند؟! که او را از بردگی به پادشاهی خواهد رسانید.<sup>۱</sup>

با توجه به روایت‌های امام سجاده علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام می‌توان چنین برداشت نمود که پولی که بابت فروش یوسف از مالک ابن زعر گرفتند بیست درهم بوده است و همان‌طور که امام رضا علیه السلام بیان نمودند: یوسف رابه قیمت دیه سگ‌شکاری، وقتی که مرده باشد فروختند<sup>۲</sup> و دیه سگ شکاری مطابق نظر کارشناسی ائمه علیهم السلام بیست درهم معین شده است<sup>۳</sup> ما به این نتیجه می‌رسیم، طبق فرمایش امام سجاده علیه السلام که قبلاً گذشت در اصل پولی که بابت فروش یوسف دریافت کردند، بیست درهم بوده که دو درهم، دو درهم، بین خودشان تقسیم کردند.

### ۲،۶،۳. مقایسه ی مفاد ظاهر با مفاد روایی (آیات ۱۹-۲۰)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

در تفاسیر اجتهادی به مطالبی در خصوص ظاهر آیه **﴿وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ﴾** و این که فروشندگان یوسف علیه السلام چه کسانی بودند، گفتگو است و بین مفسرین و روایات کمی اختلاف وجود دارد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه فرمودند: ظاهر آیات این است که کاروانیان اقدام به چنین کاری کردند، زیرا در آیات قبل سخنی از برادران نیست و با پایان آیه قبل که گذشت بحث برادران تمام شده است، و ضمیرهای جمع در جمله «ارسلوا» و «اسروه» و «شروه» همه به کاروانیان باز می‌گردد.

---

به ناحیه فقالوا: إِمَّا أَنْ تَقْرَ لَنَا أَنْكَ عِبْدَنَا، فَنَبِيعَكَ [علی] بعض هذه السَّيَّارَةِ، أَوْ نَقْتَلِكَ! فقال لهم يوسف: لا تقتلونني، و اصنعوا ما شئتم. فأقبلوا به إلى السَّيَّارَةِ، فقالوا: أَمْنُكُمْ مِنْ يَشْتَرِي مَنْ هَذَا الْعَبْدُ؟ فاشتراه رجل منهم بعشرين درهما. و كان إخوته فيه من الزَّاهِدِينَ.» صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۸، ح ۱.

۱. «عن عبد الله بن سليمان عن جعفر بن محمد عليه السلام قال قد كان يوسف بين أبويه مكرما- ثم صار عبدا حتى بيع بأخس و أوكس الثمن ثم لم يمنع الله أن بلغ به حتى صار ملكا» الأوكس: الأنقص.» عياشي، پیشین، ص ۱۷۲؛ مجلسی، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۱؛ بحرانی، پیشین، ص ۲۴۷.

۲. «عن الرضا عليه السلام في قول الله: وَ شَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ. قال: كانت عشرين درهما و البخس: النقص و هي قيمة كلب الصيد، إذا قتل كانت قيمته عشرين درهما.» بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۱۶۷.

۳. «و في رواية ابن فضال عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دِيَّةُ كَلْبِ الصَّيْدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَ دِيَّةُ كَلْبِ الْأَمَاشِيَّةِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا وَ دِيَّةُ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ لِلصَّيْدِ وَ لَا لِلْمَاشِيَّةِ رَبِيلٌ مِنْ تُرَابٍ عَلَى الْقَاتِلِ أَنْ يُعْطَى وَ عَلَى صَاحِبِهِ أَنْ يَقْبَلَ.» صدوق، من لا يحضره الفقيه، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم، ۴ جلد، باب نوادر الدیات، ج ۴، ص ۱۷۰، ح ۵۳۹۱.

### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

در مورد فروش یوسف روایاتی از شیعه و اهل تسنن وارد شده، از علی بن الحسین، امام باقر و امام رضا علیهم السلام به طور مختصر که «ثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» بیان شده است. روایات تنها به این مسئله پرداخته که مقدار آن پول چقدر بوده، و این که بینشان تقسیم شده است. و اما آن چه در برخی تفاسیر اجتهادی آمده بسیار فراتر از روایات شیعه-می باشد.

### ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

در بررسی محدودی که به عمل آمد روایات شیعه در خصوص آیهی بیست سورهی یوسف، محدود است اما روایات اهل تسنن بیشتر می باشند با این تفاوت که هیچ کدام حدیث نبوی نمی باشند.

### ۲،۷. یوسف در کاخ عزیز مصر (آیات ۲۱-۲۲)

وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَتْهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ اَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَ لِيُعَلِّمَهُ مِنَ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَ لَآ كِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۲۱﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۲۲﴾

#### ترجمه‌ی آیات

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید [عزیز مصر]، به همسرش گفت: «مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی دانند! (۲۱) و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [نبوت] و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم! (۲۲)

### ۲،۷،۱. مفاد ظاهری (آیات ۲۱-۲۲)

#### إشارة

یکی از مظاهر عجیب قدرت و تسلط خداوند بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسائل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف علیه السلام اگر نقشه‌ی برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌افتاد و اگر به چاه نیفتاده بود، به مصر نمی‌رفت، و اگر به مصر نرفته بود به زندان نمی‌رفت و اگر آن خواب عجیب فرعون نبود سرانجام عزیز مصر نمی‌شد. یوسف در این محیط جدید که یکی از کانون‌های مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد، از یک طرف کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد، و از سوی دیگر منظره‌ی بازار برده فروشان در ذهن او مجسم می‌شد، و از مقایسه این دو با هم، رنجی که اکثر مردم متحمل می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و به فکر پایان دادن به این وضع بود. آری او در این محیط پر غوغای جدید، چیزهای زیادی آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرایط کاری از دستش ساخته نبود؛ او در این دوران دائماً مشغول خودسازی، و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گویی: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم و بدین سان غلام رانده شده‌ای را که به او بی رغبت بودند، پسر عزیز مصر گردید؛ و صاحب مقامی دولتی (مادی) شد. و اما مقام معنوی او دانایی به علم تعبیر خواب و دانستن عواقب امور و آیین‌های زندگی و نظام‌های جهان هستی بود<sup>۱</sup>. خداوند در این آیات به رشد عقلی و جسمی حضرت یوسف نظر دارد. منظور از «حکم»، یا مقام وحی و نبوت است؛ و یا عقل و فهم و قدرت بر دآوری صحیح که خالی از هوا پرستی و اشتباه باشد. و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که توأم با جهل نباشد. «حکم و علم» دو بهره‌ی پر ارزش الهی بود که خدا به یوسف علیه السلام به خاطر تقوا و شکیبایی و توکل، به او عنایت کرد و یکی از «محسنین» بر گزیده شد. <sup>۲</sup>دسته‌ی هفتم، آیات (۲۱-۲۲) در دو موضوع: «از حسیض ذلت تا اوج عزت کسب رتبه ی حکما و علما» ذکر می‌گردد.

#### الف) از حسیض ذلت تا اوج عزت (آیه‌ی ۲۱)

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ﴾ عزیز مصر به همسرش گفت: مقام او را گرامی و محترم شمار و مانند بندگان دیگر او را به خدمت مگیر، بلکه بکوش، او را تربیت کن و کارهای مهم به او بسپار<sup>۳</sup> ﴿عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ

۱. مکارم، پیشین، ص ۳۵۸.

۲. مکارم، همان، ص ۳۶۱.

۳. مترجمان، تفسیر هدایت، پیشین، ص ۱۴۷.

تَتَّخِذَهُ وُلْدًا﴾ این جمله درخصوص دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی علیه السلام وقتی صندوقچه‌ی حاوی او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.<sup>۱</sup> و دیگری در همین آیه که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را گرامی بدار، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوند، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد. ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾ مردم می‌پندارند که حوادث زمان تصادفی است و نمی‌دانند که در ورای آنچه صُدْفه خوانده می‌شود اراده‌ی حکیمانه‌ای هست و در ورای نظام‌های طبیعی، تدبیر استوار خداوند سبحان وجود دارد. تدبیر الهی چنین اقتضا می‌کند که گروهی به یوسف علیه السلام بی‌رغبت باشند تا عزیز مصر او را بخرد، او را نکشند بلکه در چاه افکنند و نخستین قافله‌ای که از آن جا می‌گذرد رهسپار مصر شود و این گونه آن چه تصادف خوانده می‌شود به هم برسد و سرانجام یوسف علیه السلام سرور مصر گردد.<sup>۲</sup>

﴿وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ عطف بر محذوف است یعنی تا در بین مردم به عدالت رفتار کند و به او تأویل احادیث می‌آموزد تا بر وفق آن تدبیر امور بنماید، خواه مقصود از احادیث احداث و پدیده‌ها باشد یا احادیث رؤیا یا احادیث کتب آسمانی و اخبار انبیاء باشد یا اعم از همه‌ی این‌ها باشد، همه وجوه آن درست است.<sup>۳</sup>

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾ خداوند بر آن چه می‌خواهد مسلط است، و خواسته‌ی او را هیچ کس رد نمی‌کند؛ در داستان یوسف علیه السلام ثابت شد، که چون خدا خواست تا او در دنیا و آخرت به سبب ابتلا و گرفتاری عزیز گردد، و یعقوب علیه السلام خواست که از او جدا نشود و خدا بین آن دو جدایی انداخت، و یعقوب علیه السلام خواست که یوسف علیه السلام خواب خود را به برادران نگوید، و آنان خبردار شدند، و برادران یوسف علیه السلام به سبب حسدشان خواستند او را بکشند ولی منصرف شدند، و خواستند او را دلیل کنند ولی به سبب ذلیل شدن خودشان یوسف علیه السلام عزیز گشت، و خواستند مادام-العمر یوسف علیه السلام بنده باشد ولی مالک الرقاب اهل مصر گشت و زلیخا خواست او را گمراه کند، ولی خدا او را حفظ نمود و با زندان انداختن خواستند او را متهم کنند، در حالی که زندان موجب ظهور طهارت و بلندی مرتبه‌ی او شد<sup>۴</sup>

۱. قرائتی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۵۱.

۲. ملا فتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، پیشین، ص ۲۸.

۳. ریاضی، ترجمه بیان السعادة، ج ۷، ص ۴۴۹.

۴. محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، پیشین، ص ۲۹۲.

پس اگر خداوند اراده کند کسی را عزیز کند اگر تمام اهل عالم اراده کنند او را ذلیل کنند قدرت ندارند؛ و قدرت او بر آن‌ها غالب است.<sup>۱</sup> «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند (که آن‌چه برای یوسف علیه السلام از افکندن در چاه و بندگی و فروش او و سفارش مالک به زنش و تعلیم تعبیر رؤیا به او تاگام‌هایی برای مهیا ساختن یوسف علیه السلام جهت مقامی بود که در انتظار او بود) و از ادراک این معنی که اختیار کلیه امور با خدا است غافلند و نمی‌دانند که هیچ امری بی‌اراده الهی تحقق پیدا نمی‌کند. و چون حضرت یوسف علیه السلام به کمال رشد جسمی و عقلی رسید خداوند علم و حکمت به او عطا فرمود به طوری که در هر امر مشکلی عزیز مصر به او رجوع می‌فرمود؛ به سهولت انجام می‌داد و حکمش در مراعات فصل الخطاب بود و خداوند این مقام را بی‌سبب به او عنایت نفرموده بود؛ بلکه این پاداش نیکی و نیکوکاری او بود که بر مصائب صبر و با نفس اماره مخالفت فرمود.<sup>۲</sup>

«مِصْرُ» حدّ و مرز میان دو چیز یا دو قطعه زمین است. شهر را مصر گویند چون محدود است.<sup>۳</sup> به هر شهری که اطراف آن محدود باشد مصر گفته می‌شود.<sup>۴</sup> مصر در این‌جا شهر قاهره است و به همه مملکت نیز گفته می‌شود.<sup>۵</sup> همان مصر کنونی<sup>۶</sup> و چون بنیانگذار این شهر «المِصْرُ بنِ مِصْرَیْمِ بنِ حَامِ بنِ نُوحٍ علیه السلام» بوده به این نام شهرت یافته است و «الأَمْصَارِ» مفرد آن است، یعنی شهری بزرگ و تنبیه آن «المِصْرَانُ» دو شهر کوفه و بصره در عراق می‌باشند.<sup>۷</sup> در زمان خلافت عمر بن الخطاب توسط عمرو بن العاص فتح شد.<sup>۸</sup> مصر دارای تمدنی بس عظیم و رفاه و ثروت و انواع علوم و معارف بوده است.<sup>۹</sup> این کلمه پنج بار در قرآن کریم ذکر شده<sup>۱</sup> که به سه معنای ۱- فرعون ۲- شهر ۳- مملکت می‌باشد. و در این موارد گاهی اهل شهر و یا مملکت مد نظر است. مثل: «قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ»<sup>۲</sup>.

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، پیشین.

۲. محمد ثقفی تهرانی، تفسیر روان جاوید، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل مادهی مصر).

۴. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل مادهی مصر).

۵. معلوف، المنجد عربی - فارسی، ترجمه‌ی محمد بندر ریگی، تهران، انتشارات ایران، ش ۱۳۸۲، (ذیل مادهی مصر).

۶. أحمد بيم محمد فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، (ذیل مادهی مصر).

۷. طریحی، مجمع البحرین، (ذیل مادهی مصر).

۸. عمروعاص بامعاویه بیعت نکردمگران که شرط کردتایرای بیعت، به ایی (حکومت مصر) دریافت دارد، «وَأَمْ يَبِيعُ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا» محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه، جلدی، ص ۷۵؛ مصطفوی، التحقیق، (ذیل مادهی مصر).

۹. سید محمد حسینی شیرازی، تقریب القرآن الی الأذهان، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۶۷۳.



«أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» «الثوی»، به استمرار بر سقوط، هبوط، حقارت، ضعف و مورد آزمایش واقع شدن دلالت می‌کند و اشاره دارد که عزیز مصر می‌خواست به همسرش زلیخاه گوشزد کند، حال که او برده است و در منزل ما جای گرفته، به دید حقارت با او رفتار نکن.<sup>۳</sup> «عَسَى» طمع ورزید و امیدوار شد. و خدا این واژه را ذکر کرد تا انسان به خداوند امیدوار شود. مثل: «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ»<sup>۴</sup> در کارزار امیدوار باشید «که خداوند دشمنانتان را هلاک می‌کند».<sup>۵</sup>

### ب) کسب رتبه ی حکما و علما (آیه ی ۲۲)

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» ظاهراً منظور از بلوغ اشدّ رسیدن به ابتدای سنّ جوانی است. کلمه ی «أشدّ» اوایل کمال همه‌ی نیروها و بین سی و چهل است، و مبدأ آن هجده و نهایت آن چهل سالگی است.<sup>۶</sup> سنینی از عمر انسان، که قوای بدنی بیشتری شود و به تدریج آثار کودکی زایل می‌گردد، این تغییرات از هیجده تا سن کهولت و پیری ادامه دارد.<sup>۷</sup> در آن موقع عقل آدمی پخته و کامل است.<sup>۸</sup> و برای پایان سن جوانی؛ دوازده، هجده، بیست، سی، حتی چهل و حد نهایت آن را شصت و دو سالگی می‌دانند. «أشدّ» از ماده‌ی «شدّ» به معنی گره محکم است و در این جا استحکام جسمانی و روحانی است و «بلوغ اشد» رسیدن به این مرحله است. این عنوان در قرآن به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

۱. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» یونس / ۸۷؛ «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» یوسف / ۲۱؛ «وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» یوسف / ۹۹؛ «أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» زخرف / ۵۱؛ «اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» بقره / ۶۱
۲. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی مصر).
۳. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، (ذیل ماده‌ی ثوی)؛ طریحی، مجمع البحرین، (ذیل ماده‌ی ثوی)؛ المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۱۹۹، ما أوله الثاء؛ قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی مصر).
۴. اعراف / ۱۲۹.
۵. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی عسی).
۶. ریاضی، ترجمه بیان السعادة، پیشین، ص ۴۵۴.
۷. حسین بن علی کاشفی سبزواری، مواهب علیّه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۰۶.
۸. طباطبایی، المیزان، ص ۱۱۸.
۹. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۱۷.
۱۰. فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۸۳.

أَشُدَّةٌ<sup>۱</sup> نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد. و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ تا زمانی که بلوغ اشد پیدا کند و به چهل سال برسد.<sup>۲</sup> و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: ﴿ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَتَّكُونُوا شُيُوخًا﴾ سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری.<sup>۳</sup> این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مرحله‌ای را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آن‌ها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با نوعی پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و هم‌چنین بعد از آن سیر قوس نزولی و گرایش به سستی. در آیه‌ی مورد بحث منظور مرحله بلوغ جسم و روح یوسف علیه السلام است.<sup>۴</sup>

﴿تَيَّاهُ حُكْمًا﴾ حکمی که خدا به یوسف علیه السلام داده بوده حکم الله است، و این همان حکمی است که ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود مسألت می‌کرد که ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۵</sup> خداوند از آن علم و حکم به همه نیکوکاران می‌دهد. ﴿وَ عِلْمًا﴾ علمی که خداوند به او داده، علم خالصی است که با جهل، هوای نفس، وسوسه‌های شیطانی، تزلزل، شک آمیخته نیست. ﴿وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾<sup>۶</sup> و ﴿وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۷</sup> جمله دلالت می‌کند که این حکم و علم به عنوان پاداش به وی داده شد، چرا که او از نیکوکاران بود. و بعید نیست که از جمله‌ی مذکور نیز استفاده کرد که خداوند از این علم و حکم به همه نیکوکاران، به قدر نیکوکاریشان، عنایت می‌کند.<sup>۸</sup>

۲،۷،۲. مفاد روایی (آیات ۲۱-۲۲)

#### اشاره

- 
۱. اسراء/ ۳۴.
  ۲. احقاف/ ۱۵.
  ۳. غافر/ ۶۷.
  ۴. مکارم و همکاران، پیشین، ص ۳۶۰.
  ۵. الشعراء/ ۸۳.
  ۶. یوسف/ ۲۱.
  ۷. انعام/ ۸۴؛ القصص/ ۱۴؛ یوسف/ ۲۲.
  ۸. موسوی همدانی، المیزان، پیشین، ص ۱۶۰.

تعداد روایات برخی از منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل (آیات ۲۱-۲۲) سوره یوسف ۲۷ روایت تفسیری از معصوم علیه السلام که به این ترتیب می‌باشند: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو روایت در (منیة المرید و روضة الواعظین) و از امام علی علیه السلام سه روایت در (الکافی و عیون الحکم و المواعظ «اللیثی» و نهاییه) و از امام محمدباقر علیه السلام دو روایت (عیاشی و نور الثقلین) و از امام جعفر صادق علیه السلام ۱۸ روایت (وسائل الشیعه، خصال، عیاشی، فقه القرآن، التهذیب، من لایحضره الفقیه، البرهان، معانی الاخبار، غرر الحکم و درر الکلم، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه و الکافی) و از امام رضا علیه السلام یک روایت در (الفقه- المنسوب إلى الامام الرضا علیه السلام) این روایات در سه موضوع متفاوت که شامل: حسن و جمال یوسف و «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» و «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» بیان خواهند شد.

#### الف حسن و جمال یوسف (آیه ی ۲۱)

عزیز مصر که یوسف را خریده بود به زن خود سفارش کرد و گفت: این غلام رانیکو دار؛ امید است برای ما نفع بسیار داشته باشد (هنگام فروش) و یا او را به جای اولادی بگیریم (اگر دیدیم لیاقت آن را دارد چون اولاد نداریم). ابو حمزه گوید: امام سجاد علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام زیباترین مردم زمان خود در حسن و جمال بوده، و (راعیل ملقب به زلیخا همسر عزیز مصر در تربیت یوسف کوشش بسیار می‌کرد و نهایت رسیدگی را می‌نمود تا) زمانی که آن حضرت به حد رشد و بلوغ رسید.<sup>۱</sup>

امام سجاد علیه السلام فرمود: یوسف زیباترین فرد زمان خویش بود و چهره‌اش همچون ماه درخشانده، هیچ زنی نبود که به او بنگرد و محبت یوسف در دلش جای نگیرد، وقتی به سن بلوغ رسید، مورد توجه همسر عزیز مصر قرار گرفت؛

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ صَلَّىتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ سَارَ بِهِ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنَ الْبَدُو حَتَّى أَدْخَلَهُ مِصْرَ فَبَاعَهُ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنَ الْبَدُو مِنْ مَلِكِ مِصْرَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا قَالَ أَبُو حَمْرَةَ فَقُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنْ كَمْ كَانَ يُوسُفُ يَوْمَ الْقُوَّةِ فِي الْجُبِّ فَقَالَ كَانَ إِبْنُ تِسْعِ سِنِينَ فَقُلْتُ كَمْ كَانَ بَيْنَ مَنْزِلِ يَعْقُوبَ يَوْمَئِذٍ وَ بَيْنَ مِصْرَ فَقَالَ مَسِيرَةَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا قَالَ وَ كَانَ يُوسُفُ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهِ.» محمد بن علی ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۵.

بطوری که دل باختگی او شد و باعث رفت و آمدهای مشکوک زلیخا، او همواره منتظر فرصتی بود تا از یوسف کام ستاند.<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند روز قیامت به علی علیه السلام نیرویی چون نیروی جبرئیل و پرتوی چون پرتو آدم علیه السلام و بردباری چون بردباری رضوان و زیبایی و جمالی چون جمال یوسف علیه السلام و صدایی شبیه صدای داود علیه السلام ارزانی می‌فرماید و اگر نه این بود که داود خطیب به شت است، به علی علیه السلام هم صوتی چون صوت او داده می‌شد، و علی علیه السلام نخستین کس است که از سلسبیل و زنجبیل می‌آشامد.<sup>۳</sup> هر گامی که علی علیه السلام بر صراط می‌نهد جای پای دیگرش استوار می‌شود و همانا برای علی علیه السلام و شیعیانش در پیشگاه خداوند متعال منزلتی است که همگان بر آنان غبطه می‌خورند.<sup>۴</sup> پیامبر ﷺ فرموده‌اند: بر در به شت نوشته شده است: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ**، علی برادر رسول الله است. و این نوشته دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین نوشته شده است.<sup>۵</sup>

#### ب) ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ در روایات شیعه و اهل تسنن (آیه ۲۲)

عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در مورد: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ فرمودند: زمانی که پسر سیزده سالش تمام شود و چهارده ساله شود، هر آنچه بر محتملین واجب است، بر وی نیز واجب می‌شود، خواه او نیز به این مرحله رسیده باشد، یا نرسیده باشد، کارهای نیک و گناهان او ثبت و ضبط، و اجازه‌ی هر گونه دخل و تصرف در مال خود را دارد مگر این که فردی ضعیف و یا سفیه<sup>۶</sup> (سبک مغزی و بی بند و باری) باشد.<sup>۱</sup>

۱. نعمت الله بن عبد الله جزائری، *داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم*، ترجمه قصص الانبیاء جزائری، تهران، انتشارات هاد، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ۱ جلدی، ص ۲۷۵.

۲. «و فی علل الشرائع، عن السَّجَّادِ علیه السلام؛ و کان یوسف من أجمل أهل زمانه. فلما راهق یوسف، راودته امرأة الملك عن نفسه. فقال: لها: معاذ الله أنا من أهل بیت لا یزنون. فغلقت الأبواب علیها و علیه، [و قالت: لا تخف. و ألقیت نفسها علیه.] فأقلت منها هاربا إلى الباب، ففتحته. فلحقته، فجدبت قمیصه من خلفه، فأخرجته منه. فأقلت یوسف منها فی ثیابه.» صدوق، *العلل الشرائع*، ج ۱، ص ۴۸ - ۴۹؛ قمی مشهدی، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، پیشین، ص ۳۰۷.

۳. انسان/۱۹-۱۸.

۴. بخشی از این روایت به نقل از مناقب بن شهر آشوب در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۱۴ - ۹۴ - ۹۸؛ جلد ۳ فضائل الخمسه آمده است.

۵. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ كُتِبَ عَلَيَّ بِأَبِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ أُخْرَسُورِلُ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِاللَّيْلِ غَام.» محمد بن احمد فتال نیشابوری، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، ج ۱، ص ۱۱۰.

۶. السَّفَهَةُ: خَفَّتْ و سبکی در بدن، این واژه در سبک‌سری و ناآرامی نفس که در نتیجه‌ی کمبود عقل و خرد است در کارهای دنیوی و اخروی هر دو به کار می‌رود، در باره سفاهت دنیایی، ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ / ۵ نساء؛ اموال خویش به کم خردان ندهید، و در باره

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم؟ چه زمانی مال پسر بچه‌ی یتیم را در اختیارش قرار می‌دهند؟ حضرت پاسخ دادند: هرگاه بالغ شد و اطمینان از بلوغ آشد او شد و ضعیف و سفیه نبود، عرض کردم بعضی از پسران، پانزده و یا شانزده ساله می‌شوند، ولی به بلوغ و رشد عقلی نمی‌رسند، حضرت پاسخ دادند: هنگامی که به سیزده سالگی رسید و ضعیف و سفیه نبود اجازه تصرف در مال خود را دارد، پرسیدم ضعیف و سفیه چیست؟ فرمود: سفیه، می‌گسار و شراب خوار است و ضعیف: فرد نادان است که در معامله در ازای یک شیء دو چیز را می‌دهد.<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام ملاک بلوغ را محتلم شدن دانسته‌اند که در این صورت حسنات و سیئات او نوشته می‌شود و اجازه‌ی مال خود را دارد، مگر این که ضعیف و سفیه باشد.<sup>۳</sup> و در روایت دیگری فرمودند: در صورتی که محتلم شد، ولی-

سفاهت اخروی «وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» ۴/ جن؛ به راستی که کم خرد و سفیه ما، در باره‌ی خداوند سخنان ناحق و بیهوده گفت و این سفاهت در دین است، «أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» ۱۳/ بقره. ۶؛ و «ضعف» هر کسی که در طبیعت کارش و عملش سست و ضعیف باشد «ضعیف»؛ ناتوان و «الضعف»، با فتحه حرف (ض) نارسایی در عقل و رأی است. *راغب، مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی ضعف).*

۱. «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ أَشَدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِي الْأَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً وَجَبَ عَلَيْهِ مَا وَجَبَ عَلَى الْمُحْتَلِمِينَ اِخْتَلَمَ أَمْ لَمْ يَخْتَلِمَ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَ كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ جَازَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ مَالِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَعِيفًا أَوْ سَفِيهًا.» محدث عاملی، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۱۹، ص ۳۶۴؛ کلینی، *الکافی*، حدیث ۳؛ *صدوق، الخصال*، ج ۲، ص ۴۹۵؛ ج ۹، ص ۱۸۴.

۲. «عن ابن سنان قال قلت لأبي عبد الله علیه السلام متى يدفع إلى الغلام ماله قال: إذا بلغ و أونس منه رشد، و لم يكن سفيها أو ضعيفا- قال: قلت فإن منهم من يبلغ خمس عشرة سنة- و ست عشرة سنة و لم يبلغ قال: إذا بلغ ثلاث عشرة سنة جاز أمره- إلا أن يكون سفيها أو ضعيفا، قال: قلت و ما السفيه و الضعيف قال: السفيه الشارب الخمر، و الضعيف الذي يأخذ واحدا باثنين» *عیاشی، کتاب التفسیر*، ج ۱، ص ۱۵۵؛ *مجلسی، البحار*، ج ۲۳، ص ۳۷-۳۹؛ *بحرانی، البرهان*، ج ۱، ص ۲۶۲؛ *فیض کاشانی، الصافی* ج ۱، ص ۳۳.

۳. «و عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى قَالَ اِخْتَلَامٌ قَالَ فَقَالَ يَخْتَلِمُ فِي سِتِّ عَشْرَةَ سَنَةً وَ سَبْعَ عَشْرَةَ وَ نَحْوَهَا فَقَالَ لَمَّا أَتَتْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَ جَازَ أَمْرَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا فَقَالَ وَ مَا السَّفِيهِ فَقَالَ الَّذِي يَشْتَرِي الدَّرْهَمَ بِأَضْعَافِهِ قَالَ وَ مَا الضَّعِيفُ فَقَالَ الْأَبْلَهُ.» سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، *فقه القرآن*، ۲جلدی، کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۲۰؛ *شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة* ج ۱۳، ص ۴۳۰. «عن الصادق علیه السلام و انقطاع یتیم، الاحتلام. و هو أشده. و إن احتلم و لم یؤنس منه رشد و كان سفيها أو ضعيفا، فليمسك عنه وليه ماله..... و فيهما، و في الكافي عنه قال: إذا بلغ الغلام أشده ثلاث عشرة سنة و دخل في الأربع عشرة، و جب عليه ما و جب على المحتلمين احتلم أو لم يحتلم. و كتبت عليه السيئات، و كتبت له الحسنات، و جاز له كل شيء إلا أن يكون ضعيفا أو سفيها.» محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، پیشین، ص ۴۸۰؛ محمد بن أحمد بن بابویه، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۶۴ ح ۵۷۱؛ محمد بن الحسن، طوسی، *تهذیب الأحکام* ج ۹ ص ۱۸۳-۱۸۴ ح ۷۳۹؛ کلینی، *الکافی*، ج ۷ ص ۶۹ ح ۷؛ *الخصال*، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: سأله أبي، و أنا حاضر، عن الیتیم متى يجوز أمره؟ قال: حتى يبلغ أشده. قال:

قابلیت تشخیص و حفاظت از اموالشان را نداشته باشند و یا سبک مغز، بی بند و بار و کم خرد باشد و توانایی حفظ مالش را نداشته باشد ولی او باید مواظب اموال آن پسر بچه‌ی یتیم باشد.<sup>۱</sup>

عیسی بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: در هفت سالگی دندان‌های کودک شروع به ریختن می‌کنند<sup>۲</sup> و هنگامی که نه ساله شد به او نماز را آموزش دهید و از او بخواهید که نماز بخواند و در ده سالگی او را جدا بخوابانید. در چهارده سالگی محتلم می‌شود و تا بیست و یک سالگی قد می‌کشد و در بیست و هشت سالگی عقلش کامل می‌شود مگر در مورد تجارب زندگی که مستلزم زمان است.<sup>۳</sup>

امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه‌ی پنج سوره نسا<sup>۴</sup> به یونس بن یعقوب فرمودند: بلوغ اشدّ رشدی است که فرد قابلیت تشخیص و نگاه‌داری از اموالشان را داشته باشد و نشانه رشد حفظ مال است.<sup>۵</sup> روایت امام رضا علیه السلام نیز مؤید همین مطلب می‌باشد که اگر پسر به رشد رسید او را در انجام بعضی از کارها مورد آزمایش قرار دهید و اگر اطمینان حاصل

قلت: و ما أشده؟ قال: احتلامه. قال: قلت: قد يكون الغلام ابن ثمان عشرة سنة، أو أقل، أو أكثر و لا يحتلم. : فإذا بلغ و كتب عليه الشىء، جاز أمره. إلا أن يكون سفيها أو ضعيفا. محمد بن الحسن، طوسی، تهذيب الأحكام، ج ۶ ص ۱۸۲، ح ۷۳۱.

۱. «فی من لا يحضره الفقيه، و التهذيب: عن الصادق علیه السلام: انقطاع یتیم الاحتلام. و هو أشده. و إن احتلم و لم یؤنس منه رشد و كان سفيها أو ضعيفا، فليمسك عنه وليه ماله.» قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، پیشین، ص ۴۸۰.

۲. يَتَغَرُّ الصَّبِيُّ: قَالَ فِي كِفَايَةِ الْمُتَحَفِّطِ «يَتَغَرُّ إِذَا سَقَطَتْ أَسْنَانُ الصَّبِيِّ قَبْلَ (تَغَرُّ) فَإِذَا نَبَتَتْ قَبْلَ (اتَّغَرُّ).» فيومی، المصباح المنير فی غريب الشرح الكبير للرافعي، (ذیل ماده‌ی تغر): الاتغار: سقوط سنّ الصبى و نباتها، و المراد به هاهنا السقوط. يقال إذا سقطت روائح الصبى قيل: تَغَرَّ فهو مُتَغَوَّرٌ، فإذا نبتت بعد السقوط قيل: اتَّغَرَّ، و اتَّغَرَّ بالثاء و التاء تقديره اتَّغَرَّ، و هو افتعل، من التَّغَرَّ و هو ما تقدّم من الأسنان. ابن أثير جزرى، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبٍ بِيَّاعِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَتَغَرُّ الصَّبِيُّ لِسَبْعٍ وَ يُؤْمَرُ بِالصَّلَاةِ لِتِسْعٍ وَ يُفْرَقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لِعَشْرِ وَ يَحْتَلِمُ لِأَرْبَعِ عَشْرَةَ وَ يَنْتَهَى طَوْلُهُ لِأَحْدَى وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ يَنْتَهَى عَقْلُهُ لِثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ إِلَّا التَّجَارِبَ.» كلینی، الكافي، ج ۱۳، ص ۵۰۱.

۴. (فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا).

۵. «یونس بن یعقوب قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام قول الله «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»، أى شىء الرشد الذى یؤنس منهم؟ قال: حفظ ماله.» عیاشی، تفسیر العیاشی. ج ۱، ص ۲۲۰؛ «و فی حدیث الصادق علیه السلام و قَدْ سُئِلَ عَنْ... إِيْنَاسِ الرُّشْدِ: هُوَ حِفْظُ الْمَالِ.» بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۳۴۳.

۶. توضیح آیه مربوط به تفسیر آیه‌ی ششم سوره‌ی نساء می‌باشد اما به خاطر رشد و آنست که ارتباط با رسیدن به سن رشد می‌باشد به آن استدلال شد؛ «وَأَرْوَى عَنِ الْعَالِمِ لَا يُتَمَّ بَعْدَ اِحْتِلَامٍ فَإِذَا اِحْتَلَمَ اِمْتَحِنَ فِي أَمْرِ الصَّغِيرِ وَ الْوَسِيطِ وَ الْكَبِيرِ فَإِنْ أُوْنِسَ مِنْهُ رُشْدٌ دَفَعَ إِلَيْهِ مَالَهُ وَ إِلَّا كَانَ عَلَى خَالَتِهِ إِلَى أَنْ يُؤْنَسَ مِنْهُ الرُّشْدُ.» مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶، ح ۱۳؛ منسوب به علی بن موسی علیه السلام الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، جلدی، ص ۳۳۲.

کردید که به رشد عقلی رسیده اموالش را به او بدهید تا با صلاح دید خود در آن‌ها تصرف کند و در غیر این صورت هنوز بالغ نشده، و ولی او باید مراقب اموالش باشد تا آن‌ها را تلف نکند. و باز امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه‌ی ۱۴ سوره- ی قصص<sup>۱</sup> خطاب به محمد بن نعمان فرمود<sup>۲</sup>: هنگامی که موسی علیه السلام به غایت نیروی خود رسید و کمال یافت او را حکمت و دانشی دادیم فرمود: «أَشُدُّهُ» رسیدن به غایت قوت و کمال جوانی او یعنی هجده سال است، و «استوی»: در چهره‌اش مو روئید.<sup>۳</sup>

همان حضرت به ابی بصیر فرمود: وقتی سن پسر به سی و سه سالگی رسید به تحقیق به حد بلوغ کامل خود رسیده است و منتهای رشد او در چهل سالگی است، و در چهل و یک سالگی رو به نقصان عمر می‌رود، سزاوار است فردی که به سن پنجاه سالگی می‌رسد از نظر عمل به سان کسی باشد که در حال جان دادن است رفتار کند که دیگر وقتی ندارد؟!<sup>۴</sup>

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «أَشُدُّ» چهل سال است، و آن سن قوت است چنان که خدا درباره‌ی حضرت یوسف علیه السلام فرموده: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ یعنی چون به سن قوت رسید به او حکمت و دانش عطا نمودیم و در این‌جا مراد از قوت، قوت عقل و دانش و رأی است زیرا که ابتدای کمال آن چهل سال است.<sup>۵</sup>

با علم به این که فضل بن حسن طبرسی و دیگر مفسرین<sup>۱</sup> در موارد بسیاری، از روایات وارده در کتب معتبر اهل سنت استفاده نمودند، ما نیز برای روشن شدن مطلب در مورد این عبارت از آیه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» روایاتی را بیان می‌کنیم.

۱. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا».

۲. «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَخْوَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» قَالَ أَشُدُّهُ: ثَمَانِ عَشْرَةَ سَنَةً وَاسْتَوَى التَّحْيِي. «صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۲۶».

۳. التحی: یعنی چهره‌اش موی در آورد. أحمد فیومی، مصباح المنیر، (ذیل ماده‌ی لحي)؛ مصطفوی، التحقیق، (ذیل ماده‌ی لحي).

۴. «عن ابی بصیر، قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: «إذا بلغ العبد ثلاثا و ثلاثین سنة فقد بلغ أشده، و إذا بلغ أربعین سنة فقد انتهى منتهاه، فإذا بلغ إحدى و أربعین فهو فی النقصان، و ینبغی لصاحب الخمسین أن یکون کمن هو فی النزاع». بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۵۳۱».

۵. «عن ابی بصیر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام إذا بلغ العبد ثلاثا و ثلاثین سنة فقد بلغ أشده و إذا بلغ أربعین سنة فقد انتهى منتهاه و إذا بلغ إحدى و أربعین فهو فی النقصان و ینبغی لصاحب الخمسین أن یکون کمن هو فی النزاع». بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۵۳۱؛ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۵۴۵».

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ در روایات اهل سنت نیز به سنین متفاوتی إطلاق گردیده است. در روایتی آمده‌از هیجده تا

سی سالگی<sup>۲</sup> یا سی و اندی سالگی است.<sup>۳</sup>

### ج) ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ در روایات فریقین (آیه ی ۲۲)

﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ منظور از «حکم» و حکمت، گفتار برنده‌ای است که به فرزانی بخواند، و منظور از علم و دانش بیان کردن چیزی است همان گونه که هست به نحوی که در دل اثر کند<sup>۴</sup> و حضرت علی علیه السلام فرمودند: هم‌نشین اهل ورع و حکمت باشید زیرا اگر اهل علم باشید بر علم شما می‌افزاید و اگر جاهل باشید روش صحیح را به شما آموزش می‌دهند<sup>۵</sup> و صفت حضرت یوسف علیه السلام علیم است به این که خداوند یگانه‌است و این خداوند یگانه به او جمیع علوم را آموخته، بدون این که به مکتبی رفته‌باشد بلکه علم ایشان خدادادی است.<sup>۶</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند در وجود هفت تن از پیامبران علیهم السلام علوم خاصی را به ودیعه گذاردند: در وجود حضرت آدم علیه السلام جمیع اسماء را، و به حضرت خضر علیه السلام تسلط بر علم غیب، و به حضرت یوسف علم تعبیر خواب و به حضرت داود علیه السلام علم ساخت زره و نحوه‌ی درست استفاده از صنعت و تکنولوژی فراتر از علم زمان خودش را، و به حضرت سلیمان علیه السلام علم آشنایی به تمام زبان‌ها حتی زبان پرندگان، و به حضرت عیسی علیه السلام علم آگاهی از آیین‌های آسمانی در تورات و انجیل، و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم علم شرایع از حضرت آدم علیه السلام تا آنچه را که به خودایشان داده شده

۱. فضل بن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۳۹؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ حسین بن علی ابوالفتح رازی، روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۴۲؛ أبو المحاسن حسین بن حسن جرجانی، جلاء الأذهان و جلاء الأخران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۴، ص ۳۰۵؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۱۹۷؛ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۱۷؛ طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۷۶.

۲. ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ الأشد من ثمانی عشرة سنة إلى ثلاثین سنة عن ابن عباس. «ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۲۱۱۹. ۳. «حدثنا عن علی بن الهیثم، عن بشر بن المفضل، عن عبد الله بن عثمان بن خثیم، عن مجاهد، قال: سمعت ابن عباس یقول فی قوله: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ قال: بضعا و ثلاثین سنة.» محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۲، ص ۱۰۶.

۴. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق چاپ اول، ج ۲، ص ۴۲۵. ۵. «أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: جالس أهل الورع و الحکمة و أكثر منافقتهم فإنک إن کنت جاهلا علموک و إن کنت عالما ازدتت علما.» لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۲۳، الباب الخامس مما ورد من حکم أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی حرف الجیم.

۶. ابن منظور، لسان العرب، (ذیل ماده‌ی علم)؛ ابن اثیر جزیری، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، (ذیل ماده‌ی علم).



واکنون ما از طریق وارثان برحق وی از آن بهره می‌بریم.<sup>۱</sup> و هم‌چنین علم جناب یوسف، در تعبیر خواب او که خانواده مجدداً دور هم گرد آمدند و مملکت داری، که در روایت دیگری از امام محمدباقر علیه السلام آمده است: حضرت یوسف علیه السلام بر همه‌ی سرزمین مصر فرمان روایی می‌کرد<sup>۲</sup>، و باعث اجتناب<sup>۳</sup> و برگزیده‌ی پروردگار متعال شدن گردید. امام صادق علیه السلام فرمودند: شخص حسود پیش از آن که به محسود خود ضرر بزند به نفس خود صدمه زده است، مانند ابلیس که به واسطه حسد ورزیدن به حضرت آدم علیه السلام، خود را مستحق لعنت کرده و از پیشگاه عظمت و رحمت مطرود گردید، و در پشت سر این حسد، حضرت آدم علیه السلام به مقام نبوت و هدایت نائل شده، و از بندگان برگزیده پروردگار گردید.<sup>۴</sup>

و در مجمع البیان از قول امام محمدباقر علیه السلام نقل می‌کند: که حضرت یوسف دارای دو وظیفه بزرگ الهی بود رسالت<sup>۵</sup> و نبوت<sup>۶</sup> و هم‌چنین گفتند: که منظور از حکم حکومت و قضاوت میان مردم و منظور از علم، علم به راه‌های

۱. «عنه: عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن النضر بن سويد، عن یحیی الحلبي، عن برید بن معاوية، عن محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي عبدالله علیه السلام: أصلحك الله، بلغنا شكواك و أشقنا، فلو أعلمتنا أو علمتنا من؟ فقال: «إن علياً علیه السلام كان عالماً، و العلم يتوارث، فلا يهلك عالم إلا بقي من بعده من يعلم مثل علمه، أو ما شاء الله» بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۸۶۷.

۲. «عن الثمالي عن أبي جعفر علیه السلام قال قال ملك يوسف مصر و برارها لم يجاوزها إلى غيرها.» عیاشی، پیشین ص ۱۸۱؛ بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۲۵۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی اجتناب).

۴. «قال الصادق علیه السلام: الحاسد يضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود، كإبليس اورث لنفسه اللعنة، و لآدم علیه السلام الاجتناب و الهدى و الرفع الى محل حقایق العهد و الاصطفاء، فكن محسوداً و لا تكن حاسداً، فان میزان الحاسد ابداء خفيف بثقل میزان - المحسود، و الرزق مقسوم، فما ذا ينعف الحسد الحاسد، و ما ذا يضر المحسود الحسد.» مصطفوی، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۲۱۱.

۵. «قال النبي صلی الله علیه و آله عَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى سَبْعَةَ نَفَرٍ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ الْخَضِرَ عَلَّمَ الْفِرَاسَةَ وَ يُوسُفَ عَلَّمَ التَّعْبِيرَ وَ دَاوُدَ صَنَعَةَ الدُّرُوعِ وَ سُلَيْمَانَ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ عِيسَى التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَلَّمَ الشَّرْعَ وَ التَّوْحِيدَ [وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ] وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ [الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ] فَعَلَّمَ آدَمَ علیه السلام كَانَتْ سَبَباً فِي سُجُودِ الْمَلَائِكَةِ لَهُ وَ الرَّفْعَةِ عَلَيْهِمْ وَ عَلَّمَ الْخَضِرَ كَانَتْ سَبَباً لَوْجُودِ مُوسَى تَلْمِيذاً لَهُ وَ يُوسُفَ علیه السلام وَ تَدَلُّهُ لَهُ كَمَا يُسْتَفَادُ مِنَ الْآيَاتِ الْوَارِدَةِ فِي الْقِصَّةِ وَ عَلَّمَ يُوسُفَ كَانَتْ سَبَباً لَوْجُودِ الْأَهْلِ وَ الْمَمْلَكَةِ وَ الْاجْتِنَاءِ وَ عَلَّمَ دَاوُدَ كَانَتْ سَبَباً لِلرَّئَاسَةِ وَ الدَّرَجَةِ وَ عَلَّمَ سُلَيْمَانَ كَانَتْ سَبَباً وَجَدَانَ بَلْقِيسَ وَ الْغَلْبَةَ وَ عَلَّمَ عِيسَى كَانَتْ سَبَباً لِرُؤَالِ التَّهْمَةِ عَنْ أُمِّهِ وَ عَلَّمَ مُحَمَّدًا كَانَتْ سَبَباً فِي الشَّفَاعَةِ طَرِيقُ الْجَنَّةِ فِي أَيْدِي أَرْبَعَةِ الْعَالِمِ وَ الرَّاهِدِ وَ الْعَابِدِ وَ الْمُجَاهِدِ فَإِذَا صَدَّقَ الْعَالِمُ فِي دَعْوَاهُ رَزَقَ الْحِكْمَةَ وَ الرَّاهِدُ يَرْزُقُ الْأَمْنَ وَ الْعَابِدُ الْخَوْفَ وَ الْمُجَاهِدُ التَّنَاءُ.» زين الدين بن علي شهيد ثانی، منية المرید، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، جلدی، ص ۱۲۴

۶. «قال الصادق علیه السلام...النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَ الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ.» كلینی، اصول کافی، ج ۱، باب الفرق بین الرسول و النبي و المحدث، ص ۱۷۶، ح ۱.

مصلح کار مردم بود، زیرا مردم وقتی قضاوتی را نزد عزیز می‌بردند به یوسف علیه السلام دستور می‌داد میان آن‌ها قضاوت کند، چون خرد و درایت او را در قضاوت دیده بود. خداوند به حضرت یوسف علیه السلام به عنوان پادشاه اعمال نیک و تقوا و پرهیزکاری‌اش و تحمل بلاها و سختی‌ها سلطنت و فرمانروایی علم و حکمت آموخت.<sup>۲</sup>

در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید آمده: حضرت یوسف علیه السلام به خود ریاضت می‌داد، یعنی با وجودی که تمام خزائن و داری‌های سرزمین مصر در اختیارش بود به خود گرسنگی می‌داد، وقتی علترا جويا می‌شدند، می‌گفت: افرادی از گرسنگی می‌نالند و اگر رعایت نکنم می‌ترسم آن‌ها را فراموش کنم.<sup>۳</sup> و به فرزندان نیز در مراعات حقوق مردم و توجه به افراد مستمند جامعه سفارش می‌کرد. زیرا اگر شکم سیر شد، قوه‌ی تفکر تعطیل، و حکمت و دانش را به بند می‌کشد و سستی بر شما غلبه می‌کند و قدرت بر انجام عبادت و لذت ارتباط با خدا را از دست می‌دهید.<sup>۴</sup> از امام صادق علیه السلام سؤال شد حق و حقوق مسلمانان بر یکدیگر چیست؟ فرمودند: هفت مورد می‌باشند؛ یکی از آن‌ها این که نباید تو سیر باشی و آن‌ها گرسنه.<sup>۵</sup> و حضرت در مناجات‌های خود می‌گوید: خداوند! به تو پناه می‌برم از نفسی که سیری پذیر نیست.<sup>۶</sup> به نظر می‌رسد، یوسف نیز از خداوند چنین درخواستی را داشته‌اند.

### ۲،۷،۳ مقایسه‌ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۲۱-۲۲)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

منظور از حکمت، گفتار برنده‌ای است که به فرزاندگی بخواند، و منظور از علم و دانش بیان کردن چیزی است همان گونه که هست به نحوی که در دل اثر کند. حکمت در روایات همان نبوت است، و منظور از علم، علم شریعت است

۱. «فی مجمع البیان فی کتاب النبوة بالإسناد عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت: فکان یوسف رسولا نبیا؟ قال: نعم، اما

تسمع قول الله عز و جل: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾. غافر/۳۴» عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۹.

۲. فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، پیشین، ص ۱۸۳.

۳. عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۸۸.

۴. شعیری، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه، چاپ اول، بی تا، جلدی، ص ۱۸۳.

۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ... وَالْحَقُّ الْخَامِسُ: أَنْ لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ، وَ لَا تَرَوْى وَ يَطْمَأُ، وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِى...» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۶. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: ...اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْهَرَمِ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُحْلِ وَ الْعَقْلَةِ وَ الْقَسْوَةِ وَ الْفِتْرَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ، وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ «الْهَرَمُ»: الْكِبَرُ.» شیخ مفید، الامالی، انتشارات کنگره‌ی شیخ مفید، جلد ۱، ص ۲۴۴، مجلس ۲۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۸۶.

که به سوی دین خدا دعوت می‌کند. در مورد این آیه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» در تفاسیر و روایات افتراق خاصی نبود. البته رسیدن به بلوغ جسمانی در انسان‌ها چندان فرقی نمی‌کند و معمولاً مردها در حدود شانزده سالگی به بلوغ جسمانی می‌رسند، ولی رسیدن به بلوغ عقلانی در افراد مختلف متفاوت است، ممکن است کسی در حدود بیست سالگی و کسی در سنین بالاتر به این مرحله برسد و چنین نیست که با رسیدن به بلوغ عقلانی، دیگر رشد عقلانی انسان متوقف شود بلکه هر روز کامل و کامل‌تر می‌گردد. معمولاً سن رشد عقلانی میان بیست تا چهل سالگی به بالا می‌باشد. به همین دلیل روایات متفاوت بودند. زیرا بلوغ (جسمانی و عقلانی) را از هم تفکیک نکرده بودند ولی تفاسیر به شرح این مسئله پرداختند.

#### ج) مقایسه روایات شیعه با روایات اهل تسنن

با بررسی روایات فریقین، در روایات شیعه علائم بروز رشد جسمی را از ۱۳ تا ۱۸ سالگی (احتلام، ظاهر شدن مو در صورت و...) دانسته‌اند و از همه مهمتر این که شخص قدرت تشخیص و نگهداری اموال خود را داشته‌باشد و رشد عقلی در افراد مختلف فرق می‌کند. روایات اهل تسنن رشد جسمی را فقط به محتلم شدن می‌دانند و رشد عقلی را با توجه به روایاتی که ذیل آیه‌ی ۲۲ این تحقیق بیان شد؛ معنا می‌کنند.

#### ۲.۸. نجات یوسف از غائله ای هولناک (آیات ۲۳-۲۴)

و رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مِّنْ اٰنِيْ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۳﴾ وَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَ هَمَّ بِهِ اَوْ لَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿۲۴﴾

#### ترجمه‌ی آیات

و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد درها را بست و گفت: «بیا (بسوی آنچه برای تو مهیاست!)» (یوسف) گفت: «پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟! مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!)» (۲۳) آن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود! (۲۴)

### اشاره

زلیخا از روی مکر، از جایی که یوسف بود بسیار رفت و آمد می‌کرد، که او را بفریید و از او تمتع ببرد. خود را می‌آراست و بر وی عرضه می‌نمود و وی را به خود دعوت می‌کرد. گاهی می‌گفت: یوسف! به جمال من نمی‌نگری؟ یوسف علیه السلام می‌گفت: چگونه به چیزی نگرم که عنقریب در خاک پوسیده می‌شود، گفت: موهای مجعد مرا مشاهده نمی‌کنی؟ گفت: چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد. چون نزد یوسف می‌نشست، یوسف روی از او برمی‌گردانید. سرانجام به نظرش رسید یک روز او را تنها در خلوت‌گاه خویش به دام اندازد، تمام وسائل تحریکش را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، به‌ترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد، و صحنه را آن‌چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توام شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که از فاش شدن نتیجه کار نگران نباشد؛ که هیچ کس قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته را ندارد. یوسف گفت: به خدا پناه می‌برم، چرا که پروردگارم منزل مرا نیکو قرار داده‌است.<sup>۱</sup> دسته‌ی هشتم، (آیات ۲۳-۲۴) دریک- موضوع «یاد خدا و پناه بردن به او» بیان خواهد شد.

### یاد خدا و پناه بردن به او

یکی از اشارات لطیف در جمله‌ی «لَنْصُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ الْفَحْشَاءُ» این است که سوء و فحشاء را از یوسف برگردانیده، نه این که او را از فحشاء و قصد به آن برگردانیده باشد، چون اگر به طور دومی تعبیر شده بود دلالت داشت بر این که در یوسف علیه السلام اقتضای ارتکاب آن دو بود، و او محتاج بود که ما او را از آن دو برگردانیم، و این با شهادت خدا به این که یوسف علیه السلام از بندگان مخلص بود منافات دارد. آری، بندگان مخلص آن‌ها هستند که خداوند، خالص برای خود قرارشان داده، بطوری که دیگر غیر خدا هیچ چیز در آنان سهم ندارد، و در نتیجه غیر خدا را اطاعت نمی‌کنند، خواه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و یا هر داعی دیگری غیر خدا.<sup>۲</sup>

۱. سیده نصرت امین بانوی اصفهانی، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ش، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. موسوی همدانی، ترجمه المیزان، پیشین، ص ۱۷۹.

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا هَمٌّ﴾: قصد و اراده.<sup>۱</sup> «هُمُوم» غم و اندوهی است که انسان را ذوب و ضعیف می‌کند؛ قصد و همتی که در نفس و روح کسی به وجود می‌آید؛ شاعر می‌گوید: «وَهْمُكَمَا لَمْ تَمْضِهِ لَكَ مَنْصِبٌ» قصد و هدف تا اجرا نشده در تو پابرجاست:<sup>۲</sup> «الْهَمَّةُ» کاری است که در انجام آن تصمیم گرفته شود.<sup>۳</sup> عزم کار، تصمیم قاطع بر انجام دادن کاری که فکر برای انجام آن دور می‌زند؛ خواه شرّ باشد یا بالعکس.<sup>۴</sup> در تفسیر المنار آمده: زلیخا خود را با وضعیت خاصی به یوسف عرضه کرد و به او گفت: بیا من آماده‌ام! اما وی به او هیچ توجهی نمی‌کرد، و می‌گفت: از این فعل به خدا پناه می‌برم، و مرتّب از خوبی‌هایی که او و همسرش درحقیق انجام داده‌اند برایش سخن گفت، و از عاقبت این فعل خلاف، که ظلم بزرگی به شوهرش خواهد بود، امّا زلیخا، اصرار داشت، لذا «ولقد همت به» به طرف یوسف هجوم برد تا انتقام بگیرد و یوسف «همّ بها» تصمیم بر فرار از دست این زنگرفت که اکنون شخصیت خود را پایمال کرده بود، و در حالی که از او فرار می‌کرد، او از پشت، با یوسف درگیر شد و لباسش را پاره کرد.<sup>۵</sup>

﴿لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ «برهان»: دلیل روشن. حجت نیز به معنی دلیل است، حجّ در اصل به معنی قصد است و برهان در اصل به معنی روشنی و بیان می‌باشد، راغب گوید: مصدر آن «بَرَهَ يَبْرَهُ» است؛ مؤکدترین دلیلی که اقتضای صدق و راستی همیشگی را دارد،<sup>۶</sup> برهان، دلیل فیصله دهنده‌ی اختلاف و روشنگر است. عرب می‌گوید: فلانی اقامه برهان کرد، یعنی دلیلی آورد که عناد طرف را قطع نمود.<sup>۸</sup> امّا یوسفی از این که متوجّه شد از همه‌ی موعظ‌هایی که به زلیخا کرده نتیجه نگرفته، با خود اندیشید با او گلاویز می‌شوم و او را کتک می‌زنم، که خداوند در دلش الهام نمود، که با این کار به او فرست می‌دهی بعداً برعلیه تو اقامه‌ی دعوا کند و بگوید، این تو بودی که قصد

۳. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی هَمٌّ).

۲. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی هَمٌّ).

۳. بستانی، فرهنگ ابجدی، (ذیل ماده‌ی هَمٌّ).

۴. عبد الله بن محمد ازدی، کتاب الماء، (ذیل ماده‌ی هَمٌّ).

۵. مقاتل بن سلیمان بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۳۲۹. به نقل از تفسیر المنار، ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۶. قرشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی بَرَهَ).

۷. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی بَرَهَ).

۸. ابن منظور، لسان العرب، (ذیل ماده‌ی بَرَهَ).

سویی نسبت به او داشتی<sup>۱</sup>. «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ» «السُّوء» به معنای بد، هر آفتی، شرّ، فساد و تباهی و بد گمانی و به دیگر معنا تصمیم برقتل و کشتن کسی که قصد ریختن آبروی طرف مقابل را دارد.<sup>۲</sup> یوسف علیه السلام از پیشنهاد زلیخا بسیار ناراحت شده بود، خداوند هم گرفتاری کشتن زلیخا را از او بگردانید، و هم زنای با وی را، و به همین جهت قرآن می‌فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ» چون مقصود از «سوء»، کشتن زلیخا و مقصود از «فحشاء» زنای با او است. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» در مقام تعلیل جمله‌ی «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ ...» است، و معنایش این است که ما با یوسف علیه السلام این چنین معامله کردیم به خاطر این که او از بندگان مخلص ما بود. از آیه شریفه ظاهر می‌شود که دیدن برهان خدا، شأن همه بندگان مخلص خداست، و خداوند هر سوء و فحشایی را از ایشان برمی‌گرداند، و در نتیجه مرتکب هیچ معصیتی نمی‌شوند، و به خاطر آن برهانی که خدا به ایشان نشان داده، یعنی عصمت الهی، قصد آن را هم نمی‌کنند. و نیز برمی‌آید که این برهان عاملی است که نتیجه‌اش، علم و یقین است، اما نه از علم‌های معمول و متعارف؛ و یقیناً برهانی که یوسف علیه السلام از پروردگار خود دید، همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است، که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند.<sup>۳</sup>

## ۲،۸،۲. مفاد روایی (ذیل آیات ۲۳-۲۴)

### اشاره

دربری از منابع تفسیری و روایی امامیه و اهل سنت ذیل دسته‌ی هشتم، آیات، (۲۳- ۲۴) سوره یوسف علیه السلام ۳۱ روایت تفسیری از معصوم علیه السلام آمده‌است؛ که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار روایت در (تفسیر نورالثقلین، امالی شیخ صدوق، عیون- اخبار الرضا و قصص الانبیاء) و از امام علی علیه السلام نه روایت (بحار الانوار، عوالی اللّٰه فی الاحادیث الدینیة، الدر المنثور و غرر الحکم و درر الکلم) و از امام سجاد علیه السلام سه روایت (عیون اخبار الرضا، علل الشرایع و صحیفة الامام الرضا علیه السلام) و از امام محمد باقر علیه السلام چهار روایت (الکافی، البرهان و بحار الانوار) و از امام جعفر صادق علیه السلام هشت روایت (امالی شیخ صدوق،

۱. محمد بن حسن شیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی سوء).

۳. موسوی همدانی، ترجمه المیزان، پیشین، ص ۱۷۲.

بحار الانوار، عدة الداعی، نجاح الساعی و الکافی، تفسیر عیاشی، نور الثقلین و قصص القرآن) و از امام رضا علیه السلام پنج روایت (عیون اخبار الرضا علیه السلام، نور الثقلین، عدة الداعی، قصص القرآن و الکافی) و چند روایت از غیر معصوم می باشد

روایات ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ در هشت موضوع: «مقصود از ﴿هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا﴾؛ برهان الهی، بهترین استدلال؛ تهمت زنا به جناب یوسف علیه السلام؛ شکیبایی حضرت یوسف علیه السلام بر مصائب؛ استطاعت و قدرت انسان نسبت به افعال اختیاری خود؛ ملاقات با زندانی و عفو زلیخا؛ عصمت یوسف علیه السلام و انبیاء و اولیای الهی؛ عمل خالص و مُخْلِصین» بیان خواهند شد.

### الف) مقصود از ﴿هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا﴾ (آیه ی ۲۴)

از امام صادق علیه السلام نقل شده: وقتی که زلیخا قصد یوسف نمود، به او گفت: تو آماده هستی؟ حضرت یوسف علیه السلام فرمود: برای چه؟! زلیخا گفت: می خواهم روی این بت را با پارچه ای بپوشانم تا ما را نبیند، در آن لحظه جناب یوسف متوجه قصد سوء زلیخا شد، او خداوند را مد نظر آورد و گفت: می دانم قادر متعال نیز ما را می بیند و زلیخا را موعظه نمود؛ اما فایده نداشت در آن موقع چاره ای جز درگیری و یا فرار از دست زلیخا نداشت، بنابر این از شر او گریخت.<sup>۱</sup>

واز امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: مقصود خدای عزوجل درباره یوسف که فرموده: ﴿و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا﴾ این است که آن زن قصد معصیت کرد و یوسف قصد کرد که اگر بانو وی را مجبور به گناه کند، او را بکشد ... پس خداوند، قتل و عمل خلاف عفت را از او بگردانید و این است سخن خدای عزوجل: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾، یعنی، قتل و زنا<sup>۲</sup> و امام صادق علیه السلام فرمودند: زلیخا تمام همّتش را بر آن گذاشته بود که یوسف را به گناه آلوده کند و اما اهتمام و تلاش حضرت یوسف بازداشتن وی از این کار بود.<sup>۳</sup>

۱. «عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال فلما ﴿هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا﴾ قالت كما أنت، قال: و لم قالت: حتى أعطى وجه الصنم لا يرانا، فذكر الله عند ذلك و قد علم أن الله يراه - ففر منها هاربا. «محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ مجلسی، البحار، ج ۵، ص ۱۸۵ و ۱۹۱؛ بحرانی، البرهان، ج ۲ ص ۲۴۸.

۲. «عن الرضا عليه السلام ... و أما قوله عزوجل في يوسف: ﴿و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا﴾ فإنها هَمَّتْ بالمعصية و همَّ يوسف بقتلها إن أجبرته ... فصرف الله عنه قتلها و الفاحشة و هو قوله عزوجل: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ﴾ یعنی القتل والزنا. صدوق، عیون اخبار الرضا عليه السلام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق، چاپ اول، ۲جلد، ج ۱، ص ۱۹۳؛ عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳. «عن أبيه الصادق عليه السلام أنه قال: همت بأن تفعل و هم بأن لا يفعل.» همان، ص ۴۲۵.

علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه ﴿و لقد همت به و هم بها﴾ فرموده: زلیخا به یوسف طمع کرد، و یوسف هم به وی طمع کرد. طمع او این بود که تصمیم گرفت بند زیر جامه را باز کند، که زلیخا برخاست و بتی را که در گوشه منزلش بود و با دُرّ و یاقوت آرایش شده بود با پارچه‌ای سفید پوشاند تا بین بُت و خودش حائل باشد. یوسف گفت: چه می‌کنی؟ گفت شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف گفت: تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌آشامد شرم می‌کنی و من از خدا که ناظر عمل هر کس است شرم نداشته باشم؟ ابداً به آرزویت نخواهی رسید. و این بود آن برهانی که دید.<sup>۱</sup>

### ب) برهان الهی، بهترین استدلال (آیه ۲۴)

امام رضا علیه السلام فرمود: که پدرم از امام سجاد علیه السلام در باره سخن خدای عزوجل ﴿لو لا أن رأى برهان ربه﴾ فرمود: زن عزیز مصر (زلیخا) به سوی بت برخاست و آن را پوشانید و گفت: اگر روی آن را نپوشانم، ما را در این حالت می‌بیند. پس از این عمل زلیخا یوسف علیه السلام به او گفت: آیا از کسی که نمی‌شنود، نمی‌بیند و بهره و زیان نمی‌رساند، شرم می‌کنی، ولی من از خدایی که همه موجودات را آفریده و به حال آن‌ها آگاه است، شرم نکنم. بنا بر این با توجه به

---

۱. «و أخرج أبو نعیم فی الحلیة عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی قوله وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَالَ طَمَعَتْ فِيهِ وَ طَمَعَ فِيهَا وَ كَانَ مِنَ الطَّمَعِ أَنْ هَمَّ بِحُلِّ التُّكَّةِ فَمَقَامَتْ إِلَى صَنَمٍ مَكْلَلٍ بِالذَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ فَسْتَرَتْهُ بِثُوبٍ أبيضَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ فَقَالَ أَيْ شَيْءٍ تَصْنَعِينَ فَقَالَتْ اسْتَحَى مِنَ الْهَيْبَةِ أَنْ يَرَانِي عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ فَقَالَ يَوْسُفُ علیه السلام تَسْتَحِينِ مِنْ صَنَمٍ لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ لَا اسْتَحَى أَنَا مِنَ الْهَيْبَةِ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ثُمَّ قَالَ لَا تَنَالِيهَا مِنْي أَبَدًا وَ هُوَ الْبِرْهَانُ الَّذِي رَأَى.» سیوطی، *الذمائم*، پیشین، ص ۱۵.

علامه پس از ذکر این روایت می‌نویسد: این روایت از جعلیات است، و چگونه ممکن است علی بن ابی طالب علیه السلام چنین فرمایشی کرده باشد؟ با این که کلمات او و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام پر است از مساله عصمت انبیاء و مذهب این امامان در این باره معروف است. علاوه بر این، پوشاندن بت از طرف زلیخا و انتقال یوسف به مطلبی که عمل زلیخا یادآوریش کرد برهانی نیست که خداوند آن را رویت برهان بنامد، و هر چند که این مضمون در روایاتی از طرق اهل بیت علیهم السلام نیز آمده، و لیکن آنها هم به خاطر اینکه اخباری آحاد هستند قابل اعتماد نیستند، مگر اینکه بگوییم زلیخا برخاسته و روی بتی که در آن اطاق بود پوشانیده، و این عمل باعث شده که یوسف آیت توحید را مشاهده کرده باشد آن چنان که پرده‌ها از میان او و ساحت کبریای خداوند برداشته و وی برهانی دیده باشد که با دیدن آن از هر سوء و فحشایی مصون شده است. هم چنان که قبلاً هم همین طور بود و به همین جهت خداوند در باره‌اش فرموده ﴿انه من عبادنا المخلصین﴾ و این احتمال بعید نیست، و اگر روایات نظیر فوق معتبر و صحیح باشد می‌بایستی همین معنا منظور آن‌ها باشد. موسوی همدانی، *المیزان*، ص ۱۸۰؛ *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، پیشین، ص ۲۳۰.



این ماجرا خدای فرمود: «لو لا أن رأى برهان ربه» با این کاری که زلیخا کرد یوسف بهترین برهان و دلیل را برای استدلال و قانع نمودن وی را خداوند در اختیار یوسف قرارداد: که ای زن چگونه از این بت می ترسی و شرم می کنی! اما از خداوندی که انسان را آفرید و قوه‌ی عاقله و ناطقه را در نهاد او به ودیعه گذارده حیا نداری و من چگونه از خدایی که بهترین لطف‌ها را در حق من انجام داد نترسم و شرم نکنم از پیشنهادی که بمن می کنی؛ زلیخا از خدا بترس و دست بردار.<sup>۲</sup> (دو روایت با هم تفاوت).

امام محمدباقر علیه السلام از عده‌ای از اصحاب از آیه‌ی «لو لا أن رأى برهان ربه» پرسیدند؟ گفتند: مردم می گویند: یوسف علیه السلام در آن حال یعقوب را در آستانه در مشاهده کرد که انگشت به دهان می گزد و می گوید: ای یوسف! نام تو در آسمان، در میان انبیاء مکتوب شده و تو می خواهی در روی زمین مرتکب زنا شوی؟ بدان که این عمل خطا و تجاوز است حضرت فرمود: نه این اصلاً صحیح نیست. گفتند: پس تفسیر آیه چیست؟ در همین موقع زلیخا برخاست و بتی را که در گوشه منزلش بود با پارچه‌ی سفیدی پوشاند تا بین بت و خودش حائل باشد. یوسف علیه السلام گفت: چکار می کنی. گفت شرم دارم که مرا در این حال ببیند. ...<sup>۳</sup>

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: برهان حق جمال نبوت بود و نور علم و حکمت که در دل وی نهاد، چنان که گفت: «أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» با نور و روشنایی آن راه صواب‌رادید، از ناپسند برگشت و به پسند حق رسید، نه خود رسید که

۱. «و بِإِسْنَادِهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» قَالَ قَامَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ إِلَى الصَّنَمِ فَسَتَرَتْهُ - وَ قَالَتْ إِنَّهُ يَرَانَا فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ مَا هَذَا - فَقَالَتْ أَسْتَحْيِي مِنَ الصَّنَمِ أَنْ يَرَانِي - فَقَالَ يُوسُفُ أَسْتَحْيِيَنَّ مِمَّنْ لَا يَسْمَعُ - وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يَنْصُرُ - وَ لَا تَسْتَحْيِيَنَّ مِمَّنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عَلِمَهَا ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» عَلَى بَنِي مُوسَى، امام هشتم علیه السلام صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ۱ جلدی، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ص ۸۳.

۲. «و بِهِ ذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» قَالَ قَامَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ إِلَى الصَّنَمِ فَالْقَتْ عَلَيْهِ ثُوبًا فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ مَا هَذَا قَالَتْ أَسْتَحْيِي مِنَ الصَّنَمِ أَنْ يَرَانَا فَقَالَ لَهَا يُوسُفُ أَسْتَحْيِيَنَّ مِمَّنْ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ لَا أَسْتَحْيِي أَنَا مِمَّنْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ عَلِمَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بَابُوَيْه، عيون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۴۵.

۳. «عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أي شيء يقول الناس في قول الله عز وجل: «ولو لا أن رأى برهان ربه»؟ قلت: يقولون: رأى يعقوب عاضاً على إصبغه، فقال: «لا، ليس كما يقولون. قلت: فأى شيء رأى؟ قال: «لما همت به و هم به، قامت إلى صنم معها في البيت، فألقت عليه ثوباً، فقال لها يوسف: ما صنعت؟ قالت: طرحت عليه ثوباً، أستحي أن يرانا، فقال يوسف: فأنت تستحين من صنمك و هو لا يسمع و لا يبصر، و لا أستحي أنا من ربي؟» بحراني، البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۱۶۵.

رسانیدند! نه خود دید که نمودند! يقول الله تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup>.

### ج) تهمت زنا به جناب یوسف (آیه ی ۲۴)

امام صادق علیه السلام فرمودند: ای علقمه! هرگز نمی‌توان رضایت کامل مردم را جلب کرد، و زبان‌هایشان را از گفتن حرف‌های بی‌اساس و تهمت باز داشت، چگونه سالم می‌مانید از چیزی که پیغمبران و فرستادگان و حجت‌های آنان از آن سالم نمانند آن‌ها به پیامبران بزرگ الهی، و فرستادگان او تهمت‌های ناروایی می‌زنند، آیا ندیدی، به حضرت یوسف نسبت زنا با همسر عزیز مصر را دادند؛ و گفتند: یوسف قصد زنا نمود خدا ما را از شر زبان آنان حفظ فرماید<sup>۲</sup> ابو الشیخ از ابن عباس روایت کرده که گفت: یوسف علیه السلام سه بار دچار لغزش شد، یکی آن‌جا که قصد زلیخا را کرد، و در نتیجه به زندان افتاد، و یکی آن‌جا که به رفیقش در زندان گفت: «مرا نزد اربابت یاد آوری کن» و در نتیجه به کفاره اینکه یاد پروردگارش را فراموش کرد مدت زندانش طولانی‌تر شد، و یکی آن‌جا که نسبت‌دزدی به برادرانش داد و گفت: «انکم لسارقون» و آن‌ها هم در جوابش گفتند: «ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل»<sup>۳</sup>.

۱. ابراهیم عاملی، تفسیر عاملی، تهران، انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ش، ج ۵، ص ۱۷۸.
۲. «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحٍ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُكَ وَ أَلْسِنَتُهُمْ لَا تُضْبِطُ وَ كَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيََاءُ اللَّهِ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَّجَ اللَّهُ أَلَمْ يَنْسُبُوا يُوسُفَ عليه السلام إِلَىٰ أَنَّهُ هَمَّ بِالزَّانَا أَلَمْ يَنْسُبُوا أَيُّوبَ إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بَابُوِيَه، *الأمالی، ص ۱۰۲*.
۳. «أُخْرَجَ أَبُو الشَّيْخِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: عَثَرَ يُوْسُفَ عليه السلام ثَلَاثَ عَثَرَاتٍ: حِينَ هَمَّ بِا فَسْجَنِ، وَ حِينَ قَالَ: «ذَكَرْتُني عِنْدَ رَبِّكَ» فَلَبِثَ فِي السَّجَنِ بضع سنين - فأنساه الشيطان ذكر ربه . و حين قال: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» قالوا: إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل.» سيوطی، پیشین، ص ۱۴.
۴. علامه طباطبایی رحمته الله بعد از ذکر این روایت می‌نویسد: روایت مخالف صریح قرآن است که مقام اجتناب و اخلاص را به یوسف نسبت داده، کسی که چنین مقامی را داراست و خداوند او را خالص برای خود کرده و شیطان در او راه ندارد. آری، چگونه تصور می‌شود که خداوند کسی را که تصمیم بر زشت‌ترین گناهان کرده و شیطان یاد پروردگارش را از دلش بیرون برده، و او در سخنانش دروغ گفته و خداوند هم به خاطر همین جرائم به زندانش افکنده و دو باره مدت زندانش را طولانی‌تر کرده صديق بنامد، و از بندگان مخلص و نیکوکارش به خواند، و به فرماید که «ما به او حکم و علم دادیم و او را برای خود برگزیدیم، و نعمت خود را بر او تمام کردیم» و از این قبیل روایات زیاد است که الدر المنثور آن‌ها را نقل کرده، که به هیچ یک آن‌ها اعتمادی نیست. موسوی همدانی، میزان، ص ۱۸۹. کنزالدقائق و بحر الغرائب، پیشین، ص ۲۲۸.

گفته‌اند: یوسف تصمیم گرفت که با او زنا کند، نزدیک هم رفت بند زیر جامه‌ها هم باز شد، و جایی که یک مرد در هنگام عمل زناشویی می‌نشیند نشست، که برهان پروردگار دستگیرش شد، شهوتش را باطل و از هلاکت نجات یافت.<sup>۱</sup> و یعقوب: به فرزندش یوسف گفت: یوسف جان زنا نکن، که اگر چنین کاری کنی چون پرنده‌ای که دو بالش کنده شود می‌شوی.<sup>۲</sup> و گفته‌اند: کف دستی بین یوسف و زلیخا نمایان شد که نه بازو داشت و نه مچ، و در آن نوشته بود «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ» بر شما نگهبانانی موکلند بزرگوار و نویسندگان و با آن که آن را دید منصرف نشد، دوباره در آن خواند که نوشته: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» به زنا نزدیک نشوید که عملی زشت و روشی قبیح است، باز هم دست برداشت، آن گاه دید که در آن نوشته: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» بترسید از روزی که در آن روز به سوی خدا بازمی‌گردید. باز هم متنبه نشد، ناگزیر خدا به جبرئیل فرمود: بنده مرا قبل از این که به خطا آلوده گردد دریاب. جبرئیل پایین آمد و به یوسف گفت: ای یوسف! آیا با این که نام تو در دیوان انبیاء نوشته شده است، عمل سفیهان را انجام می‌دهی؟<sup>۳۴</sup>

یوسف را به کارهایی توصیف کرده‌اند که از مقام نبوت بسیار بعید است و او از این اعمال پاک و منزّه است. از حرف‌های یاوه‌ای که زده‌اند این است که: تمامی فرزندان یعقوب هر کدام صاحب دوازده پسر شدند مگر یوسف عليه السلام

۱. «و أخرج عبد الرزاق و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن مجاهد رضى الله عنه فى قوله وَ هَمَّ بِهِ ا قَالَ حل سراويله حتى بلغ ثنته و جلس منها مجلس الرجل من امرأته فمثل له يعقوب عليه السلام فضرب بيده على صدره فخرجت شهوته من أنامله.» سيوطي، الدر المنثور پیشین، ص ۱۳.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَإِنَّ الطَّائِرَ لَوْ زَنَى لَتَنَازَرَ رِيشُهُ.» كليني، الكافي، ج ۸، ص ۳۰۸.

۳. «و أخرج ابن المنذر و أبو الشيخ عن وهب بن منبه رضى الله عنه قال لما خلا يوسف و امرأة العزيز خرجت كف بلا جسد بينهما مكتوب عليه بالعبرانية أ فَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ثُمَّ انصرفت الكف و قاما مقامهما ثم رجعت الكف بينهما مكتوب عليها بالعبرانية إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ثُمَّ انصرفت الكف و قاما مقامهما فعاتت الكف الثالثة مكتوب عليها وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا و انصرفت الكف و قاما مقامهما فعاتت الكف الرابعة مكتوب عليها بالعبرانية وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ فولى يوسف عليه السلام هاربا.» سيوطي، پیشین، ص ۱۴.

۴. اگر ایشان را به مرغی تشبیه کند که با غیر همسر خود درآمیخته و پرش ریخته و بی‌پر در آشیانه‌اش افتاده باز هم گوش ندهند و هم چنان زناکاری را ادامه دهند تا آن که جبرئیل نازل شود و ایشان را به جبر از فاحشه‌ای که به حالت طاق و از برهنه افتاده جدا کند. راستی اگر بی‌شرم‌ترین فواحش و زناکاران و دریده چشم‌ترین و بی‌آبروترین آنان در حال زنا به کمترین برخوردی از برخوردهایی که برای یوسف نقل کرده‌اند برخورد کند، قطعاً نبضش از حرکت می‌ماند و اعضایش خشک می‌شود، پس این یوسف چقدر می‌بایستی بی‌شرم و گمراه باشد که با آن همه برخورد هم چنان به کار زشت و نامشروع خود سرگرم باشد. موسوی همدانی، پیشین، ص ۱۷۹.

که صاحب یازده فرزند شد به خاطر این که در آن روز که قصد زلیخا را کرد شهوتش ناقص شد. این روایات و نظائرش روایاتی است که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و انبیایش ندارند جعل نموده، و یا دنبالش را گرفته‌اند، و اهل عدل و توحید عقایدی که بتوان بدان خرده گرفت، ندارند آری، اگر از یوسف علیه السلام کوچکترین لغزشی سرزده بود قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از استغفارش یادی می‌کرد، هم چنان که لغزش آدم و داوود و نوح و ایوب و ذی النون علیه السلام و توبه و استغفار ایشان را نقل کرده استولی از یوسف علیه السلام جز ثنا و مدح چیزی نگفته، و در مقام ثنا او را مخلص خوانده پس بطور قطع می‌فهمیم که یوسف علیه السلام در این مقام و موقف بس خطرناک، ثبات قدم را از دست نداده، و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست که در چنین موقعی رعایت حرمت و قبح را بکنند، تا آنجا که از ناحیه خداوند مستحق ثنا گشته، هم در کتب اولین (عهدین) و هم در قرآن که بر سایر کتب آسمانی حجت بوده و مصدق آنهاست، تا آنجا که در قرآن کریم سوره‌ای تمام را به او اختصاص داده و به غیر داستان او چیزی نیاورده، باشد که یاد خیر او را آیندگان زنده بدارند.

مطابق نقل ابن عباس یوسف علیه السلام، بعد از هشدار یعقوب علیه السلام نیز از عمل خویش دست برداشت تا آن که جبرئیل با کوفتن بر او مانع در غلطیدنش به حرام گردید<sup>۲</sup>. البته دلائلی که قبلاً ذکر شد ما را از یابوه سرائی‌های امثال واحدی مستغنی می‌سازد. پس چگونه باور کنیم که در موقع ارتکاب چنین عمل زشتی امین وحی را در اطاق زلیخا مشاهده نمائیم؟! و باز چگونه باور نمائیم که یوسف حتی با دیدن پدرش از عمل قبیح خود دست برداشت در صورتی که پست‌ترین انسان‌ها در چنین مواقعی با دیدن فردی صالح و معتقد که نظاره‌گر اعمال اوست پا به فرار می‌گذارد.

حضرت رضا علیه السلام نیز درباره آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهٖ» می‌فرمایند: همسر عزیز آهنگ مواقعه یوسف را نمود و یوسف قصد کشتن او را داشت تا خود را از گناه برهاند اما خداوند او را از این کار برحذر داشت<sup>۳</sup> «كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ

۱. «و أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم عن مجاهد رضى الله عنه فى قوله لو لا أن رأى برهان ربه قال تمثل له يعقوب علیه السلام فضرب فى صدر يوسف علیه السلام فطارت شهوته من أطراف أنامله فولد الكل ولد يعقوب اثنا عشر ذكرا غير يوسف لم يولد له الا غلامان.» سيوطى، پیشین، ص ۱۳.

۲. «تَقَالُوا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ يُوْسُفَ علیه السلام لَمْ يُرْذَجِرْ بِرُؤْيَةِ يَعْقُوبَ حَتَّى رَكَضَهُ جِبْرِئِيلُ علیه السلام فَلَمْ يَبْقَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الشَّهْوَةِ إِلَّا خَرَجَ. وَ تَقَالُوا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مُثِّلَ لَهُ يَعْقُوبُ علیه السلام فَرَأَاهُ عَاضًا عَلَى أَصَابِعِهِ وَ يَقُولُ لَهُ لَتَعْمَلُ عَمَلَ الْفَجَّارِ وَ أَنْتَ مَكْتُوبٌ فِي زُمَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ علیه السلام فَاسْتَحَى مِنْهُ.» جزائرى، النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين، ص ۱۹۹.

۳. «أشار إليهما معاً فى خبر ابن الجهم حيث قال لقد همت به و لو لا أن رأى برهان ربه لهما بها كما همت به لكنه كان منصوماً و المنصوم لا يهيم بذنب و لا ياتيه و لقد حدثنى أبى عن أبيه الصادق علیه السلام أنه قال همت بأن تفعل و هم بما لا يفعل.» همان، ص ۱۹۷.

السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ<sup>۱</sup> حتی یکی از طرفداران خشوبه با جعل حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد که ابراهیم جز سه بار دیگر هیچ دروغی در زندگانی خویش بر زبان نیاورد!<sup>۲</sup> و وقتی معترض او شدیم که از نشر اخباری اینگونه باید پرهیز نمود با زیرکی گفت: پس تکلیف راویان چه خواهد شد یعنی آن‌ها را به دروغ متهم سازیم! در پاسخ او گفتیم: اگر به فرض چنین چیزی صحت داشته باشد ما تنها مقداری راوی را تکذیب نموده‌ایم و از دورغ بستن به یکی از بزرگترین پیامبران الهی مصون مانده‌ایم. از این قبیل روایات زیاد است که «الدرالمنتور» آن‌ها را نقل کرده، و ما پاره‌ای از آن‌ها را در این جا بیان کردیم، که به هیچ یک آن‌ها اعتمادی نیست.<sup>۳</sup> و یک روایت در تفسیر عیاشی<sup>۴</sup> و یکی در الکافی<sup>۵</sup> به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام با همین مضامین بیان شده‌اند که به آن‌ها نیز اعتمادی نیست. زیرا برخلاف عفت نفس و پاکدامنی انبیاء الهی می‌باشد. چنین سخنی از ائمه‌ی اطهار که خود الگوهای عصمت و تقوی هستند محال است.

#### (د) شکیبایی حضرت یوسف بر مصائب (آیه ی ۲۴)

أبو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است اگر گرفتاری برایش پیش آید صبر می‌کند و اگر مصیبت‌ها بر سرش فرو ریزد ناراحت نمی‌شود، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و آسایشش تبدیل به سختی شود، چنان که بردگی و مغلوبیت و اسارت به یوسف صدیق‌امین علیه السلام زیان نبخشید، و او را تغییر نداد و تاریکی و ترس چاه و آن‌چه بر سرش آمد ضرری بر او وارد نساخت تا این که خدا بر او منت گذارد و ستمگر سرکش را بعد از آن که مالک او بود، برده او کرد. و او را رسول قرار داد و به سبب او به امتی رحم کرد و

۱. «أَوْمَى الرَّضَاءِ علیه السلام إِلَى أَحَدِهِمَا فِي حَدِيثِ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ حَيْثُ قَالَ وَ أَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي يُوسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهِ إِفَانِهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرْتَهُ لِعِظَمِ مَا دَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الرِّئِيَّ.» همان.

۲. «أَنَّ بَعْضَ الْحَسَوِيَّةِ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ مَا كَذَّبَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ.» جزائری، قصص القرآن ص ۱۹۶.

۳. موسوی همدانی، پیشین، ص ۱۸۰.

۴. «عن محمد بن قيس عن أبي عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول إن يوسف لما حل سراويله - رأى مثل يعقوب قائما عاضا على إصبه و هو يقول له: يا يوسف! فهرب - ثم قال أبو عبد الله: لكني والله ما رأيت عورة أبي قط، و لا رأى أبي عورة جدى قط - و لا رأى جدى عورة أبيه قط، و هو عاض على إصبه، فوثب فخرج الماء من إبه ام رجله.» عیاشی، تفسیر العیاشی، ص ۱۷۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۱؛ بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۲۴۸.

۵. «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَإِنَّ الطَّائِرَ لَوْ زَنَى لَتَنَازَرَ رِيشُهُ.» کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸. این روایت در محبت تهمت به حضرت یوسف علیه السلام بیان شده بود.

صبر این چنین است که این همه خیر و برکت به دنبال دارد، پس شکیبایی باشید و دل به شکیبایی دهید تا اجر و پاداش نصیبتان گردد<sup>۱</sup>

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: هر که شکیبایی کند، مصیبت او سهل گردد، زیرا اضطراب و فریاد و امثال آن‌ها با آن نباشد، و همچنین شماتت دشمنان، بدترین مصیبت‌هاست، و بی‌صبری سبب نزول مصیبت دیگری بر او می‌شود و صبر سبب رفع آن می‌گردد پس این را نیز سبب سهل گشتن آن می‌توان شمرد.<sup>۲</sup>

#### ه) استطاعت و قدرت انسان نسبت به افعال اختیاری خود (آیه ی ۲۴)

سائلی از امام ابی الحسن الرضا علیه السلام از معنای استطاعت و قدرت انسان نسبت به افعال اختیاری خود سؤال نمود، حضرت پاسخ فرمود: انسان با داشتن چهار امر، توانایی اقدام به عملی را خواهد داشت. ۱- از اقدام به عمل مانعی نداشته باشد. ۲- بدن او سالم باشد. ۳- عضو انجام کار، سالم و نیرومند باشد. ۴- زمینه برای انجام عملی که در نظر داشته‌است آماده شود. یعنی وقتی مقدمات و وسایل استطاعت برای او میسر گشت از نظر اقتضای طبع، آماده ارتکاب عمل قبیح است و از نظر وسایل خارجی نیز آماده شده، از لحاظ خلوت با بانوئی که او نیز پذیرش عمل را دارد می‌تواند در آن حال با نیروئی که ساحت کبریائی در فطرت او نهاده و خود متوجه خطر و تبعات عمل شده امتناع نماید و از اقدام به آن عمل قبیح خودداری نماید. طوری که یوسف علیه السلام با طهارت روح و صفای طینت امتناع فرمود، با این‌که با اصرار زلیخا مواجه بود. نیروی عاقله، او را از عمل شنیع باز داشت، از لذت کوتاهی که تبعات جبران ناپذیر دارد و در حالی که می‌تواند بر حسب تمایل نفسانی آن را شعله‌ور نموده حادثه را معتنم بشمرد و اقدام به عمل قبیح نماید. اما او با این کار، صداقت ذاتی و روحی خود را با کمال استقامت به ظهور رساند؛ آن هم نه یک مجلس و چند مجلس.<sup>۳</sup>

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَ فُهِرَ وَ اسْتُبْدِلَ بِالْأَسْرِ عُسْرًا كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ علیه السلام لَمْ يَضُرُّ حُرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتُعِيدَ وَ فُهِرَ وَ أُسِرَ وَ لَمْ تَضُرَّهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَ وَخْشَتُهُ وَ مَا نَالَهُ أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَأَرْسَلَهُ وَ رَجِمَ بِهِ أُمَّةً وَ كَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْفِبُ خَيْرًا فَاصْبِرُوا وَ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوَجَّرُوا.» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۶

۲. «قال علی بن ابیطالب علیه السلام من صبر هانت مصیبتہ.» آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۲.

۳. حسینی همدانی نجفی، محمد، درخشان پرتوی از اصول کافی، قم، چاپخانه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۳۴۴.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عفت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست<sup>۱</sup> و حضرت علی علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند برای بنده‌اش خیر و خوبی بخواهد، به او توفیق می‌دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عفت پیدا کند<sup>۲</sup> و حضرت فرمودند: هر کس باید نفس خود را بشناسد با آن جهاد کند، زیرا هر که نفس خود را بشناسد، صفات و اخلاق ذمیمه آن و میلش به هوس‌های باطل را می‌داند پس برای ازاله آن‌ها و واداشتنش به اطاعت و فرمان برداری خداوند، جهاد می‌کند. به خلاف کسی که آن را نشناسد که او بدون آگاهی، نفس خود را وا می‌گذارد و در آن اخلاق نکوهیده و در فرمان هوس‌ها و خواهش‌های خود باقی می‌ماند.<sup>۳</sup>

#### (و ملاقات با زندانی و عفو زلیخا (آیه ی ۲۳-۲۴))

زلیخا از یوسف علیه السلام اجازه‌ی ملاقات خواست. عده‌ای به او گفتند: ما به خاطر آن بلاهایی که بر سر آن حضرت آوردی، می‌ترسیم تو را نزد او ببریم (شاید مجازات کند). زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم، بالأخره وارد شد. یوسف علیه السلام به او گفت: ای زلیخا! چه شده که رنگت تغییر کرده است؟ زلیخا گفت: سپاس خدایی را که پادشاهان را به سبب گناهانشان برده می‌کند و بردگان را به سبب طاعتشان پادشاه می‌نماید. یوسف علیه السلام گفت: ای زلیخا! چه چیزی باعث شد آن کار را انجام بدهی؟ زلیخا گفت: زیبایی چهره تو، یوسف علیه السلام گفت: پس اگر پیامبر آخر الزمان که نامش محمد صلی الله علیه و آله و سلم است را ببینی که از من زیباتر، خوش اخلاق‌تر و بخشنده‌تر است، چگونه خواهی بود؟ زلیخا گفت: راست می‌گویی. یوسف علیه السلام گفت: از کجا دانستی راست می‌گویم؟ زلیخا گفت: چون تا نامش را بردی، محبتش در قلب من جا گرفت. در این‌جا خداوند به یوسف علیه السلام وحی فرستاد که زلیخا راست می‌گوید و چون او محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوست دارد، من هم او را دوست دارم، آن‌گاه خداوند متعال به یوسف علیه السلام امر کرد که با زلیخا ازدواج کند<sup>۴</sup>

۱. «قال أبو جعفر علیه السلام : ما عبد الله بشيء أفضل من عفة بطن و فرج.» کلینی، الکافی، همان، ص ۷۹.

۲. «قال علی بن ابیطالب علیه السلام إذا اراد الله بعبد خيرا اعف بطنه عن الطعام و فرجه عن الحرام.» آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۹۹

۳. «قال علی بن ابیطالب علیه السلام من عرف نفسه جاهدها.» همان، ص ۲۳۲.

۴. «و روى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَابُوَيْهِ مَرْفُوعاً إِلَى الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ اسْتَأْذَنَتْ زَلِيخَا عَلَى يُوسُفَ فَقِيلَ لَهَا يَا زَلِيخَا إِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نُقَدِّمَ بِكَ عَلَيْهِ - لِمَا كَانَ مِنْكَ إِلَيْهِ قَالَتْ إِنِّي لَا أَخَافُ مِنْ يَخَافُ اللَّهُ فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَ لَهَا يَا زَلِيخَا مَا لِي أَرَاكَ قَدْ تَعَيَّرَ لَوْ تُكِي اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ يَمْعَصِيَتِهِمْ عِبِيداً وَ جَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكاً قَالَ لَهَا يَا زَلِيخَا مَا دَعَاكَ إِلَيَّ مَا كَانَ مِنْكَ قَالَتْ حُسْنٌ وَ جِهَةٌ يَا يُوسُفُ قَالَ فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْسَنَ مِنِّي وَ جِهاً وَ أَحْسَنَ مِنِّي خُلُقاً وَ أَسْمَحَ مِنِّي كَفّاً قَالَتْ صَدَقْتَ قَالَ وَ كَيْفَ عَلِمْتِ أَنْي صَدَقْتُ قَالَتْ لِأَنَّكَ حِينَ ذَكَرْتَهُ وَقَعَ حُبُّهُ فِي قَلْبِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ يُوسُفُ أَنَّهَا قَدْ صَدَقَتْ وَ إِنِّي أَحْبَبْتُهَا لِحُبِّهِ ا

## ز) عصمت یوسف(ع) و انبیاء و اولیای الهی (آیه ی ۲۴)

از ابو الصلت هروی مروی است که چون مأمون ملعون، سخنوران اسلام و ادیان مختلف از یهود و نصاری و مجوس و صائبین و سایر سخنگویان را نزد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جمع نمود، احدی برنخاست تا سخنوری کند مگر آن که حضرت را ملزم کرده و ساکتش می نمود و حجت او را رد می فرمود و طوری او را ساکت می کرد که گویا لقمه سنگی در دهانش بود که قادر بر تکلم نبود. در آن وقت علی بن محمد الجهم برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! آیا قائل هستی به این که انبیاء عصمت داشتند و هیچ معصیتی از آن ها صادر نمی شد؟ حضرت فرمود: بلی، گفت: پس چه می گویی در مورد آیه ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ حضرت آدم علیه السلام معصیت کرد پس گمراه شد... و در قول حق تعالی در حق یوسف علیه السلام ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ و هر آینه قصد کرد زلیخا یوسف را و قصد کرد یوسف زلیخا را حضرت رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو ای علی! از خدا بترس و به پیغمبران خدا این عمل های شنیعه را نسبت مده و کتاب خدا را برای خود تفسیر مکن خداوند فرموده ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ و نمی داند تأویل متشابه انو حمل آن بر معنی مراد او را مگر خدایی که آن را نازل کرده است و ثابت قدمان در دانش و متمکنان در بینش که علمای اهل ایمان باشند... اما قول حق تعالی در حق یوسف علیه السلام ﴿لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ زلیخا قصد معصیت نمود و یوسف کشتن زلیخا را قصد کرد اگر زلیخا او را اجبار می کرد، اصرار زلیخا و رفت و آمد او چه سخت می شد. پس خداوند قتل زلیخا و عمل زشت را از یوسف علیه السلام گردانید. چنان چه می فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ﴾ هم- چنین یوسف علیه السلام را برهان روشن نموده ایم تا بدی را از او بگردانیم؛ یعنی قتل زلیخا و عمل فحشاء زشت را یعنی زنا را. ... راوی گوید که علی بن محمد بن الجهم گریه کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله من توبه کردم که بعد از این در حق انبیاء سخنی نگویم مگر به آن چه تو فرمودی.<sup>۳</sup>

---

مُحَمَّدًا وَ آلَهُ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَتَزَوَّجَهَا.» أحمد بن محمد ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، بی جا، دار الکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق، ۱جلدی، ص ۱۶۵.

۱. طه/۱۲۱.

۲. آل عمران/۷.

۳. «أَحْمَدُ بْنُ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: لَمَّا جَمَعَ الْمَأْمُونُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام أَهْلَ الْمَقَالَاتِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ الدِّيَانَاتِ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الصَّابِيِّينَ وَ سَائِرِ أَهْلِ الْمَقَالَاتِ فَلَمَّ يَقُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ أَلْزَمَهُ حُجَّتُهُ كَأَنَّهُ الْقِيمَ حَجْرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ



امام صادق علیه السلام فرمودند: انبیاء و اوصیای آنان گناهی ندارند چون آنان معصوم و پاک شدگانند.<sup>۱</sup> و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که خوش دارد به شاخه‌ی سرخی که خداوند با دست خود آن را کاشته است نظر کند و می‌خواهد به آن چنگ زند، از علی علیه السلام و امامانی از نسل او پیروی کند؛ که آنان بهترین انتخاب شده‌های خداوند و برگزیده‌ترین و صافی شده‌ی او می‌باشند؛ و معصوم از هر گناه و خطایی ایشانند.<sup>۲</sup> و ابن عباس گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که: من و علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام پاک شدگان و معصومان هستیم.<sup>۳</sup> البته ائمه‌ی اظهر علیهم السلام در اثبات عصمت انبیاء و امامان علیهم السلام دلایل عقلی و نقلی گوناگونی ارائه نموده‌اند، که تبیین آن نیازمند فرصتی وسیع و مستلزم نگارش کتابی پرحجم و مستقل است که در این تحقیق مجال آن نیست، و ما فقط به ذکر این چند روایت اکتفا نمودیم.

### ح) عمل خالص و مخلصین (آیه ی ۲۴)

امام باقر علیه السلام در حدیثی عمل خالص را عملی دانستند که در ازاء آن توقع هیچ تشکر و ثنا از غیر خدا، نه هنگام انجام عمل، و نه پس از آن نباشد.<sup>۴</sup> و از هر ریا و خودنمایی خالص باشد و خوشحالی انسان برای این باشد که خداوند عملش را قبول فرموده چرا که نیکوکاریش را برای مردم آشکار فرموده و او را در نظر مردم محبوب نموده، در حدیث قدسی آمده: ای انسان! مستور ساختن اعمال نیکت بر تو است و آشکار نمودنش بر من. و یا از این که خداوند عملش

بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى» وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَأَصْبَحُوا مِنْهُمْ لَنَا ذُنُوبٌ لَهُمْ لَنَا ذُنُوبٌ لَأَنْبِيَاءٍ وَ أَوْصِيَاءُ وَهُمْ لَا يُنَبِّئُونَ» مَجْلِسِي، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹.

۲. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْقَضِيبِ الْأَحْمَرِ الَّذِي غَرَسَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ يَكُونُ مَتَمَسِكًا بِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَوَدِهِ فَإِنَّهُمْ خَيْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ صَفْوَتُهُ وَ هُمُ الْمُعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ.» صدوق، *أصالي*، ص ۵۸۳، المجلس الخامس و الثمانون.

۳. «عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: أنا و علي و الحسن و الحسين و تسعة من أولد الحسين مطهرون معصومون.» مجلسي، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۴. «كَمَا سَأَلْتَنِي فِي بَابِ الرِّئَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالُوا مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَأَشْرِيكَ لَهُ فَتُكْتَبُ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهُ افْتَمَحَ بَوْتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهُ افْتَمَحَى فَتُكْتَبُ لَهُ رِئَاءًا.» بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۷.

را آشکار می‌کند آگاه می‌شود که قطعاً در آخرت هم آشکار خواهد ساخت (پس عمل من قبول است) و یا از این نظر که مردم به اطاعت از دستور خدا راغبند و در اعماق دل و فطرتشان میل به خوبی هست (که نیکان را تمجید می‌کنند از این جهت مسرور شود) این گونه خوشحالی به اخلاص خللی نمی‌زند، و در صورتی منافی با اخلاص است که برای ارتقاء درجه و بزرگ شمردن او و دستیابی به منافعی از مردم باشد، که در این صورت ریاکار و دارای شرک خفی بوده و اعمالش تباه خواهد شد. البته مشکل است که نفس انسان حالت واقعی‌اش را آن‌چنان که هست به - انسان ارائه دهد (چون خوشحالی از ریشه ریا سرچشمه نگرفته) چون حیل‌های نفسانی به قدری قوی و دغل باز است که فقط اولیاء خاص خداوند می‌توانند از شر آن مصون بمانند.<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ به ائی خالص را در لغت به معنای صاف و پاک دانسته (که با چیز دیگر مخلوط نشود چه به تر باشد یا پست‌تر) ولی در عرف اهل شرع، عمل خالص عملی است که در آن فقط قصد قربت باشد و از هر انگیزه غیر الهی پاک باشد و همین پاک بودن از شوائب، اخلاص نامیده می‌شود. گفته شده «ستر العمل عن الخلائق و تصفیته عن العلائق» پوشیده داشتن عمل از چشم مردم و پاک سازی او از هر بستگی به غیر خدا و این که انسان در ازاء عمل خود هیچ گونه پاداش دنیوی و حتی اخروی در نظر نداشته باشد که این مرتبه عالی است که وصول به آن از اخلاص بسیار دشوار است.<sup>۲</sup>

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در مناجات خویش می‌فرمود: الهی تو را به خاطر ترس از آتش دوزخ و نه برای طمع و اشتیاق به بهشت عبادت نکردم، و لیکن ترا سزاوار پرستش و اطاعت یافتن پس عبادتت کردم، و این به - خاطر شایستگی الوهیت تومی‌باشد.<sup>۳</sup> عوالی اللئالی همین روایت را کمی متفاوت آورده است.<sup>۴</sup>

حضرت صادق علیه السلام فرمود: عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزاندگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند، و یوسف نیز به این ویژگی‌ها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود.<sup>۱</sup>

۱. بحار الأنوار، همان، ص ۲۳۸.

۲. بحار الأنوار، همان، ص ۲۳۹.

۳. «وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ وَلَا لِكُنْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.» مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴.

۴. «وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.» محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق، ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۱

امام رضا علیه السلام به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منابری در اطراف عرش الهی برای شیعیان ما و پیروانی که خداوند ایشان را در پیروی از ما خالص گردانیده است، قرار دارد خداوند به آنان می‌فرماید: ای بندگان! من به سوی من بشتابید تا از کرامات من بهره ببرید که در دنیا در راه من بسیار سختی کشیدید.<sup>۲</sup>

و امام علی علیه السلام فرمودند: فکر کردن در پادشاهی آسمان‌ها و زمین، پرستش مخلصان است. یعنی فکر کردن در آن برای استدلال به مبدأ و معاد و از آن‌ها به اسرار معرفت حق تعالی پی‌بردن، عبادت و پرستش جمع مخلصان است. یعنی عبادت خود را برای خداوند خالص کرده‌اند و به هیچ غرض دیگر آمیخته نکرده‌اند، و یا جماعتی که حق تعالی ایشان را برای عبادت خود خالص کرده و ایشان را برای این کار آفریده و از کارهای دیگر فارغ ساخته. یا از بدی‌ها و گناهان، خالص گردانیده، یا از این که در عبادت او غرض دیگر به غیر از تقرب به او داشته باشند<sup>۳</sup> و حضرت فرمودند: ترک دنیا خصلت مخلصان است که خداوند ایشان را برای محبت و بندگی خود خالص گردانیده است، یا ایشان خود را برای آن خالص گردانیده‌اند<sup>۴</sup> و فرمودند: پرهیزگاری را لازم بدان. به درستی که یاری کننده دین و خصلت مخلصان است.<sup>۵</sup>

### ۲، ۸، ۳. مقایسه ی مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۲۳-۲۴)

#### الف) اشتراکات تفاسیر و روایات

۱- خداوند او را خالص برای خود کرده و شیطان در او راه ندارد. چگونه تصور می‌شود که خداوند کسی را که تصمیم بر زشت‌ترین گناهان کرده و شیطان یاد پروردگارش را از دلش بیرون برده، و او در سخنانش دروغ گفته و خداوند

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ترجمه‌ی جلد ۶۷ و ۶۸، ترجمه‌ی موسوی همدانی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. «ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام به ذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَوَضَّعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنَابِرُ حَوْلَ الْعَرْشِ لِشِيعَتِي وَ شِيعَةِ أَهْلِ بَيْتِي الْمُخْلِصِينَ فِي وَاوَايَتِنَا وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَلُمَّ يَا عِبَادِي إِلَىٰ لَانْتَشِرُ عَلَيْكُمْ كَرَامَتِي فَقَدْ أُودِيتُمْ فِي الدُّنْيَا.» مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۹؛ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰.

۳. «قال علی علیه السلام التَّفَكَّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عِبَادَةَ الْمُخْلِصِينَ.» آقا محمد بن حسین جمال خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۴۹.

۴. «قال علی علیه السلام الزَّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ.» بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵. «قال علی علیه السلام: عليك بالورع فإنه عون الدين و شيمة المخلصين.» همان، ج ۴، ص ۲۹۵.

هم به خاطر همین جرائم به زندانش افکنده و دوباره مدت زندانش را طولانی‌تر از بندگان مخلص و نیکوکارش بخواند، و بفرماید که " ما به او حکم و علم دادیم و او را برای خود برگزیدیم، و نعمت خود را بر او تمام کردیم!"

۲- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهٖ آلُوْ لَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ برخی تفاسیر عین روایات مرطبت با این آیه را ترجمه کردند و گفتند: زلیخا قصد یوسف را کرد، و اگر این نبود که یوسف برهان پروردگار خود را دید او هم قصد زلیخا را می‌کرد، و لیکن از آنجایی که معصوم بود، و معصوم قصد گناه نمی‌کند و مرتکب آن نمی‌شود لذا یوسف قصد زلیخا را نکرد

۳- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهٖ آلُوْ لَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ منظور از آن: یوسف تصمیم گرفت او را به قتل برساند زیرا از پیشنهاد زلیخا بسیار ناراحت شده بود، خداوند هم گرفتاری کشتن زلیخا را از او بگردانید، .

۴- پوشاندن بت از طرف زلیخا باعث شده که یوسف آیت توحید را مشاهده کرده باشد آن چنان که پرده‌ها از میان او و ساحت کبریای خداوند برداشته و وی برهانی دید که با دیدن آن از هر سوء و فحشایی مصون شده است.

#### ب) افتراقات تفاسیر و روایات

۱- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهٖ آلُوْ لَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ در خصوص این آیه برخی از تفاسیر فقط به ذکر روایات کتفا نمودند بدون توجه به این موضوع که خود روایات معصوم علیه السلام بعضی از این روایات را نفی می‌کنند ولی متأسفانه این روایات را در تفاسیر خود بیان نمودند و دست به یک سری توجیهاات نیز زدند به عنوان مثال این دو روایت «امام صادق علیه السلام از پدر نقل نمودند: زلیخا قصد یوسف را کرد که با وی عمل نامشروع را مرتکب شود و یوسف قصد او را کرد که چنین عملی با وی نکند.»<sup>۱</sup> و «امام صادق علیه السلام فرمودند: یوسف زیر جامه‌ی خود را از درآورد تا به آن چه زلیخا خواسته بود عمل کند ولی پدرش را دید و منصرف شد و در ذیل روایت برای این که دقیقاً معین کند یوسف تا چه

---

۱. «حدیثی ابی عن الصادق علیه السلام انه قال: همت بأن تفعل و هم بان لا یفعل، فقال المأمون: لله درک یا ابا الحسن.» تفسیر نور الثقلین،

حدی برای انجام این کار آماده بود حضرت فرمودند: به خدا سوگند نه من و نه پدرم هرگز آلت تناسلی یکدیگر را ندیدیم»<sup>۱</sup>

۲- اگر از یوسف کوچکترین لغزشی سرزده بود قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از توبه و استغفارش یاد می‌کرد، هم چنان که لغزش آدم و داوود و نوح و ایوب و ذی النون و توبه و استغفار ایشان را نقل کرده. در باره یوسف علیه السلام می‌بینیم که جز ثنا و مدح چیزی نگفته، و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده.<sup>۲</sup>

۲- «مَعَاذَ اللَّهِ»، ما از اهل بیتی هستیم که زنا نمی‌کنند؛ بیشتر مفسرین گفته‌اند «انه» ضمیر «ها» به عزیز برمی‌گردد و حال آن که این تفسیر به قرینه مقابله است، چون کلمه «مَعَاذَ اللَّهِ» در مقابل جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» قرار گرفته و این خود مؤید این است که ضمیر «ها» در کلمه «إِنَّهُ» به خدای سبحان برمی‌گردد نه به عزیز مصر، و این همان چیزی است که مدنظر معصوم علیه السلام می‌باشد.

#### ج) اشتراکات روایات فریقین

«وَأَوَدَّتْهُ آتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» در خصوص زمانی که زلیخا شروع کرد به ترغیب یوسف به انجام خواسته‌های خود، زمانی که علائم بلوغ را در او دید.

۱- «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» «السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» را به قبح عمل زنا تفسیر نمودند.

۲- «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» را گفتند: هر فریق تقریباً روایات آن‌ها شبیه به هم بودند.

۳- پوشاندن بت از طرف زلیخا در روایات فریقین آمده اما روایات شیعه را باید بررسی کرد و آن‌هایی که خبر واحد و ضعیفند را باید جدا کرد.

#### د) افتراقات روایات فریقین

---

۱. «عن محمد بن قیس عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول إن يوسف لما حل سراويله رأى مثال يعقوب قائما عاضا على إصبعة و هو يقول له: يا يوسف قال فهرب ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: لكنى و الله ما رأيت عورة أبى قط، و لا رأى أبى عورة جدى قط و لا رأى جدى عورة أبى قط، قال: و هو عاض على إصبعة، فوثب فخرج الماء من إبه ام رجله.» البحار ج ۵: ۱۹۱؛ البرهان ج ۲: ۲۴۸.

۲. الميزان فى تفسير القرآن، پیشین، ص ۱۲۸

۱- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهٖ ا لُو لَا اَنْ رَاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ در روایات اهل سنت به این معانی آمده است. **(الف)** عکس عزیز مصر را دید و متوجه شد که نباید به او خیانت کند. **(ب)** صورت حضرت یعقوب (سلام الله علیه) را دید که دارد از کاری که یوسف می خواهد انجام دهد انگشت خود را گازد زده؛ و یوسف خجالت کشید و دست از کار برداشت. **(ج)** ندایی به او گفت: نگاهت را به سق اتاق بینداز؛ او نگاه کرد و دید چهره ای را مشاهده کرد که به او هشدار می دهد تو پیامبری وبه همین وسیله خداوند او را از گناه حفظ کرد. **(د)** یکی از نشانه های الهی را دید و پدرش در این هنگام به او گفت: یوسف تو می خواهی کاری که از سفیهان سر می زند را انجام دهی؟! و حال آن که تو جزء پیامبرانی؛ وبه همین سبب آن حس گناه از مفاصل او خارج شدند. **(و)** حضرت یعقوب علیه السلام مشت محکمی بر سینه ای او زد باعث شد میل به گناه از اطراف انگشتانش خارج شده و این عامل شد فرزندان یعقوب علیه السلام هر کدام دارای دوازده پسر شدند ولی یوسف که آن بلا به سرش نازل شده ، فقط دارای دو پسر شود ( فکر کنم راوی فراموش کرد گناه آدم کشی دسته کمی از این گناه ندارد). **(ر)** وقتی صورت پدر را دید در وسط اتاق ایستاده؛ پایه فرار گذاشت و گفت: دیگر هرگز دست به چنین گناهی نمی زنم.

۲- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهٖا﴾ در روایات اهل سنت آمده. **(الف)** همان طوری که زلیخا در یوسف طمع کرد یوسف نیز هم طمع در انجام آن فعل داشت. **(ب)** یوسف حتی لباس هایش را از تن خارج کرد ولی ناگهان صدایی شنید که می گفت: اگر این کار را مرتکب شوی مثل پرنده ای می شوی که پرهایش ریخته باشد تو نیز بی آبرو می شوی.

۳- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهٖا﴾ در این زمینه روایتی را به امام نسبت دادند شبیه روایات خودشان در حالی که چگونه ممکن است علی بن ابی طالب علیه السلام چنین فرمایشی کرده باشد؟ با این که کلمات او و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام پر است از مساله عصمت انبیاء و مذهب این امامان در این باره معروف است.

۴- این روایات و نظائرش روایاتی است که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و انبیایش ندارند جعل نموده، و یا دنبالش را گرفته اند.<sup>۱</sup>

المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۲۰ . ۱

## ۲,۹. اطلاع عزیز مصر از تبت ناپاک همسرش (آیات ۲۵-۲۹)

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ﴿۲۵﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدْتُ شَاهِدًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۲۶﴾ وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۲۷﴾ فَلَمَّا رَا قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنْ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ ﴿۲۸﴾ يُوْسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ اَسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ اِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخٰطِئِينَ ﴿۲۹﴾

### ترجمه‌ی آیات

و هر دو به سوی در، دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد) و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!» (۲۵) (یوسف) گفت: «او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن زن راست می‌گوید، و او از دروغگویان است. (۲۶) و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می‌گوید، و او از راستگویان است.» (۲۷) هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [یوسف] از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حيله شما زنان است که مکر و حيله شما زنان، عظیم است! (۲۸) یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی.» (۲۹)

## ۲,۹,۱. مفاد ظاهری (آیات ۲۵-۲۹)

### اشاره

در لحظه‌ی خطر ساز یوسف به او گفت: تو که از بتی که قدرت شنوایی و بینایی ندارد حیا می‌کنی، چگونه من از خدای یگانه حیا نکنم! یوسف به طرف درب دوید اما همسر عزیز به تعقیب او پرداخت. در این لحظه عزیز مصر وارد اطاق شده و آن‌ها را در این حالت مشاهده کرد. زلیخا که پیراهن یوسف را از پشت دریده بود همسرش را در برابر خویش مشاهده می‌کرد پیش دستی کرده و از او پرسید: جزای کسی که به عیال تو دست اندازد، زندان یا عقوبتی سخت‌تر از آن نیست. در این لحظه یوسف خطاب به عزیز مصر گفت: زلیخا با حيله در آرزوی تحصیل کام خویش بود، و با الهام خداوند خطاب به عزیز مصر گفت: از کودکی که در گهواره است بپرسید تا حقانیت من ثابت شود. به

امر خداوند آن نوزاد به سخن آمده و گفت: چنانچه پیراهن یوسف از مقابل دریده شده باشد حق با زلیخاست؛ در غیر این صورت یوسف بی گناه خواهد بود. قضیه مشخص بود چون پیراهن یوسف از پشت سر و توسط زلیخا پاره گشته بود. پس تو از خطاکاران هستی.

### فریب شیطان و یاری خداوند (آیات ۲۵-۲۹)

﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ﴾ آن دو به طرف در دویدند: یوسف به منظور فرار از دست آن زن، شتابان به سوی دربیرونی رفت تا خارج گردد و آن زن هم به دنبالش می‌شتافت تا مانع بیرون رفتنش شود.<sup>۲</sup> استباق همان گونه که قبلاً گفتیم به معنای مسابقه است. این جمله با تسابق منطبق است چرا که قطعاً زلیخا نیز می‌خواست بر او غلبه کند هم چنان که اومی‌خواسته بر زلیخا فائق آید، این می‌خواست در را باز کند، و او می‌خواست نگذارد، و این هم استباق است پس حق این است که معنای استباق و تسابق در مورد تصادق دارند.<sup>۳</sup> «الْبَاب»<sup>۴</sup> یعنی محل داخل شدن در چیزی، راه ورودی یا مدخل مکان‌ها است، مثل درب شهرها و خانه‌ها، جمعش «أَبْوَاب» است،<sup>۵</sup> ﴿وَكَذَّبَتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ﴾<sup>۶</sup> و پیراهن او را از پشت به سوی خود کشانید یا آن زن در هنگام درگیری پیراهن را به طول از پشت کشید و پاره کرد؛ زیرا ﴿مِنْ دُبُرٍ﴾ (بر وزن عنق) عقب.<sup>۷</sup> دلالت بر این امر می‌کند که زلیخا به دنبال او گذاشته و لباسش را کشیده تا پاره شده- است.<sup>۸</sup> و «دُبُرَتِي» کسی که از پشت سر، پا به پای پشت سری می‌آید<sup>۹</sup> در این مسابقه، یوسف خود را زودتر رسانید و زلیخا او را به طرف خود کشید که دستش به در نرسد. در نتیجه پیراهن او را از بالا به پایین پاره کرد و این پیراهن از طرف طول پاره نمی‌شد مگر به همین جهت که در حال فرار از زلیخا و دور شدن از وی بوده. ﴿وَ الْأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى

۱. نعمت الله بن عبدالله جزائری، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۲۷۵.

۲. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. موسوی همدانی، ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۱۳۷.

۴. «قال النبي ﷺ أنا مدينة العلم و علی بابها» به وسیله علی عليه السلام وصول به علم میسر و ممکن است؛ راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل ماده‌ی باب).

۵. حسین بن محمدر اغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات ألفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی باب).

۶. یوسف / ۲۵.

۷. قریشی بنایی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی دبر).

۸. علی خان بن أحمد مدنی شیرازی، الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد، مؤسسه‌ی آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۹جلدی، ج ۶، ص ۱۶۳.

۹. محمود بن عمر زمخشری، أساس البلاغة، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۹۷۹م، ۱جلدی، ص ۱۸۲، (ذیل ماده‌ی دبر).



«الباب» کلمه «الفا» به معنای یافتن است، مثلاً گفته می‌شود: الفیته کذا، من او را چنین یافتیم، و مقصود از «سید» همان عزیز است که شوهر زلیخا بوده. بعضی گفته‌اند: این که قرآن او را «سید» خوانده از این جهت است که خواسته به عرف مصر حرف زده باشد، چون زنان مصر به شوهران خود سید می‌گفته‌اند، و تا کنون هم این اصطلاح ادامه دارد «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». بعد از آن که به شوهر زلیخا برخورد کرده‌اند مجلس مراوده صورت جلسه تحقیق را به خود گرفته، آری، وجود عزیز دم در، این تحول را پدید آورد، از آیه مورد بحث تا پنج آیه این تغییر و ماجرای آن را بیان می‌کند. همسر عزیز پیش‌دستی کرد و از یوسف شکایت کرد که متعرض من شده و باید او را مجازات کنی، یا زندان و یا عذابی سخت؛ لیکن در باره اصل قضیه و آنچه اتفاق افتاده هیچ تصریحی نکرد، بلکه به طور کنایه یک حکم عمومی و عقلی را در باره مجازات کسی که به زن شوهرداری قصد سوء کند پیش کشید و گفت: «کیفر کسی که به همسر تو قصد سوء کند جز این نیست که زندانی شود و یا عذابی دردناک ببیند» و اسمی از یوسف نبرد که او چنین قصدی کرده، و همچنین اسمی هم از خودش نبرد که مقصود از همسر تو، خودم هستم، و نیز اسمی از قصد سوء نبرد که آن قصد، با زن شوهردار بوده است. همه این‌ها به منظور رعایت ادب در برابر عزیز بوده است. و اگر مجازات را هم تعیین نکرد، بلکه میان زندان و عذاب الیم مردد گذاشت، برای این است که دلش آکنده از عشق به او بود، و این عشق و علاقه اجازه نمی‌داد که به طور قطع یکی را تعیین کند. آری، در ایه ام، یک نوع امید‌گشایش است که در تعیین نیست؛ ولیکن تعبیر به «اهل» یک نوع تحریک و تهییج بر مؤاخذه است و او نمی‌بایست چنین تعبیری می‌کرد، ولیکن منظورش از این تعبیر مکر و خدعه بر شوهرش عزیز بوده. او می‌خواست با این تعبیر تظاهر کند که از این پیشامد خیلی متاسف است، تا شوهرش واقع قضیه را نفهمد و در مقام مؤاخذه او برنیاید، آری، فکر کرد اگر بتوانم او را از مؤاخذه خودم منصرف کنم، منصرف کردنش از مؤاخذه یوسف آسان است. «هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي»: او بود که پیوسته از من این تقاضا را می‌کرد و اگر برای رفع تهمت نبود، این حرف را نمی‌گفت. «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا»<sup>۲</sup> قرآن صراحت دارد بر این که «او از اهل زلیخا» بوده.<sup>۳</sup> شاهدی از نزدیکان آن زن که بر ضد او گواهی داد «إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِّنْ

۱. موسوی همدانی، پیشین، ص ۱۹۱.

۲. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. موسوی همدانی، همان ص ۱۹۴.

الْكَافِرِينَ» و این شاهد، با گفتار خود به دلیلی اشاره کرده که مشکل این اختلاف حل و گره آن باز می‌شود و آن این است که اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است، چون در این که از یوسف و زلیخا یکی راستگو و یکی دروغگو بوده حرفی نیست، و پاره شدن پیراهن یوسف از جلو دلالت می‌کرد بر این که او و زلیخا روبروی هم مشاجره کرده‌اند و قهراً تقصیر به گردن یوسف می‌بود، ولی اگر پیراهن وی از پشت سر پاره شده باشد قهراً زلیخا او را تعقیب کرده و او در حال فرار بوده، و او خواسته وی را به سوی خود بکشد، پیراهن او را دریده، پس تقصیر به گردن زلیخا می‌افتد، و این خود خیلی روشن است.<sup>۱</sup> «إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ»<sup>۲</sup> یعنی طمع تو در یوسف بسیار بزرگ است که تو و دیگر زنان را واداشت چنین نقشه‌ای را بکشید و این به خاطر شدت عشق و علاقه- ای است که به او پیدا کردید.<sup>۳</sup> وقتی عزیز مصر (قطفیر) واقعه را دید، و فهمید که زنش دروغ‌گوست و یوسف راست می‌گوید؛ رو به همسرش گفت: این سخنت از مکرهای زنان است و خداوند کید زنان را عظیم شمرده است، زیرا زن- ها در فریب کاری از مردها دقیق‌تر و در نیرنگ‌بازی مؤثرترند.<sup>۴</sup> در آیات فوق، اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که بی‌بند و بار و هوسرانند) شده است، و این مکر و حيله‌گری به عظمت توصیف گردیده «إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ». در تاریخ و داستان‌ها، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده، که مطالعه آن‌ها نشان می‌دهد، زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود، نقشه‌هایی بی نظیر می‌کشند.<sup>۵</sup> «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» «الْعَرُضُ»: پهنا بر خلاف طول، طلب انجام کاری با آرامی و ادب، عزیز مصر به یوسف گفت: از این مطلب صرف نظر کن «وَأَسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ» و تو هم برای این گناه خود استغفار کن، به درستی که تو به او «أَخْطَأْتُ» یعنی خطا کردی، گناه را به او نسبت دادی و از خطاکاران هستی.<sup>۶</sup> «إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ»<sup>۷</sup>.

۱/المیزان، پیشین، ص ۱۹۳.

۲. یوسف / ۲۸.

۳. علی خان بن أحمد مدنی شیرازی، الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول، ج ۶، ص ۲۲۸.

۴. مترجمان، ترجمه جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۵.

۵. مکارم و همکاران، پیشین، ص ۳۸۹.

۶. فؤاد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، (ذیل ماده‌ی عرض).

۷. طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۳.

اشاره

در برخی از کتب روایی شیعه و اهل سنت ذیل دسته نهم آیات، ۱۱ روایت، از معصوم علیه السلام آمده است، که از پیامبر صلی الله علیه و آله چهار روایت در (الدرالمنثور و البحرالمید فی تفسیرالقرآنالمجید) و از امام سجاد علیه السلام یک روایت در (قصص القرآن جزادری) و از امام محمدباقر علیه السلام پنج روایت در (تفسیرقمی، تفسیرعیاشی، بحارالأنوار و الکافی) و از امام جعفرصادق علیه السلام دو روایت در (تفسیرقمی، و کامل الزیارات صدوق) و از امام رضا علیه السلام یک روایت در (مسندالرضا علیه السلام) و تعدادی از روایت از غیر معصوم که به نظر می‌رسد مشکل خاصی ندارند. روایات درسه موضوع: «شهادت کودک بر بی‌گناهی یوسف، کودکان سخن‌گودرگهواره، منظور از الصبی و معنی زائر در روایات» خواهیم آورد.

الف) شهادت کودک بر بی‌گناهی یوسف (آیه ی ۲۶)

در علل از امام سجاد علیه السلام نقل نموده که عزیز خواست یوسف علیه السلام را مجازات کند او بر برائت خود قسم خورد و فرمود: از این کودک بپرس و او طفلی از کسان زلیخا بود که بدیدن او آمده بود و خداوند آن کودک را برای دفع خصومت به زبان آورد و گفت: ای پادشاه! به پیراهن یوسف نگاه کن؛ اگر از جلو پاره شده او قصد سوء داشته، و اگر از پشت پاره شده زلیخا قصد سوء نموده. و چون پادشاه سخن آن کودک را شنید کاملاً تعجب کرد و مشوش شد و به پیراهن یوسف نگاه کرد و دید از پشت پاره شده و به زلیخا گفت این از مکر شما است همانا مکر شما زن‌ها بزرگ است. و از یوسف تقاضا نمود که این راز را به کسی ابراز نفرماید<sup>۱</sup> و قمی<sup>۲</sup> از امام صادق علیه السلام و امام محمدباقر علیه السلام این دو روایت

۱. فرهنگ/بجدی، (ذیل ماده خطا).

۲. «و عن علی بن الحسین علیه السلام لما هممت به و هم به اقامت إلى صنم في بيتهما فألقت عليه ثوباً و قالت لا يرانا فإني أستحي منه فقال يوسف أ فأنت تستحين من صنم لا يسمع و لا يبصر و أنا لا أستحي من ربّي فوثب و عدا و عدت من خلفه و أذكرهما العزيز على هذه الحالة و هو قوله عزّ و جلّ و استبقا الباب و قدت قميصه من دبر و ألقيا سيدها لدى الباب فبادرت امرأة العزيز فقالت له ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً إلا أن يسجن أو عذاب أليم فقال يوسف للعزيز هي راودتني عن نفسي فألهم الله يوسف أن قال للملك سل هذا الصبي في المهدي فإنه يشهد أنها راودتني عن نفسي فقال العزيز للصبي فأنطق الله الصبي في المهدي ليوسف حتى قال إن كان قميصه قد من قبل فصدقت و هو من الكاذبين و إن كان قميصه قد من دبر فكذبت و هو من الصادقين فلما رأى العزيز قميص يوسف قد تحرق من دبر قال لإمرأته إنه من كيدكن إن كيدكن عظيم ثم قال ليوسف أعرض عن هذا و استغفري لذنبك إنك كنت من الخاطئين فسمع الخبر بمصر و جعلن النساء يتحدثن بحديثها و يعدلنها و هو قوله تعالى. «نعمت الله بن عبدالله جزائري، النورالمبين في قصص الأنبياء و المرسلين، ص ۱۶۱»

را نقل نموده که خداوند به حضرت یوسف علیه السلام الهام فرمود که به عزیز بگوید از این کودک که در گهواره است بپرس که او به برائت من شهادت می‌دهد و عزری پرسید. <sup>۲</sup> در پاره‌ای روایات <sup>۳</sup> آمده است کودکی که در گهواره و در مقام دفاع از یوسف علیه السلام لب به سخن گشود از بستگان زلیخا و مهمان او بود. <sup>۴</sup> در مورد پیراهن حضرت یوسف علیه السلام ذیل آیه‌ی هجدهم روایات به تفصیل بیان گردید.

### (ب) کودکان سخن گو در گهواره (آیه‌ی ۲۶)

۱. «فی تفسیر علی بن ابراهیم حدثنی ابی عن بعض رجاله رفعه قال: قال ابو عبد الله علیه السلام: لما هَمَّتْ به وَ هَمَّ به ا قامت الی صنم فی بیتها فألقت فیہ مائة لها فقال لها یوسف ما تعلمین؟ قالت: ألقى علی هذا الصنم ثوبا لا یرانا فانی أستحیی منه، فقال یوسف: فأنت تستحین من صنم لا یسمع و لا یرى و لا أستحی أنا من ربی؟ فوثب و عدا و عدت من خلفه و أدركهما العزیز علی هذه الحالة و هو قول الله عز و جل: ﴿وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفِیَا سَیِّدَهَا لَدَى الْبَابِ﴾ فبادرت امرأة العزیز فقالت ﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذَابُ أَلِیْمٍ﴾ فقال یوسف للعزیز: ﴿هَیْ رَاوَدْتَنی عَنْ نَفْسِی وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾ فألهم الله عز و جل یوسف ان قال للملك: سل هذا الصبی فی المهد فانه سیشهد انها ﴿رَاوَدْتَنی عَنْ نَفْسِی﴾، فقال العزیز للصبی فأنطق الله الصبی فی المهد لیوسف حتی قال: ﴿إِنْ كَانَ قَمِیصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِیْنَ وَ إِنْ كَانَ قَمِیصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ﴾ فَلَمَّا رَأَى الْعَزِیزُ قَمِیصَ یوسف قد تحرق من دبر قال لامراته: ﴿إِنَّهُ مِنْ كِیِّدِكُنَّ إِنَّ كِیِّدَكُنَّ عَظِیْمٌ﴾ ثم قال لیوسف: ﴿أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنْ الْخَاطِئِیْنَ﴾. «قى، تفسیر القمى، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآیَاتِ لَیْسَ جُنَّتْ حَتَّى حَیْنٍ﴾ فالآیات شهادة الصبی و القمیص المخرق من دبر و استباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إیاه علی الباب فلما عصاها فلم تزل ملحمة بزوجهما حتى حبسه و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَبَّانِ یقول عبدان للملك أحدهما خباز و الآخر صاحب الشراب و الذی كذب و لم یر المنام هو الخباز و و فی تفسیر علی بن ابراهیم حدثنی أبی، عن بعض رجاله، رفعه قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: ألهم الله «عزوجل» یوسف أن قال للملك: سل هذا الصبی فی المهد، فانه سیشهد انها راودتنی عن نفسی. فقال العزیز للصبی. فأنطق الله الصبی فی المهد لیوسف فقال: ﴿إِنْ كَانَ قَمِیصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِیْنَ﴾. «على بن ابراهیم قمی، تفسیر القمى، ص ۳۴۴.

۳. «حدثنا أبو سعید الأشج، ثنا عبدة بن سلیمان، عن أبی سعد البقال، عن عكرمة، عن ابن عباس ﴿وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾ قال: صبی فی المهد- و روى، عن الحسن و سعید بن جبیر و الضحاک نحو ذلك. «ابن أبی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، پیشین، ص ۲۱۲۹.

۴. «عن بعض أصحابنا عن أبی جعفر علیه السلام قال... و أفلت یوسف منها فی ثیابه ﴿وَ أَلْفِیَا سَیِّدَهَا لَدَى الْبَابِ﴾ قالت ما جزاء من أراد بأهلك سوءا إلا أن یسجن أو عذاب ألیم﴾ قال: فهم الملك ب یوسف ليعذبه - فقال له یوسف: و إله یعقوب ما أردت بأهلك سوءا ﴿هَیْ رَاوَدْتَنی عَنْ نَفْسِی﴾، فسل هذا الصبی أینا راود صاحبه عن نفسه قال: و كان عندها صبی من أهلها زائر [فی المهد- فقال: هذا طفل لم ینطق فقال: كلمة ینطقه الله فكلمه فأنطق الله] لها- فأنطق الله الصبی بفصل القضاء، فقال - للملك: انظر أیها الملك إلى القمیص- فإن كان مقدودا من قدامه فهو راودها، و إن كان مقدودا من خلفه فهي التي راودته عن نفسه، و صدق و هی من الكاذبین، فلما سمع الملك كلام الصبی و ما اقتص به - أفرعه ذلك فرعا شديدا، فدعا بالقمیص فنظر إليه- فلما رأى القمیص مقدودا من خلفه- قال لها: ﴿إِنَّهُ مِنْ كِیِّدِكُنَّ إِنَّ كِیِّدَكُنَّ عَظِیْمٌ﴾ «عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴.

از پیامبر ﷺ مروی است که خداوند چهار کودک را پیش از وقت به سخن در آورد یکی پسر ماشطه<sup>۱</sup> فرعون، دوم گواه یوسف، سوم صاحب جریح، چهارم عیسی علیه السلام.<sup>۳۲</sup> این چهار نفر در گهواره قبل از زمان معین برای سخن گفتن به امر الهی لب به سخن گشودند، گواهانی از جانب حق، بر عصمت و بی گناهی و دفع شبهه‌ای که نسبت به افرادی پاک و معصوم صورت گرفته است، که از آن افراد گواه پاک دامنی حضرت مریم علیها السلام، فرزندش حضرت عیسی علیه السلام بود؛ زیرا تمامی نگاه‌ها و حرف‌ها حاکی از آن است که مادرش طبق بیان قرآن متهم به بی‌عفتی شد و وقتی آن کودک شیرخوار آغاز سخن کرد، تمامی اتهامات را از بین برد و شاهد شیرخوار یوسف که گفت: پیراهن را بررسی کنید تا معلوم شود چه کسی مقصر است؟ اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، همسر شما راست می‌گوید و مورد تعرض واقع شده‌است و اگر از پشت سر پاره بود، بیانگر آن است که یوسف فرار می‌کرده و لباسش توسط زلیخاه به این روز افتاده، و همسرت دروغ می‌گوید و تو به یوسف گمان بد مبر، او معصوم است و گناه نمی‌کند.<sup>۴</sup> و کودک شیرخواری که با سخن گفتن از جریح، تهمت‌ها را برداشت<sup>۵</sup>، کودک زن آرایشگر دختر فرعون، زمانی که قرار شد در برابر آن مادر مؤمنه، فرزند شیرخوارش را در آتش بسوزانند، مادر گفت: نمی‌توانم این مصیبت را تحمل کنم، و کودک شیرخوار به

- 
۱. «وفی الدر المنثور، أخرج أحمد والنسائی والبزازی والطبرانی وابن مردويه والبيهقي في الدلائل، بسند صحيح عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ: لما أسرى بي مرت بي رائحة طيبة - فقلت: يا جبرائيل ماهذه الرائحة الطيبة؟ قال: ما شطه بنت فرعون و أولادها كانت تمشطها - فسقط المشط من يدها فقالت: بسم الله - فقالت ابنة فرعون: أبي؟ قالت: بلى ربي و ربك ورب أبيك - قالت: أولك ر ب غير أبي؟ قالت نعم - قالت: فأخبر بذلك أبي؟ قالت: نعم.» سيوطي، پیشین، ص ۱۵۰؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۹.
  ۲. «و أخرج أحمد و ابن جرير و البيهقي في الدلائل عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي ﷺ قال تكلم أربعة وهم صغار ابن ماشطة فرعون و شاهد يوسف و صاحب جريح و عيسى بن مریم.» سيوطي، پیشین، ج ۴، ص ۱۵.
  ۳. «عن النبي ﷺ: «تكلم في المهد أربعة: ابن ماشطة ابنة فرعون، و شاهد يوسف عليه السلام، و صاحب جريح، و عيسى عليه السلام.» أحمد بن محمد ابن عجبیه، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره، نشر دکتور حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۵۹۰.
  ۴. «روی عن عكرمة عن ابن عباس أنه قال: «كان صبي في المهد لم يتكلم بعد فتكلم، و قال ﴿إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتُ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ الْآيَةَ﴾.» ابن أبي حاتم، پیشین، ص ۲۱۲۸.
  ۵. «ص، قصص الأنبياء بالإسناد إلى الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن الوشاء عن أبي جميلة عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان في بني إسرائيل عابد يقال له جريح و كان يتعبد في صومعة فجاءته أمه و هو يصلي فدعته فلم يجبه ا فانصرفت ثم أتته و دعته فلم يلتفت إليها فانصرفت ثم أتته و دعته فلم يجبه ا و لم يكلمها فانصرفت و هي تقول أسأل إله بني إسرائيل أن يخذلك فلما كان من الغد جاءت فاجرة و قعدت عند صومعته قد أخذها الطلق فادعت أن الولد من جريح ففشا في بني إسرائيل أن من كان يلوم الناس على الزنا قد زنى و أمر الملك بصلبه فأقبلت أمه إليه تلطم وجهها فقال لها اسكتي إنما هذا لدعوتك فقال الناس لما سمعوا ذلك منه و كيف لنا بذلك قال هاتوا الصبي فجاءوا به فأخذه فقال من أبوك فقال فلان الراعي لبني فلان فأكذب الله الذين قالوا ما قالوا في جريح فحلف جريح ألا يفارق أمه يخدمها.» مجلسي، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۴۸۷.

إذن خدا گفت: مادر جان چرا جان دادن من در راه خدا برایت مشکل است و او نیز فریاد زد احداً احداً و او و مادرش را به جرم یکتاپرستی در آتش سوزاندند.<sup>۱</sup>

### ج) منظور از الصَّبِيُّ و زائر در روایات (آیه ی ۲۶-۲۷)

«زائر»<sup>۲</sup>: زیارت کننده‌ی مرقد مطهر حسین بن علی علیه السلام زائر و مهمان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.<sup>۳</sup> و «صبی»<sup>۴</sup> در روایات به جنین در شکم مادر اطلاق شده، به‌عنوان مثال: به زنان باردار خود کندر بدهید؛ زیرا جنین در شکم مادر اگر از کندر<sup>۵</sup> تغذیه کند دارای قلبی سالم، با هوش و شجاع خواهد شد.<sup>۶</sup> به نوزاد شیرخوار که در گاهواره است و از شیر باز گرفته نشده است به کودک ممیز «صبی» گفته می‌شود.<sup>۷</sup> همچنین به کودک پنج ساله<sup>۸</sup> و غیره.. اطلاق می‌گردد. آیا کودک می‌تواند زن نامحرم را حجامت کند؟ اگر خیلی خوب بتواند توصیف ما وقع کند و خوب و بد را تشخیص دهد جایز نیست.<sup>۹</sup>

---

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: شب معراج در آسمان چهارم بوی عطری استشمام نمودم که تمام آسمان را فرا گرفته بود گفتم: این بوی چیست؟ جبرئیل فرمود: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بوی عطر زن و فرزندان و مشاطه فرعون است که همه جا را در بر گرفته است. سیوطی، پیشین، ص ۱۵۰.

۲. فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، (ذیل ماده‌ی زار).

۳. «حدثنی محمد بن جعفر الرزاز الکوفی عن خاله محمد بن الحسین بن أبی الخطاب الزیات عن الحسن بن محبوب عن فضل بن عبد الملك أو عن رجل عن الفضل عن أبی بصیر عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن زائر الحسین بن علی علیه السلام زائر رسول الله صلی الله علیه و آله. صدوق، کامل الزیارات، بی‌جا، نشر مرتضوی، بی‌تا، ۱ جلدی، ص ۱۵۰.

۴. «قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» مریم/۲۹.

۵. فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، (ذیل ماده‌ی اللبان)؛ حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل ماده‌ی اللبان).

۶. «الطوسی باسناده عن عدّة أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن علیّ عن محمد بن سنان عن الرضا علیه السلام قال: أطعموا حبلاًکم اللبان فإن یکن فی بطنها غلام خرج ذکى القلب عالماً شجاعاً، و إن تکن جاریة حسن خلقه او خلقته او عظمت عجیزت ها و حظیت عند زوجها..» عزیز الله عطاردی، مسند الامام رضا علیه السلام، آستان امام رضا علیه السلام، بی‌تا، ۲ جلد، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۱۰۱.

۷. «قال إني عبد الله أتاني الكتاب و جعلني نبياً» مریم/ ۳۰.

۸. «حمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علی بن سیف عن بعض أصحابنا عن أبی جعفر الثانی علیه السلام قال: قلت له إنهم یقولون فی حدیثه سنک فقال إن الله تعالی أوحی إلی داود أن یتخلف سلیمان و هو صبى یرعى الغنم فأنکر ذلك عباد بنی اسرائیل و علماؤهم فأوحی الله إلی داود علیه السلام أن خذ عصا المتکلمین و عصا سلیمان و اجعلها فی بیت و اختم علیها بخواتیم القوم فإذا کان من الغد فمن کانت عصاه قد أورت و أثمرت فهو الخلیفة فأخبرهم داود فقالوا قد رضینا و سلمنا محمد بن یعقوب، «کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

۹. «علی بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلی عن السکونی عن أبی عبدالله علیه السلام قال: سئل أمير المؤمنين علیه السلام عن الصبی یحجم المرأة قال إن کان یحسن یصف فلا.» کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۳۴.

با توجه به دلائلی که ذکر گردید «شَهْدَ شَاهِدٍ مِنْ أَهْلِهَا» بر خلاف بیانات استنباط شده از برخی روایات: شاهد مردی بود که صورتش ریش‌داشت<sup>۱</sup> و یا از انسان‌ها نبود<sup>۲</sup> و یا یکی از مخلوقات خدا بود<sup>۳</sup> و یا مردی حکیم از بستگان زلیخا بود<sup>۴</sup> و مردی اهل فهم و دانش بالایی<sup>۵</sup> و یا ملکی خاص<sup>۶</sup> و یا پسر عموی حکیم زلیخا بود<sup>۷</sup> و یا مردی اهل اطفیر که در موارد بسیار خاص و حیاتی از نظراتش کمک می‌گرفتند.<sup>۸</sup> طبق روایت رسول‌الله ﷺ که فرمود: چهار کودک در گهواره سخن گفتند و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که فرمودند: یوسف به عزیز مصر گفت: از این صبی بپرس؟ که با تعجب از یوسف پرسیدند: چگونه امکان دارد از کودکی که هنوز شیرخوار است و قدرت تکلم ندارد بپرسید؟ معلوم می‌شود؛ کودک شیرخوار بوده و هنوز زبان باز نکرده بود و هم‌چنین مهمانی از بستگان زلیخا بوده‌است.

### ۲،۹،۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۲۵-۲۹)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱. «حدثنا الحسن بن أبي الربيع، أنا عبد الرزاق، أنا إسرائيل، عن سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: ذو لحية و روى، عن مجاهد أنه كان رجلا.» ابن أبي حاتم، پیشین، ج ۷، ص ۲۱۳۰.
۲. «حدثنا أبو سعيد الأشج، ثنا المحاربي، عن ليث، عن مجاهد «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: ليس من الإنس.» ابن أبي حاتم، پیشین، ص ۲۱۳۱.
۳. «عن مجاهد «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: ليس يانسی و لا جان، هو: خلق من خلق الله.» ابن أبي حاتم، همان.
۴. «حدثنا علي بن الحسين، ثنا أبو الجماهر، ثنا سعيد بن بشير، عن قتادة قوله: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: ذكر لنا أنه رجل حكيم من أهلها- و روى عن عكرمة مثل ذلك.» همان.
۵. «حدثنا أحمد بن الحسين بن عباد البغدادي، ثنا عفان، ثنا عبد الوارث، عن يونس، عن الحسن «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: رجل له فهم و علم.» همان.
۶. «حدثنا محمد بن الوزير، ثنا إسحاق بن يوسف الأزرق، عن سفيان، عن جابر، عن عبد الله بن أبي مليكة، عن ابن عباس «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: كان من خاصة الملك.» همان.
۷. «و حدثنا علي بن الحسين، ثنا محمد بن المثنى، ثنا إبراهيم بن سليمان، ثنا محمد بن أبان قال: سألت زيد بن أسلم، عن قوله: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» قال: ابن عم كان لها حكيمًا.» ابن أبي حاتم، همان.
۸. «الفضل، عن محمد بن إسحاق: يقال: إن الشاهد مشيوا، رجل من أهل أطفير، كان يستعين برأيه و يسمع منه إلا أنه قال: «أشهد إن كانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»، و ذلك ان الرجل إنما يريد المرأة مقبلا، و ذلك أن الرجل لا يأتي المرأة مدبرا، و قال: إنه لا ينبغي أن يكون في الحق إلا ذلك.» ابن أبي حاتم، پیشین.

۱- ﴿وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَةَ الْبَابِ﴾ مقصود از «سید» همان عزیز است که شوهر زلیخا بوده. بعضی گفته‌اند: این که قرآن او را «سید» خوانده از این جهت است که خواسته به اصطلاح و عرف مصر حرف زده باشد، چون در مصر زنان، شوهران خود را سید می‌گفته‌اند و تا کنون هم این اصطلاح ادامه دارد. روایات نیز عزیز همسر زلیخا مدنظرشان بود.

۲- ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ روایات و تفاسیر اکثراً گفتند: همسر عزیز پیش-دستی کرد و از یوسف شکایت کرد که متعرض من شده و باید او را مجازات کنی یا زندان و یا عذابی سخت؛ لیکن درباره اصل قضیه و آنچه جریان یافته هیچ تصریحی نکرد، بلکه به طور کنایه یک حکم عمومی و عقلی را در باره مجازات کسی که به زن شوهرداری قصد سوء کند پیش کشید و گفت: "کیفر کسی که به همسر تو قصد سوء کند جز این نیست که زندانی شود و یا عذابی دردناک ببیند" و اسمی از یوسف نبرد که او چنین قصدی کرده و همچنین اسمی هم از خودش نبرد که مقصود از همسر تو خودم هستم و نیز اسمی هم از قصد سوء نبرد که آن قصد، زنا با زن شوهردار بوده است. همه اینها به منظور رعایت ادب در برابر عزیز و تقدیس ساحت او بوده است.

۳- ﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي﴾ روایات گفتند: یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی عزیز را پشت در دید ابتدای به سخن نکرد، برای اینکه رعایت ادب را کرده باشد و نیز جلو زلیخا را از اینکه او را تقصیر کار و مجرم قلمداد کند بگیرد، ولی وقتی دید او وی را متهم به قصد سوء کرد ناچار شد حقیقت را بگوید که: "او نسبت به من قصد سوء کرد" تفاسیر نیز همین معنا را برداشت کردند با کمی توضیحاتی مثلاً کلام دلالت بر قصر دارد و امثال ذالک.

#### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- و اما این که این شاهد چه کسی بوده مفسرین در باره آن اختلاف کرده‌اند: بعضی گفته‌اند که وی مردی حکیم بوده که در پاسخ عزیز که مشکل خود را با او در میان نهاده چنین حکم کرده است. دیگر گفته‌اند: پسر عموی زلیخا بوده که با عزیز در پشت در قرار داشتند. برخی گفته‌اند: او از جنس جن و بشر نبوده، بلکه خلقی از خلایق خدا بوده. ولی این وجوه مردود است، برای این که قرآن صراحت دارد "او از اهل زلیخا" بوده و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: یوسف به عزیز گفت: از این کودک شیرخوارخواه تا بین ما حکمیت کند، او گفت: این قادر به سخن گفتن نیست، یوسف گفت: او به امر خدا سخن خواهد گفت.



۲- روایات فقد اشاره به این امر نمودند که برای اثبات بی‌گناهی یوسف بچه‌ی شیرخواره به امر خداوند گواهی بر صدق گفتار یوسف داد اما تفاسیر گفتند: شهادت عبارت است از بیانی که مستند به حس و یا نزدیک به حس باشد و هیچ استنادی به فکر و عقل گوینده نداشته‌باشد، چرا در آیه مورد بحث با این‌که بیان، بیانی عقلی و دلیلی فکری بود ادای آن را شهادت نامید؟ که پاسخ‌های متعددی به این امر دادند.

۳- «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» روایات گفتند: شاه چون این کلام را از طفل شنید، بسیار ناراحت شد و دستور داد پیراهن یوسف را بیاوردند، وقتی دید از پشت سر دریده شده به همسرش گفت: این از کید شما زنان است که کید شما زنان بسیار بزرگ است. و به یوسف گفت: از نقل این قضیه خودداری کن و زنه‌ار که کسی آن را از تو نشنود و در کتمانش بکوش ولی یوسف کتمانش نکرد و در شهر انتشار داد، و قضیه دهن به دهن گشت تا آن‌که زنانی (اشرافی) در باره زلیخا گفتند: همسر عزیز با غلام خود مراده داشته. این حرف به گوش زلیخا رسید. برخی تفاسیر اجتهادی که روایات را درست و دقیق بررسی کردند؛ گفتند: از آیات قرآنی هم بر نمی‌آید که یوسف به کسی گفته باشد، و جز این هم از او انتظار نمی‌رفت، هم چنان که می‌بینیم در برخورد با عزیز اسمی از داستان مراده نبرد، تا آن‌که خود زلیخا او را متهم کرد و او هم ناچار شد حق مطلب را بیان کند.

#### ج) اشتراکات روایات فریقین

۱- شاهد: از طرق اهل بیت علیهم‌السلام و بعضی طرق اهل سنت نقل شده که شاهد نامبرده، کودکی در گهواره و از کسان زلیخا بوده‌است.

۲- «وَاسْتَعْفِرِي لِدُنْبِكِ» یعنی از خدا آمرزش بخواه و به درگاه او توبه کن که گناه از تو بوده و یوسف گناهی نکرده است.

۳- «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» اگر زلیخا آن تهمت را به یوسف نرده بود و آن سخن دروغ را بر زبان نیاورده بود یوسف نیز پرده از روی کار بر نمی‌داشت و حقیقت را بر زبان نمی‌آورد و از این رو فرمود: این نسبتی را که زلیخا به - من می‌دهد تهمتی بیش نیست و خود او بود که این تقاضا را از من کرد!

#### د) افتراقات روایات فریقین

افتراق خاصی مشاهده نشد.

## ۲،۱۰. نقشه ی زلیخا برای رهایی از زخم زبان زنان مصر (آیات ۳۰-۳۴)

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ ائْرُجْ عَلَيْنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَآذًا بَشَرًا إِن هَآذًا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَ وَ لَيَكُونَا مِّنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

### ترجمه ی آیات

و گروهی از زنان در شهر شایع کردند که: همسر عزیز [مصر] در حالی که عشق آن نوجوان در درون قلبش نفوذ کرده از او درخواست کام جویی می کند یقیناً ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم. (۳۰) پس هنگامی که بانوی کاخ، گفتار مکرآمیز آنان را شنید [برای آن که به آنان ثابت کند که در این رابطه، سخنی نابه جا دارند] به مهمانی دعوتشان کرد و برای آنان تکیه گاه آماده نمود و به هر یک از آنان [برای خوردن میوه] کاردی داد و به یوسف گفت: به مجلس آنان در آی. هنگامی که او را دیدند به حقیقت در نظرشان بزرگ [و بسیار زیبا] یافتندش و [از شدت شگفتی و حیرت به جای میوه] دست هایشان را بردند و گفتند: حاشا که این بشر باشد! او جز فرشته ای بزرگوار نیست. (۳۱) بانوی کاخ گفت: این همان کسی است که مرا درباره عشق او سرزنش کردید. به راستی من از او خواستار کام جویی شدم، ولی او در برابر خواست من به شدت خودداری کرد و اگر فرمانم را اجرا نکند یقیناً خوار و حقیر به زندان خواهد رفت. (۳۲) یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم. (۳۳) پس پروردگارش خواسته اش را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید زیرا خدا شنوا و داناست. (۳۴)

۲،۱۰،۱. مفاد ظاهری (آیات ۳۰-۳۴)

اشاره

چون جمعی از زنان مصر، زلیخا را سرزنش می‌کردند که به غلام خود میل دارد؛ ایشان را طلبید و مجلسی آراست و به دست هر یک کاردی داد و به یوسف گفت پیش این زنان بیا. وقتی او را دیدند، چنان از حسن وی متحیر شدند؛ که با کارد دست خود را می‌بریدند و خبردار نمی‌شدند و نمی‌دانستند چه می‌کنند و گفتند سبحان الله این از آدمیان نیست. زلیخا گفت مرا در میل به او ملامت کردید. من طلب کردم، اما او با من مقاومت کرد و قبول نکرد و طلب عصمت و پرهیز کاری کرد و اگر آن چه من امر می‌کنم نکند محبوسش خواهم کرد.

## کید زنان

﴿تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾ «الرَّوْدُ»: رفت و آمد با مدارا در طلب چیزی.<sup>۱</sup> «الْفَتَى» تازه جوان و «الْفَتَاةُ» دختر تازه جوان و به کنایه به غلام و کنیز (برده) گفته می‌شود.<sup>۲</sup> زلیخا به کرات یوسف علیه السلام را دنبال می‌کند و این بدترین مرادوه یعنی با غلام است.<sup>۳</sup> ﴿إِذْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾ و «الشَّغَافُ» عشقی که ته قلب انسان رسوخ کند، محبت یوسف به سویدای خاطرش رسید.<sup>۴</sup> ﴿إِنَّا لَنَرُّهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ راستی زلیخا گمراهی را به حد قباحت رسانده است.<sup>۵</sup> ﴿أَرْسَلْتُ إِلَيْهِنَّ﴾ زلیخا زن‌ها را برای میهمانی جمع کرد و مجلسی که لایق شأن پادشاهان باشد آماده ساخت،<sup>۶</sup> ﴿وَاعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَكًا﴾ «عتد»: عتاد به معنی آماده شدن، برای آن‌ها پستی آماده کرد.<sup>۷</sup> «الْمَتَكَا»: تکیه گاه، همان بالش و متکا است.<sup>۸</sup> ﴿وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ﴾ و از یوسف خواست خود را به آن‌ها نشان دهد. ﴿فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ﴾ وقتی یوسف علیه السلام را دیدند آن چنان او را بزرگ شمردند که احساس خود را از یاد بردند و در جمال او محو شدند. ﴿وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ دست-هایشان را با جراحت بسیار زخمی کردند. ﴿وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ﴾ و گفتند: به خدا قسم ﴿مَا هَذَا بَشَرًا﴾ او در جمال فوق

۱. راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، (ذیل مادهی رَوْد).

۲. حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل مادهی فتی).

۳. موسوی همدانی، ترجمه‌ی المیزان، پیشین، ص ۲۰۱.

۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، (ذیل مادهی شغف).

۵. موسوی همدانی، پیشین، ص ۲۰۴.

۶. رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة، پیشین، ص ۴۹۴.

۷. قریشی، قاموس قرآن، (ذیل مادهی عتد).

۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، (ذیل مادهی عتد).

بشريت است. <sup>۱</sup> «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ» زليخا گفت: همين است آن كسى كه مرا در عشق و محبتش سرزنش مي كرديد. <sup>۲</sup> «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» و من از وي كام خواستم ولي او خودداري كرد «وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ» و اگر يوسف خواسته‌ي مرا انجام ندهد و دعوتم را پاسخ نگويد؛ زنداني خواهد شد و او را خوار و زبون خواهم كرد. «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» يوسف عليه السلام وقتي اصرار آن زن راديد و تهديدش را شنيد؛ زندان را بر گناه ترجيح داده گفت: اي پروردگار من! زندان به مناز آن چه اين زنان مي خواهند دوست تر است. <sup>۳</sup>

۲، ۱۰، ۲. مفاد روايي (آيات ۳۰ - ۳۴)

#### اشاره

ذيل اين دسته از آيات در برخي از كتب روايي و تفاسير نه روايت؛ از پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم يك روايت؛ (قصص القرآن جزائري) از امام علي عليه السلام يك روايت؛ (النهايه) از امام سجاد عليه السلام يك روايت؛ (معاني الأخبار) محمداقرب عليه السلام يك روايت (در تفسير القمي) و از امام جعفر صادق عليه السلام چهار روايت؛ (تفسير البرهان، قصص القرآن جزائري و الكافي) و از امام رضا عليه السلام يك روايت؛ (تفسير القمي) يافتيم. و چند روايت از از غير معصوم. با توجه به اين كه اين روايات هر يك ذيل آيه‌اي از اين آيات وارد شده، و از موضوعات متفاوتي برخوردارند، در ذيل تحت چهار عنوان مجزا، «مجلس آزمون از زنان مصري، مفهوم عشق و پيش آمده‌اي آن، و منظور از «فتي» در روايات؟» بيان خواهند شد.

الف) مجلس آزمون از زنان مصري (آيه ي ۳۰-۳۱)

امام صادق عليه السلام مي فرمايند: هنگامي كه خبر همسر عزيز مصر در مدت كوتاهي به گوش همگان رسيد، زنان پيوسته زليخا را نكوهش مي كردند. وقتي او اين سرزنش‌ها را شنيد، دستور داد مجلسي بيارايند و تمام زنان دربار در آن جمع گرديدند. همسر عزيز به هر زني كاردی داد تا با آن ترنجی را ببرند. سپس به يوسف دستور داد تا در مجلس زنان داخل شود. وقتي چشمشان به يوسف افتاد، همگی دست‌های خود را بریده و گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» همسر عزيز

۱. رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعادة، همان، ص ۴۹۴.

۲. مترجمان، ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۲، ص ۲۱۰.

۳. همان. ص ۲۱۳.

نیز از این فرصت استفاده کرده و خطاب به آن‌ها گفت: این همان غلامی است که نسبت به دوستی او مرا ملامت می‌کردید؛ من کام خویش از او خواستم اما خویشان را از آلودگی بر حذر داشت. تا انتهای آن‌روز هر زنی که یوسف را می‌دید دل‌باخته او می‌گشت تا آن‌جا که باعث دل‌تنگی او شد و از خدا خواست تا برای فرار از نیرنگ آن‌ها مدتی را در زندان سپری کند؛ و این‌چنین شد.<sup>۱</sup>

### ب) مفهوم عشق و پیش‌آمدهای آن (آیه‌ی ۳۰)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَدُ شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی عشق یوسف پرده دل زلیخا را شکافته و شیفته او گشته بود می‌فرماید: عشق به یوسف باعث شده بود تا زلیخا از همنشینی با مردم کناره‌گیر و به هیچ چیز جز او نپردازد.<sup>۲</sup> امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که یوسف علیه السلام در زندان بود مورد محبت زندانیان مصر قرار گرفت، اما یوسف علیه السلام در پاسخ گفت: بهتر است دست از دوستی من بردارید، چرا که هر چه عاید من گشته است از مسیر همین حب و دوستی است، عمه‌ام از روی علاقه وافرش مرا دزد خواند تا به این وسیله مدّت بیشتری را نزد او به سر برم، و پدرم چون مرا بیش از سایر فرزندان دوست می‌داشت، در معرض حسد برادرانم واقع شدم و همسر عزیز مصر که کام دل از من می‌خواست باعث به زندان افتادیم شد. و زمانی که مدّت زندانی شدنش به درازا کشید از خداوند سؤال نمود که به چه علت مستحق زندان گشته است؟ خداوند نیز به او وحی فرستاد که ای یوسف! این همان چیزی است که تو خود آن‌را پسندیده‌ای آیا فراموش کردی جمله‌ی خود را که گفتی: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ».<sup>۳</sup>

۱. «و حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام... وَ سَاعَ الْخَبْرُ بِمِصْرَ وَ جُعِلَتِ النِّسَاءُ يَتَحَدَّثْنَ بِحَدِيثِهَا وَ يُعَيِّرْنَهَا وَ يَذْكُرْنَهَا وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً الْعَزِيزِ فَبَعَثَتْ إِلَى كُلِّ امْرَأَةٍ رَئِيسَةً فَجَمَعَتْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَ هَيَّأَتْ لَهُنَّ مَجْلِسًا وَ دَفَعَتْ إِلَى كُلِّ امْرَأَةٍ أُتْرُجَّةً وَ سَكِينًا فَقَالَتْ أَقْطَعُنَّ ثُمَّ قَالَتْ لِيُوسُفَ ائْخِرْ عَلَيْنَّ وَ كَانَ فِي بَيْتٍ فَخَرَجَ يُوسُفُ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا نَظَرْنَ إِلَيْهِ أَقْبَلْنَ يَقْطَعُنَّ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ كَمَا حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا أَى أُتْرُجَّةً وَ أَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَ قَالَتْ ائْخِرْ عَلَيْنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ هَذَا إِلَا مَلَكٌ كَرِيمٌ فَقَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ فَدَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ أَى فِي حُبِّهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ أَى دَعَوْتُهُ فَاسْتَعْصَمَ أَى امْتَنَعَ ثُمَّ قَالَتْ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ فَمَا أَمْسَى يُوسُفُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ حَتَّى بَعَثَتْ إِلَيْهِ كُلُّ امْرَأَةٍ رَأَتْهُ تَدْعُوهُ إِلَى نَفْسِهَا فَضَجَرَ يُوسُفُ فَقَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ.» على بن إبراهيم، پیشین، ۳۴۳؛ جزایری، ترجمه قصص الأنبياء جزائری، ص ۲۷۶.

۲. «و فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ «فَدُ شَغَفَهَا حُبًّا» يَقُولُ قَدْ حَجَبَهُ ا حُبُّهُ عَنِ النَّاسِ فَلَا تَعْقِلُ غَيْرَهُ وَ الْحِجَابُ هُوَ الشَّعْفُ وَ الشَّعْفُ هُوَ حِجَابُ الْقَلْبِ.» على بن إبراهيم، تفسیر قمی، پیشین، ص ۳۵۷.

۳. یوسف/۳۳.

مرحوم طبرسی از قول ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌گوید: عشق یوسف علیه‌السلام ایمان و عقل زلیخا را زایل کرده بود و اصلاً به عاقبت کارش فکر نمی‌کرد.<sup>۲</sup>

### ج) منظور از «فتی» در روایات (آیه‌ی ۳۰)

امام صادق علیه‌السلام خطاب به مردمی که در حضورش بودند فرمود: در نزد شما فتی به چه کسی می‌گویند؟ گفتند: به فرد جوان می‌گوییم. حضرت فرمودند: خیر این‌گونه که می‌پندارید نیست؛ منظور از فتی مؤمن است. زیرا اصحاب کهف با وجودی که مسن بودند، خداوند آنان را جوان خواند به خاطر ایمان بالا و قوی که داشتند.<sup>۳</sup> تفسیر برهان نیز روایتی به همین مضمون با کمی اختلاف را بیان کرده‌است.<sup>۴</sup> امام جعفر صادق علیه‌السلام از قول جدشان نقل فرمودند: عرب بادیه‌نشین نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد، آن حضرت با عبابی که با گل سرخ رنگین شده بود پیش وی آمدند، اعرابی گفت: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! هم‌چون جوانی نزد من آمده‌ای؟ فرمود: آری، من جوان مرد هستم، فرزند جوان مرد و برادر جوان مرد می‌باشم، عرض کرد: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! جوان مردی خودت قبول، اما چگونه می‌توانی پسر جوان مرد و برادر جوان مرد باشی؟ حضرت فرمود: مگر قول خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾<sup>۵</sup> «گفتند: شنیدیم جوان مردی به نام ابراهیم علیه‌السلام آنان را یاد می‌کند، و من فرزند همان جوان مرد هستم و اما برادرم

---

۱. «وَعَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ قَالَ السَّجَّانُ لِيُوسُفَ إِنِّي لَأُحِبُّكَ فَقَالَ يُوسُفُ مَا أَصَابَنِي إِلَّا مِنَ الْحُبِّ كَأَنَّهُ عَمَّتِي أَحَبَّتَنِي فَسَرَقْتَنِي أَيْ نَسَبْتَنِي إِلَى السَّرْقَةِ وَإِنْ كَانَ أَبِي أَحَبَّنِي حَسَدُونِي إِخْوَتِي وَإِنْ كَانَتْ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ أَحَبَّتَنِي فَحَبَسْتَنِي وَشَكَا يُوسُفُ فِي السَّجْنِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ يَا رَبِّ بِمَاذَا اسْتَحَقَّقْتُ السَّجْنَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْتَ اخْتَرْتَهُ حِينَ قُلْتَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ هَلَّا قُلْتَ الْعَاقِبَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.» علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، پیشین، ص ۳۵۴.

۲. «قَالَ الطَّبْرَسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام وَ غَيْرِهِمْ قَدْ شَعَفَهَا بِالْعَيْنِ أَيْ ذَهَبَ بِهِ كُلُّ مَذْهَبٍ.» جزائری، النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ص ۱۷۲.

۳. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لِرَجُلٍ مَّا الْفَتَى عِنْدَكُمْ فَقَالَ لَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لَا الْفَتَى الْمُؤْمِنُ إِنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا شُبُوحًا فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتِيَّةً بِإِيمَانِهِمْ.» کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۹۵.

۴. «عن سليمان بن جعفر الهمداني، قال: قال لي جعفر بن محمد علیه‌السلام: «يا سليمان، من الفتى؟ قال: فقلت: له: جعلت فداك، الفتى عندنا الشاب، قال لي: «أما علمت أن أصحاب الكهف كانوا كهولا فسماهم الله فتية بإيمانهم. يا سليمان، من آمن بالله و اتقى فهو الفتى.» بحرانی، البرهان، همان، ص ۶۱۴.

۵. انبیاء/ ۶۰.

جوانمرد است، چون در روز جنگ أحد ندا دهنده‌ای از فراز آسمان فریاد بر آورد که، شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی مگر علی علیه السلام، نیست و من برادر اویم.<sup>۱</sup>

ابوعمر زاهد با اسناد به ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی در حالی که شادمان بود، فرمود: من جوانمردم، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد، اما این که فرمود: من جوانمردم به این دلیل است که او به اجماع و اتفاق همه، جوانمرد عرب بود، یعنی آقا و بزرگ آنها و این که فرمود: فرزند جوانمرد هستم، زیرا وی فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام بود، چرا که خداوند او را در قرآن جوانمرد نامیده، آنجا که می‌فرماید: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾<sup>۲</sup> گفتند: «شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود.» و این که خود را برادر جوانمرد نامید، از آن روست که برادر علی علیه السلام است، زیرا جبرئیل، در روز جنگ بدر، شادمان در حال عروج به آسمان گفت: «لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا على»<sup>۳</sup> و گاهی فتی به صورت کنایه به غلام و کنیز اطلاق می‌گردد.<sup>۴</sup> پس در بعضی از موارد «فتی» در روایات به معنای غلام، گاه کسی است که ایمانی قوی دارد و گاه به معنای جوانمرد می‌باشد. با توجه به روایات بیان شده می‌توان برداشت نمود که «فتی» در آیه‌ی ۳۰ به معنای غلام آمده‌است.

### ۳، ۱۰، ۲. مقایسه‌ی مفاد روایی و مفاد ظاهری (آیات ۳۰-۳۴)

در مقایسه‌ی روایات و تفاسیر به این نتیجه رسیدیم روایات و تفاسیر مشترک القول بودند و افتراقی نیز نداشتند.

۱. «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الصُّهْبَانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجَ إِلَيْهِ فِي رِذَاءٍ مُمَشَّقٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ خَرَجْتَ إِلَيَّ كَأَنَّكَ فَتَى فَقَالَ نَعَمْ يَا أَعْرَابِيُّ أَنَا الْفَتَى ابْنُ الْفَتَى أَخُو الْفَتَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَمَا الْفَتَى فَنَعَمْ وَ كَيْفَ ابْنُ الْفَتَى وَ أَخُو الْفَتَى فَقَالَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَدُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ فَأَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمِ وَ أَمَا أَخُو الْفَتَى فَإِنَّ مُنَادِيًا نَادَى فِي السَّمَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ لَأَ سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَّارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ - فَعَلِيٌّ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ.» ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۱۹.

۲. سوره انبیاء/ ۶۰.

۳. حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، انتشارات وزارت ارشاد، بی تا، ص ۴۵۸.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: نظر به چهره علی عبادت است معنایش این است؛ همین که علی علیه السلام برای نبرد حاضر می‌شد، مردم می‌گفتند: لا اله الا الله ما اشرف هذا الفتی. لا اله الا الله. ما اعلم هذا الفتی، لا اله الا الله ما اکرم هذا الفتی، ای ما اتقی لا اله الا الله، ما اشجع هذا الفتی، فکانت رویته. ابن اثیر، النهایه، (ذیل ماده‌ی فتی).

## ۲،۱۱. زندان به جرم بی گناهی (۳۵-۳۸)

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنَ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

### ترجمه‌ی آیات

و با آن که دلایل روشن (پاک دامنی و عصمت یوسف) را دیدند باز چنین صلاح دانستند که وی را چندی زندانی کنند. (۳۵) و با یوسف دو جوان دیگرهم (از ندیمان و خاصان شاه) زندانی شدند. یکی از آن‌ها گفت: من در خواب دیدم یک خوشه انگور برای شراب می‌افشرم و دیگری گفت: من در خواب دیدم بر بالای سر خود طبق نانی می‌برم و مرغان هوا از آن به منقار می‌خورند؛ (یوسفا) ما را از تعبیر آن آگاه کن، که تو را از نیکوکاران (و دانشمندان عالم) می‌بینیم. (۳۶) یوسف در پاسخ آن‌ها گفت: من شما را پیش از آن که طعام آید و تناول کنید به تعبیر خوابتان آگاه می‌سازم، که این علم از چیزهایی است که خدای به من آموخته است؛ زیرا که من آیین گروهی را که به خدا بی‌ایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم. (۳۷) و از آیین پدرانم (ابراهیم (خلیل) و اسحاق و یعقوب (که دین توحید و خداپرستی است) پیروی کردم، در آیین ما هرگز نباید چیزی را با خدا شریک گردانیم، این از فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم لیکن اکثر مردمان شکر به‌جا نمی‌آورند. (۳۸)

## ۲،۱۱،۱. مفاد ظاهری (آیات ۳۵-۳۸)

### إشارة

عزیز مصر به اجبار زلیخا، یوسف علیه السلام را به زندان افکند. همزمان دو جوان یکی نانوا و دیگری ساقی شراب که به جرم توطئه برای مسموم کردن غذای فرعون، به زندان افتاده بودند، با رفتار و اخلاق ایمانی یوسف دریافتند که او علاوه بر دیگر اخلاق پسندیده‌ای که دارد بر علم تعبیر خواب نیز آگاه و مسلط است. از او خواستند تا رؤیای آن‌ها را تعبیر نماید.



## علم تعبیر خواب

یکی از دو جوان زندانی به یوسف گفت: در خواب دیدم که شیره انگور می‌فشرم و یوسف علیه السلام به او گفت: بزودی از زندان آزاد خواهی شد و در زمره ندیمان پادشاه قرار خواهی گرفت. دیگری که نانوا بود به دروغ اظهار داشت که در خواب دیده است بر سر، ظرف نانی نهاده و مرغان از آن می‌خورند، یوسف علیه السلام به وی چنین گفت: به زودی به دار مجازات آویخته خواهی شد و مرغان از مغز سرت خواهند خورد. نانوا که خوابی دروغ و عبث را تعریف کرده بود از کرده خویش پشیمان گشت، اما یوسف علیه السلام با این وجود مرگ او را حتمی دانست.<sup>۲</sup>

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾ «بداء» به معنای پدید آمدن رأی و نظریه جدیدی است که قبلاً نبوده است. ضمیر «هم» در «لهم» به عزیز، همسرش و خواص دربار برمی‌گردد. منظور از «آیات» شواهدی است که بر برائت یوسف علیه السلام دلالت می‌کرد. حرف «لام» در «لَيْسَجُنَّهُ» لام قسم است، یعنی تصمیم گرفتند که او را حتماً به زندان بیفکنند، این جمله تفسیر ﴿بَدَأَ لَهُمْ﴾ است و ظرف ﴿حَتَّى حِينٍ﴾ متعلق به همین جمله است. تصمیم گرفتند مدتی وی را زندانی کنند تا این سر و صداها بخوابد، و مردم داستان مراده‌ی زلیخا را فراموش نمایند.<sup>۳</sup>

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ﴾ «فتی»<sup>۴</sup> به معنای غلام و برده است، و «السَّجْنَ»: حبس شدن در زندان است.<sup>۵</sup> ﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا﴾ اگر این جمله را به جمله‌ی ﴿وَدَخَلَ...﴾ عطف نکرده و نفرموده: ﴿وَقَالَ أَحَدُهُمَا﴾ برای این است که بفهماند نقل خواب آن دو بلافاصله پس از دخول در زندان نبوده، بلکه بعد از گذشتن مدتی در زندان این خواب را دیده‌است؛ و این گفتارشان که: «در خواب می‌بینیم، و جواب یوسف علیه السلام که گفت، ای رفقای زندانی‌ام» بر این معنا اشعار دارد. از لفظ «آرانی» به نظر می‌آید که مرتب آن خواب را می‌دیده‌اند.<sup>۶</sup> در جمله

۱. محمد بن محمد مفید، دفاع از تشیع، ترجمه الفصول المختارة للمفيد، قم، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش، ۱ جلدی، ص ۲۵۸.

۲. جزایری، ترجمه قصص الانبياء جزائری، ص ۲۷۸.

۳. المیزان پیشین، ص ۱۷۰.

۴. از «عبد» و «برده» به «فتی» (جوان) تعبیر می‌شود، که یک نوع احترام است، و در حدیث داریم «لا یقولن احدکم عبدی و امتی و لکن فتای و فتاتی» هیچکدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز من؛ بلکه بگوید جوان من (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). مکارم، نمونه، پیشین، ص ۴۱۰.

۵. راغب، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی سجن).

۶. محمود بن محمد ابوالحسینی ابوالمکارم، دقائق التأویل و حقائق التنزیل، ص ۲۹۰.

«أَعْصِرْ خَمْرًا» به انگور، شراب اطلاق شده است؛ و این تعبیر در زبان عرب بسیار است؛<sup>۱</sup> که انگور را می‌فشرم تا شراب درست کنم، و با جمله «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» درخواست تعبیر خواب خود را تعلیل کردند. «نریک» به معنای این است که در باره تو معتقدیم که از نیکوکاران هستی، چون سیمای نیکوکاران را در تو می‌بینیم.<sup>۲</sup> «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» یوسف عليه السلام خواسته، معجزه‌ای برای نبوت خود ارائه داده باشد، «نَبَأٌ» خبری است که سود بزرگی داشته، علم و دانش و غلبه بر ظن و گمان دارد و دروغی در آن نباشد.<sup>۳</sup> یوسف عليه السلام فرصت را برای فاش ساختن اسرار توحید که در دل نهفته می‌داشت غنیمت شمرده، برای دعوت به توحیدگفت: که اگر من در این باب مهارتی دارم، تعلیم پروردگارم است، و سزاوار نیست که برای چنین پروردگاری شریک قائل شویم. نخست مقداری در باره توحید و نفی شرک صحبت کرد، آن گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخت.<sup>۴</sup> من به فرمان پروردگار از بخشی از اسرار آگاهم، نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم غذایی که امروز برای شما می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیتی است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم<sup>۵</sup> و همین خود شاهد صدق دعوت من به دین توحید و معجزه‌ای برای نبوتم می‌باشد.<sup>۶</sup>

«مِلَّةً»<sup>۷</sup> به کیش دیگری در آمدن<sup>۸</sup> و اسمی است برای آئینی که خداوند برای بندگانش مقرر داشته و بر زبان انبیاء جاری شده تا با عمل به دین خدا به قرب حق برسند.<sup>۹</sup> لذا یوسف عليه السلام ایمان به خدا و روز جزا را از مشرکین نفی کرد و کفرشان نسبت به معادرا با تکرار ضمیر، تأکید نمود و فرمود: «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» چون من از کیش مشرکین

۱. سید علی اکبر قرشی، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص ۱۲۴.

۲. طباطبایی، المیزان، پیشین، ص ۱۷۱.

۳. راغب، مفردات ألفاظ القرآن، (ذیل مادهی نبأ).

۴. طباطبایی، المیزان، همان، ص ۱۷۱.

۵. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۴۱۰.

۶. موسوی همدانی، ترجمه‌ی المیزان، پیشین، ص ۲۳۷.

۷. زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (ذیل مادهی مله)؛ «در قرآن به دین انبیا و مشرکان اطلاق شده است.» سید علی اکبر

قریشی، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص ۱۲۲.

۸. بستانی، فرهنگ ابجدی، ص ۱۲۹.

۹. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۷۴.

پیروی نکرده‌ام، بلکه ملت پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام را پیروی نموده‌ام، دین شرک را وا گذاشته، و دین توحید را پیروی نموده‌ام.<sup>۱</sup>

۲، ۱۱، ۲. مفاد روایی (آیات ۳۵-۳۸)

### اشاره

تعداد روایات برخی منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیات ۳۵-۳۶ سوره‌ی یوسف ۱۶ روایت از معصوم علیه‌السلام به این ترتیب می‌باشند: حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دو روایت در (الطرائف)؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام چهار روایت (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل و غررالحکم و درر الکلم و بحرالمیدی فی تفسیر القرآن المجید)؛ حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام یک روایت (کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر)؛ حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام دو روایت (تفسیر فرات کوفی)؛ حضرت امام حسین علیه‌السلام چهار روایت (خصال شیخ صدوق، تحف العقول و لهوف)؛ حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام یک روایت (تفسیر قمی)؛ حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام هفت روایت (مشکات الانوار، اصول الکافی، ثواب الأعمال، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، کامل الزیارات، الايقاظ من الهجة بالبرهان الرجعة و تفسیر البرهان)؛ حضرت امام رضا علیه‌السلام یک روایت (تحف العقول)، و چند روایت از غیر معصوم؛ با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیات ۳۵-۳۶ سوره‌ی یوسف وارد شده، و از موضوعات متفاوتی برخوردارند، تحت هفت عنوان مجزا «زندان بهترین راه حل، روز به زندان رفتن یوسف، کسیتی جوان مؤمن؟ چگونه معرفی معصومین علیهم‌السلام؟» «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اثر احسان در جامعه، کارهای انسان دوستانه‌ی حضرت یوسف علیه‌السلام در زندان» ذکر شده‌اند.

### الف) زندان بهترین راه حل (آیه ی ۳۵)

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتْهُ حَتَّىٰ حِينٍ» فرمودند: این آیات بر داستان شهادت آن کودک، پیراهن شکافته شده یوسف علیه‌السلام و فرار او و تعقیب همسر عزیز مصر إشعار دارد. زلیخا بعد از آن که

۱. موسوی همدانی، همان، ص ۲۳۹.

۲. یوسف/۳۵.

همسرش از حادثه مطلع شد، از این که یوسف علیه السلام از او روی برتافته، کینه داشت؛ تا در نهایت، عزیز مصر را مجبور ساخت تا یوسف علیه السلام به زندان افکند.<sup>۱</sup>

### ب) روز به زندان رفتن یوسف (آیه ی ۳۵)

شخصی از امام علی علیه السلام پرسید: این کدام چهارشنبه است که مردم به آن فال بد می‌زنند؟ حضرت با وجودی که مخالف این عقیده‌ی خرافی بودند فرمودند: چهارشنبه‌ی آخر هر ماه قمری و یا سه شب آخر ماه اطلاق می‌شود<sup>۲</sup> و در مورد وقایعی که در روز چهارشنبه رخ داده مفصلاً شرح دادند که یکی از این‌ها ورود حضرت یوسف به زندان در روز چهارشنبه بود.<sup>۴</sup>

### ج) کسیت این جوان مؤمن؟ (آیه ی ۳۶)

حضرت یوسف هنگامی که در زندان با افرادی نا امید و اندوهناک که غصّه، تمام وجودشان را فرا گرفته بود زندانی شد؛ با توجه به وضعیت زندان و زندانیان تبلیغ خود را آغاز کرد و از صبر و اثرات آن و پاداشی که خداوند به صابرین می‌دهد و این که همه‌ی این سختی‌ها نزد خداوند اجر دارد صحبت می‌کرد، آن‌ها بعد از آشنایی با روحیات دینی و آداب معاشرت خاصی وسف در جواب محبت و راهنمایی‌هایی که به آن‌ها کرد، گفتند: ای جوان مؤمن! که این‌گونه زیبا، خوش خلق و در آفرینش کم نظیری؛ برای ما مایه‌ی افتخار است که با تو در زندان هم‌نشین شدیم ما قبل از

---

۱. « وَ فِي رِوَايَةٍ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ - لَيْسَ جُنُنُهُ حَتَّىٰ حِينَ فَالْآيَاتِ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ وَ الْقَمِيصُ الْمُخْرَقُ مِنْ دُبُرٍ - وَ اسْتَبَانَهُمَا الْبَابَ حَتَّىٰ سَمِعَ مُجَادِبَتَهَا إِيَّاهُ عَلَى الْبَابِ - فَلَمَّا عَصَاهَا فَلَمْ تَزَلْ مُلِحَّةً بِرُؤُوسِهَا حَتَّىٰ حَبَسَهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ السُّجُنَ فَيَتَانِ يَقُولُ عَبْدَانِ لِلْمَلِكِ أَحَدُهُمَا حَبَّازٌ - وَ الْآخَرُ صَاحِبُ الشَّرَابِ - وَ الَّذِي كَذَبَ وَ لَمْ يَرَ الْمَنَامَ هُوَ الْحَبَّازُ. » علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، پیشین، ص ۳۴۳؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۹.

۲. « عن عبد خیر، عن علی علیه السلام أنه رأى من الناس طيرة عند وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فأقسم أن لا يضع علی ظهره رداء حتى يجمع القرآن، فجلس فی بيته حتى جمع القرآن، فهو أول مصحف جمع فيه القرآن، جمعه من قلبه، و كان عند آل جعفر. » حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۳۶.

۳. جوهری، صحاح جوهری، ج ۴، ص ۱۵۵۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۳۷۶.

۴. « حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله البصری بإیلاق قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائی قال حدثنا أبو قال حدثنا علی بن موسی الرضا قال حدثنا موسی بن جعفر قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا محمد بن علی قال حدثنا علی بن الحسين قال حدثنا الحسين بن علی علیه السلام قال: قام رجل إلى أمير المؤمنين علیه السلام فی الجامع بالكوفة فقال يا أمير المؤمنين أخبرني عن يوم الأربعاء و التطير منه و ثقله و ای أربعا هو؟ فقال علیه السلام: آخر أربعا فی الشهر و هو المحاق، و فيه قتل قابيل هابيل أخاه الى ان قال: و يوم الأربعاء ادخل يوسف عليه السلام السجن... » صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۳۸۸.

دیدار با تو عقیده و روحیاتی که اکنون داریم را نداشتیم و این به برکت هم‌جواری با توست؛ لذا خواهشمندیم همچنان ما را با مسائل اخلاقی و دینی، کفّاره‌ی گناهانمان، احکام طهارت و دیگر امور آشنا کن و خودت را معرفی کن، چون با افراد عادی تفاوت‌های زیادی داری!!؟ و حضرت یوسف خود را این‌چنین معرفی کرد؛ من یوسف فرزند پیامبر برگزیده‌ی خدا حضرت یعقوب علیه السلام فرزند حضرت اسماعیل ذبیح‌الله و فرزند اسحاق علیه السلام و فرزند ابراهیم علیه السلام خلیل‌الله هستم؛ که بی‌گناه مرا به زندان افکندند و اکنون در محضر شما هستیم!!؟ البته زندانیان به او علاقه‌ی خاصی پیدا کرده بودند و زندانبان پس از شنیدن سخنانش به او گفت: به خدا سوگند اگر می‌توانستم حتماً آزادت می‌کردم! اما اکنون از تو می‌خواهم هر جای زندان که راحت هستی سکنی گزین<sup>۱</sup>

در مورد واژه‌ی «فتی» ذیل آیه‌ی ۳۰ مطالبی بیان شد. در این جا به این نکته اشاره می‌کنیم که با توجه به روایات بیان شده می‌توان برداشت نمود که «فتی» در آیه‌ی ۳۰ به معنای غلام آمده‌است و در آیه‌ی ۳۶ در خصوص آن دو زندانی، به معنای دو جوان است و در مورد حضرت یوسف علیه السلام به جوان مؤمن معنا شده‌است.<sup>۲</sup>

#### د) چگونه معرفی معصومین (ع)؟ (آیه ی ۳۸)

در حدیث طولانی شب معراج اکثر بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط حضرت جبرائیل علیه السلام به این نحو معرفی شدند: این پدرت آدم علیه السلام است، دو برادر تو عیسی و یحیی علیه السلام و برادر دیگریت یوسف و یکی دیگر از بستگانت حضرت ادريس علیه السلام است و این نیز برادرت حضرت موسی بن عمران علیه السلام و در آخر، این پدرتو<sup>۳</sup> ابراهیم علیه السلام است.<sup>۴</sup>

۱. «و أخرج ابن جرير و أبو الشيخ عن قتادة رضي الله عنه في قوله لما انتهى يوسف عليه السلام إلى السجن وجد فيه قوما قد انقطع رجاؤهم و اشد بلاؤهم و طال حزنهم فجعل يقول ابشروا اصبروا تؤجروا ان لهذا اجرا ان لهذا ثوابا فقالوا يا فتى بارك الله فيك ما احسن وجهك و احسن خلقك و احسن خلقك لقد بورك لنا في جوارك انا كنا في غير هذا منذ حسنا لما تخبرنا من الأجر و الكفارة و الطهارة فمن أنت يا فتى قال انا يوسف ابن صفى الله يعقوب ابن ذبيح الله اسحق ابن خليل الله ابراهيم عليه السلام و كانت عليه محبة و قال له عامل السجن يافتى والله لو استطعت لخلبت سبيلك ولكن سأحسن جوارك و أحسن آثارك فكن في اى بيوت السجن شئت.» سيوطي *الدر المنثور*، پیشین، ص ۱۷.

۲. راغب اصفهانی، *مفردات ألفاظ القرآن*، (ذیل ماده‌ی فتی).

۳. در میان عرب لفظ «اب» به جای «جد» استعمال می‌شود مثل این که خداوند در قرآن می‌فرماید: *مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ* و از زبان یوسف علیه السلام حکایت می‌کند که گفت *«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ»* و در حدیث است شب معراج. جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این پدر تو ابراهیم است. علی بن موسی ابن طاووس، *الطرائف*، ترجمه داود الهامی، ص ۳۵۴.

۴. «حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام و ذكر حديث الاسراء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الى أن قال: فانتبهينا الى بيت المقدس، فدخلت المسجد و معي جبرئيل، فوجدنا ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام فيمن شاء الله من انبياء الله، قد جمعوا لي و أقمت الصلاة، و لا اشك ان جبرئيل يتقدمنا فلما استوا أخذ جبرئيل بيدي فقدمني فأممتهم و لا فخر ثم ذكر صعوده الى السماوات الى

وحضرت علی علیه السلام در نامه‌ای که به معاویه نوشت خود را چنین معرفی کرد: ای معاویه! ما اهل بیت از خاندان حضرت ابراهیم هستیم که مورد کینه‌ی افرادی چون تو قرار گرفتیم همان گونه که پدرانما «الابراهیم و آل لوط و آل عمران و آل یعقوب و آل موسی و آل هارون و آل داود علیهم السلام» نیز به خاطر عقیده‌ی راسخ خود در دین مورد اذیت واقع شدند. معاویه گفت: ما خاندان به حق پیامبریم، ما اولوا الارحامیم؛ خداوند ما را از نسل پیامبران (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آفرید و برایمان کتب آسمانی (قرآن) را نازل کرد و در وجودمان حکمت و دانش و ایمان به ذاتش را قرار داد و برایمان کعبه، بیت المقدس و مقام ابراهیم را قرار داد و اکنون تصدی امور دینی و دنیوی جامعه‌ی اسلامی، بر عهده‌ی ماست و ما اولی به این پیامبران هستیم.<sup>۱</sup>

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شهادت مظلومانه پدرش، خود را این گونه به جمع حاضرین معرفی کرد و در یک حدیث طولانی فرمودند: ای حاضرین در این مکان! بدانید و آگاه باشید اگر در بین شما کسی مرانمی‌شناسد، من حسن فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام فرزند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر آخر الزمان هستم و من پیرو آئین آبا و اجداد خود هستم و این آیه را تلاوت نمودند: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾<sup>۲</sup>.

آن قال: فرأيت رجلا آدم جسيما فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا أبوك آدم، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول: روح طيب، و ریح طيبة من جسد طيب، فسلمت على أبي آدم و سلم على، و استغفرت له و استغفر لي، و قال: مرحبا بالابن الصالح و النبي الناصح، ثم قال: و سعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجالن متشابه ان، فقلت: من هذان يا جبرئيل؟ قال: ابنا الخالة عيسى و يحيى، فسلمت عليهما و سلما على و استغفرت لهما و استغفر لي، و قال: مرحبا بالاخ الصالح و النبي الناصح، ثم سعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه عليسائر الخلق كفضل القمر ليلة البدر على ساير النجوم، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا اخوك يوسف، فسلمت عليه و سلم على و استغفرت له و استغفر لي، و قال: مرحبا بالاخ الصالح و النبي الصالح و المبعوث فى الزمن الصالح ثم سعدنا الى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت: يا جبرئيل من هذا؟ فقال: هذا ادريس رفعه الله مكانا عليا فسلمت عليه و سلم على، و استغفرت له و استغفر لي، قال: ثم سعدنا الى السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلا أعظم منه، حوله ثلاثة من امته فقلت، من هذا؟ قالوا هذا هارون بن عمران، فسلمت عليه و سلم على و استغفرت لي، ثم سعدنا الى السماء السادسة فاذا فيها رجل آدم طويل، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا اخوك موسى بن عمران، فسلمت عليه و سلم على و استغفرت له و استغفر لي، ثم سعدنا الى السماء السابعة و فيها شيخ أشمط الرأس و اللحية. جالس على كرسية فقلت: يا جبرئيل من هذا؟ قال: أبوك ابراهيم، فسلمت عليه و سلم على الى آخر الحديث. « شيخ محمد بن حسن حر عاملی، الإيقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة، ۱-جلدی، نوید، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۷۶.

۱. ولاء و توالی آن است که دو چیز چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد و بطور استعاره به نزدیکی ولاء و توالی گویند خواه در مکان باشد یا صداقت یا نصرت یا اعتقاد؛ راعب، مفردات، (ذیل ماده‌ی ولاء).

۲. «فراة قال حدثني الحسين بن العباس الجلي معننا عن أبي الطفيل عامر بن وائلة قال خطب الحسن بن علي بن أبي طالب بعد وفاة أبيه عليه السلام فحمد الله و أتى عليه ثم قال من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد عليه السلام ثم تلا هذه الآية قول يوسف عليه السلام ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ فالجد [ثم الجد] فى كتاب الله [تعالى] أب [ثم قال] أنا ابن البشير [و] أنا ابن النذير و أنا ابن الذى أرسل رحمة للعالمين و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و أنا من أهل البيت الذى

وامام حسین علیه السلام نیز در چند مرحله خود را به سپاهیان یزید معرفی و موعظه و ارشاد نموده، اما آنان توجهی به بیانات آن امام همام ننموده و با قساوت تمام به حضرت یورش بردند؛ آن گاه سیدالشهدا سر به آسمان برداشت و فرمود: «خداوندا! تو می دانی که اینان مردی را می کشند که او در گستره‌ی زمین، فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است»؛ سپس تیر را از پشت سر درآورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام می رفت...<sup>۱</sup>

وامام سجاد علیه السلام در برابر مردم شام فرمودند: من فرزند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هستم. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابا صخر! خداوند دنیا را به دو گروه می دهد که یا خواهان آن هستند و یا نیستند ولی بعضی صفات اخلاقی را فقط به بعضی می دهد و با این خصلت‌های اخلاقی به خدا سوگند بر دین من و آبا و اجدام ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام خواهید بود و تأکید کردند، که منظورم علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام نیستند زیرا آنان نیز بر آئین و روش ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بودند؛ و آن چه جدم رسول الله صلی الله علیه و آله به ما ابلاغ نمودند آنان عمل می کردند.<sup>۲</sup>

در مورد معرفی ائمه علیهم السلام توسط فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، سهل بن سعد انصاری می گوید: از حضرت فاطمه علیها السلام در مورد امامان پرسیدم؟ فرمود: پدرم پیوسته به علی علیه السلام می گفت: ای علی علیه السلام تو امام و جانشین بعد از من هستی و اولی به مؤمنین از خودشان هستی، و زمانی که شهید شدی، این وظیفه به پسر حسن علیه السلام و پس از شهادت او، ولایت ورهبری جامعه‌ی اسلام به فرزندت حسین علیه السلام خواهد رسید؛ و پس از شهادت مظلومانه یا و در سرزمین کربلا، امامت به

---

کان جبرئیل علیه السلام یُنزل فیهم و منهم کان یعرج و أنا من أهل البیت الذین افترض الله مودتهم [و ولایتهم] فقال فیما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله ﴿قل لا أسئلكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا﴾ «فراش بن ابراهیم کوفی، تفسیر فراش الکوفی، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق، ۱ جلدی، ص ۱۹۷.

۲. «فقال للحسین علیه السلام، شمر ما تقول یا ابن فاطمة قال أقول إني أقاتلكم و تقاتلونى و النساء لیس علیهن جناح. قال لك ذلك ثم قصده بالحرب و جعلوه سلوا من كثرة الطعن و الضرب و هو یستقی شربة من ماء فلا یجد و قد أصابته اثنتان و سبعون جراحة. فوقف و قد ضعف عن القتال أناه حجر علی جبهه ته هشمها ثم أناه سهم له ثلاث شعب مسموم فوقع علی قلبه. فقال علیه السلام بسم الله و علی ملة رسول الله ثم رفع رأسه إلى السماء و قال إلهی تعلم أنهم یقتلون ابن بنت نبیهم، ثم ضعف من كثرة انبعاث الدم بعد إخراج السهم من وراء ظهره و هو ملقى فی الأرض. فكلما جاءه رجل انصرف عنه كراهية أن یلقى الله بدمه فجاء مالك بن النسیرفسبه و ضربه بالسيف علی رأسه فقطع القلنسوة و وصل إلى رأسه فامتلات دما. فقال علیه السلام لا أكلت بیمنك و حشرک الله مع الظالمین و استدعى قلنسوة فلبسها فلبثوا قلیلا ثم کروا علیه...» علی بن موسی ابن طاووس، لهوف، ترجمه میر ابو طالبی، ایران، قم، دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ۱ جلدی، ص ۱۵۲.

۲. «محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال عن ابن بکیر عن حمزة بن حمران عن عمر بن حنظلة قال قال لی أبو عبد الله علیه السلام یا أبا الصخر إن الله یعطی الدنیا من یحب و یبغض و لا یعطی هذا الأمر إلا صفوته من خلقه أنتم و الله علی دینی و دین أبائی إبراهیم و اسماعیل لا أعنی علی بن الحسین و لا محمّد بن علی و إن کان هؤلاء علی دین هؤلاء.» محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۲۶ جلدی، ج ۹، ص ۱۵۹.





نیازمند در زندان کمک مالی می‌کرد<sup>۲۱</sup> و در جهت رفاه<sup>۲</sup> و آسایش زندانیان بیش از حد توانش کوشش می‌کرد.<sup>۴</sup> همین اخلاق موجب شد که آن دو احسان او را تصدیق نموده‌اند. لذا هم بندگان مجذوب او شدند و دریافتند که نسبت به آن‌ها برتری و فضیلت دارد و گفتند: ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ آن‌چه دیده بودند صورتی از حقیقت بود که در آینده واقع می‌شد.

### (و) اثر احسان در جامعه (آیه ی ۳۶)

امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا خطبه ی مبسوط و غرایی را در حضور حاضرین ایراد فرمودند: ایشان هم‌چون جد و پدر بزرگوارش به موعظه‌ی مردم در خصوص مشکلات موجود در جامعه و این‌که امر به معروف و نهی از منکر از جامعه رخت بر بسته و اثر باقی مانده از آن به اندازه‌ی قطره‌ی آب راکد در ته ظرف می‌باشد، و آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل اجتناب نمی‌کنند، مؤمن باید عشق به لقاء الله داشته‌باشد و من مرگ در راه خدا را سعادت، جاودانگی و نیک بختی می‌دانم و زندگی با ظالمین در جامعه‌ای ظالم را جز ذلت و نابودی و ملامت و تحمّل حقارت نمی‌نگرم، نیکی‌ها بر این مردم پشت کرده و روند تاریخ و شرایط و اوضاع، در مسیری ناخواسته و نامطلوب در جریان است... و در خصوص احسان و نیکی با مردم و یاران خود صحبت فرمودند: فردی که در پای سخنان آن امام برحق نشسته بود، به حضرت فرمود: نیکی و احسان چون به غیر اهل آن برسد، تباہ می‌شود؛ امام فرمود: چنین که می‌پنداری نیست؛ نیکویی و احسان کردن هم‌چون باران پر بارش فراگیر است که به آدم خوب و بد هر دو می‌رسد و نیکوکار و

---

۱. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من دنیا را بین بندگانم قرض قرار دادم، و هر کس از آن به من قرض دهد، در مقابل هر یک از آن‌ها ده تا هفتصد برابر و آن‌چه خواهم به او بدهم، و هر کس از آن به من قرض ندهد و چیزی از او بر خلاف میلش بگیرم، سه خصلت به او می‌دهم که اگر یکی از آن‌ها را به فرشتگانم بدهم از من راضی خواهند شد. «علی بن حسن طبرسی، مشكاة الأنوار، ترجمه هوشمند و محمدی، قم، دار التقلین، چاپ اول، ۱۳۷۹ش، جلدی، ص ۵۹۱.

۲. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ أَقْرَضَ مُؤْمِنًا يَلْتَمِسُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا حَسَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَهُ بِحِسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ مَالُهُ.» صدوق، *ثواب الأعمال*، قم، ناشر دار الرضی، ۱۴۰۶ق، چاپ اول، ۱، جلد، ص ۱۶۶، ح ۲.

۳. «الإمام الرضا عليه السلام: صاحب النعمة يجب أن يوسع على عياله.» ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق، چاپ دوم، ۱، جلد، ص ۳۲۵.

۴. «فی تفسیر علی بن ابراهیم قال أبو عبد الله عليه السلام فی قوله: ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ قال: كان يقوم على المريض و يلتمس للمحتاج و يوسع على المحبوس.» عروسی حویزی، *البرهان*، پیشین، ص ۴۲۵.

بدکار هر دو را برخوردار می‌سازد و اثر خود را در هر دو گروه به اشکال گوناگون می‌گذارد.<sup>۱</sup> پدر بزرگوارش فرموده: انسان آزاده هر گاه از کسی پیاپی احسان ببیند همچون برده مطیع می‌گردد و او را بندگی می‌کند.<sup>۲</sup> و برای این که در جامعه استوار و پابرجا باشید؛ باید به بندگان خدا احسان کنید و عدالت در شهرها را گسترش دهید، تا در روز قیامت ایمن باشید.<sup>۳</sup>

### ز) کارهای انسان دوستانه‌ی حضرت یوسف در زندان (آیه‌ی ۳۶)

از قتاده نقل شده‌است: یوسف در زندان به زندانیان ناامیدی که اندوه سراسر وجودشان را فراگرفته بود؛ نصیحت می‌کرد و از آنان می‌خواست در برابر مشکلات صبر پیشه‌نمایند تا نتیجه و پاداش آن را ببینند... و آنان به او می‌گفتند: تو چه نیکو صورت و خوش صیرت هستی؛ ای جوان تو کیستی؟ یوسف در جواب آن‌ها می‌گفت: من فرزند یکی از برگزیدگان خداوند حضرت یعقوب نبی علیه السلام فرزند اسماعیل ذبیح علیه السلام و فرزند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هستم. زندان بان پس از معرفی خود به او گفت: اگر قدرت و توانایی داشتم حتماً تو را از زندان آزاد می‌کردم.<sup>۴</sup>

### ۲، ۱۱، ۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۳۵-۳۸)

#### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱. «وَقَالَ فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسْبِيْسُ عَيْشٍ كَأَمْرَعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ نَعْقُ عَلَى أَسْتِنْتِهِمْ يَحْوَطُونَهُ مَا ذَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. وَ قَالَ لِرَجُلٍ اغْتَابَ عِنْدَهُ رَجُلًا يَا هَذَا كَفَّ عَنِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ. وَ قَالَ عِنْدَهُ رَجُلٌ إِنَّ الْمَعْرُوفَ إِذَا أُسْدِيَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ ضَاعَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لَيْسَ كَذَلِكَ وَ لَكِنْ تَكُونُ الصَّنِيعَةُ مِثْلَ وَابِلِ الْمَطَرِ تُصِيبُ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ. وَ قَالَ علیه السلام مَا أَخَذَ اللَّهُ طَاقَةَ أَحَدٍ إِلَّا وَضَعَ عَنْهُ طَاعَتَهُ وَ لَأَ أَخَذَ قُدْرَتَهُ إِلَّا وَضَعَ عَنْهُ كَلْفَتَهُ» «فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ: ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ: ذِي حَسَمٍ وَ نَقَلَ هَذَا الْكَلَامَ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ، عَنْ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي الْعِيزَارِ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بَدَى حَسَمٌ فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدَ أَنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ ... الْإِنِّج، مَعَ

اختلاف يسير.» حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، ص ۲۴۵.

۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. « قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: عَلَيْكُمْ بِالْإِحْسَانِ إِلَى الْعِبَادِ وَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ تَأْمِنُوا عِنْدَ قِيَامِ الْإِشْهَادِ.» غرر الحکم و درر الکلم، پیشین، ص ۳۴۱.

۴. «عن قتاده: كان في السجن ناس قد انقطع رجاؤهم و طال حزنهم، فجعل يقول: اصبروا و ابشروا تؤجروا إن لهذا لأجرا فقالوا: بارك الله عليك، ما أحسن وجهك، و ما أحسن خلقك! لقد بورك لنا في جوارك فمن أنت يا فتى؟ قال يوسف: ابن صفي الله يعقوب، ابن ذبيح الله إسحاق ابن خليل الله ابراهيم. فقال له عامل السجن: لو استطعت خليت سبيلك» أبو حيان محمد بن يوسف اندلسي، البحر المحيط في التفسير، بيروت، دار الفكر، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۲۷۵.

۱- اشتراک در خصوص این که این دو زندانی از کجا دانستند یوسف از کجا تعبیر خواب می‌داند هم در روایات وهم در تفاسیر اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی گفتند: از سیما او که معلوم بود یک فرد عادی نیست، عده‌ای از آن‌ها گفتند در ابتدای ورود خود از رفتارش فهمیدند و برخی دیگر گفتند: چون در زندان به مشکلات زندانیان رسیدگی می‌کرد.

۲- اشتراک در مورد «آرانی اَعْصِرُ خَمْرًا» نیز بین روایات و تفاسیر اختلاف وجود دارد؛ برخی گفتند: چون اَعْصِرُ به معنای فشار دادن چیزی تا از آن آبش را خارج کنند پس شراب است؛ و بعضی گفته‌اند: رسم عرب این است که در جایی که معنی معلوم باشد و اشتباهی رخ ندهد نام چیزی را که بعداً از چیز دیگری تولید می‌شود روی آن چیز می‌گذارند مثلاً می‌گویند: فلانی آجر می‌پزد یا شیر می‌جوشاند در صورتی که در مثال اول خشت می‌پزد و در مثال دوم آب انگور می‌جوشاند، و برخی گفته‌اند: عرب انگور را خمر می‌نامند.

۳- اشتراک در مورد: «فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» در مدت زمان مکث یوسف نیز بین روایات و تفاسیر اختلاف است؛ که در شرح «بَضْعَ» بیان شد.

۴- اشتراک در مورد: «لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» غذایی را که روزیتان شود در خواب نمی‌بینید مگر آن که من تعبیر آن را در بیداری پیش از رسیدن آن غذا به شما خبر دهم، این کلام حضرت یوسف عليه السلام مانند گفتار حضرت عیسی عليه السلام بود که می‌گفت: «وَأَنْبَأْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ».

#### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

افتراقی مشاهده نشد.

#### ج) اشتراکات و افتراقات روایات شیعه و اهل سنت

۱- اشراک در این که «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» ضحاک گفته: رسم یوسف در زندان آن بود که اگر جای کسی تنگ بود توسعه در جا می‌داد و اگر نیازمند می‌شدند رفع نیازشان می‌کرد و اگر بیمار می‌شدند پرستاریشان را می‌کرد. و به همین مضمون از امام صادق عليه السلام روایت شده است. که در فصل دوم بیان شد.

۲- اشتراک در این که «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و آیین اینان بر پایه توحید استوار است و نیز تصریح کرد به این که همه انواع شرک و همه انواع عبودیت و طاعت غیر خدا را انکار می‌کند. در روایات فریقین به همین معنا آمده است.

۳- ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ روایات شیعه و سنی دلالت بر این اساس دین اخلاص و اقرار به یگانگی خداست که هیچ شریکی ندارد.

۴- ﴿قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ در روایات شیعه و اهل سنت در خصوص ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ یعنی عزیز مصر می‌باشد.

ضمناً در روایات فریقین در خصوص این دست از آیات اقتراق چندانی مشاهده نگردد.

## ۲،۱۲. زندان، کانون توحید و تربیت (آیات ۳۹-۴۲)

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَنٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَتْهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

### ترجمه آیات

ای دو رفیق زندانی من! آیا خدایان متفرق (بی‌حقیقت) به تر (و در نظام خلقت مؤثرترند) یا خدای یکتای قهار. (۳۹) آن چه غیر از خدا می‌پرستید اسماء بی‌حقیقت و الفاظ بی‌معنا است که خود شما و پدرانتان ساخته‌اید، خدا هیچ دلیلی برای آن نازل نکرد و تنها حکمفرمای عالم وجود خداست و امر فرموده: که جز آن ذات پاک یکتا را نپرستید، این آئین محکم است ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰) یوسف گفت: ای دو رفیق زندانی من! یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد و آن دیگری بدار آویخته می‌شود تا مرغان مغز سر او را بخورند این امری که در باره آن از من خواستید قطعی و حتمی است. (۴۱) آن گاه یوسف از رفیقی که می‌دانست نجات می‌یابد درخواست کرد که مرا نزد صاحبت یاد کن؛ ولی شیطان در آن حال یاد صاحبش را از نظرش بُرد، بدین سبب در زندان چند سالی ماند. (۴۲)

### اشاره

در ابتدا یوسف آنان را به پرستش خداوند یگانه دعوت می‌کند و با طرح سؤالی از آنان به مؤثر بودن خداوند در نظام خلقت اقرار می‌گیرد و آنان را از اعتقاد به خدایان متفرق برحذر می‌دارد؛ و بت‌ها را ساخته‌ی دست انسان و اسماء بی‌حقیقت و الفاظ بی‌معنا معرفی می‌کند. در ادامه پس از تعبیر خواب دو جوان زندانی، از جوانی که می‌دانست آزاد می‌شود، درخواست تلاش برای آزادیش می‌نماید این دسته در یک عنوان بیان خواهد شد.

### اعتقاد به توحید اساس ایمان

گویند آن دو نفر از غلامان پادشاه مصر بودند، ولی قرآن خلاف آن را می‌گوید و معلوم می‌شود که این دو مدتی با یوسف در زندان بوده‌اند. و سپس خواب دیده و تعبیر خواسته‌اند. از لفظ «ارانی» برمی‌آید که مرتب آن خواب را می‌دیده‌اند. در عبارت «أَعْصِرُ خَمْرًا» به انگور، شراب اطلاق شده است و این در زبان عرب معمول است. منظور از تأویل، مصداق خارجی خواب است، یوسف پس از تعبیر آن دو خواب، در تکمیل کلام خود، به آن دو غلام خطاب می‌کند آیا خدایان پراکنده به تر هستند؛ یا خدای واحد و مسیطر بر جهان؟ چون مصریان به خدایان گوناگون عقیده داشتند.<sup>۲</sup> معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه وجود دارد، جباران بر مردم مسلطند؛ لذا برای قطع ریشه‌ی آن‌ها دستور داد که از شمشیر توحید استفاده کنند؛ تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند؛ بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند. یوسف علیه السلام می‌گوید: حکومت مخصوص خداست «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و سپس تأکید می‌کند پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد «أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلِيَّاهُ» و ادامه می‌دهد: آئین مستقیم و پا بر جا چیزی جز این نیست، ولی سرانجام این را هم می‌گوید: که با همه این اوصاف اکثر مردم از این واقعیت بی‌خبرند و اگر با آموزش صحیح آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آن‌ها زنده شود؛ این مشکلاتشان حل خواهد شد و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد.<sup>۳</sup> «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ» یوسف ملت را به پدراننش نسبت داد تا به بلند مرتبه بودن نَسَب خودش اشاره کند و بگوید:

۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، (ذیل ماده‌ی خمر).

۲. سید علی اکبر قرشی، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص ۱۲۶.

۳. مکارم، نمونه، پیشین، ص ۴۱۳.

من منسوب به کسانی هستیم که صاحب دین و شریعت بوده‌اند، و صریحاً اسم آن‌ها را ذکر کرد؛ چون آن‌ها به شرافت رتبه مشهور بودند بخصوص ابراهیم علیه السلام سپس نَسَب خودش، و این که اهل نبوت و شرافت بوده و مذهبش توحید است، مذهب آن‌ها را ذمّ نمود چرا که خلاف مذهب انبیا و شرافتمندان است.<sup>۱</sup>

﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾ «ذَلِكَ» تمسک به توحید یا نبوت و علم و بی‌زاری جستن از شرک است و ما را به آن آگاه فرموده ﴿وَ عَلَى النَّاسِ﴾ و انبیاء را برای ارشاد و هدایت مردمان فرستاده‌است؛ ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾.<sup>۲</sup> ولی متأسفانه اکثر مردم این مواهب الهی را شکر گزاری نمی‌کنند و از راه توحید منحرف می‌شوند.<sup>۳</sup>

﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ﴾ ای ساکنان و یاران زندان! ﴿أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾ «أَرَبَابٌ» جمع رَبّ و چهار بار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن معبودهای دروغین و ملائکه و بزرگان قوم‌اند؛ که قرآن از اتخاذ ارباب در مقابل خداوند نهی فرموده است. «مُتَّفَرِّقُونَ» از تفریق به معنی پراکنده کردن و جدائی افکندن آمده‌است و در قرآن در اختلاف دینی و غیره بکار رفته است<sup>۴</sup> و مقصود از ﴿أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ﴾ تمامی معبودانی است که مشرکین، آن‌ها را مدبّر عالم می‌دانستند از خورشید و آتش و ملائکه و کواکب و بت‌هایی که مشرکین آن‌ها را می‌ساختند و قبله‌گاه خود قرار می‌-

۱. طیب، *أطيب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۱۹۶.

۲. حسینی شاه عبد العظیمی، *تفسیر اثنا عشری*، ج ۶، ص ۲۲۱.

۳. مکارم نمونه، پیشین، ص ۴۱۰.

۴. «حق نیست که واژه رب جمع بسته شود زیرا اطلاق آن جز خدای تعالی را در بر نمی‌گیرد اما در آیه فوق اگر به صورت جمع آمده است به نابر اعتقاد و سخن کفار است نه این که واقعا در نفس خویش و بالذات چنین باشد در سخنان معمولی هم واژه رب جز در باره خدای گفته نمی‌شود.» راغب، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، (ذیل مادهی رب).

۵. «اقسام شرک ۱- در خلقت، شرک در تدبیر عالم؛ مثل عقیده‌ی ارباب انواع که اعتقاد به خدای دریا، خدای صحرا، خدای جنگ، خدای عشق، خدای غضب، و غیره داشتند و برای هر یک مجسمه‌ای به خیال خویش درست کرده بودند و مثل عقیده ستاره پرستان، آفتاب پرستان، و عقیده تثلیث در هند و روم و چین و مصر ... و عقیده پرستندگان ستاره شعرای یمانی ... مشرکان این‌ها را مدبر عالم یا دخیل در تدبیر عالم می‌دانسته‌اند. در سوره شعراء هست که چون موسی خدا را رب العالمین خواند فرعون گفت: او دیوانه است (آیه ۲۷) که فرعون خدا را پرورش دهنده‌ی تمام عالم نمی‌دانست. ۳- شرک در عبادت: و آن این که خدا را عبادت نمی‌کردند، بلکه بت‌ها، ارباب انواع، آفتاب، ماه، دریا، رعد، برق، حتی اشخاصی مثل نمرود و فرعون و ... را پرستش می‌کردند.» قریشی، *قاموس قرآن*، (ذیل مادهی رب).

۶. ﴿أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ﴾ یوسف / ۳۹؛ ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرَبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ التوبة / ۳۱؛ ﴿وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرَبَاباً أَمْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران / ۸۰؛ ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرَبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ...﴾ آل عمران / ۶۴

۷. قرشی، *قاموس قرآن*، (ذیل مادهی فرق).

دادند و برای هر بت فضیلت مخصوصی قائل بودند و او را منشأ اثر می‌دانستند؛ لذا فرموده: آیا این اشیاء متفرق پراکنده که هر يك را اله و مدبر می‌دانید به ترند یا خدای واحد قهار. این جمله بیان دلیل بر معین شدن خداوند برای پرستش است و اگر فرض شود که میان عبادت خدا و سایر معبودها تردید شود، عبادت خداوند متعین است، نه این که بخواهد بگوید: موجود تنها حق خداوند است نه اربابه ای غیر او و تقابل میان جمله‌ی (ارباب متفرقون) با جمله‌ی «إِلهٌ إِلَهُ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» افاده می‌کند که کلمه الله در معنا خلاف آن چه را که از ارباب متفرق فهمیده می‌شود افاده می‌کند، چون تقابل را میان دو چیز می‌اندازند که خلاف و ضد یکدیگرند.<sup>۲</sup> «خیر» از نظر وزن، وصفی است که از ماده‌ی «خار، یخار، خیره» اشتقاق یافته و به معنای انتخاب یکی از دو چیز و یا دو عملی است که به وجهی در انجام و یا اخذ آن مُرَدَد باشد، و خیر آن دو، آن است که مطلوب تر از دیگری است و اخذ آن متعین باشد.<sup>۳</sup> «قهار»: صیغه مبالغه و از اسماء حسنی است و شش بار در قرآن کریم بکار رفته،<sup>۴</sup> به معنی بسیار قاهر بسیار توانا است.<sup>۵</sup>

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ...» کنایه از این است که مسمیاتی در وراء این اسماء وجود ندارد. جمله‌ی «أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» تأکید است، چرا که از آن استفاده حصر می‌شود، به این معنا که این اسامی را غیر خود شما و پدرانتان کسی وضع نکرده، «سلطان» یعنی برهان، چون برهان بر عقول سلطنت دارد، و معنای جمله این است که: خداوند درباره-ی این نامگذاری‌ها، برهانی نفرستاده که دلالت کند ما ورای آن‌ها مسمیاتی وجود دارد. کأنه وقتی گفته شده: خداوند برهانی بر آن نفرستاده، کسی پرسیده: پس درباره عبادت چه حکمی کرده؟ در جواب گفته شده: خداوند امر کرده که کسی جز او را نپرستید، به همین منظور جمله را فعلیه آورده است.

۱. سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۶ ص ۳۷۵.

۲. موسوی همدانی، پیشین، ص ۲۳۹.

۳. ملا فتح الله کاشانی، زیادة التفاسیر، ج ۳، ص ۳۷۰.

۴. «أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار» یوسف / ۳۹؛ «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» الرعد / ۱۶؛ «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» إبراهيم / ۴۸؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» ص / ۶۵؛ «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» الزمر / ۴؛ «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» غافر / ۱۶.

۵. قریشی، قاموس قرآن، (ذیل ماده‌ی قهر).

«قیم» به معنای قائم به امری است که در قیام خود و تدبیر آن امر قوی باشد: تنها دین توحید است که قادر بر اداره‌ی جامعه و سوق به سر منزل سعادت است.<sup>۱</sup> «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ... فَلَبِثَ» (همه ضمیرهایی که در «قال»، «ظن» و «لبث» هست به یوسف علیه السلام برمی‌گردد. یوسف علیه السلام به کسی که می‌پنداشت او به زودی نجات می‌یابد گفت: مرا نزد ربِّت یادآوری کن، و چیزی به او بگو که عواطف او را تحریک کنی، شاید به وضع من رقتی کند و مرا از زندان بیرون آورد؛ «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (همه‌ی ضمیرهایی که در جمله هست به کلمه «الذی» بر می‌گردد و معنایش این است که: شیطان، یوسف علیه السلام را از یاد رفیق زندانی محو کرد و این فراموشی باعث شد که یوسف چند سالی دیگر در زندان بماند. «بِضْعَ سِنِينَ» «بضع» عدد کمتر از ده را گویند.<sup>۲</sup>

۲، ۱۲، ۲ مفاد روایی (آیات ۳۹-۴۲)

#### اشاره

تعداد روایات برخی منابع تفسیری و روایی امامیه ذیل آیات ۳۹-۴۲ سوره‌ی یوسف ۲۲ روایت از معصوم علیه السلام که به این ترتیب است: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله چهار روایت در (بحارالانوار و الدرالمثور فی تفسیر المأثور)؛ امام علی علیه السلام سه روایت (تفسیر نورالثقلین، تفسیر عیاشی و الحیاء)؛ امام باقر علیه السلام چهار روایت در (تفسیر قمی، قصص القرآن جزائری و خصال- صدوق)؛ امام صادق علیه السلام (روایت در (تفسیر عیاشی، الکافی، تفسیر البرهان، تفسیر نورالثقلین، تفسیر الصافی و خصال- صدوق) و چند روایت از غیر معصوم؛ با توجه به این که این روایات هر یک ذیل آیه‌ای از این پنج آیه، وارد شده و از موضوعات متفاوتی برخوردارند، تحت شش عنوان مجزا خواهند آمد: نسبت لغزش به یوسف، سالیانی چند در زندان، دو گماشته پادشاه در زندان، مجازات یوسف علیه السلام، کدامین آبا و اجداد، اختلاف در مدّت زمان «بضع».

الف) نسبت لغزش به یوسف (آیه ی ۴۲)

۱. موسوی همدانی، ترجمه‌ی المیزان، پیشین، ص ۲۴۵.

۲. ترجمه‌ی المیزان، پیشین، ص ۲۴۶.



روایاتی که جمله‌ی «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» را بر یوسف علیه السلام خرده گرفته‌اند؛ اشاره به مخالفت صریح با قرآن دارند. ابن عباس گفته: لغزش‌های سه‌گانه‌ی یوسف علیه السلام عبارت بود از: قصد سوء به زلیخا، «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» و «إِنِّکُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۱</sup>.

الدرالمنثور از ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که یوسف سه نوبت لغزید یکی آن جاکه گفت: «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» و یکی آنجا که به برادرانش تهمت زد و گفت: «إِنِّکُمْ لَسَارِقُونَ» و یکی آن جا که گفت: «ذَلِکَ لَیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخْتَهُ بِالْغَیْبِ» جبرئیل پرسید آن جا که قصد کردی چطور؟ گفت: «من خود را تبرئه نمی‌کنم» و ملاحظه می‌کنید که در این روایت آشکارا تهمت را به یوسف صدیق علیه السلام نسبت داده است؛ در حالی که خداوند به نص کتابش او را از این افتراها تبرئه می‌کند.<sup>۳</sup>

#### ب) سالیانی چند در زندان (آیه‌ی ۴۲)

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند یوسف را رحمت کند، اگر یوسف نمی‌گفت: «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ»، این مقدار در زندان نمی‌ماند؛ بلکه زودتر از تنگنای آن خلاص می‌شد<sup>۴</sup> و در پایان، روایت دیگری به همین مضمون آمده: آنان گریستند و گفتند: اما اگر مشکلی برای ما پیش آمد جهت حل آن به مردم روی می‌آوریم حالا باید چکار کنیم؟<sup>۵</sup> و أبو هریره به

---

۱. «وَأَخْرَجَ ابْنَ مَرْدَوَيْهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا قَالَ عِثْرَ يَوْسُفَ علیه السلام ثَلَاثَ عَشْرَاتٍ قَوْلَهُ «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» وَقَوْلَهُ لِأَخُوته «إِنِّکُمْ لَسَارِقُونَ» وَقَوْلَهُ «ذَلِکَ لَیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخْتَهُ بِالْغَیْبِ» فَقَالَ لَهُ جِبْرِیْلُ علیه السلام وَلَا حَیْنَ هَمَمْتَ فَقَالَ «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِی» سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۱.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. «حدثنا أبي، ثنا مسدد، ثنا خالد بن عبد الله، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یرحم الله یوسف، لو لا الكلمة التي قالها: «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» ما لبث فی السجن ما لبث.» سیوطی، الدرالمنثور، پیشین، ص ۲۳.

۵. «وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ فِي الزَّاهِدِ وَابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَابُو الشَّيْخِ عَنِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ ذَكَرْنَا أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ رَحِمَ اللَّهُ يَوْسُفَ لَوْلَا كَلِمَتُهُ مَا لَبِثَ فِي السِّجْنِ طَوْلَ مَا لَبِثَ قَوْلُهُ: «ادْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» ثُمَّ بَكَى الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَالَ نَحْنُ إِذَا نَزَلْنَا بِأَمْرٍ فَرَعْنَا إِلَى النَّاسِ.» همان.

نقل از رسول اکرم ﷺ علت افزایش مدت زمان زندان یوسف، متوسل شدن به غیر خداوند بیان شده است.<sup>۱</sup> علامه طباطبایی رحمه الله فرمودند: این روایات و امثال آنها مخالف صریح قرآن است.<sup>۲</sup>

یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام شنید که خداوند به یوسف علیه السلام فرمود: مگر نه این بود که من تو را محبوب دل پدرت یعقوب قرار دادم و از نظر حسن و جمال بر مردم برترت نمودم؟ مگر نه این که مکاریان (چارپاداران و حمل‌کنندگان کالاها) را به سوی تو سوق دادم و ایشان تو را از چاه بیرون آورده نجاتت دادند؟ و مگر نه این بود که من کید زنان را از تو گرداندم؟ پس چه و ادارت کرد که رعیتی را که ما دون من است بلند کنی و از او درخواست نمایی؟ حال که چنین کردی سالیانی چند در زندان بمان.<sup>۳</sup> علامه‌ی طباطبایی رحمه الله: این روایت و امثال آن را مخالف صریح قرآن می‌داند.<sup>۴</sup>

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: چون پادشاه امر به حبس یوسف علیه السلام در زندان نمود، خداوند به آن حضرت علم تعبیر خواب را تعلیم داد و او خواب زندانیان را تعبیر می‌کرد و دو غلامی که با او به زندان افتادند، صبح همان شب برخاستند و به یوسف گفتند خواب دیشب ما را تعبیر نما و او نیز طبق فرمایش قرآن، خواب آن دو زندانی را تعبیر کرد، سپس حضرت یوسف به زندانی که بنا بود آزاد شود و در خدمت پادشاه قرار گیرد، گفت: بی‌گناهی مرا به پادشاه متذکر شو و بگو: به چه جرمی مرا به زندان انداختید؟ خداوند فرمود: چگونه توانستی جهت رهایی از زندان، از غیر من کمک بخواهی؟! و از من در خواست نکردی تا وسیله‌ی خلاصی تو را فراهم کنم! و به یکی از بندگانم که او نیز تحت سیطره‌ی من است! و من او را آفریدم، پناه بردی؟!، تا شفاعت تو را نزد مخلوقی از مخلوقاتم کند و نترسیدی گناهی که در زندان کردی، بین زندانیان پخش شود؟ ای که راه و روش دیگران در تو نفوذ کرده! با رفتاری که از تو سر زد تو کلت را به غیر خدا نشان دادی؛ برای همین عبدالله بن ابی عمیر گفته: بیست سال به جهت بیان ظلمی که

---

۱. «و أخرج عبد الرزاق و ابن جریر و أبو الشیخ عن عكرمة رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ لولا انه یعنی یوسف قال الكلمة التي قال ما لبث في السجن طول ما لبث.» همان.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، همان، ص ۱۸۲.

۳. «عن یعقوب بن شعیب عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال الله ليوسف: أ لست الذي حبتك إلى أ بيك- و فضلتك على الناس بالحسن أ و لست الذي سقت إليك السيارة- و أنقذتك و أخرجتك من الجب أ و لست الذي صرفت عنك كيد النسوة فما حملك على أن ترفع رغبتك- أو تدعو مخلوقا دوني فالبث لما قلت في السجن بضع سنين.» عیاشی، تفسیر عیاشی، پیشین، ص ۱۷۷؛ مجلسی، البحار، ج ۵، ص ۱۹۲؛ بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۲۵۴.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، همان.

به او شده بود که آن را یاری طلبیدن از غیر خداوند بیان نمودند در زندان ماند. <sup>۱</sup> علامه طباطبایی رحمته الله ذیل این روایت فرمودند: روایت معتبر نیست و با نص کتاب مخالفت دارد و مخالف عصمت انبیاء الهی می باشد. <sup>۲</sup>

عیاشی از عبدالله بن عبدالرحمن؛ نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند: وقتی که یوسف علیه السلام به آن جوان زندانی گفت: «اذکرنی عند ربک» - یعنی: عزیز مصر - <sup>۳</sup> جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و با پای خود به زمین ضربه ای زد که در نتیجه تا طبقه ی هفتم زمین برای یوسف علیه السلام آشکار شد، به یوسف علیه السلام گفت: چه می بینی؟ گفت: سنگی کوچک، جبرئیل علیه السلام سنگ را شکافت و پرسید: حالا چه می بینی؟ یوسف علیه السلام گفت: کرمی کوچک، جبرئیل علیه السلام پرسید: روزی دهنده او کیست؟ یوسف گفت: البته الله، جبرئیل علیه السلام فرمود: بدان که پروردگارت می گوید؛ من این کرم کوچک در شکاف این سنگ در قعر زمین هفتم را فراموش نکرده ام، آیا تو پنداشته ای که تو را فراموش کرده ام که متوسل به صاحب آن جوان (زندانی) می شوی؟ پس به واسطه ی گفتارت چند سال دیگر هم در زندان باقی می مانی؛ یوسف علیه السلام گریست تا آن جا که از گریه ی او در و دیوار به گریه درآمد و اهل زندان در عذاب شدند، پس با آن ها مصالحه کرد که یک روز آرام بگیرد و روز دیگر گریه کند و روزی که نمی توانست گریه کند، حال و روز بدتری داشت. <sup>۴</sup> مرحوم علامه

---

۱. «عن طربال عن أبي عبدالله عليه السلام قال لما أمر الملك بحبس يوسف في السجن ألهمه الله علم تأويل الرؤيا، فكان يعبر لأهل السجن رؤياهم و إن فتبين أدخلوا معه السجن يوم حبسه، فلما باتا أصبحا فقالا له: إنا رأينا رؤيا فعبرها لنا، فقال: و ما رأيتما فقال أحدهما: «إني أراي أحمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» و قال الآخر: إني رأيت أن أسقى الملك خمرا - ففسر لهما رؤياهما على ما في الكتاب، ثم «قال لَلَّذِي ظَنُّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا - اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» قال: و لم يفزع يوسف في حالة إلى الله، فیدعوه فلذلك قال الله: «فَأَنْسَأُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلْيَبْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» قال: فأوحى الله إلى يوسف في ساعته تلك: يا يوسف من أراك الرؤيا التي رأيتها فقال: أنت يا ربی، قال: فمن حبيبك إلى أبيك قال: أنت يا ربی، قال: فمن وجه السيارة إليك فقال: أنت يا ربی، قال: فمن علمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعل لك من الجب فرجا قال أنت يا ربی، قال: فمن جعل لك من كيد المرأة مخرجا قال أنت يا ربی، قال: فمن أنطق لسان الصبي بعدرك قال: أنت يا ربی، قال: فمن صرف عنك كيد امرأة العزيز و النسوة قال: أنت يا ربی، قال: فمن ألهمك تأويل الرؤيا قال: أنت يا ربی، قال: فكيف استغثت بغيري - و لم تستغث بي و تسألني أن أخرجك من السجن، و استغثت و أملت عبدا من عبادي - ليذكرك إلى مخلوق من خلقی فی قبضتي - و لم تفزع إلى البث في السجن بذنبك بضع سنين - بإرسالك عبدا إلى عبد، قال ابن أبي عمير قال ابن أبي حمزة: فمكث في السجن عشرين سنة. عیاشی، تفسیر عیاشی، پیشین، ص ۱۷۶.

۲. موسوی همدانی، پیشین، ص ۲۴۷.

۳. «در تفسیر عیاشی از سماعه روایت شده که از امام صادق علیه السلام معنای جمله «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» را پرسیده، آن جناب فرموده: مقصود عزیز است. «بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۱۷۶.

۴. «عن عبد الله بن عبد الرحمن عن ذكره عن الصادق عليه السلام قال: لما قال للفتي: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» أتاه جبرئيل فضربه برجله - حتى كشط له عن الأرض السابعة فقال له يا يوسف انظر ما ذا ترى قال: أرى حجرا صغيرا ففلق الحجر - فقال: ما ذا ترى قال: أرى دودة صغيرة، قال: فمن رازقها قال: الله، قال: فإن ربك يقول: لم أنس هذه الدودة - في ذلك الحجر في قعر الأرض السابعة، أظننت أني

طباطبایی<sup>۱</sup> در خصوص این قبیل روایت می‌نویسد: که مخالف صریح قرآن می‌باشند و آن‌ها را رد نموده و در مورد درخواست یوسف از هم سلولی خود که از او خواست شرح حالش را نزد عزیز مصر بگوید...، نیز می‌نویسد: این روایت و امثال آن نیز مخالف صریح قرآن است.<sup>۱</sup> در حالی که مرحوم طبرسی<sup>۲</sup> می‌گوید: کمک خواستن و دادخواهی از بندگان خدا در شرایط خاص و برای دفع آسیب و نجات از سختی‌ها کاری جایز و مباح است؛ هم‌چنان که روش پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در مورد مهاجرین و انصار این‌گونه بود.<sup>۲</sup>

### ج) دو گماشته پادشاه در زندان (آیه‌ی ۴۱)

دو زندانی هم‌زمان با ورود یوسف<sup>علیه السلام</sup> به زندان آمدند یکی زمانی نانوائی قصر پادشاهی و دیگری شراب‌دار کاخ شاهی بودند که به جرم توطئه برای مسموم کردن غذای فرعون به زندان افتادند<sup>۳</sup> و هر دو در زندان مرتب خواب می‌دیدند؛ نانوا با این که به دورغ ادعا کرد خواب دیده، اما حضرت یوسف به او فرمود: آنچه در مورد خوابت گفتم حتماً اتفاق خواهد افتاد.<sup>۴</sup>

از امام محمدباقر<sup>علیه السلام</sup> نقل شده است: وقتی پادشاه مصر دستور زندانی کردن یوسف<sup>علیه السلام</sup> را داد خداوند علم تعبیر خواب را به او الهام نمود، و در نتیجه یوسف<sup>علیه السلام</sup> خواب زندانیان را تعبیر می‌کرد... آن دو نفر قصه‌ی خواب خود را تعریف کردند و به حضرت یوسف گفتند: ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم، (نیکوکار نسبت به زندانیان، یا نسبت به کسی که به هم‌نشینان و معاشرینش نیکو کارست؛ چون یوسف<sup>علیه السلام</sup> به انجام کار بیماران می‌پرداخت، و برای نیازمندان درخواست

۱. آنساک حتی تقول للفتی: ﴿أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ لتلبثن فی السجن بمقالتک هذه بضع سنین قال: فبکی یوسف عند ذلک حتی بکی لبکائه الحیطان، قال: فتأذی به أهل السجن. فصالحهم علی أن یبکی یوما و یسکت یوما- فکان فی الیوم الذی یسکت أسوأ حالا. کشط الغطاء عن الشیء: کشفه عنه. «عیاشی، تفسیر عیاشی، همان، ص ۱۷۷؛ مجلسی، البحار ج ۵، ص ۱۹۵؛ بحرانی، البرهان ج ۲، ص ۲۵۴؛ فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۸۳۴.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین.

۲. نعمت‌الله بن عبدالله جزائری، ترجمه‌ی قصص الانبیاء جزائری، ص ۲۷۹.

۳. «عن أبی جعفر<sup>علیه السلام</sup> فلما عصاها لم تزل مؤلعة لزوجها حتی حبسه و دخل معه السجن فتیان یقول عبدان للملک أحدهما خباز و الآخر صاحب الشراب و الذی کذب و لم یر المنام هو الخباز و سبب حبسهما أنه سعی به ما إلی الملک أنهما أرادا أن یسمّاه.» همان، ص ۱۷۹.

۴. «و عن أبی جعفر<sup>علیه السلام</sup> فی قوله ﴿و دخل معه السجن فتیان﴾ یقول عبدان للملک أحدهما خباز و الآخر صاحب الشراب و الذی کذب و لم یر المنام هو الخباز و سبب حبسهما أنه سعی به ما إلی الملک أنهما أرادا أن یسمّاه.» همان، ص ۱۶۲.

می‌نمود<sup>۱</sup> و در نشستن بر همنشینانش توسعه می‌داد.<sup>۲</sup> و ممکن است مقصود نیکو دانستن تعبیر<sup>۳</sup> خواب است.<sup>۴</sup> او نیز طبق فرمایش قرآن، خواب آن دو زندانی را تعبیر کرد.

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: پادشاه دو نفر را گماشته بود تا از یوسف علیه السلام محافظت کنند، وقتی وارد زندان شدند از یوسف علیه السلام پرسیدند چه کاری از تو ساخته است؟ گفت: من خواب تعبیر می‌کنم. و پس شنیدن خواب آن دو جوان فرمود: ای دوستان زندانی من! یکی از شما (آزاد می‌شود) و ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از سر او می‌خورند و این امر قطعی و حتمی است. علامه طباطبایی رحمته الله در مورد این روایت فرمودند: این روایت نیز مخالف صریح قرآن است.<sup>۵</sup>

در کیستی این دو جوان، ظاهر روایت این است که دو رفیق زندانی یوسف، زندانین بودند، بلکه گماشتگانی بودند از طرف پادشاه بر یوسف و این معنا با ظاهر آیه **﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا﴾** و همچنین آیه **﴿قَالَ الَّذِي نَجَا مِّنْهُمَا﴾** سازگار نیست، چون خروج ایشان از زندان را نجات خوانده و اگر زندانی نبودند نجات معنا نداشت.<sup>۶</sup>

#### د) مجازات یوسف (آیه ۴۲)

شعیب عقرقوفی گفته، امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل علیه السلام در زندان نزد حضرت یوسف علیه السلام آمده و گفت: خداوند به تو سلام رسانده و می‌فرماید: چه کسیت و را زیباترین خلق قرار داد؟ (خداوند در ابتدابه حضرت یوسف سلام می‌-

۱. «فی تفسیر علی بن ابراهیم قال أبو عبدالله علیه السلام فی قوله: ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ قال: كان يقوم على المريض و يلتمس للمحتاج و يوسع على المحبوس.» عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲. «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ قال كان يوسع المجلس و يستقرض للمحتاج و يعين الضعيف.» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۷.

۳. «حدثنا ابن وكيع و ابن حميد ﴿من المحسنين﴾ أي من الذين يحسنون تأويل الرؤيا لما رأياه يقص عليه بعض أهل السجن رؤياه فيؤولها لهم تأويلا حسنا.» محمد بن جریر طبری، تفسیر الطبری، ج ۷، ص ۲۱۲.

۴. «فی الحديث: ان الرؤيا جزء من ستة و أربعين جزء من النبوة، و تأويله ان الأنبياء يخبرون بما سيكون والرؤيا تدل على ما سيكون، فيكون معنى الآية: انانعلمك ونظنك ممن يعرف الرؤيا، و من ذلك قول أميرالمؤمنين علیه السلام: قيمة كل امرء ما يحسنه.» نورالتقلین، همان، ص ۴۲۶.

۵. «و عن أبي جعفر علیه السلام ﴿و دخل معه السجن فتیان﴾ يقول عبدان للملك أحدهما خباز و الآخر صاحب الشراب و الذي كذب و لم ير المنام هو الخباز و سبب حبسهما أنه سعى به ما إلى الملك أنهما أرادا أن يسماها.» جزایری، النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ص ۱۶۲.

۶. موسوی همدانی، ترجمه میزان، پیشین، ص ۲۴۸.

فرستد و بعد شروع به توییح او می‌کند) یوسف صیحه زده و صورت به خاک گذاشته و گفت: تو بودی ای خدای من. سپس جبرئیل گفت: چه کسی تو را از میان برادران برای پدرت محبوب‌تر قرار داد؟ یوسف صورت به زمین گذاشته و با صدای بلند گفت: تو بودی ای پروردگار من؛ جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: خداوند می‌فرماید: چه کسی تو را پس از انداخته شدن در چاه و پس از یقین به هلاکت از چاه بیرون آورد؟ یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ صورت به خاک گذاشته و با صدای بلند گفت: تو بودی ای خدای من. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: متوجه باش که خداوند به خاطر کمکی که از غیر خودش خواستی، مجازاتی برایت در نظر گرفت که چند سال دیگر در زندان بمانی و پس از پایان مدت تعیین شده، خداوند به او اذن خواندن دعای فرج را داد و یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گونه بر خاک نهاده و با خداوند به راز و نیاز پرداخت.<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی رَحِمَهُ اللهُ فرمودند: این مطلب را اگر به روایت هم نسبت داده باشند (احتمال ضعیفی است که) با نص کتاب مخالفت دارد. چون صرف نظر از ثنایی که خداوند در این سوره از آن جناب نموده تصریح کرده که او از مخلصین بوده و مخلصین کسانی‌اند که شیطان در ایشان راه ندارد. و اخلاص برای خدا باعث نمی‌شود که انسان به غیر خدا متوسل نشود، زیرا این نهایت درجه‌ی نادانی است که انسان اسباب را به طور کلی لغو بداند و مقاصد خود را بدون سبب انجام دهد. بلکه اخلاص، تنها و تنها سبب می‌شود که انسان به سبب ای دیگر دلبستگی و اعتماد نداشته باشد و در جمله **﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾** قرینه‌ای که دلالت کند بر دلبستگی یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به غیر خدا وجود ندارد. به علاوه جمله **﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُ هُمَا وَادْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ ...﴾** خود قرینه روشنی است بر این که فراموش کننده ساقی بوده نه یوسف.<sup>۲</sup>

#### ۵) کدامین آبا و اجداد؟ (آیه‌ی ۴۲)

۱. «عن شعيب العقرقوفی عن أبي عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال إن يوسف أتاه جبرئيل فقال: يا يوسف إن رب العالمين يقرئك السلام و يقول لك. من جعلك أحسن خلقه قال: فصاح و وضع خده على الأرض، ثم قال: أنت يا رب، قال: ثم قال له: و يقول لك: من حبيك إلى أيك دون إخوتك قال: فصاح و وضع خده على الأرض، ثم قال: أنت يا رب، قال: و يقول لك: من أخرجك من الجب بعد أن طرحت فيها و أيقنت بالهلكة قال: فصاح و وضع خده على الأرض ثم قال: أنت يا رب، قال: فإن ربك قد جعل لك عقوبة في استغاثتك بغيره فالبث في السجن بضع سنين. قال: فلما انقضت المدة أذن له في دعاء الفرج و وضع خده على الأرض ثم قال اللهم إن كانت ذنوبی قد أخلقت وجهی عندك فإني أتوجه إليك بوجه آبائي الصالحين إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب، قال: ففرج الله عنه قال: فقلت له: جعلت فداك أ ندعو نحن به ذا الدعاء فقال: ادع بمثله اللهم إن كانت ذنوبی قد أخلقت وجهی عندك فإني أتوجه إليك بوجه نبيك نبی الرحمة صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و على و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۷؛ علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵؛ بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۱۷۲.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۸۱.

نور الثقلین از تفسیر قمی نقل نموده : چون به یوسف علیه السلام وحی شد که حدود هفت سال در زندان باش، یوسف علیه السلام عرض کرد؛ خدایا به حقّ اجدادم قسمت می‌دهم که مرا از این گرفتاری نجات بدهی و خداوند به او وحی فرمود: ای یوسف علیه السلام کدام حقّ برای پدران و اجداد تو بر من بوده است! آیا جدّ تو آدم علیه السلام را من با قدرت خود آفریده و از روح خود در او نفع کرده و در بهشت خود او را سکنی داده، و سپس امر کردم او را که به درختی از درخت‌های بهشت نزدیک نشود، ولی مرا عصیان کرد و پس از آن از من درخواست توبه نمود و من با این کاری که کرد، توبه اش را پذیرفتم! و اما جدّ تو نوح علیه السلام را از میان مردم برگزیده و رسول خود قرار دادم و چون قوم او عصیان ورزیدند، از من خواست که او را نجات دهم، او و أصحابش را نجات داده و مخالفین را در آب غرق کردم و جدّ تو ابراهیم علیه السلام را خلیل خود کردم و او را از آتشی که برای سوزاندنش جمع کرده بودند نجات داده و آتش را برای او سلامتی و سرد قرار دادم. اما به پدرت یعقوب علیه السلام دوازده فرزند پسر دادم، و هنگامی که یکی از فرزندانش از نظرش غایب شد: شب و روز آنقدر بی‌تابی و گریه کرد که چشم‌هایش نابینا شد. پس بگو بینم: پدران تو کدام حقّ را بر من داشتند؟! در اینجا جبرئیل علیه السلام به یوسف علیه السلام خطاب کرد که بگو: پروردگارا از تو مسألت می‌کنم به خاطر رحمت بزرگ و احسان قدیمت، مرا از این گرفتاری! نجات دهی و پس از این خطاب، ملک خوابی دیده و برای تعبیر آن لازم شد که به یوسف علیه السلام مراجعه شود و این امر موجبات نجات او را فراهم کرد. این روایت نیز خلاف شأن و منزلت پیامبران الهی - است.<sup>۲۱</sup>

۱. «و حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَسَّانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَبِثْتُ السِّجْنَ بَضْعَ سِنِينَ! فَقَالَ يُوسُفُ: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ آبَائِي وَ أَجْدَادِي عَلَيْكَ إِلَّا فَرَجْتَ عَنِّي» فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا يُوسُفُ وَ أَيَّ حَقِّ لِبَائِكَ وَ أَجْدَادِكَ عَلَيَّ إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِي وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ أَسَكَنْتَهُ جَنَّتِي - وَ أَمَرْتَهُ أَنْ لَا يَقْرَبَ شَجَرَةً مِنْهَا فَعَصَانِي وَ سَأَلَنِي فَنَبْتُ عَلَيْهِ، وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ نُوحًا أَنْتَجَبْتَهُ مِنْ بَيْنِ خَلْقِي وَ جَعَلْتَهُ رَسُولًا إِلَيْهِمْ فَلَمَّا عَصَا دَعَانِي فَاسْتَجَبْتُ لَهُ وَ أَعْرَفْتُهُمْو أَنْجَيْتُهُ ﴿ وَ مِنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ ﴾، وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ اتَّخَذْتَهُ خَلِيلًا وَ أَنْجَيْتَهُ مِنَ النَّارِ وَ جَعَلْتَهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا، وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ يَعْقُوبَ وَ هَبْتُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ وَ لَدَا فَعَيَّبْتُ عَنْهُ وَ أَحَدًا فَمَا زَالَ يَبْكِي حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ قَعْدَ فِي الطَّرِيقِ يَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي فَأَيُّ حَقِّ لِبَائِكَ وَ أَجْدَادِكَ عَلَيَّ قَالَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ يَا يُوسُفُ قُلْ: أَسْأَلُكَ بِمَنْكَ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ فَقَالَهَا فَرَأَى الْمَلِكُ الرُّؤْيَا فَكَانَ فَرَجُهُ فِيهَا. «وَ الْبَضْعُ مِنَ الْعَدَدِ: مَا بَيْنَ الثَّلَاثَةِ إِلَى الْعَشْرَةِ، وَ قِيلَ فِي قَوْلِهِ: بَضْعَ سِنِينَ؛ أَنَّهُا سَبْعَةٌ، وَ حِكْيُ الْبَضْعِ بَفَتْحِ الْبَاءِ.» تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲. «بِضْعُ در اعداد از ۳ تا ۹ را گویند و گفتند: از ۵ تا ۹ «بِضْعُ سِنِينَ» یعنی اندی یا چند سالی کمتر از ده.» إسماعیل بن صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، تحقیق آل یاسین، محمد حسن، بیروت، نشر عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ۱۱جلد، (ذیل مادهی بضع)؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، (ذیل مادهی بضع).

در نتیجه روایاتی که به نحوی به بیان انجام گناه توسط ائمه علیهم السلام می‌پردازد، مخالف صریح قرآن است. بعنوان مثال روایات ابتلای ایوب به نحوی که مایه نفرت طبع هر کسی می‌شود، و روایات دیگری که مؤید این روایات است، از سوی ائمه اهل بیت علیهم السلام باشد بدترین لحنی انکار شده است. مثلاً خصال نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب علیه السلام هفت سال مبتلا شد، بدون این که گناه یکرده باشد، چون انبیاء به خاطر عصمت و طهارتی که دارند، گناه نمی‌کنند، حتی به سوی گناه، هر چند صغیره باشد متمایل نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

وامام باقر علیه السلام نیز فرمود: هیچ‌گاه ایوب علیه السلام عفونت پیدا نکرد، و بد بو نشد، و صورتش زشت و زنده نگردید و حتی ذره‌ای خون و یا چرک از بدنش بیرون نیامد، واحدی از دیدن او تنفر نیافت و از مشاهده‌اش وحشت نکرد، و هیچ‌جا بدنش کرم نیفتاد، چون، رفتار خداوند در باره انبیاء و اولیای مکرمی که مورد ابتلایشان قرار می‌دهد، این چنین است. و اگر مردم از او دوری کردند، به خاطر بی‌پولی وضعف ظاهر یا و بود، چون مردم نسبت به مقام او نزد پروردگارش جاهل بودند و نمی‌دانستند که خداوند او را تایید کرده و به زودی فرجی در کارش ایجاد می‌کند.<sup>۲</sup>

### ح) اختلاف در مدت زمان «بضع» (آیه ۴۲)

«بِضْع» به عدد زیر ده گفته می‌شود<sup>۳</sup> قنبر در رحبه، جام‌هایی از طلا و نقره نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: آقا، هر چه به دست شما می‌رسد میان مردم تقسیم می‌کنید، از این رو من این‌ها را برای مصرف خود شما نگاه داشته‌ام. حضرت فرمود: دریغ از تو! می‌خواستی آتش به خانه‌ی من بیاوری؟! سپس با شمشیر به خرد کردن جام‌ها

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَنَّاسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ فَضْلِ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ ابْتُلِيَ أَيُّوبُ علیه السلام سَبْعَ سِنِينَ بِمَا ذَنْبٍ. «صدق، الخصال، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۱۰۷».

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زُكْرِيَّاءَ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ إِنْ أَيُّوبَ علیه السلام ابْتُلِيَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مَطْهُرُونَ لَا يُذْنِبُونَ وَلَا يَرْبِعُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا وَقَالَ علیه السلام إِنْ أَيُّوبَ علیه السلام مَعَ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ يَسْتَنْتَلْهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبِيحَةٌ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمَوَلَقَى حَوْلًا اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَأَهُ وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَلَا يُدَوِّدُ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسِلُ قَفْرَهُ وَضَعْفَهُ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِحَبْلِهِ مِمَّا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ مِنَ التَّائِبِدِ وَالْفَرَجِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَإِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُوَ نِعْمَةٌ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لِتَلَايَدِ عَوَالِهِ الرَّبُّوبِيَّةِ إِذَا شَاهَدُوا مَا رَادَ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ مَتَى شَاهَدُوهُ لِيَسْتَنْدِلُوا بِذَلِكَ عَلَى أَنْ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى صَرِيحِ اسْتِحْقَاقِهِ وَاخْتِصَاصِهِ وَلِتَلَّا يَحْتَقِرُوا الضَّعْفَ وَالْفَقْرَ وَلِأَمْرِ بِضَالِ مَرَضِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَيَشْفِي مَنْ يَشَاءُ مَتَى شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ وَيَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ يَشَاءُ وَشَقَاوَةً لِمَنْ يَشَاءُ وَسَعَادَةً لِمَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ وَحَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ لَا يَفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُ مَوْلًا قُوَّةَ لَهُ مِثْلُ قُوَّةِ لَبِءِهِ. «الخصال، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۱۰۸».

۳. راغب، المفردات الفاظ قرآن، (ذیل ماده‌ی بضع).



پرداخت تا سی و چند پاره شد، آنگاه دستور داد تا بخشداران کوفه را حاضر کنند، چون آمدند فرمود: «این‌ها را تقسیم کنید».<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام در تفسیر ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين﴾ فرمودند: یوسف علیه السلام هفت سال در زندان ماند<sup>۲</sup> و کلبی معتقد است این هفت سال، غیر از پنج سالی بود که قبلاً در زندان مانده بود.<sup>۳</sup> ابن ابی عمیر گفته: بیست سال<sup>۴</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف دوازده ساله بود که زندانی شد و هجده سال در زندان ماند.<sup>۵</sup> البته در میان روایات اهل تسنن اعداد نه، ده، دوازده و چهارده سال را نیز گفته بودند که چون به معصوم علیه السلام مستند نیست از آوردن این روایات صرف نظر نمودیم. با توجه به روایاتی که بیان شد از جمله فرمایش امام صادق علیه السلام و نظر اکثر مفسران، مدت زندان حضرت یوسف علیه السلام هفت سال بیان می‌باشد.

## ۲، ۱۲، ۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی (آیات ۳۹-۴۲)

### الف) اشتراکات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱- در واقع این روایات ایمان و عقیده‌ی حضرت یوسف و دیگر انبیاء الهی علیهم السلام را زیر سؤال برده‌اند و برخی تفاسیر اجتهادی اشکالات وارد به این دسته از روایات را بررسی و تحلیل می‌نمایند و بعضی دیگر، این روایات را در تفسیر نیاورده‌اند و برخی این روایات را بدون بررسی در تفسیر آورده‌اند.

۲- بعضی مفسرین بدون تحلیل برخی روایات، از آن‌ها در تفاسیر خود بهره برده بدون توجه به این‌که از معصوم علیه السلام چنین سخنانی محال است صادر شود و هرگز در شأن پیامبران بزرگ الهی نمی‌باشند، را بیان نموده‌اند و به این موضوع توجه نکردند که این روایات با نص صریح قرآن کریم مخالف می‌باشند.

---

۱. «الإمام علی علیه السلام إن قبراً قدم إلى أمير المؤمنين علیه السلام جامات من ذهب و فضة في الرحبة، و قال: «إنك لا تترك شيئاً إلا قسمته، فخبأت لك هذا». فسل سيفه و قال: «ويحك! لقد أحببت أن تدخل بيتي ناراً!». ثم استعرضها بسيفه فضربه ا حتى انتثرت من بين إناء مقطوع بضعة و ثلاثين، و قال: «على بالعرفاء!»؛ فجاءوا، فقال: «هذا بالحصص...». *الحياة، با ترجمه‌ی أحمد آرام، ج ۵، ص ۱۸۳.*

۲. «عن يعقوب بن يزيد رفعه عن أبي عبدالله علیه السلام في قول الله تعالى: «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين» قال سبع سنين». عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳. مترجمان، ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۱۲، ص ۲۲۶.

۴. «قال ابن ابی عمیر قال ابن ابی حمزة: فمكث في السجن عشرين سنة». *البرهان، ج ۳، ص ۱۷۶.*

۵. «و روی ابن بابویه، قال: روی فی خبر عن الصادق علیه السلام أنه قال: دخل يوسف السجن و هو ابن اثنتی عشرة سنة، و مكث فيه ثمانی عشرة سنة، و مكث بعد خروجه ثمانین سنة فذلک مائة و عشر سنين». *البرهان، همان، ص ۱۶۰؛ صدوق، الأملی، النص، ص ۲۵۲.*

۳- احادیثی که منسوب به ائمه علیهم السلام در خصوص «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» و «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» و «فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» به کار رفته است در حد چند روایت می‌باشند که برخی از مفسرین آن‌ها را بدون آسیب شناسی در تفسیر آورده‌اند.

### ب) افتراقات تفاسیر اجتهادی با روایات

۱) برخی از تفاسیر مثل میزان روایات این دسته آیات را در حد چند روایت توضیحاتی را بیان نموده‌اند که اشاره به این آیه «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» است و روایات را مخالف نص صریح قرآن بیان کرده‌اند.

۲- تفاسیر اجتهادی درس‌های آموزنده‌ای در روایات که از نظر بیان واقعاً از زبان معصوم علیه السلام صادر شده و یا از صحابی مورد اعتماد، مطمئن و مورد وثوق نقل گردیده که توسط ایشان هیچ ضدیت و مخالفتی با قرآن و دستورات دین نداشته را بیان می‌کنند در حالی که بعضی روایات دارای مشکل می‌باشند.

۳- برخی از تفاسیر اجتهادی به تمام زوایای روایت پرداخته‌اند و از آن روایت در جهت تفسیر صحیح قرآن استفاده نموده‌اند و روایاتی که دارای مشکل می‌باشند را با ذکر علت کنار گذاشته‌اند.

### ج) اشتراکات و افتراقات روایات شیعه و اهل سنت در زمینه ی این دسته آیات

۱) روایات این آیه «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» و «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» و «فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» که شیعه نقل نموده تقریباً با روایات اهل سنت شبیه هم هستند.

۲) افتراقی خاص در روایات مشاهده نشد.

## جمع بندی فصل

در این فصل، بعد از ترجمه‌ی آیات، آن‌ها را در دوازده بخش جداگانه آورده و با مراجعه به تفاسیر اجتهادی و روایی، مفاد ظاهری و روایی آن بیان گردیده‌است و در پایان به مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی آیات پرداخته شده‌است.

در مفاد ظاهری به موضوعاتی چون: غرض کلی سوره‌ی یوسف، بیان ولایت خداوند نسبت به بنده‌اش، تعبیر رؤیای یوسف و آغاز مشکلات، داستان یوسف از نشانه‌های الهی، نقش ویرانگر حسادت، دروغ رسوا کننده، نجات یوسف

از چاه، یوسف در کاخ عزیز مصر، نجات یوسف از غائله‌ای هولناک، عکس العمل عزیز مصر از نیت ناپاک همسرش، نقشه‌ی زلیخا برای رهایی از زخم زبان، زنان مصر در کاخ، زندان به جرم بی‌گناهی و در پایان زندان کانون توحید و تربیت توسط حضرت یوسف، اشاره شده است. سپس به معاشناسی واژگان مهم پرداخته و در ادامه با رجوع به تفاسیر اجتهادی، مفاد ظاهری آیات بررسی و هر قسمت عنوان بندی شده است.

مفاد روایی نیز با استفاده کتب مختلف تفسیری عنوان بندی شده و با رجوع به منابع روایی دیگری چون الکافی، تحف العقول، البرهان، نورالثقلین و... بیان گردیده است. در این قسمت موضوعات فراوانی گردآوری و بیان گردیده، در پایان به مقایسه تفاسیر اجتهادی و روایی پرداخته شده است.

به طور کلی در این فصل ۲۳۲ روایت مورد بررسی قرار گرفت و با موضوعات مجزاً به شرح و تفسیر آنها پرداخته شد. از این تعداد بیشترین روایات مربوط به امام جعفر صادق علیه السلام (با ۹۳ روایت) و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله (با ۴۰ روایت) و بعد از آن به امام علی علیه السلام (با ۳۱ روایت) و سپس به امام محمد باقر علیه السلام (با ۲۹ روایت) و امام سجاد علیه السلام (با ۱۷ روایت) می‌باشد، مابقی روایات از دیگر معصومین علیهم السلام است. در بخش مقایسه، تفاسیر اجتهادی و روایات تفسیری ملاحظه گردید اکثر آیات با روایات تناسب دارد و اختلاف چندانی بین آنها وجود ندارد.

## نتایج تحقیق

- ۱- سوره‌ی یوسف درباره بخش بسیار مهم و حساسی از زندگی حضرت یوسف است.
- ۲- این سوره داستان زندگی بنده‌ای را که خداوند برای بیان ارزش و اهمیت تقوا خودش عهده‌دار امورش شد را بیان می‌دارد.
- ۳- سوره یوسف مسائل خواب دیدن که خبر از عالم رستاخیز دارد و برخی از مردم به آن اعتقاد ندارند را به وضوح و آشکارا حل کرد.
- ۴- این که اراده‌ی الهی غالب است و لو این که انسان‌های دون مقدار چیز دیگری را خواهان باشند.
- ۵- حسادت که نتیجه‌ی اعمال هوا پرستانه‌ی بشر است و اگر با افسار دین، ایمان و تقوا محار نشود اشخاص را و ادار به انجام بدترین گناهان می‌کند.

۶- انسان در همه حال و در هر سنی محتاج محبت والدین و سایرین است و اگر در این کار تمام جوانب در نظر گرفته نشود فاجعه به بار می‌آورد.

۷- سوره‌ی یوسف صرف بیان داستان یک پیامبر از انبیاء الهی نیست بلکه شرح و تفصیل واقعه‌ای که در دنیا اتفاق افتاده که باید به فرازهای آن توجه خاصی شود و در جامعه‌ی کنونی ما برای جوانان و دیگر اقشار، شالوده‌ای عالی از تقوا و حفظ نفس از تمامی گناهان باشد.



## فصل سوم

گونه شناسی آیات ۱ تا ۴۲

سوره‌ی یوسف



## گونه شناسی روایات ۱-۴۲ سوره یوسف

### درآمد

در این فصل به بررسی گونه‌های روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام که ذیل آیات ۱ تا ۴۲ سوره یوسف آمده است، بر مبنای ادله‌ی محکمی از آیات و روایات که محققین شیعه مورد بررسی قرار داده‌اند، می‌پردازیم. ائمه علیهم‌السلام به عنوان آگاه‌ترین و خبره‌ترین انسان‌ها نسبت به قرآن کریم، دارای فهم جامع و کامل از همه ابعاد این کتاب آسمانی می‌باشند، لذا به عنوان مفسران واقعی قرآن کریم معرفی شده‌اند.<sup>۱</sup> از این رو روایات ایشان همگی در یک سطح بسیار انبوه و دارای گونه‌های مختلفی است و ضروری است که اقسام مختلف روایات تفسیری را بشناسیم تا هنگام استفاده از آن‌ها در فهم آیات دچار لغزش و اشتباه نشویم. فصل سوم این پژوهش عهده‌دار پاسخ‌گویی به این سوال است که روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام در ذیل این دسته آیات از چه گونه‌هایی برخوردار است؟ روایات بعد از تشخیص نوع ارتباطشان با آیه‌ی مربوطه در یکی از گونه‌های سوره شناخت، معاشناخت، جری و تطبیق، تأویل و یا تفسیر قرار می‌گیرند.

### ۳،۱. سوره شناخت

#### اشاره

در منابع تفسیر روایی شیعه روایات زیادی از معصومان علیهم‌السلام در بیان فضیلت، خواص، شأن نزول و اختلاف قرائت

---

۱. علی احمد، ناصح، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، ص ۱۲۳.



سوره وارد شده است. که می توان این روایات را در موضوعات زیر دسته بندی کرد.

### ۳،۱،۱. فضیلت قرائت سوره یوسف

ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام سه روایت را نقل نموده، که صدر روایات کلماتی مشترک دارند ولی ذیل آن ها متفاوت است.

۱- هر انسانی که سوره ی یوسف را یک بار در طول شبانه روز تلاوت کند، در روز قیامت با یکی از این خصلت ها محشور خواهد شد: خدای توانا فردای قیامت او را درحالی بر می انگیزد که جمالش شبیه جمال یوسف علیه السلام خواهد بود و در روز قیامت دچار ترس و هراس نخواهد شد، از برگزیدگان صالح خداوند گردیده و خداوند او را در دنیا از گناهان زشت و ناپسند و هر قول و فعلی که قبح آن بزرگ باشد حفظ می کند.<sup>۱</sup>

۲- کسی که در طی بیست و چهار ساعت شبانه روز سوره ی یوسف را تلاوت کند؛ در روز قیامت از نظر زیبایی هم- چون یوسف محشور خواهد شد و حالت ترساز قیامت به او دست نخواهد داد و همسایگان او از برگزیدگان صالح خداوند خواهند بود؛ همان طور که یوسف از بندگان صالح بود و در دنیا از گناهان زشت و ناپسند و هر قول و فعلی که قبح آن بزرگ بود دوری می کرد، خداوند نیز او را مصون می دارد.<sup>۲</sup>

۳- هر شخصی که سوره ی یوسف علیه السلام را یک بار در طی شبانه روز تلاوت کند؛ روز قیامت از نظر زیبایی هم چون حضرت یوسف محشور خواهد شد، از هول روز قیامت، ترس و هراسی به او نمی رسد و از بندگان صالح خداوند خواهد بود. داستان سوره ی یوسف در تورات و انجیل به گونه ای دیگر بیان گردیده است.<sup>۳</sup>

---

۱. «عن الصادق علیه السلام: من قرأها فی کل یوم، أو فی کل لیلة بعثه الله یوم القیامة، و جماله علی جمال یوسف و لا یصیبه فزع یوم القیامة و کان من خیار عباد الله الصالحین و أمن فی الدنیا أن ینزلها من فحاشا.» محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. «عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: من قرأ سورة یوسف علیه السلام فی کل یوم أو فی کل لیلة، بعثه الله یوم القیامة و جماله علی جمال یوسف علیه السلام و لا یصیبه یوم القیامة ما ینصب الناس من الفزع و کان جیرانه من عباد الله الصالحین ثم قال: إن یوسف کان من عباد الله الصالحین و أمن فی الدنیا أن ینزلها من فحاشا.» همان.

۳. «عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: من قرأ سورة یوسف علیه السلام فی کل یوم أو فی کل لیلة، بعثه الله یوم القیامة و جماله علی جمال یوسف علیه السلام و لا یصیبه یوم القیامة ما ینصب الناس من الفزع و کان جیرانه من عباد الله الصالحین ثم قال: إن یوسف کان من عباد الله الصالحین و أمن فی الدنیا أن ینزلها من فحاشا.» تفسیر عیاشی، همان.

## ۲، ۱، ۳. آموزش و تعلیم سوره یوسف به زنان

۱- دو روایت از پیامبر اسلام ﷺ، این دو روایت کاملاً ضد هم هستند؛ در روایت اول، پیامبر اسلام ﷺ بدون هیچ قید و شرطی آموختن و خواندن سوره‌ی یوسف را برای عموم مردم جایز دانسته‌اند ولی در روایت دوم، حضرت نهی از آموزش و نوشتن سوره‌ی یوسف به زنان نموده‌است و فرمودند: سوره‌ی یوسف را به زنان تعلیم نکنید.

\* سوره‌ی یوسف ﷻ را به بندگان خود بیاموزید؛ زیرا هر مسلمانی آن را بخواند و به خانواده، بنده و کنیز خود بیاموزد خداوند سكرات مرگ را بر او آسان می‌کند و نیرویی به وی می‌بخشد که به مسلمانی حسد نرزد.<sup>۱</sup>

\* زنان را در غرفه‌های (فوقانی و مرتفع) اسکان ندهید، و به ایشان نوشتن بیاموزید، و سوره‌ی یوسف ﷻ را به آنان تعلیم ندهید، ولی ریسندگی و سوره‌ی نور را به ایشان بیاموزید.<sup>۲</sup>

۲- امام علی ﷺ فرمودند: سوره‌ی یوسف را بر زنان خود نه بخوانید و نه آموزش دهید؛ چون انواع فتنه‌ها در آن نهفته است.<sup>۳</sup>

۳- امام باقر ﷺ فرمودند: مکروه است که زنان سوره‌ی یوسف ﷻ را بخوانند.<sup>۴</sup>

## تحلیل و شرح روایات

روایت دوم که منقول از پیامبر اکرم ﷺ بود، با روایت قبلی که اکثر مفسرین بر آن تأکید دارند کاملاً متناقض است؛ زیرا در روایت قبلی پیامبر ﷺ به تعلیم و آموزش سوره‌ی یوسف امر کرده‌اند و آموزش علم و دانش و تحصیل به زنان را توصیه‌ی می‌نمایند. پس این امر با وجود کثرت روایاتی که به تحصیل و آموزش اهمیت والایی داده‌اند منافات دارد؛ ضمناً در خصوص روایت منقول از حضرت علی ﷺ سید عبدالله شبر، صاحب کتاب الجوهر الثمین فی - تفسیر الکتاب المبین، فرمودند: عبارت این حدیث می‌رساند که از امام علی ﷺ نیست و مطالب سوره‌ی یوسف ﷻ

۲. «عن علی بن محمد عن ابن جهمور عن أبيه عن فضالة بن أيوب عن السكوني عن أبي عبد الله ﷺ في حديث قال: قال رسول الله ﷺ حق الولد على والده إذا كان ذكراً أن يستغفره أمه و يستحسن اسمه و يعلمه كتاب الله و يطهره و يعلمه السباحة و إذا كانت أنثى أن تستغفره أمها و يستحسن اسمها و يعلمها سورة النور و لا يعلمها سورة يوسف و لا ينزلها العرف و يعجل سراحتها إلى بيت زوجها». تفسیر عیاشی، پیشین.

۳. «و عن علی ﷺ لا تعلموا نساءکم سورة یوسف و لا تقرهوهن ایها، فان فیهن الفتن، و علموهن سورة النور فان فیها الموعظ». سید عبد الله، شبر، الجوهر الثمین، ج ۳، ص ۲۵۸.

۴. «فی کتاب الخصال، عن جابر بن یزید الجعفی قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر ﷺ يقول: ليس على النساء أذان الى أن قال: و يكره لهن تعلم سورة يوسف». محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، ج ۶، ص ۲۶۸.

سراسر عفت و پاکی را (هم به مردان و هم به زنان) می‌آموزد و علی علیه السلام که تربیت یافته‌ی مکتب قرآن است چنین سخنی نمی‌گوید.<sup>۱</sup>

در خصوص روایت امام محمدباقر علیه السلام که کراهت آموزش این سوره به زنان را بیان می‌دارد؛ می‌توان گفت که این روایت تقریباً شبیه دو روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام بیان گردیده است. بنابراین معنای ظاهری این سه روایت با آنچه مد نظر بود فرق می‌کند.

هم‌چنین روایتی که از سکونی بیان شده است؛ که او می‌گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم در حالی که خیلی ناراحت و نگران بودم. حضرت علت ناراحتی مرا جویا شدند. گفتم: آقا صاحب فرزند دختر شدم! ایشان فرمودند: سکونی سنگینی این دختر بر روی زمین است و خداوند روزی او را می‌دهد؛ زیر سایه‌ی تو بزرگ می‌شود و از دست-رنج تو می‌خورد؛ نام او را چه گذاشتی؟ گفتم: فاطمه. حضرت فرمودند: آه آه و دست روی پیشانی خود گذاشتند، سپس فرمودند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حق فرزند پسر بر پدر و مادرش این است، که نام نیکو برای او برگزینند، و به او خواندن و نوشتن بیاموزند... و اگر دختر بود؛ بر او نیز اسم نیکو بگذارند و او را در غرفه‌های (فوقانی و مرتفع) اسکان ندهند، و سوره‌ی یوسف علیه السلام را به او تعلیم ننمایند؛ بلکه سوره‌ی نور را به او بیاموزند و در ازدواجش تعجیل نکنند. سپس فرمودند: اکنون که نام این دختر را فاطمه گذاشتی، حق تنبیه و گفتن الفاظ بد به او را نداری.<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر آمده، سکونی از قول امام جعفر صادق علیه السلام با همان شیوه‌ی قبلی طرح سوال می‌کند و جواب سوال خود را از امام صادق علیه السلام می‌گیرد.<sup>۳</sup> و محمدبن علی بن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه، این امر و نهی در مورد آموزش

---

۱. «فی سورة یوسف» قال الصادق علیه السلام: من کتبتها و جعلها فی منزله ثلاثة أيام و أخرجها منه إلى جدار من جدران من خارج البيت و دفنها لم يشعر إلا و رسول السلطان يدعوه إلى خدمته و یصرفه إلى حوائجه یاذن الله تعالی و أحسن من هذا كله أن یکتبها و یشریها یسهل الله له الرزق و یجعل له الحظ یاذن الله تعالی». بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۱۵۴.

۲. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا مَعْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ مِمَّا عَمَّكَ قُلْتُ وَوُلِدْتُ لِي ابْنَةٌ فَقَالَ يَا سَكُونِيُّ عَلَى الْأَرْضِ ثِقْلُهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا تَعِيشُ فِي غَيْرِ أَجْلِكَ وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَ اللَّهُ عَنِّي ۲ فَقَالَ لِي مَا سَمَّيْتَهَا قُلْتُ فَاطِمَةَ قَالَ أِهْ أِهْ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهِ تِهِ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُطَهِّرُهُ وَ يُعَلِّمُهُ السَّبَّاحَةَ وَ إِذَا كَانَتْ أَنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَاوَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهَا وَ يُعَلِّمَهَا سُورَةَ النُّورِ وَ لَا يُعَلِّمَهَا سُورَةَ يُوسُفَ وَ لَا يُنْزِلُهَا الْغُرْفَ وَ يُعَجِّلَ سَرَاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَمَا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تُسَبِّهُ أَوْ لَا تَلْعَنُهَا وَ لَا تُضْرِبُهَا». محمد بن علی ابن، بابویه، اسرار توحید / ترجمه التوحید للصدوق، ج ۵، ص ۹۱.

۳. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهُوَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُطَهِّرُهُ وَ يُعَلِّمُهُ السَّبَّاحَةَ وَ إِذَا كَانَتْ أَنْثَى

بافندگی و سوره‌ی نور و عدم آموختن سوره‌ی یوسف علیه السلام که برحسب مورد، محمول بر استحباب و کراهت است. این خبر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زنان را در بالاخانه‌ها نشانید و سوره‌ی یوسف علیه السلام را به آنان آموزش ندهید،<sup>۱</sup> ظاهراً این گفته، کلام مؤلف از خبری دیگر است و ضمناً سکونی از اهل تسنن و درسلسله سند مؤلف به او حسین بن یزیدنوفلی اطلاق شده است که او را رمی به غلو کرده‌اند؛ از دیگر اشکالات وارد بر این روایت خبر واحد است و به غیر از سکونی کسی آن را روایت نکرده است، بنابر این نهی از آموختن سوره یوسف علیه السلام و... تنزیهی می‌باشد. حاصل از کلام مروی آن است که زنان را در مواردی که گمان خطر انحراف اخلاقی موجود است مواظبت کنید و از تأییدشان در آن موارد بخصوص پرهیز نمایید، و در جهت موشکافی دقیق این چند روایت تحقیق جداگانه‌ای لازم می‌باشد که در این جا مجال شرح بیش‌تر آن نیست.

### ۳،۱،۳. خواص نگارش سوره ی یوسف

در کتاب خواص القرآن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: هر کس سوره‌ی یوسف علیه السلام را بنویسد و سه روز در منزل خود نگاهدارد، سپس آن را از منزل خارج نموده و در دیوار بیرون خانه به طوری که کسی نداند پنهان کند طولی نمی‌کشد مگر آن که به إذن خدا امورات او اصلاح شود و یا اگر کسی این سوره را در ظرفی بنویسد و با آب آن را شسته و بیاشامد، خداوند روزی را بر او مقرر و آسان کند و دارای بخت و اقبال می‌شود.<sup>۲</sup> و همچنین در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه شده است، زنان بارداری که وضع حمل برایشان مشکل است آیه‌ی ﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ

أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمَّهَا وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهَا وَ يُعَلِّمَهَا سُورَةَ النُّورِ - وَ لَا يُعَلِّمَهَا سُورَةَ يُوسُفَ وَ لَا يُنْزِلُهَا الْعُرْفَ وَ يُعَجِّلَ سَرَاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا». اسرار توحید، پیشین.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۶.

۲. « فی سورة یوسف: قال الصادق علیه السلام: «من کتبه ا و جعلها فی منزله ثلاثة أيام و أخرجها منه إلى جدار من جدران من خارج البيت و دفنها لم یسعر إلا و رسول السلطان یدعوه إلى خدمته، و یصرفه إلى حوائجه بإذن الله تعالی. و أحسن من هذا کله أن یتکبه و یشربه یسهل الله له الرزق، و یجعل له الحظ بإذن الله تعالی». بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۱۵۴.

يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ<sup>۱</sup> و آیهی «كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا»<sup>۲</sup> و آیهی «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۳</sup> را بر ظرف تمیزی بنویسند و در آن آب بریزند تا آن زن بخورد و خود را با آن شستشو دهد.<sup>۴</sup>

### ۳،۱،۴. سبب نزول

در سبب نزول سوره یوسف اقوال متعددی وجود دارد، که ما به چند قول اکتفا می‌کنیم.

#### الف) علت مهاجرت آل یعقوب از شام به مصر

مروی است که علماء یهود به بعضی از اشراف عرب گفتند که از محمد ﷺ سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب ع از شام به مصر چه بوده است؟ که این سوره نازل شد «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ...» به درستی که ما فرو فرستادیم کتاب را...، مراد این سوره است «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» در حالتی که قرآن عربی است؛ بعضی قرآن را گفته‌اند مانند تسمیه جزء به اسم کل؛ یعنی ما این سوره را به لغت عرب فرستادیم «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» باشد که شما فهم کنید و به معانی آن پی ببرید.<sup>۵</sup>

#### ب) درخواست برخی صحابه از سلمان فارسی

از سعیدجبر روایت شده است: عده‌ای از صحابه‌ی رسول الله ﷺ پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند: برای ما از تورات حدیثی بیان کنید که در تورات قصه‌های بسیار نیکویی وجود دارد؛ خدای تبارک و تعالی این آیهی «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» را فرستاد و بیان کرد: قصه‌های قرآن نیکوتر است از قصه‌های تورات است.<sup>۶</sup>

۱. احقاف/۳۵.

۲. نازعات/۴۶.

۳. یوسف/۱۱۱.

۴. «أخرج ابن السی و الدیلمی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال: رسول الله ﷺ إذ أسیر علی المرأة ولادتها أخذ إناء نظیف و کتب علیه «كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ» و «كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ» و «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ثُمَّ تَغَسَّلَ وَ تَسَقَى الْمَرْأَةُ مِنْهُ وَ يَنْضَحُ عَلَي بَطْنِهَا وَ فَرَجِهَا.» الدر المنثور، پیشین، ص ۴۲.

۵. «سبب نزولها أن كفار مكة أمرتهم اليهود أن يسألوا رسول الله ﷺ عن السبب الذي أحل بنى إسرائيل بمصر فنزلت.» ملافتح الله، کاشانی، زبدة/تفسیر، ج ۵، ص ۶

۶. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع/البیان، ج ۹، ص ۲۲۶.

### ج) در خواست منافقین در بیان عجائبی از تورات

مقاتل و کلبی گویند: منافقین از سلمان فارسی خواسته بودند که برای آن‌ها از تورات و عجایی که در آن است سخن بگوید؛ خداوند آیه‌ی ﴿الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> را بر پیامبر ﷺ نازل گردانید، سپس آیات سوره‌ی یوسف را نازل فرمود؛ [نظرات: برخی کل سوره، عده‌ای تا آیه سوّم و بعضی آیه‌ی سوم را بیان کرده‌اند] و به آن‌ها خبر داد که قرآن دارای بهترین و نیکوترین داستان‌ها است بنابر این از لحاظ استماع داستان به غیر قرآن احتیاجی نیست.<sup>۲</sup>

### د) سبب نزول ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ بر ختمی مرتبت

عون بن عبدالله گوید: یاران پیامبر ﷺ پس از گذشت مدّت زمانی طولانی، نامه‌ای خدمت حضرت نوشتند و در آن نامه درخواست بهترین قصّه‌ها را نمودند؛ خداوند آیه‌ی ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا﴾ را نازل کرد، پس از گذشت مدّت زمانی باردیگر از حضرت خواستار قصه‌ای شدند که از گفتار معمولی بالاتر و از قرآن پایین‌تر باشد؛ خداوند ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ سوره‌ی یوسف که بهترین قصه‌هاست را نازل کرد<sup>۳</sup> و در روایتی دیگر با همین مضمون، آمده‌است: از حضرت رسول اعظم ﷺ درخواست بهترین قصّه‌ها را کردند؛ سوره‌ی یوسف ﷻ نازل شد.<sup>۴</sup>

### ه) سوره‌ی یوسف مایه‌ی دلگرمی پیامبر(ص)

با توجه به اذیت و آزارهای روحی که برخی از افراد به ظاهر صحابه و عده‌ای از مردم نادان و کفار و مشرکین و

۱. حدید/۶.

۲. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع‌البیان، پیشین.

۳. «و أخرج ابن جرير عن عون بن عبد الله رضى الله عنه قال: مل أصحاب رسول الله ﷺ ملة فقالوا يا رسول الله ﷺ حدثنا فانزل الله تعالى ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ ثم ملوا ملة أخرى فقالوا يا رسول الله ﷺ حدثنا فوق الحديث و دون القرآن يعنون القصص فانزل الله الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ هذه السورة فأرادوا الحديث فدلهم على أحسن الحديث و أرادوا القصص فدلهم على أحسن القصص». - سيوطي، ج ۴، ص ۵.

۴. «أخبرنا جعفر بن محمد بن الحسن ﷺ بن المستفاض قال: حدثنا إسحاق بن إبراهيم الحنظلي قال: حدثنا عمرو بن محمد القرشي، قال: حدثنا خالد بن مسلم الصقار عن عمرو بن قيس الملائني عن عمرو بن مرة عن مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عن أبيه سعد بن أبي وقاص في قوله تعالى: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ قَالَ: أنزل القرآن على رسول الله ﷺ ، فتلاه عليهم زماناً، فقالوا: يا رسول الله ﷺ لو قصصت. فانزل الله تعالى: الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إلى قوله: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ الآية، فتلاه عليهم زماناً فقالوا: يا رسول الله ﷺ لو حدثنا، فانزل الله تعالى: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّشَابِهَا﴾ قال: كل ذلك. . همان.

منافقین که با پیامبر ﷺ واداشتند، خداوند این سوره را نازل کرد، که ای محمد! ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ ما بر تو یکی از بهترین داستان ها را باز گو می کنیم، تا نشان دهیم کارهای این ها از روی حسادت و جهل صورت می گیرد.<sup>۱</sup>

#### (و) جریان شهادت امام حسن (ع) با زهر کین و شهادت امام حسین (ع) در واقعه ی کربلا

روزی سید کاینات رضی الله عنها نشسته بودند و حسن و حسین رضی الله عنهما را در کنار خود نشاندند، گاه بر لب حسن رضی الله عنه بوسه می زدند و گاه روی بروی حسین رضی الله عنه می مالیدند، ناگاه به فرمان خدا، جبرئیل امین رضی الله عنه وارد شد و خطاب خداوند را رسانید که «أتحبه ما» آیا حسن و حسین رضی الله عنهما را دوست می داری؟ فرمود: «نعم: أولادنا اکبادنا» بله. چگونه دوست ندارم که دو پاره ی جگر من اند و دو روشنایی بصرند. جبرئیل رضی الله عنه فرمود: که ای سید! کدام را دوست تر می داری؟ پاسخ دادند: ای برادر! هر دو دُرّ یک صدفند و بدر یک آسمان شرف، هر دو گوهر یک درج اند و اختر یک برج، هر دو جگر گوشه ی رسولند و توشه دل بتول، هر دو شبل اسد الله رضی الله عنه اند و سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا اخی جبرئیل هر دو را دوست می دارم. جبرئیل رضی الله عنه گفت: ملک جلیل می گوید: ای حبیب من آگاه باش که یکی از این دو فرزند ارجمند تو به زهر قهر از پا درآورند و دیگری را به تیغ بی دریغ سر ببرند. حضرت رضی الله عنه چون از جبرئیل رضی الله عنه قصه زهر حسن و قصه قهر حسین بشنید به گریه افتاد و فرمود: «من يفعل به ما» چه کسی به جگر گوشه های من این بی رحمی را می کند و این جفا را در حق فرزندانم روا می دارد؟ جبرئیل گفت: جمعی از امت تو. فرمود: «أیؤمنون بی» این جماعت به من ایمان دارند؟ «و یرجون شفاعتی» به شفاعت من امیدوارند «یقتلون اولادی» و اولاد مرا می کشند و جگر گوشه های مرا به کمند بلا درمی افکنند؟ جبرئیل رضی الله عنه گفت: بلی با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را به زاری و خواری بکشند. حضرت رضی الله عنه فرمود: یا جبرئیل! امت من به چه جرم به حسن من شربت زهر می دهند و به کدام گناه با خنجر سر از تن حسین من جدا می کنند؟ گفت: بدون خیانتی این جنایت را روا می دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فرو نمی گذارند. سید عالم رضی الله عنه از جفای امت بسیار گریان و سوزان شد. جبرئیل رضی الله عنه برای خشنودی دل آن حضرت پیغام رسانید که ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ و فرمود: از رفتار سرکشان امت عجب مدار و به واقعه ی برادران یوسف بیانیش، اگر این ها بیخبراند. آن ها از نسل پیغمبران بودند! اگر این ها از امتان اند، آن ها برادران

۱. «و قیل: سببه تسلية الرسول ﷺ عما كان يفعل به قومه بما فعل إخوة يوسف به». ملا فتح الله، کاشانی، زبدة/تفسیر، ج ۵، ص ۶.

بودند! پس برای تسلی دل مبارک مصطفی ﷺ و آرامش خاطر بلاکشان کربلا، خداوند فرمود: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ» یاد کن ای محمد ﷺ آن وقتی را که یوسف علیاً «لِأَيِّهِ» به پدرش یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیاً گفت...<sup>۱</sup> برداشت: به نظر می‌رسد قول اول و دوم بیشتر مورد قبول باشد.

### ۳،۱،۵. اختلاف در قرائت

الف) اختلاف قرائت «أَبْتِ، الرَّؤْيَا، مُبِينِ، آيَاتٍ وَ غِيَابَتِ، سَبْعَ سَنَلَاتٍ»

۱- «أَبْتِ» در «يَا أَبْتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ»<sup>۲</sup> أبو جعفر و ابن عامر به فتح «تاء» خوانده و دیگران با کسر «تاء» و این- کثیر «ابه» با های ساکن قرائت کرده است و بقیه‌ی آنان با «تاء» قرائت کردند. از أبو جعفر، نافع و طلحه بن سلیمان، سکون عین «عشر» نقل شده که شاذ و نادر است، و قرائت عمومی با فتح عین است.<sup>۳</sup>

۲- «الرؤْيَا» در «قَالَ يَا بُنِي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ»<sup>۴</sup> کسائی و قتیبه، با اِماله‌ی «رؤْيَاكَ» قرات کردند؛ و حال آن که در تمام قران «الرؤْيَا» آمده است و أبو حارث «ر» در «رؤْيَاكَ» را فتحه داده است. و بقیه آن را به صورت اِماله قرائت کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۳- صاحب مجمع البیان فرمودند: در «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۶</sup> «مُبِينٍ» را مردم مدینه و کسائی با تنوین رفع خوانده‌اند و دیگران با تنوین جر.<sup>۷</sup>

۴- ابن کثیر «آيَاتُ» در «فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْسَائِلِينَ»<sup>۸</sup> را به صورت مفرد «آية» قرائت کرده است.<sup>۲</sup>

۱. زبدة/تفاسیر، ملا فتح الله، کاشانی، پیشین.

۲. یوسف/۴.

۳. «يَا أَبْتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ» قرأ أبو جعفر و ابن عامر «يَا أَبْتِ» بفتح التاء و الباقون بكسرهما و ابن كثير وقف على الهاء يا أبه و الباقون بالتاء و روى فى الشواذ عن أبى جعفر و نافع و طلحة بن سلیمان «أحد عشر» بسكون العين و القراءة بفتحها و قرأ الكسائى إلا أبا الحرث و قتيبة بإمالة «رؤْيَاكَ» و الرؤْيَا فى جميع القرآن و روى أبو الحرث عنه فتح «رؤْيَاكَ» و «إمالة الباقى». فضل بن حسن، طبرسى، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۹.

۴. یوسف/۵.

۵. همان .

۶. یوسف/۸.

۷. ابراهیم، عاملی، ج ۵، ص ۱۶۷.



هـ- «غِيَابَتِ» در ﴿وَأَلْقَاهُ فِي غَيِّبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ﴾<sup>۳</sup> را به صورت جمع با تخفیف و یا با تشدید یاء خوانده‌اند «غیابات» و «غیبة» بدون الف نیز قرائت نمودند.<sup>۴</sup>

ع- در روایتی از امام صادق علیه السلام عبارت «سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ» در ﴿إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ﴾ بصورت «سبع سنابل» قرائت شده است.<sup>۵</sup>

ب) اختلاف قرائت «هَيْتَ لَكَ» در ﴿وَ عُلِّقَتِ الْأَبْوَابُ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ﴾

۱- فراء از قول ابن مسعود به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من آموخت «هَيْتَ لَكَ» در ﴿وَ عُلِّقَتِ الْأَبْوَابُ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup> را با فتح ها و سکون «ی» قرائت کنم.<sup>۸</sup>

۲- ابن عباس به نقل از امام علی علیه السلام می‌گوید: حضرت علی علیه السلام و یحیی بن وثاب و عده‌ای دیگر «هَيْتَ لَكَ» در ﴿وَ عُلِّقَتِ الْأَبْوَابُ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾<sup>۹</sup> را «هتت» با همزه و ضم تاء و «هیت» با فتح هاء و کسر تاء قرائت می‌کردند.<sup>۱۰</sup>

۳- قرائت این کثیر در «هَيْتَ لَكَ» به روش قرائت حضرت علی علیه السلام است.<sup>۱</sup> ابن عباس می‌گوید: این کثیر «هَيْتَ لَكَ» در ﴿وَ عُلِّقَتِ الْأَبْوَابُ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> را با فتح هاء و ضم تاء قرائت نموده که این نحو قرائت طبق

۱. یوسف/۷.

۲. ابراهیم، عاملی، پیشین.

۳. یوسف/۱۰.

۴. ابراهیم، عاملی، همان.

۵. یوسف/۴۳.

۶. «عن ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقرأ «سبع سنابل خضر». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۹؛ بحرانی، پیشین، ص ۱۷۸؛ فیض کاشانی، پیشین، ص ۲۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۲۹؛ تفسیر قمی، پیشین، ص ۳۵۴.

۷. یوسف/۲۳.

۸. «قال الفراء بإسناد له عن ابن مسعود إنه قال أقرأني رسول الله صلی الله علیه و آله: «هَيْتَ لَكَ.»؛ «و ذكر عن علي علیه السلام و ابن عباس إنهما قرأا: هتت لك يراء تهيأت لك.» أبو عبيده، معمر بن مثنى، ج ۱، ص ۳۰۳.

۹. یوسف/۲۳.

۱۰. «و رُوِيَ عن علي علیه السلام و ابن عباس، أنهما قرأا: هیت لك.» محمد بن علی بن محمد، الشوکانی، تفسیر الشوکانی (الفتح القدير) ج ۳،

ص ۱۵

فرمایش ابوعبیده «هَيْتَ لَكَ» به معنای هَلُمّ می‌باشد، که شاعر در خطاب به حضرت علی عليه السلام انشاء نمودند و این کثیر نیز به همین نحو قرائت می‌کردند. ابن مسعود فرمودند: من هر دو نوع قرائت (پیامبر صلى الله عليه وآله و حضرت علی عليه السلام) را گوش دادم و یقین کردم که هر دو قرائت متقاربانند و با هم فرقی ندارند. بنابراین شما را از اختلاف و دو دستگی در قرائت برحذر می‌دارم؛ زیرا این دو روش همانند معنای دو واژه‌ی هَلُمّ و تعال می‌باشند.<sup>۳</sup>

### ۳،۲. معنا شناخت

مقصود از روایات معنا شناخت، احادیثی است که یک واژه از آیات قرآنی را معنا می‌کنند، که در ذیل نمونه‌هایی از آن‌ها بیان می‌گردد.

الف) معنای ﴿أَحَدَ عَشَرَ﴾، ﴿وَالشَّمْسِ﴾، ﴿وَالْقَمَرِ﴾، ﴿كَيْدٍ﴾، ﴿عَصَبَةٍ﴾، ﴿قَوْمًا صَالِحِينَ﴾

۱- در روایتی از امام صادق عليه السلام: واژه‌هایی از آیه‌ی ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>۴</sup> واژه‌ی «أَحَدَ عَشَرَ» را به معنای برادران یوسف و «وَالشَّمْسِ» را به مادرش یا همان خاله‌اش و «وَالْقَمَرَ» را به پدرش حضرت یعقوب تفسیر کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۲- در روایتی از امام باقر عليه السلام: جمله‌ی «فیکیدوا لک کیدا» در ﴿قَالَ يَا بُنَيُّ لَا تَقْصُصْ رُءُوسَكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾<sup>۶</sup> به معنای دسیسه چینی، عقوبت و عذاب از جانب برادران یوسف تفسیر شده‌است.<sup>۷</sup> [زیرا «کید» با تدبیر و فکر نقشه قبلی انجام می‌شود و از مکر و حيله شدیدتر و متعدی به نفسه است].<sup>۳</sup>

۱. «و قرأ ابن کثیر بفتح الهاء، و ضم التاء فهذا شاهد لابن کثیر قال ابو عبیده: «هَيْتَ لَكَ» معناه هلم، قال: و قال: رجل لعلی عليه السلام: أبلغ أمير المؤمنين أبا العرق إذا أتيتا إنَّ العرق و أهله سلم اليك فهيت هيتا.» ابوعبیده، معمر بن مثنی، همان؛ محمد بن أحمد، قرطبی، ج ۹ ص ۱۹۴؛ محمد بن علی بن محمد، الشوکانی، همان؛ محمد بن جریر، طبری، ج ۱۲ ص ۱۰۰.

۲. یوسف / پیشین.

۳. «أخبرنا عبد الرزاق قال: أخبرنا الثوری عن الأعمش عن أبي وائل قال ابن مسعود: قد سمعت القراءة فسمعتهم متقاربين، فاقروا و كما علمتم، و إياکم و التنطع و الإختلاف، فإنما هو كقول أحدکم: هلم و تعال.» محمد بن جریر، طبری، همان، ص ۱۰۸.

۴. یوسف / ۴.

۵. «و فی رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال تأویل هذه الرؤيا أنه سيملك مصر و يدخل عليه أبواه و إخوته، أما الشمس فأمر يوسف راحيل و القمر يعقوب و أما أحد عشر كوكبا فإخوته فلما دخلوا عليه - سجدوا شكرا لله وحده حين نظروا إليه - و كان ذلك السجود لله.» علی بن ابراهیم، قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳- در روایتی از امام صادق علیه السلام: واژه‌ی «نحن عصبه» در «قَالُوا لئن أَكَلَهُ الذَّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ»<sup>۴</sup> را به جماعه یا همان گروهی متعصب تفسیر نموده‌اند.<sup>۵</sup>

۴- در روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام: واژه‌ی «قوماً صالحین» در «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»<sup>۶</sup> را به معنای «تتوبون» توبه می‌کنید، تفسیر نموده‌اند.<sup>۷</sup>

(ب) معنای واژه‌های «یرتع»، «یدم کذب»، «بخس»، «دراهم معدوده»، «مشواه»

۱- در روایتی از امام باقر علیه السلام: واژه‌ی «یرتع» در «أرسله معنًا غدًا یرتع و یلعب»<sup>۸</sup> را به، «یرعی الغنم و یلعب» بازی و ورزش تفسیر شده‌است.<sup>۹</sup>

۲- در روایتی از امام باقر علیه السلام: «یدم کذب» در «وَ جَاءُو عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»<sup>۱۰</sup> به «ذبحوا جدیا علی قمیصه» خون دروغین و «فصبر جمیل» را به «بلا شکوی» تفسیر نمودند.<sup>۱</sup>

۱. یوسف/۵.

۲. «أبی جعفر علیه السلام فرأی یوسف هذه الرؤیا و له تسع سنین- فقصها علی أبیه فقال یعقوب یا بنی لا تقصص رؤیاک علی إختوک- فیکیدوا لک کیدا- إن الشیطان للإنسان عدو مبین»<sup>۲</sup> «فیکیدوا لک کیدا»<sup>۳</sup> آی یحتالوا علیک. علی بن ابراهیم، قمی، همان.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، (ذیل ماده‌ی کید).

۴. یوسف/۱۴.

۵. «عن أبی جعفر علیه السلام و قالوا فیما بینهم کما حکى الله عز و جل إذ قالوا لیوسف و أخوه - أحب إلى أبینا منا و نحن عصبه أى جماعه.»  
علی بن ابراهیم، قمی، همان، ص ۳۴۰.

۶. یوسف/۹.

۷. «علی بن الحسین فتأمروا فیما بینهم و قالوا: لیوسف و أخوه أحب إلى أبینا منا و نحن عصبه إن أبانا لفی ضلال مبین اقتلوا یوسف أو اطرحوه أرضا یخل لکم وجه أبیکم و تكونوا من بعده قوما صالحین أى تتوبون.» علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۱۵۷.

۸. یوسف/۱۲.

۹. «جابر عن أبی جعفر علیه السلام عمدوا علی قتل یوسف فقالوا نقتله حتی یخلو لنا وجه أبینا- فقال لاوی لا یجوز قتله - و لکن نغیبه عن أبینا و نخلو نحن به - فقالوا کما حکى الله عز و جل یا أبانا ما لک لا تأمننا علی یوسف و إنا له لناصحنون - أرسله معنا غدا یرتع و یلعب أى یرعی الغنم و یلعب و إنا له لحافظون فأجرى الله علی لسان یعقوب إنی لیجزئنی أن تذهبوا به - و أخاف أن یأکله الذَّبُّ - و أنتم عنه غافلون فقالوا کما حکى الله لئن أَکَلَهُ الذَّبُّ و نحن عصبه إنا إذا لخاسرون و العصبه عشرة إلى ثلاثة عشر فلما ذهبوا به - و أجمعوا أن یجعله فی غیابت الجب و أوحینا إلیه لتنبئهم بأمرهم هذا و هم لا یشعرون أى لأخبرنهم بما هموا به.» قمی، همان.

۱۰. یوسف/۱۸.

۳- امام رضا علیه السلام «بخس» در «و شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ»<sup>۲</sup> را به «النقص» بی ارزش تفسیر نمودند.<sup>۳</sup>

۴- در روایتی از امام باقر علیه السلام واژه‌ی «دراهم معدودة» در «و شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ»<sup>۴</sup> را به معنای «ثمانیة عشر درهماً أو عشرين» هجده یا بیست درهم تفسیر نمودند.<sup>۵</sup>

۵- امام باقر علیه السلام: واژه‌ی «مثواه» در «و قَالَ الَّذِي اشْتَرَتْهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ اَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»<sup>۶</sup> به معنای «مکانه» جایگاهش [و اقامتی که همراه با آسایش باشد]<sup>۷</sup> تفسیر نمودند.<sup>۸</sup>

### ج) معنای واژه های (أشده)، (متكأ)، (لمتننی فیه)، (كیدهن)، (أصب إلیهن)

۱- امام صادق علیه السلام: واژه‌ی «أشده» در «و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»<sup>۹</sup> به معنای «ثمانی عشرة سنة» جوان هیجده ساله‌ای که ریش درآورده تفسیر نمودند.<sup>۱۰</sup>

۲- در روایتی از امام باقر علیه السلام: واژه‌ی «متكأ» در «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا»<sup>۱۱</sup> «أی أترنجة» [میوه‌ای زرد طلایی زنگ دارای گونه‌های مختلف تقویت‌کننده معده و دارای طبعی سرد می‌باشد]<sup>۱</sup> تفسیر نموده‌اند.<sup>۱</sup>

- 
۱. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله و جاؤ علی قمیصه بدم کذب قال إنهم ذبحوا جدیا علی قمیصه.» همان، ص ۳۴۱.
  ۲. یوسف/۲۰.
  ۳. «عن أبی الحسن الرضا علیه السلام مثله و زاد فیه البخس النقص و هی قيمة کلب الصید، إذا قتل کانت دیتة عشرين درهما.» سیدهاشم، بحرانی، پیشین، ص ۱۶۴. علی بن ابراهیم، قمی.
  ۴. یوسف/همان.
  ۵. «عن ابن حصین عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله: و شروه بثمان بخرس دراهم معدودة. قال: کانت الدراهم ثمانیة عشر درهما.» همان.
  ۶. یوسف/۲۱.
  ۷. معجم المقاییس اللغة، ذیل ماده‌ی مکانه.
  ۸. «عن أبی جعفر علیه السلام فحملوا یوسف إلى مصر و باعوه من عزیز مصر فقال العزیز لامرأته اکرمی مثواه ای مکانه عسی أن ینفعا أو نتخذه ولدا.» تفسیر القمی، پیشین.
  ۹. یوسف/۲۲.
  ۱۰. «ابن بابویه، قال: حدثنا أبی علیه السلام، قال: حدثنا محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن سنان، عن محمد بن عبدالله بن رباط، عن محمد بن النعمان الأحول، عن أبی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز و جل: ﴿ و لما بلغ أشده آتیناه حکما و علما﴾ قال: «أشده: ثمانی عشرة سنة، و استوی: التحی.» سیدهاشم، بحرانی، پیشین، ص ۱۶۹.
  ۱۱. یوسف/۳۱.

۳- در همان روایت «لمتننی فيه» در «و قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاودَتْهُ عَنِ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَكِنَّ لَمْ يَفْعَلْ مَا ءَامَرُهُ لِيُسْجَنَ»<sup>۳</sup> به معنای «فی حبه» در عشقش و «و لقد راودته عن نفسه» به معنای «دعوت» او را دعوت کردم و «فاستعصم» به معنای «امتنع» تفسیر گردیده‌اند.<sup>۴</sup>

۴- در روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام: واژه‌های «کیدهن» در «وَ إِلاَّ تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>۵</sup> به معنای «حیلهن» تفسیر نمودند.<sup>۶</sup>

۵- در روایتی از امام صادق علیه السلام: واژه‌ی «أصب إليهن» در «وَ إِلاَّ تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>۱</sup> به معنای «أمیل إليهن» [با وجودی که همه‌ی امکانات ارتکاب آن فعل قبیح محیا و استطاعت انجام آن را داشت، ولی لحظه‌ی به نفس خودش اجازه نداد به سوی گناه میل کند] تفسیر نمودند.<sup>۲</sup>

---

۱. کتاب‌الماء، ذیل ماده‌ی اترنجه.

۲. «أبی جعفر علیه السلام. جعلت النساء يتحدثن بحديثها- و يعيرنها و يذكرنها و هو قوله «و قال نسوة في المدينة امرأت العزيز تراود فتاها عن نفسه» فبلغ ذلك امرأة العزيز فبعثت إلى كل امرأة رئيسة- فجمعتهن في منزلها و هیأت لهن مجلسا- و دفعت إلى كل امرأة أترنجة و سکینا- فقالت اقطعن ثم قالت لیوسف «أخرج عليهن» و كان فی بیت فخرج یوسف علیهن - فلما نظرن إليه أقبلن یقطعن أیدیهن - و قلن کما حکى الله عزوجل «فلما سمعت بمكرهن أرسلت إليهن و أعدت لهن متکا» أى أترنجة «و آتت كل واحدة منهن سکینا- و قالت اخرج عليهن فلما رأينه أكبرنه» إلى قوله «إن هذا إلا ملك کریم» فقالت امرأة العزيز «فذلک الذى لمتننی فيه» أى فی حبه «و لقد راودته عن نفسه» أى دعوت «فاستعصم» أى امتنع». علی بن ابراهیم، قمی، پیشین. یوسف/۳۲.

۳. «أبی جعفر علیه السلام جعلت النساء يتحدثن بحديثها- و يعيرنها و يذكرنها و هو قوله «و قال نسوة في المدينة امرأت العزيز تراود فتاها عن نفسه» فبلغ ذلك امرأة العزيز فبعثت إلى كل امرأة رئيسة- فجمعتهن في منزلها و هیأت لهن مجلسا- و دفعت إلى كل امرأة أترنجة و سکینا- فقالت اقطعن ثم قالت لیوسف «أخرج عليهن» و كان فی بیت فخرج یوسف علیهن - فلما نظرن إليه أقبلن یقطعن أیدیهن - و قلن کما حکى الله عز و جل «فلما سمعت بمكرهن أرسلت إليهن و أعدت لهن متکا» أى أترنجة «و آتت كل واحدة منهن سکینا- و قالت اخرج عليهن فلما رأينه أكبرنه» إلى قوله «إن هذا إلا ملك کریم» فقالت امرأة العزيز «فذلک الذى لمتننی فيه» أى فی حبه «و لقد راودته عن نفسه» أى دعوت «فاستعصم» أى امتنع». همان. یوسف/۳۳.

۴. « و فی علل الشرائع، عن السجادة علیه السلام و کان یوسف من أجمل أهل زمانه. فلما راهق یوسف، راودته امرأة الملك عن نفسه. فقال: لها: معاذ الله أنا من أهل بیت لا یزنون. فغلقت الأبواب علیها و علیه، [و قالت: لا تخف. و ألتقت نفسها علیه.] فأقلت منها هاربا إلى الباب، ففتحته. فلحقته، فجدبت قميصه من خلفه، فأخرجته منه. فأقلت یوسف منها فی ثیابه.» علل الشرائع، پیشین، ص ۴۸ - ۴۹؛ محمدبن محمد رضاقمی، مشهدی، پیشین، ص ۳۰۷.

### ۳،۳. تأویلی

یکی از وجوه تازگی و نو بودن قرآن، اشتغال این کتاب بر بطون، یا لایه های معنایی (تأویلات) است، بدین سان که یک عبارت یا سیاق می‌تواند در خود، معانی متعدد طولی را به همراه داشته باشد که بر فهم‌های مختلف، آشکار می‌گردند. چنان که امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: قرآن، دارای بطن است و آن بطن نیز دارای بطنی است.<sup>۴</sup> بخشی از روایات تفسیری سوره‌ی یوسف به بیان این لایه‌های معنایی پرداخته‌اند؛ که آن‌ها را بیان خواهیم کرد.

#### الف) تأویل رویای صادقه‌ی حضرت یوسف

حضرت باقرالعلوم علیه السلام در تفسیر **﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾**<sup>۵</sup> فرمودند: تأویل این خواب، این است که در آینده‌ای نه چندان دور یوسف پادشاه و مالک مصر خواهد شد.<sup>۶</sup>

#### ب) عوامل تحقق هدف

۱. یوسف/۳۳.

۲. «علی بن ابراهیم، عن الحسن بن محمد، عن علی بن محمد القاشانی عن علی بن اسباط قال: سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الاستطاعة فقال: يستطيع العبد بعد اربع خصال: ان يكون مخلص السرب، صحيح الجسم، سليم الجوارح له سبب وارد من الله قال: قلت جعلت فداك فسر لي هذا قال: ان يكون العبد مخلص السرب، صحيح الجسم، سليم الجوارح يريد ان يزني فلا يجد امرأة ثم يجدها، فاما ان يعصم نفسه فيمتنع كما امتنع يوسف علیه السلام او يخلي بينه وبين ارادته فيزني فيسمى زانيا و لم يطع الله باكراه و لم يعصه بغلبة.» محمد، حسینی همدانی نجفی، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳. «و حدثني أبي عن بعض رجاله رفعه قال قال أبو عبدالله علیه السلام لما **﴿همت به و هم به﴾** ... فما أمسى يوسف في ذلك البيت - حتى بعثت إليه كل امرأة رأتته تدعوه إله نفسها فضجر يوسف فقال **﴿رب السجن أحب إلي مما يدعونني إليه - و إلا تصرف عني كيدهن﴾** أي حيلهن **﴿أصب إليهن﴾** أي أميل إليهن - و أمرت امرأة العزيز بحبسه - فحبس في السجن.» سيدهاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۴۲.

۴. «عنه عن أبيه عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل عن شريس الوائشي عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن شيء من التفسير فأجابني ثم سأله عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت جعلت فداك كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم فقال يا جابر إن القرآن بطننا و لبطن بطننا و له ظهر و للظهر ظهر يا جابر ليس شيء أعتد من عقول الرجال من تفسير القرآن إن الآية يكون أولها في شيء و آخرها في شيء و هو كلام متصل منصرف على وجوه.» أحمد بن محمد بن خالد، برقي، *المحاسن*، ج ۲، ص ۳۰۰؛ ابن بابويه، *عيون الأخبار*، پیشین، ص ۲۹۹.

۵. یوسف/۴.

۶. «و فی روایة ابي الجارود عن ابي جعفر علیه السلام قال: تأویل هذه الرؤيا أنه سيملك مصر و يدخل عليه أبواه و إخوته، أما «الشمس» فأمر يوسف راحيل و «القمر» يعقوب و أما **﴿أحد عشر كوكبا﴾** فأخوته فلما دخلوا عليه - سجدوا شكرا لله وحده حين نظروا إليه - و كان ذلك السجود لله.» سيدهاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۳۹.

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: تأویل آیهی «لَتَنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup> این است که: آن جا که اراده و مشیت خدا باشد، توسط خودت ای یوسف! از آن چه با تو رفتار کردند با خبر خواهند شد، و باروشان نمی شود تو همان یوسفی باشی که چشم دیدن تو را نداشتند، و همگی مصمم بر قتل تو بودند، اکنون، با احترام و عزت در مقابل تو سر تعظیم فرود می آورند.<sup>۲</sup>

### ج) تأویل «حم و الكتاب المبین...» به خاندان عصمت و طهارت

امام کاظم علیه السلام در پاسخ نصرانی که در مورد اعجاز قرآن و تفسیر بطنی «حم و الكتاب المبین... فی لیلة... فیها یفرق کل أمر حکیم»<sup>۳</sup> سئوالاتی داشت، فرمودند: «حم» در بطن، یعنی محمد که نام او در کتاب حضرت هود علیه السلام به وضوح آمده و «الکتاب المبین» امیرالمؤمنین علی علیه السلام و «فی لیلة» فاطمه ی زهرا علیها السلام می باشد و «فیها یفرق کل أمر حکیم» از دامان پاکش مردانی می آیند. نصرانی پرسید با اوصافی که از آن ها بیان کردید، امر برایم مشتبه شد. کدام یک از این مردان که فرمودید آخرین آن ها است؟ حضرت فرمودند: نام او در کتاب آسمانی شما آمده است. البته اگر همان گونه که قبلاً انجام دادید (تحریف)، برای محو این نام از کتاب آسمانی دست به تغییرات و تحریف نزنید.<sup>۴</sup>

### ۳.۴. جری و تطبیق و مصداق

مقصود از جری و تطبیق، روایاتی است که به ذکر مصداق آیه می پردازند، در حالی که بر پایه ی قواعد زبانی و تفسیری نمی توان این مصادیق را مصداق انحصاری آیه دانست و غالب این روایات نیز دلالتی بر انحصار ندارند.

۱. یوسف / ۱۵.

۲. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله «لَتَنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» یقول لا یشعرون أنك أنت یوسف أتاه جبرئیل و أخبره بذلك». سیدهاشم، بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۳۴۰.

۳. الدخان / ۱-۴.

۴. «و عن الکاظم علیه السلام انه سألہ نصرانی عن تفسیر هذه الآیة فی الباطن فقال اما حم فهو محمد و هو فی کتاب هود الذی انزل علیه و هو منقوص الحروف و اما الکتاب المبین فهو امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اما اللیلة ففاطمة علیها السلام و اما قوله «فیها یفرق کل أمر حکیم» یقول یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم فقال الرجل صف لی الأول و الآخر من هؤلاء الرجال فقال ان الصفات تشبهه و لكن الثالث من القوم اصف لك ما یخرج من نسله و انه عندکم لفی الکتاب التي نزلت علیکم ان لم تغیروا و تحرفوا و تکفروا و قدیما ما فعلتم الحدیث». تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۰۴.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، بسیاری از روایات را بر مصداق حمل می‌کنند و برای این منظور اصطلاح جری و تطبیق را به کار می‌برند.

### ۱، ۴، ۳. حضرت علی (ع) مصداق بازر «الکتاب المبین»

انطباق وجود مبارک حضرت علی علیه السلام بر «الکتاب المبین»<sup>۱</sup> حاکی از آن است که همان‌طور که خداوند در قرآن، جمیع علوم را گرد آوری نموده‌است؛ این امر در مورد حضرت علی علیه السلام که جامع جمیع علوم است نیز صدق می‌کند، از آن جا که حضرت علی علیه السلام فرمودند: من به آن چه در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم است، علم دارم و از دقایقی که قبلاً اتفاق افتاده و بعداً روی می‌دهد، اطلاع دارم. من به راه‌های آسمانی بیش از راه‌های زمینی آگاهی دارم از من در مورد تمام علوم بپرسید.<sup>۲</sup>

### ۲، ۴، ۳. جری علم علی (ع) در وجود ائمه (ع)

امام صادق علیه السلام با صدای رسا در محضر حاضرین فرمودند: تا مرا از دست ندادید، از تمام دانش‌ها و یا هرچه مدنظرتان است، از من بپرسید؛ زیرا کسی را نخواهید یافت که مثل این خاندان از همه‌ی علوم آگاهی داشته‌باشد؛<sup>۳</sup> زیرا علم ما علم جدمان علی علیه السلام است که در وجود ما به ودیعه گذارده شده‌است.<sup>۴</sup> او در حضور همه‌ی حاضرین اولین شخص از بین صحابه‌ی جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که فرمودند: از من بپرسید؛ آیا نمی‌خواهید: آمار مرگ و میرها، بلاهای

۱. «علی علیه السلام الکتاب المبین». رجب‌بن محمد، حافظ برسی، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۳۸۲.

۲. «أبان عن سلیم بن قیس قال سعد أمير المؤمنين علیه السلام المنبر فحمد الله و أثنى علیه و قال: أيها الناس أنا الذی فقأت عين الفتنة ولم يكن لي جترئ عليها غیری و ایم الله لو لم أكن فيكم لما قوتل أهل الجمل ولا أهل صفین و لا أهل النهروان [و ایم الله] لولا أن تتكلموا و تدعوا العمل لحدثتكم بما قضی الله علی لسان نبيه صلی الله علیه و آله و سلم لمن قاتلهم مستبصرا فی ضلالتهم عارفا بالهدی الذی نحن علیه ثم قال سلونی [عما شئتم] قبل أن تفقدونی فو الله إنی بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض أنا یعسوب المؤمنین ...». سلیم‌بن قیس، هلالی، أسرار آل محمد ج ۲، ص ۷۱۲.

۳. «و ذکر ایضا عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سلونی قبل ان تفقدونی فانکم ان فقدتمونی لم تجدوا احدا يحدثکم مثل حدیثی حتی یقوم صاحب السیف». أصول السنّة عشر، دار الشبستری، المتن، ص ۷۶، أصل جعفر بن محمد الحضرمی.

۴. «حدثنی محمد بن الجعفی عن جعفر بن بشیر و الحسن بن علی بن فضال عن مثنی عن زرارة قال: كنت قاعدا عند ابی جعفر علیه السلام فقال رجل من أهل الكوفة یسأله عن قول أمير المؤمنين سلونی عما شئتم و لا تسألونی عن شیء إلا أنبأتکم به فقال إنه لیس أحد عنده علم إلا خرج من عند أمير المؤمنين علیه السلام فلیذهب الناس حیث شاءوا فو الله لیأتیهم الأمر من هاهنا و أشار بیده إلى المدینة». محمد بن حسن، صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ج ۱؛ ص ۱۲.



آسمانی، وقایعی که درآینده در تاریخ رخ خواهد داد و هرآنچه که برای شما بی پاسخ مانده و از جواب آن‌ها بی-اطلاید شما را با خبر کنم!<sup>۱</sup>

### ۳, ۴, ۳. قرآن، مصداقی برای «أحسن القصص»

حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ<sup>۲</sup> و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَام<sup>۳</sup> و حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام<sup>۴</sup> فرمودند: قرآن، بهترین مصداق برای والاترین قصه‌هاست.<sup>۵</sup>

### ۳, ۴, ۴. علی (ع) بهترین مصداق «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»<sup>۶</sup>

حق و حقوق برخی افراد، از روزی که خداوند انسان را آفرید، توسط عده‌ای غاصب؛ به اشکال گوناگون غصب شده و انبیاء و اولیای الهی از نمونه‌های آشکار یکی از مصداق آن‌ها می‌باشند. جذب می‌گوید: بر علی عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم، و به او عرض کردم، مولای من! مردم را چه شده‌است که با وجودی که می‌دانند خلافت، حق مسلم شما اهل بیت است، اما با عثمان بیعت نمودند و دور او و بقیه حلقه زدند؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام با ناراحتی از بیراهه رفتن مردم که با این کارشان مسیر

۱. «حدثنا يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم رفعه إلى أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام قال: سلوني قبل أن تفقدوني أ لا تسألون من عنده علم المنايا و البلايا و القضايا و فصل الخطاب.» بصائر الدرجات، پیشین.

۲. «و خطب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال بعد أن حمد الله و أثنى عليه: أيها الناس إن أصدق الحديث كتاب الله و أولى القول كلمة التقوى و خير الملل ملة إبراهيم و خير السنن سنة محمد و أشرف الحديث ذكر الله و أحسن القصص هذا القرآن و خير الأمور عزائمها...» سیدهاشم، بحرانی، البرهان، پیشین، ص ۲۹۰؛ محمد بن محمد، مفید، الاختصاص، ص ۳۴۲.

۳. «فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبي عن برید بن معاویة عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَام فی خطبة يوم الجمعة الخطبة الاولى: الحمد لله نعمده و نستعینه الى ان قال ان كتاب الله اصدق الحديث و أحسن القصص و قال الله عزوجل: و إذا قرئ القرآن فاستمعوا له و أنصتوا لعلکم ترحمون فاسمعوا طاعة الله و أنصتوا ابتغاء رحمته.» عبدعلی بن جمعه، حویزی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴. «و روی صفوان بن یحیی عن ابی الصباح الكنانی قال قلت للصادق جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام أخبرنی عن هذا القول قول من هو أسأل الله الإیمان و التقوى و أعوذ بالله من شر عاقبة الأمور إن أشرف الحديث ذكر الله تعالى و رأس الحكمة طاعته و أصدق القول و أبلغ الموعظة أحسن القصص كتاب الله و أوثق العری...» محمد بن علی بن بابویه، كشف الغممة، ج ۴، ص ۴۰۲.

۵. «قال علی بن إبراهیم ثم خاطب الله نبيه فقال و كلا نقص عليك من أنباء الرسل أى أخبارهم بسم الله الرحمن الرحيم ﴿الر تلك آیات الكتاب المبين إنا أنزلناه قرآنا عربيا﴾، ﴿لعلکم تعقلون﴾ أى کی تعقلوا ثم خاطب الله نبيه فقال نحن نقص عليك أحسن القصص - بما أوحينا إليك هذا القرآن و إن كنت من قبله لمن الغافلين ثم قص قصة يوسف لأبيه ﴿يا أبت إني رأيت أحد عشر كوكبا- و الشمس و القمر رأيتهم لى ساجدين﴾.» سیدهاشم، بحرانی، پیشین، ص ۳۳۹.

۶. يوسف / ۱۸.

تاریخ را تغییر خواهند داد فرمود: «صَبْرٌ جَمِيلٌ» به ایشان عرض نمودم، به خدا قسم شما بارزترین مصداق صبر می- باشید؛ آقا بروید در بین مردم و فضایل و مناقب خود و جایگاه خود در نزد پیامبر ﷺ را متذکر شوید؛ حضرت با قاطعیت و یقین کامل به من فرمودند: بدان آن‌ها آن چه را که اکنون غصب کردند هرگز به اهلش برنخواهند گرداند. زیرا اگر قرار بود چنین کاری را بکنند چه لزومی داشت که به این همه حيله و نیرنگ و تزویر متوسل شوند، و خلافت را غصب کنند. پس آن‌ها با نقشه‌ی دقیق و کاملاً طراحی شده دست به چنین کاری زدند.<sup>۱</sup>

### ۵، ۴، ۳. عزیز مصر مصداقی برای «رَبِّ»

امام صادق علیه السلام: پیرامون «رَبِّ» در آیه‌ی ﴿ظَنَّ أَنَّهُ نَجٍ مِنْهُمَا إِذْ كَرِنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup> فرمودند: یعنی عزیز مصر است.<sup>۳</sup> آن چه مسلم است این است که «رَبِّ» تنها به معنای عزیز نمی‌باشد بلکه عزیز یکی از مصداق «رَبِّ» است چون او نیز به گونه‌ای به تربیت زیر دستان خود می‌پردازد.

۴. «وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ بَيْعَةِ النَّاسِ لِعُثْمَانَ فَوَجَدْتُهُ مُطْرِقًا كَثِيبًا فَقُلْتُ لَهُ مَا أَصَابَ قَوْمَكَ قَالَ صَبْرٌ جَمِيلٌ فَقُلْتُ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ إِنَّكَ لَصَبُورٌ قَالَ فَأَصْنَعُ مَا دَا فَقُلْتُ تَقُومُ فِي النَّاسِ وَتَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ وَتُخْبِرُهُمْ أَنَّكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ بِالْفَضْلِ وَالسَّابِقَةِ وَتَسْأَلُهُمُ النَّصْرَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ الْمُتَمَالِيِينَ عَلَيْكَ فَإِنْ أَجَابَكَ عَشْرَةٌ مِنْ مِائَةٍ شَدَدْتَ بِالْعَشْرَةِ عَلَىٰ الْمِائَةِ وَإِنْ دَانُوا لَكَ كَانَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَا أَحْبَبْتَ وَإِنْ أَبَوْا قَاتَلْتَهُمْ فَإِنْ ظَهَرَتْ عَلَيْهِمْ فَهَوَ سُلْطَانُ اللَّهِ الَّذِي أَنَاهُ نَبِيُّهُ وَكُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُمْ وَإِنْ قُتِلْتُ فِي طَلَبِهِ قُتِلْتُ شَهِيدًا وَكُنْتُ أَوْلَىٰ بِالْعُدْرِ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحَقُّ بِمِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَا جُنْدَبُ يُبَايِعُنِي عَشْرَةٌ مِنْ مِائَةٍ قُلْتُ أَرْجُو ذَلِكَ لَكِنِّي لَا أَرْجُو وَلَا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ اثْنَيْنِ وَ سَأُخْبِرُكَ مِنْ أَيْنَ ذَلِكَ إِنَّمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيَّ فَرِيئًا وَإِنْ فَرِيئًا تَقُولُ إِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ يَرَوْنَ أَنَّ لَهُمْ فَضْلًا عَلَىٰ سَائِرِ النَّاسِ وَأَنَّهُمْ أَوْلِيَاءُ الْأَمْرِ دُونَ فَرِيئٍ وَإِنَّهُمْ إِنْ وُلُّوهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُمْ هَذَا السُّلْطَانُ إِلَىٰ أَحَدٍ أَبَدًا وَمَتَىٰ كَانَ فِي غَيْرِهِمْ تَدَاوُلْتُمُوهُ بَيْنَكُمْ وَ لَا وَاللَّهِ لَا تَدْفَعُ فَرِيئًا هَذَا السُّلْطَانُ طَائِعِينَ أَبَدًا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَ فَلَا أَرْجِعُ فَأُخْبِرُ النَّاسَ بِمَقَالَتِكَ هَذِهِ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ فَقَالَ لِي يَا جُنْدَبُ لَيْسَ هَذَا زَمَانُ ذَلِكَ قَالَ فَ رَجَعْتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَىٰ الْعِرَاقِ فَكُنْتُ كَلِمًا ذَكَرْتُ لِلنَّاسِ شَيْئًا مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ مَنَاقِبِهِ وَ حُقُوقِهِ زَبْرُونِي وَ نَهْرُونِي حَتَّىٰ رَفِعَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِي إِلَىٰ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ لِيَالِي وَ لَيْنَا فَبَعَثَ إِلَيَّ فَحَبَسَنِي حَتَّىٰ كَلَّمْتُ فِيَّ فَخَلَىٰ سَبِيلِي.» محمد بن محمد، مفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ۲جلد، ج ۱، ص ۲۴۲؛ أمالي الطوسي، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شرح ابن أبي الحديد، ۹ج، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲. يوسف/۴۲.

۳. «قال أبو عبد الله عليه السلام... فلما أراد من رأى فى نومه - يعصر الخمر الخروج من الحبس قال له يوسف ﴿اذكرنى عند ربك﴾ فكان كما قال الله عزوجل ﴿فأنساه الشيطان ذكر ربه﴾.» سيدهاشم، بحرانی، ج ۱، ص ۳۴۴.

## ۱،۴،۶ امام رضا (ع) مصداق حقیقی ﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

اباصلت به امام رضا علیه السلام گفت: مردم با لحنی اعتراض آمیز در مورد قبول ولایت عهدی شما صحبت می‌کنند و می‌گویند چه طور شما که ادعای زهد و تقوا می‌کنید این منصب را پذیرفتید؟! حضرت در پاسخ وی می‌فرماید: خداوند شاهد است، که من چقدر از پذیرفتن آن اکراه داشتم، اما وقتی مخیر بین کشته شدن و پذیرش ولایت عهدی شدم آن را پذیرفتم، که زنده باشم و در دستگاه مأمون به مردم خدمت کنم، و برای شیعیان مثمر ثمر باشم، وای بر این مردم، آیا نشنیدند، حضرت یوسف وقتی دید ضرورت ایجاب می‌کند ولایت عهدی را قبول کند، تا بتواند در رسیدگی و حل مشکلات مردم زمانش نقشی اساسی داشته باشد، خودش شخصاً از عزیز مصر درخواست آن منصب را کرد.<sup>۲</sup>

## ۳،۴،۷. پیامبر اکرم (ص) مصداقی از ﴿آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ﴾

کتاب الدر المنثور فی تفسیر المأثور پیرامون آیه ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾<sup>۳</sup> روایتی را آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه به آنان که ایمان نیاورده بودند و انتظار گذشت از آن حضرت داشتند، امان دادند در واقع آنان که در مکه بودند (اعم از قریشان و سایر قبایل) که با جنگ‌ها و توطئه‌هایشان بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله دائماً باعث آزار ایشان و مسلمانان می‌شدند؛ هم‌چون برادران حضرت یوسف بودند که وی را بسیار آزرده‌اند؛ اما با گذشت و بزرگواری حضرت یوسف علیه السلام از کرده‌ی خود شرمسار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با آنان که موجب آزار و اذیتشان شده بودند همین گونه رفتار نمودند.<sup>۴</sup>

۱. یوسف/۱۸.

۲. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّكَ قَبِلْتَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ مَعَ إِظْهَارِكَ الرَّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ علیه السلام قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهِيَّتِي لِذَلِكَ فَلَمَّا خُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَ بَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ وَيَحْتَمُّ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ يُوسُفَ علیه السلام كَانَ نَبِيًّا وَ رَسُولًا فَلَمَّا دَفَعْتُهُ الضَّرُورَةُ إِلَى تَوَلَّى خَزَائِنَ الْعَزِيزِ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَفِيضٌ عَلَيْهِمْ وَ دَفَعْتَنِي الضَّرُورَةُ إِلَى قَبُولِ ذَلِكَ عَلَى إِكْرَاهٍ وَ إِجْبَارٍ بَعْدَ الْإِشْرَافِ عَلَى الْهَلَاكِ عَلَى أَنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دُخُولَ خَارِجٍ مِنْهُ فَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ.» محمد بن - علی بن، بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. یوسف / ۷.

۴. «و أخرج ابن جرير عن ابن اسحق رضى الله عنه قال انما قص الله على محمد خبر يوسف و بغى اخوته عليه و حسدهم إياه حين ذكر رؤياه لما رأى رسول الله صلی الله علیه و آله من بغى قومه عليه و حسدهم إياه حين أكرمه الله بنبوته ليتأسى به.» سیوطی، پیشین، ج ۴، ص ۳.

### ۳، ۴، ۸. یوسف (ع) مصداق اکمل یک انسان زیبا

زیبایی یوسف علیه السلام زبان زد عام و خاص بود طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله در توصیف چهره‌ی حضرت علی علیه السلام در بهشت، می‌فرماید: زیبایی صورت علی علیه السلام شبیه زیبایی حضرت یوسف علیه السلام است.<sup>۱</sup>

### ۳، ۴، ۹. یوسف (ع) مصداق بارز مبارزه با هواهای نفسانی

یوسف علیه السلام در اوج جوانی با هوای نفسش مقابله کرد، زمانی که همسر عزیز مصر تمامی شرایط آلوده شدن به گناه را فراهم کرده بود، وقتی به مقصود وی پی برد، همانند کسی که قصد جانش را کرده باشند، تلاش زیادی کرد تا خود را نجات دهد؛ طوری که نه تنها زلیخا در این گیر و دار لباسش را پاره کرد، بلکه آن را از تنش درآورد و برهنه‌اش کرد و در پایان به خواسته‌ی خود نرسید. پس ای جوانان! با مهیا بودن امکانات گناه هم می‌شود گناه نکرد.<sup>۲</sup>

### ۳، ۴، ۱۰. معصومین (ع) از مصادیق ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ با توجه به آیه‌ی ۳۶ توبه<sup>۳</sup> فرمودند: مصداق بازر آن جدشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیهم السلام از صلب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند، که اقرار به ولایت و پیروی از آنان را تأویل به <sup>۴</sup> ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ نمودند.

۱. «روی عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله رأيت رجلا في السماء الثانية صورته صورة القمر ليلة البدر، قلت: يا جبرئيل من هذا؟ قال: هذا أخوك يوسف.» عبدعلی بن جمعه‌ی، حویزی، پیشین، ص ۱۶.

۲. «و في علل الشرائع، عن السَّجَّادِ علیه السلام و كان يوسف من أجمل أهل زمانه. فلما راهق يوسف، راودته امرأة الملك عن نفسه. فقال: لها معاذ الله أنا من أهل بيت لا يزنون. فغلقت الأبواب عليها و عليه، [و قالت: لا تخف. و ألتقت نفسها عليه.] فأفلت منها هاربا إلى الباب، ففتحه. فلحقته، فجدبت قميصه من خلفه، فأخرجته منه. فأفلت يوسف منها في ثيابه.» علل ج ۱، ص ۴۸-۴۹؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۳۰۷.

۳. ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾. التوبه / ۳۶.

۴. «الامام الصادق علیه السلام كتب ابو عبد الله علیه السلام الى أبي الخطاب: إنا اصل الحق، و فروع الحق طاعة الله. و عدونا اصل الشر، و فروعهم الفواحش.» محمد بن عمر، كشي، رجال الكشي، إختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأسترابادي)، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم السلام، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ۲ جلد ص ۲۹۱.

۵. «و عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَابِرِ الْجُنْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَاقِرَ علیه السلام يَقُولُ: عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ

## ۳,۵. تفسیری

از مجموع روایات بررسی شده ذیل آیات ۱-۴۲ سوره‌ی یوسف ۲۳۲ روایت، شامل این گونه می‌باشد، که این روایات دارای موضوعات فراوان و متنوعی بوده که در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت. لذا از ذکر مجدد آن‌ها در این فصل صرف نظر گردید.

## جمع بندی فصل

با بررسی روایات تفسیری موجود در کتب تفسیر روایی و ارزیابی روایات وارد شده ذیل آیات مورد بحث مشاهده می‌گردد؛ این روایات به گونه‌های مختلفی قابل تقسیم‌اند، که عبارتند از: روایات سوره شناخت که شامل فضایل سوره و خواص آن، اختلاف قرائات و سبب‌های نزول هستند، و روایات معنا شناخت: تأویلی و تطبیقی و مصداقی که از ۲۳۲ روایت بررسی شده ذیل آیات مورد نظر ۱۷۴ روایت تفسیر می‌باشند ۲۲ روایت تطبیقی و مصداقی، ۲۰ روایت سوره شناخت، ۱۳ روایت معناشناخت و سه روایت تأویلی می‌باشد. با دقت در آمار گونه‌ها مشاهده می‌گردد، بیشترین فراوانی روایات، گونه‌ی تفسیری و بعد از آن گونه‌های تطبیقی و سپس سوره شناخت و در آخر بیان تأویل آیه را شامل می‌شود.

---

يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ ﴿۳۷﴾ فَتَنَّفَسَ صُعْدًا ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ أَمَا السَّنَةُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ شَهْرُهَا الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْخَلْفِ الْمَهْدِيِّ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ أَمَا الْأَرْبَعَةُ الْحُرْمُ مِنَّا فَهَمْ أَرْبَعَةٌ أَيْمَةٌ بِاسْمِ وَاحِدٍ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ وَوَلَاءِ الدِّينِ الْقَيِّمِ ﴿۳۷﴾ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ ﴿۳۷﴾ وَ تَجْعَلُوهُمْ بِالسُّوَاءِ جَمِيعًا. «حسین بن حمدان، خصیسی، الهدایة الکبری، ۱ جلد، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ ق، ص ۳۷۷.

## فصل چهارم

### بیان آموزه‌های

### هدایتی و پیام‌های

### مورد تأکید آیات و روایات



## بیان آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید آیات و روایات

### درآمد

منظور از گونه‌ها، کارکردهای متفاوت روایات است. این فصل از پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که آموزه‌های هدایتی و پیام‌های مورد تأکید آیات مورد نظر و روایتی که ذیل این آیات وارد شده‌است چیست؟ از آنجا که قرآن به عنوان آخرین وحی الهی که بر افضل انبیاء نازل شده، نور هدایت ابدی برای بشر و تجلی کلام خداوند می‌باشد. بدون شک در بر گیرنده‌ی آموزه‌هایی است که گرانبه‌ترین موهبت خدایی و گوهر گرانبه‌ایی است که منشاء آثار سعادت انسانی می‌شوند. و بی‌تردید قطعی‌ترین کارکرد معصوم علیه‌السلام نسبت به قرآن، که هیچ کس نمی‌تواند در آن تردید کند، نقش توضیحی و تفسیری قرآن است. لذا شایسته‌است آموزه‌های هدایتی آن استخراج گردد، تا به آن‌ها عمل شود. در این فصل از پژوهش تلاش شده تا حدودی آموزه‌های هدایتی آیات ۱ الی ۴۲ سوره- ی یوسف با استفاده از برخی کتب تفسیری و منابع روایی، استخراج گردد و به علّت آشنایی، ارتباط و تسلط کامل معصومان علیهم‌السلام با کلام وحی الهی، آموزه‌های بسیار ارزشمندی که فراتر از مسائل به روز جهانی می‌باشند و اکیداً مورد نیاز بشر است وجود دارد. لذا تلاش کردیم آن مقدار محدود در این پژوهش را تحت عناوین: آموزه‌های اعتقادی، آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، آموزه‌های اجتماعی، آموزه‌های سیاسی و آموزه‌های اقتصادی سامان دهیم، که البته هر یک از آن‌ها دارای چند مبحث جداگانه می‌باشند.



## ۴،۱. آموزه های اعتقادی

۴،۱،۱. توحید

الف) وحدت و یگانگی خدا

۱- وحدت و یگانگی، عامل قدرت و غلبه است. <sup>۱</sup>﴿الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

۲- خداوند به بندگان مخلص در جهت نگهداری نفس خود از گناهانراه و روش ارائه می دهد. <sup>۲</sup>﴿رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾<sup>۳</sup>

۳- توحید ناب یوسف در عنفوان جوانی و فرمانبرداری از خدا و پرهیز از گناه. <sup>۴</sup>﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۴- به سراغ خدا رفت و به او پناه برد تا او را از شر این مهلکه دهد. <sup>۵</sup>﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۵- به هنگام خطر باید به خدا پناه برد. <sup>۶</sup>﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

ع- یعقوب علیه السلام اسرائیل الله، خود را برای خدا خالص کرده بود. <sup>۱</sup>﴿لَأَبِيهِ﴾

---

۱. «قال الصادق علیه السلام... سئل رسول الله ﷺ عن اسم الله الأعظم فقال: كل اسم من أسماء الله أعظم ففرغ قلبك عن كل ما سواه و ادعه تعالى بأى اسم شئت فليس لله فى الحقيقة اسم دون اسم بل هو الله الواحد القهار.» مصباح الشريعة، ص ۱۳۲.

۲. «السيد على بن طاوس فى الطرف، عن كتاب الوصية لأبى الضرير عيسى بن المستفاد من أصحاب الكاظم علیه السلام عنه عن أبيه علیه السلام فى حديث: أن رسول الله ﷺ قال للأنصار أيام وفاته فيما أوصى به إليهم كتاب الله و أهل بيته فإن الكتاب هو القرآن و فيه الحجة و النور و البرهان كلام الله غض جديد طرى شاهد و حكم عادل قائد بحلاله و حرامه و أحكامه بصير به قاض به مضموم فيه يقوم غدا فيحاج به أقواما فتزل أقدامهم عن الصراط.» حسين بن محمد تقى، نورى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلدی، ج ۴، ص ۲۳۷.

۳. معنى واژه های «غض و طرى» در روايت، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، «غض: هر چیز تازه ای که مدتش و درنگش طولانی نبوده.» مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۰۸؛ «طرى: محبوب لما ينزل الله فيه من النصر و يسهل من الغنائم. (تر و تازه اش).» مبارک بن محمد، ابن اثیر جوزى، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ج ۲، ص ۴۱.

۴. «قال أبو حمزة قلت لعلى بن الحسين علیه السلام: ابن کم کان يوسف يوم ألقى فى الحب فقال: ابن سبع سنين، قلت: فكم كان بين منزل يعقوب يومئذ و بين مصر، قال: مسيرة ثمانية عشر يوما، قال: و كان يوسف من أجمل أهل زمانه - فلما راهق يوسف راودته امرأة الملك عن نفسه، فقال لها: معاذ الله إنا من أهل بيت لا يزنون.» تفسير العياشى، ج ۲، ص ۱۷۲ .

۵. همان.

ع «على بن إبراهيم عن أبيه عن حنان قال: سمعت رجلا يقول لأبى عبدالله علیه السلام ما تقول فى النبيذ فإن أبا مريم يشربه و يزعم أنك أمرت بشربه فقال معاذ الله عزوجل أن أكون أمر بشرب مسكر و الله إنه لشيء ما اتقيت فيه سلطانا و لا غيره قال رسول الله ﷺ كل مسكر حرام فما أسكر كثيره فقليله حرام.» تفسير العياشى، همان.

۷- در تحمل سختی‌ها گشایشی است که به فضل او پس از دشواری آسانی رخ می‌دهد. ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ

بِأْمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

۸- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. ﴿أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ﴾

### ب) نفی شرک

۱- تبلیغ و دعوت به یگانه پرستی و نفی شرک و بت‌پرستی از فرامین همه‌ی انبیاء الهی بوده‌است. ﴿يَا صَاحِبِي

السُّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

۲- جهل و نادانی، زمینه‌ساز پیدایش شرک است. ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾

۳- پرهیز از شرک و گرایش به توحید، توفیق الهی می‌خواهد. ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾

۴- این از فضل و کرم خداوند تبارک و تعالی است که ما را پیامبر و مصون از گناه آفرید. ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ

عَلَيْنَا﴾

۱. «علی بن ابراهیم فحدثنی اُبی عن عمرو بن شمر عن جابر عن اُبی جعفر علیه السلام ... أنه کان من خبر یوسف علیه السلام کان یعقوب اسرائیل الله و معنی اسرائیل الله خالص الله ابن إسحاق نبی الله ابن ابراهیم خلیل الله...» تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۰.

۲. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجبرئیل علیه السلام: ... حین رمی یوسف فی الجب، فأوحى الله تعالى إلى: یا جبرئیل، أدركه، فو عزتی و جلالی إن سبقك إلى قعر الجب لأمحون اسمك من دیوان الملائكة. فنزلت إليه بسرعة و أدركته إلى الفضاء، و رفعته إلى الصخرة التي كانت فی قعر الجب، و أنزلته علیها سالما فعییت، و كان الجب مأوی الحیات و الأفاعی، فلما حسبت به ، قالت كل واحدة لصاحبها: یاك أن تتحرکی، فإن نبیا کریما نزل بنا و حل بساحتنا، فلم تخرج واحدة من وكرها إلا الأفاعی فإنها خرجت و أرادت لدغه فصحت به ن صیحة صمت آذانهن إلى یوم القيامة...» البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۱۵۸.

۳. «(یا صاحبی السجن) یا ساکنیه أو یا صاحبی فیہ کقولهم یا سارق اللیلة (أرباب متفرقون) شتی متعددة متساویة الأقدام (خیر أم الله الواحد) المتوحد بالألوهیة (القهار) الغالب الذی لا یعادله شیء و لا یقاومه غیره.» تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۱.

۴. «حدثنا ابن حمید، قال: ثنا سلمة، عن ابن إسحاق، قال: ثم دعاهما إلى الله و إلى الإسلام، فقال: یا صاحبی السُّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

۵. «و عنه عن اُبی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول جاء ملک الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ان ربک یرثک السلام و قد امرنی ان اطیعک و انا ملک هذه الجبال فان تشاء ان اطبق علیهم هذین الجبلین فعلت قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا رب ان قومی لا یعلمون.» الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستری)، المتن، ص ۳۷.

۶ «عنه عن یعقوب بن یزید عن محمد بن اُبی عمیر عن عبد الله بن سنان عن سعید بن المسیب عن علی بن الحسن ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ألا أخبرکم بما یكون به خیر الدنیا و الآخرة و إذا کربتم و اغتمتم دعوتهم الله به ففرج عنکم قالوا بلی یا رسول الله قال قولوا لا إله إلا الله ربنا لا نشرک به شیئا ثم ادعوا بما بدا لکم.» احمد بن محمد بن خالد، برقی، المحاسن، ج ۱ ص ۳۳-۱۶.

۴- گرایش به توحید، شایستگی می‌خواهد. ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾

۵- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. ﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ﴾

### ج) توسّل به خدا

۱- اولیای خدا، به خدا پناهنده می‌شوند. ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۲- حضرت یوسف علیه السلام از عمق وجود با خدایش زمزمه می‌کرد. ﴿جَاءَتْ سَيَّارَةٌ﴾

۳- از خداوند خواست تا او را از شرّ این مهلکه نجات داد. ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۱. «حدثنا أبي، ثنا أبو صالح، حدثني معاوية بن صالح، عن علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس، و قول يوسف: ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾ يقول: ان بعثنا أنبياء.» تفسير القرآن العظيم، ج ۷، ص ۲۱۴۵.

۲. «و أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن ابن عباس رضى الله عنهما في قوله ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾ قال ان جعلنا أنبياء و على الناس قال ان جعلنا رسلا إليهم.» الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۴، ص ۲۰.

۳. «و روى أن أهل السجن قالوا له: قد أحبيناك حين رأيناك. فقال: لا تحبوني، فو الله ما أحبني أحد إلا دخل على من حبه بلاء، أحببتني عمتي فسببت إلى السرقة، و أحببتني أبي فالقيت في الحب، و أحببتني امرأة العزيز فالقيت في السجن. ثم أقبل عليهم بالدعاء إلى الله سبحانه، فقال: ﴿يا صاحبي السجن أ أرباب متفرقون﴾ أي متباينون من حجر و خشب لا تضر و لا تنفع ﴿خير أم الله الواحد القهار﴾ الذي إليه الحشر و النشر، و بيده النفع و الضر، أ هو خير أم هذه الأصنام التي تعبدونها ﴿ذلك﴾ الذي بينت من توحيد الله و عبادته و ترك عبادة غيره هو ﴿الدين القيم﴾ أي المستقيم الذي لا عوج فيه. ثم عبر عليه السلام رؤياهما، فقال: أما العناقيد الثلاثة فهي ثلاثة أيام تبقى في السجن، ثم يخرجك الملك في اليوم الرابع و تعود إلى ما كنت عليه، و أما الآخر فقال له: أنت تصلب و تأكل الطير من رأسك، فقال: ما رأيت شيئا.» تسلية المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)، ج ۱، ص ۸۹.

۴. «ثم قال الحسن أبو محمد الإمام عليه السلام أما قوله الذي ندبك [الله] إليه، و أمرك به عند قراءة القرآن: «أعوذ بالله [السميع العليم] من الشيطان الرجيم» فإن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن قوله: «أعوذ بالله» أي أمتنع بالله، «السميع» لمقال الأخيار والأشرار و لكل المسموعات من الإعلان و الإسرار «العليم» بأفعال الأبرار و الفجار، و بكل شيء ما كان و ما يكون [و ما لا يكون] أن لو كان كيف كان يكون «من الشيطان الرجيم» «و الشيطان» هو البعيد من كل خير «الرجيم» المرجوم باللعن، المطرود.» امام حسن عسكري عليه السلام، التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام قم، نشر امام مهدي، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶.

۵. «عن مسمع أبي سيار عن أبي عبدالله عليه السلام قال لما ألقى يوسف في الحب نزل عليه جبرئيل فقال له: يا غلام ما تصنع هاهنا من طرحك في هذا الحب فقال: إخوتي لمنزلتي من أبي حسدوني - و لذلك في هذا الحب طرحوني، فقال له جبرئيل: أ تحب أن تخرج من هذا الحب فقال: ذلك إلى إله إبراهيم و إسحاق و يعقوب، فقال له جبرئيل: فإن إله إبراهيم و إسحاق و يعقوب يقول لك ۵ قل اللهم إني أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت المنان بديع السموات و الأرض، ذو الجلال و الإكرام أن تصلى على محمد، و آل محمد و أن تجعل لي من أمري فرجا و مخرجا - و ترزقني من حيث أحتسب و من حيث لا أحتسب، فقالها يوسف، فجعل الله له من الحب يومئذ فرجا، و من كيد المرأة مخرجا - و أتاها ملك مصر من حيث لم يحتسب.» تفسير العياشي، ج ۲ ص ۱۷۰.

۴- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۵- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۶- اگر گناه کنی از چشم دیگران می‌افتی و لو پیامبر خدا باشی. ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

#### د) حاکم بر دل ها خداست.

۱- حاکم بر دل‌ها خداست و مهر و محبت برگزیدگان را در دل انسان‌ها جاری می‌کند. ﴿اكرمي مثواه﴾

۲- عزیز مصر معصومیت را در چهره‌ی یوسف به عینه دیده بود. ﴿اكرمي مثواه﴾

۳- خداوند محبت یوسف‌اردردل‌ها انداخت‌لذا برای خریداو، هم وزنش به پرداخت کردند. ﴿اكرمي مثواه عسی﴾

۴- یعقوب عليه السلام مطمئن به مکر و کید فرزندان‌ش علیه یوسف بود. ﴿فیکیدوا لک کیدا﴾

۱. تفسیر العیاشی، پیشین.

۲. «علی بن ابراهیم عن ابيه عن حنان قال: سمعت رجلا يقول لأبي عبدالله عليه السلام ما تقول في النبيذ فإن أبا مريم يشربه و يزعم أنك أمرت بشربه فقال معاذ الله عز و جل أن أكون أمر بشرب مسكر و الله إنه لشيء ما اتقيت فيه سلطانا و لا غيره قال رسول الله صلى الله عليه وآله مسكر حرام فما أسكر كثيره فقليله حرام.» همان، ص ۱۷۳.

۳. همان.

۴. «كتاب المحتضر، للحسن بن سليمان نقلا من كتاب الشفاء و الجلاء بإسناده عن معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن آدم أبي البشر أكان زوج ابنته من ابنه فقال معاذ الله و الله لو فعل ذلك آدم عليه السلام لما رغب عنه رسول الله صلى الله عليه وآله و ما كان آدم إلا على دين رسول الله صلى الله عليه وآله...» بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

۵. «بن اثیر در «اسد الغابة» به سند خود از «معاذ غفاری» روایت کرده؛ گفت: خانه‌ی عایشه بود دیدم علی عليه السلام بیرون می‌آید و شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله به عایشه می‌گوید: ان هذا احب الرجال الی واکرمهم علی فاعرفی له حقه واکرمی مثواه.» الطرائف/ترجمه‌ی داود/لهامی، ص ۴۳۹.

۶. «قیل و مالک بن الزعر بالحرمة فصار ملکا» اكرمي مثواه و العزیز بالفتوة فوجد منه الصيانة. «مناقب آل ابي طالب عليه السلام لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴.

۷. «ذكر أبو حمزة الثمالي: و لما عرض للبيع في سوق مصر تزايدوا فيه حتى بلغ ثمنه وزنه ورقا و مسكا و حريرا، فاشتره العزیز به ذا الثمن، و قال لامرأته راعيل - و لقبه ا زليخا: «اكرمي مثواه عسی أن ینفعا أو ینفعا ولدا» و إنما قال ذلك لما رأى علی یوسف من الجمال و العقل و الهدایة فی الامور، و العزیز هو خازن الملك و خليفته و كان اسمه اطفير و الملك هو الريان بن الوليدو كان أصله من العماليق...» تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین عليه السلام)، پیشین، ص ۸۳.

۸. «...علی بن الحسین عليه السلام فقال یعقوب لیوسف لا تقصص رؤیاک هذه علی إخوتک فإنی أخاف أن یکیدوا لک کیدا...» علل الشرائع، ج ۱ ص ۴۶؛ ترجمه قصص الأنبياء جزائری، ص ۳۱۵.

۲، ۱، ۴. نبوت

الف) وحی الهی

۱- بهترین وسیله‌ی آرامش روحی حضرت یوسف علیه السلام در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده‌ی روشن او می‌باشد.<sup>۱</sup>

﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا﴾

ب) قرآن و امامت اهل البيت (ع)

۱- آیات کتاب ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و شیعیان آنان می‌باشند.<sup>۲</sup> ﴿آیات کتاب المبین﴾

۲- امیرالمؤمنین علی علیه السلام کتاب ناطق است.<sup>۳</sup> ﴿آیات کتاب المبین﴾

۳- قرآن معجزه‌ی آشکار، دارای معانی واضح برای افرادی که اهل تدبیر هستند.<sup>۴</sup> ﴿تلك آیات کتاب المبین﴾

۴- همه‌ی انبیاء در کتبه‌ای پیشین، علی علیه السلام را کتاب نامیدند، چون جامع جمیع علوم بود.<sup>۵</sup> ﴿تلك آیات کتاب المبین﴾

۵- برای الگو دادن به دیگران، بهترین‌ها را انتخاب و معرفی کنیم.<sup>۶</sup> ﴿أَحْسَنَ﴾

---

۱. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله ﴿لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُم لَا يَشْعُرُونَ﴾ يقول لا يشعرون أنك أنت يوسف أتاه جبرئیل و أخبره بذلك». تفسیر القمی، پیشین.

۲. «تفسیر الثمالی فی قوله تعالی ﴿طسم تلك آیات کتاب﴾ إن من الآيات مناديا ينادى من السماء في آخر الزمان ألا إن الحق مع علی و شیعته». مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، پیشین، ص ۶۱.

۳. «علی علیه السلام کتاب المبین». حافظ برسی، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۳۸۲.

۴. «و کتاب المبین. إنا جعلناه قرآنا عربيا﴾ اقسام بالقرآن علی انه جعله ﴿قرآنا عربيا﴾ و هو من البدائع لتناسب القسم و المقسم علیه لعلکم تعقلون لکی تفهموا معانیه». تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۸۴.

۵. «و اما کتاب المبین فهو امیرالمؤمنین علی علیه السلام سمی به لانه مكتوب فی زبر الاولین و اخبر به جمیع الأنبياء و المرسلین.» شرح الکافی الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۷، ص ۲۵۴.

۶. «و عن کاظم علیه السلام انه سأله نصرانی عن تفسیر هذه الآية فی الباطن فقال اما حم فهو محمد و هو فی کتاب هود الذي انزل علیه و هو منقوص الحروف و اما کتاب المبین فهو امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اما الليلة ففاطمة علیها السلام و اما قوله ﴿فيها يفرق كل أمر حكيم﴾ يقول يخرج منها خير كثير فرجل حكيم و رجل حكيم فقال الرجل صف لي الأول و الآخر من هؤلاء الرجال فقال ان الصفات تشبهه و لكن الثالث من القوم اصف لك ما يخرج من نسله و انه عندكم لفي الكتب التي نزلت عليكم ان لم تغيروا و تحرفوا و تكفروا و قديما ما فعلتم الحديث.» تفسیر الصافی، پیشین، ص ۴۰۴.

عـ علائم ظهور قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کتاب خدا بسیار روشن و واضح آمده است. ﴿تلك آیات

الكتاب المبين﴾

۷- امامت و رهبری جهان حق مسلم اهل البيت عليهم السلام است. ﴿تلك آیات الكتاب المبين﴾

۸- علی عليه السلام اصل حق است و روزی حق افرادی که در این دنیا مسلوب الحق شدند توسط فرزندش به آنان باز پس

خواهد شد. ﴿تلك آیات الكتاب المبين﴾

### ج) نزول قرآن به زبان عربی

۱- زبان اهل به شت، عربی است. ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۲- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با

زبان عربی آشنا شوند. ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۱. «أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن أبيه عن أحمد بن عمر الحلبي عن الحسين بن موسى عن فضيل بن محمد مولى محمد بن راشد البجلي عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: أما إن النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله لبين فآين هو أصلحك الله فقال في ﴿طسم تلك آیات الكتاب المبين﴾ قوله ﴿إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين﴾ قال إذا سمعوا الصوت أصبحو و كأنما على رؤسهم الطير.» محمد بن إبراهيم نعماني، *الغيبة للنعماني*، بی‌جا، نشر صدوق، بی‌تا، النص، ص ۲۶۳.

۲. «عن ثوبان قال قال لي علي بن الحسين عليه السلام تقرأ القرآن قلت نعم قال اقرأ طسم سورة موسى و فرعون قال فقرأت ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ طسم تلك آیات الكتاب المبين نتلوا عليك من نيا موسى و فرعون﴾ حتى إذا بلغت ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾ فقال مكانك حسبك و الذي بعث محمدا ﴿بالحق بشيرا و نذيرا﴾ إن الأبرار منا أهل البيت و شيعتهم بمنزلة موسى و شيعته و إن عدونا و شيعتهم بمنزلة فرعون و أشياعه.» علی بن حسن، طبرسی، *مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار*، نجف، المكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق، ۱۹۶۵م/۱۳۴۴ش، النص، ۱ جلدی، ص ۹۵

۳. «تفسير الثمالی فی قوله تعالی ﴿طسم تلك آیات الكتاب﴾ إن من الآيات مناديا ينادى من السماء في آخر الزمان ألا إن الحق مع علي عليه السلام و شيعته.» مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ج ۳، ص ۶۱

۴. «محمد بن جعفر المؤدب عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن الحسن بن علي بن فضال عن عمر بن أبان عن بعضهم قال كان خمسة من الأنبياء سريانين آدم و شيث و إدريس و نوح و إبراهيم عليهم السلام و كان لسان آدم عليه السلام العربية و هولسان أهل الجنة.» محمد بن محمد، مفيد، *الإختصاص*، النص، ص ۲۶۴.

۵. «حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن رجل من خزاعة عن أسلمى عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: تعلموا العربية فإنها كلام الله الذى تكلم به خلقه.» صدوق، *الخصال*، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آن‌ها به زبان دیگری باشد. ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۴- زبان عربی دارای گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

#### (د) تعقل در خصوص نزول قرآن

۱- نزول قرآن به تنهایی کافی نیست، بلکه باید درباره‌ی آن تعقل هم کرد. ﴿أَنْزَلْنَاهُ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۲- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعقل و رشد بشر است. ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۳- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۴- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۵- به خدای سوگند، چیزی از آن‌چه بندگان به آن نیاز دارند فرو نگذاشته، مگر این‌که آن را برای مردمان بیان کرده است پس تعقل کنید. ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

---

۱. «فقالوا: يا امير المؤمنين عليه السلام نحن قوم متعلمين، فقال عمر: لإساءة تكلم في لحنكم، شر من إساءة تكلم في رميكم، رحم الله امرأ أصلح من لسانه، وقال، تعلموا العربية، فإنها تثبت العقل.» محمد بن أحمد بن إدريس، *السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى (و المستطرفات)*، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. «و روی عن الصادق عليه السلام، أنه قال: نحن قوم فصحاء، فإذا رويتم الأخبار عنا فاعربوها.» همان.

۳. «عن ابن عباس في قوله ﴿اعلموا أن الله يحيى الأرض بعد موتها﴾ يعني يصلح الأرض بقائم آل محمد (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بعد موتها يعني من بعد جور أهل مملكتها ﴿قد بينا لكم الآيات﴾ بقائم آل محمد ﴿لعلكم تعقلون﴾.» *الغيبة (للطوسي)*، ص ۱۷۵.

۴. «حدثني سعيد بن عمرو السكوني، قال: ثنا الوليد بن سلمة، قال: ثنا ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن معاذ أنه قال في قول الله عز وجل: ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ معناه: قال لمن تلاه و تدبر ما فيه من حاله و حرامه و نهيه و سائر ما حواه من صنوف معانيه لأن الله جل ثناؤه أخبر أنه مبين، و لم يخص إبانته عن بعض ما فيه دون جميعه، فذلك على جميعه، إذ كان جميعه مبينا عما فيه.» *جامع البيان في تفسير القرآن*، ج ۱۲، ص ۸۹.

۵. «حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله: ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ أي و الله لمبين تركيبه هده و رشده.» همان.

۶- هیچ کس نمی‌تواند دستورهای خدا را انجام دهد، مگر با عقل خویش دریافته باشد.<sup>۲</sup> ﴿لعلکم تعقلون﴾

۷- دانش پیشرو عقل است و با پیروی از آن دانش راه تکامل را بی‌مورد.<sup>۳</sup> ﴿لعلکم تعقلون﴾

۸- خدا در میان مردم دو حجّت دارد: حجّتی آشکار و حجّتی نهان. حجّت آشکار، پیامبران و امامان علیهم‌السلام هستند و

حجّت نهان، عقل و خرد مردمان است.<sup>۴</sup> ﴿لعلکم تعقلون﴾

### ۵) سرآمد کتب آسمانی

۱- قرآن سرآمد همه کتاب‌های آسمانی است.<sup>۵</sup> ﴿هَذَا الْقُرْآنُ﴾

۲- قرآن فرمان دهنده و بازدارنده است، مرزها و حدها در آن تعیین شده و سنت‌ها گفته آمده و امثال زده شده و

احکام دین مقرر گشته است.<sup>۶</sup> ﴿هَذَا الْقُرْآنُ﴾

۳- بهترین همدم قرآن است.<sup>۷</sup> ﴿هَذَا الْقُرْآنُ﴾

---

۱. «حدثنا محمد بن جعفر قال: حدثنا محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن علي بن حديد عن مرازم عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن القرآن تبيان كل شيء - حتى والله ما ترك الله شيئا يحتاج العباد إليه - إلا بينه للناس حتى لا يستطيع عبد يقول لو كان هذا نزل في القرآن إلا وقد أنزل الله تبارك وتعالى فيه». تفسير القمي، پیشین، ص ۴۵۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۳.

۳. «رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ما ادى العبد فرائض الله حتى عقل عنه». همان.

۴. «الامام الكاظم عليه السلام يا هشام! ما بعث الله انبياءه و رسله الى عباده الا ليعقلوا عن الله، فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة، و اعلمهم بامر الله احسنهم عقلا، و اكملهم عقلا ارفعهم درجة في الدنيا و الآخرة. هشام: ان الله على الناس حجّتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول». اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۵. «روى أبو جعفر محمد الكراچكى فى كتابه كنز الفوائد حديثا مسندا يرفعه إلى سلمان الفارسى قال كنا عند النبى صلى الله عليه وآله فى سجدة [مسجده] إذ جاء أعرابى فسأله عن مسائل فى الحج و غيره... يا أعرابى إن جبرئيل عليه السلام هبط على يوم الأحزاب و قال إن ربك يقرئك السلام و يقول لك إنى قد افترضت حب على بن أبى طالب عليه السلام و مودته على أهل السماوات و أهل الأرض فلم أعذر فى محبته أحدا فمر أمتك بحبه فمن أحبه فبحبى و حبك أحبه و من أبغضه فببغضى و بغضك أبغضه أما إنه ما أنزل الله تعالى كتابا و لا خلق خلقا إلا و جعل له سيدا فالقرآن سيدا للكتب المنزلة و شهر رمضان سيدا للشهور و ليلة القدر سيدة الليالى و الفردوس سيدا للجنان و بيت الله الحرام سيدا للباق و جبرئيل عليه السلام». محمد بن على كراچكى، كنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۳۷.

۶. همان

۷. «قال عليه السلام من أدى إلى أمتى حديثا واحدا يقيم به سنة و يرد به بدعة فله الجنة است وصى رجل أمير المؤمنين عليه السلام عند خروجه إلى السفر فقال عليه السلام إن أردت الصاحب فإله بكفيك و إن أردت الرفيق فالكرام الكاتبين [الكاتبون] تكفيك و إن أردت المونس فالقرآن بكفيك و إن أردت العبرة فالدنيا تكفيك». محمد بن محمد شعيرى، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حيدريه، بى تا، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۸۱.



۴- قرآن نور آشکار و مبین، ریسمان استوار و متین، دستگیره‌ی محکم، و پایگاه بلند، شفا دهنده‌ترین شفا، بزرگترین فضیلت و برترین سعادت. **﴿هَذَا الْقُرْآنَ﴾**

۵- کسی که کارهای خود را بر طبق قرآن انجام دهد، خدا او را از لغزش نگاه می‌دارد **﴿هَذَا الْقُرْآنَ﴾**

**(و نیکوترین قصه‌ها**

۱- نیکوترین قصه‌ها قرآن کریم است **﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾**

۲- راستگوترین سخن کتاب خداست، بهترین عمل تقوا، ولاترین مردم؛ پیروان آئین ابراهیم تا کنون، برگزیده‌ترین

سنت، سنت محمد، شریف‌ترین ذکر یاد خداست و بهترین و گویاترین وقایع تاریخ در قرآن آمده است. **﴿أَحْسَنَ﴾**

**الْقَصَصِ﴾**

۳- لوح محفوظ یا علم وسیع خداوند به همه‌ی موجودات هستی است که هم اعمال انسان را شامل می‌شود و هم

اشیای کوچک و بزرگ را در زمین و آسمان. **﴿كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾**

۴- قرآن داستان حضرت یوسف **﴿يُوسُفَ﴾** را **﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾** بیان نموده است. **﴿يَمَا أَوْحَيْنَا﴾**

---

۱. النبی **﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾** این هذا القرآن، هو النور المبین، و الحبل المتین و العروة الوثقی؛ من استضاء به نوره الله. و من عقد به امره عصمه الله. و من تمسک به أنقذه الله. و من لم یفارق احکامه رفعه الله. و من استشفی به شفاه الله. و من أثره علی ما سواه هداه الله. و من طلب الهدی فی غیره أضله الله. و من جعله شعاره و دثاره اسعده الله. و من جعله إمامه الذی یقتدی به و معوله الذی ینتهی الیه، آواه الله الی جنات النعیم، و العیش السلیم، **﴿الحیة﴾**، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. همان.

۳. «و اوصی رسول الله **﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾** معاذ بن جبل فقال له: اوصیک باتقاء الله و صدق الحدیث و اداء الأمانة و خفض الجناح و الوفاء و اعلم ان اصدق الحدیث کتاب الله و اوثق العز التقوی و اشرف الذکر ذکر الله تعالی و احسن القصص القرآن و شر الامور محدثاتها و احسن الهدی الی الانبیاء.» حسن بن محمد، دیلمی، **﴿ارشاد القلوب﴾**، ص ۲۹۱.

۴. «و خطب رسول الله **﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾** فقال بعد أن حمد الله و أثنی علیه: **﴿أیها الناس إن أصدق الحدیث کتاب الله و أولى القول کلمة التقوی - و خیر الملل ملة ابراهیم، و خیر السنن سنة محمد، و أشرف الحدیث ذکر الله، و أحسن القصص هذا القرآن و خیر الامور عزائمها - و شر الامور محدثاتها - و أحسن الهدی الی الانبیاء، و أشرف القتل قتل الشهداء﴾**.» **﴿تفسیر التمی، پیشین، ص ۲۹۰﴾**.

۵. همان

۶. «و أما القصص فهو ما أخبر الله تعالی نبيه **﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾** من أخبار الانبیاء و قصصهم فی قوله: **﴿نحن نقص علیک نبأهم بالحق﴾** و قوله **﴿نحن نقص علیک أحسن القصص﴾**.» همان، ص ۲۶.

۵- معتبرترین داستان‌های قرآن حق است، نه خیال. <sup>۱</sup> «نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ»

عقرآن بازگوکننده‌ی داستان‌ها، با به‌ترین و زیباترین بیان است. <sup>۲</sup> «أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

۷- برای الگودادن به دیگران، به‌ترین‌ها را انتخاب و معرفی کنیم. <sup>۳</sup> «أَحْسَنَ»

۸- به‌ترین سخن‌ها، در اختیار به‌ترین افراد است. <sup>۴</sup> «نَحْنُ نَقْصُ ... أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

۹- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر به‌تر، قبل از شروع قصه باید مقدمه چینی کرد. <sup>۵</sup> «نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ

الْقَصَصِ»

۱۰- در داستان‌های قرآن، قصه‌گو خداوند است. <sup>۶</sup> «نَحْنُ نَقْصُ»

۱۱- قرآن، زایل‌کننده‌ی غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست. <sup>۷</sup> «مَنْ قَبْلَهُ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»

---

۱. «سليم بن قيس الهمداني: عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث له مع معاوية - قال: يا معاوية، إن القرآن، حق، و نور و هدى، و رحمة و شفاء للمؤمنين الذين آمنوا و الذين لا يؤمنون في آذانهم و قر و هو عليهم عمى.» البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۵۹۸.

۲. «عن أبي عبدالله عليه السلام أنه ذكر هذه الخطبة لأمر المؤمنين عليهم السلام يوم الجمعة: ... ثم إن أحسن القصص و أبلغ الموعظة و أنفع التذکر کتاب الله جل و عز...» الكافي، ج ۱۵، ص ۴۱۳.

۳. «و عن الكاظم عليه السلام أنه سأله نصراني عن تفسير هذه الآية في الباطن فقال اما حم فهو محمد و هو في كتاب هود الذي انزل عليه و هو منقوص الحروف و اما الكتاب المبين فهو امير المؤمنين عليه السلام و اما الليلة ففاطمة عليها السلام و اما قوله «فيها يفرق كل أمر حكيم» يقول يخرج منها خير كثير فرجل حكيم و رجل حكيم فقال الرجل صف لي الأول و الآخر من هؤلاء الرجال فقال ان الصفات تشبهه و لكن الثالث من القوم اصف لك ما يخرج من نسله و انه عندكم لفي الكتب التي نزلت عليكم ان لم تغيروا و تحرفوا و تكفروا و قديما ما فعلتم الحديث.» تفسير الصافي، ج ۴، ص ۴۰۴.

۴. «و اما الكتاب المبين فهو امير المؤمنين عليه السلام سمي به لانه مكتوب في زبر الاولين و اخبر به جميع الأنبياء و المرسلين.» محمد صالح بن أحمد مازندراني، شرح الكافي الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني)، ج ۷، ص ۲۵۳.

۵. «فكر نيروئي است که ما را از معلومات به مجهولات رهبری می‌کند و باین خاصیت راه تکامل را برای انسان هموار می‌سازد، قرآن مجید که سفرنامه روح و راهنمای سیر تکاملی بشر است به همین جهت در موارد بسیاری با جملاتی مانند «لعلکم تعقلون»، «لعلکم تتفكرون»، «انظروا إلى الإبل كيف خلقت و إلى السماء كيف رفعت» - «أفلا يتدبرون القرآن» و امثال آن مردم را امر بتفکر و اعمال نظر می‌کند.» منسوب به امام رضا عليه السلام طب الرضا عليه السلام ترجمه‌ی امیر صادقی، ص ۳۰۷.

۶. «الامام الصادق عليه السلام: ... إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه، و هو الصادق البار، فيه خبركم، و خبر من قبلكم، و خبر من بعدكم، و خبر السماء و الارض، و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.» تفسير عياشي، ج ۱ ص ۳.

۷. «و إن كنت من قبله لمن الغافلين.» عن هذه القصة، لم تخطر ببالك، و لم تفرع سمعك قط.» تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶ ص ۲۷۰.

۱۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود. ﴿نَحْنُ نَقْصُ ... أَحْسَنُ الْقَصَصِ﴾

### ز) حَقَانِيَّتِ اَوْلِيَاءِ اِلٰهِي

۱- عزیز مصر می‌خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام ثابت شود. ﴿يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا﴾

۲- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند. ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾

۳- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، افراد را حمایت می‌کند. ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾

۴- خداوند برای برطرف کردن هر گونه شک و شبهه از برخی بندگان مخلص، کودک شیرخوار در گهواره را به حرف درآورد و شهادت بر پاک دامنی آنان داد. ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾

۵- مؤمنین و افراد خالص برای خدا نیز متهم به ناپاکی می‌شوند. عَلَيْهِ السَّلَام ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾

۶- برهان، همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در نهاد بندگان مخلص به ودیعه می‌گذارد. ﴿رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾

---

۱. «و حدثني أبي عن بعض رجاله رفعه قال قال أبو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام... فقالت امرأة العزيز ﴿فذلكن الذي لمتنني فيه﴾ أي في حبه ﴿و لقد راودته عن نفسه﴾ أي دعوته ﴿فاستعصم﴾ أي امتنع- ثم قالت ﴿و لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن و لیکونا من الصاغرين﴾ فما أمسی یوسف فی ذلک البیت حتی بعثت إلیه کل امرأة رأته تدعوه إلی نفسها فضجر یوسف فقال ﴿رب السجن أحب إلی مما یدعوننی إلیه و إلا تصرف عنی کیدهن﴾ أي حیلهن... «تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۲.

۲. «علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَام فلما سمع الملك کلام الصبی و ما اقتص أفزعه ذلک فزعا شدیداً فجیء، بالقمیص فنظر إلیه فلما رأوه مقدوداً من خلفه قال لها ﴿إنه من کیدکن﴾ و قال لیوسف ﴿أعرض عن هذا﴾ و لا یسمعه منک أحد و اکتمه. «علل الشرائع، ج ۱ ص ۴۹.

۳. «الامام علی عَلَيْهِ السَّلَام... قولوا الحق تعرفوا به، و اعملوا الحق تكونوا من أهله. «الحیة، ج ۱، ص ۴۶۶.

۴. الحیة، همان.

۵. «و أخرج أحمد و ابن جریر و البیهقی فی الدلائل عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال تکلم أربعة وهم صغار ابن ماشطة فرعون و شاهد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و صاحب جریج و عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام. «الدر المنثور فی تفسیر المأثور، پیشین، ص ۱۵.

۶. «و أخرج أحمد و ابن جریر و البیهقی فی الدلائل عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال تکلم أربعة وهم صغار ابن ماشطة فرعون و شاهد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و صاحب جریج و عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام. «الدر المنثور فی تفسیر المأثور، همان، ص ۱۶.

۷ «علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن حماد عن عبدالاعلی قال: سمت أباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام یقول: اعلم ان جمیع ابواب الخیر و السعادة و مدارک نور العلم و الهدایة منحصر فی بابین احدهما باب القلب اعنی القلب المؤید بقوة الحجة و البرهان

۷- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. <sup>۱</sup> «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ ... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

۸- ترفیعات الهی بدون فوت زمان و در وقت خود صورت می‌گیرد. <sup>۲</sup> «لَمَّا بَلَغَ ... آتَيْنَاهُ»

۱۰- آن چه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده‌ی اوست. «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»

۱۲- ارزش افراد ارزشمند روزی آشکار خواهد شد، هر چند زمانی شدیداً مورد بی‌مهری قرار گرفته‌بودند. <sup>۳</sup> «شَرَّوهُ بِثَمَنٍ

بَخْسٍ»

۱۳- رحمت الهی یوسف علیه السلام را دریافت و پیام مؤده‌ناک خدا رسید که وی پیروزاست <sup>۴</sup> «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ».

ح) خنثی نمودن کید و مکر دشمن

۱- گاهی نزدیکان، انسان را به ورطه‌ی هلاکت می‌برند تا نابودش کنند ولی خداوند وسیله‌ی نجات او را فراهم

می‌کند. <sup>۵</sup> «جَاءَتْ سَيَّارَةٌ»

---

المنور بنور العرفان، و الثاني باب السمع الموفق بقوة القبول والتسليم. محمد بن ابراهيم صدر الدين شيرازي، شرح أصول الكافي (صدرا)، ۴جلدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش، ج ۲، ص ۵۸۳.

۱. «قال الصادق عليه السلام الإخلاص يجمع فواضل الأعمال و هو معنى مفتاحه القبول و توقيعه الرضا فمن تقبل الله منه و يرضى عنه فهو المخلص و إن قل عمله و من لا يتقبل الله منه فليس بمخلص و إن كثر عمله اعتبارا بآدم ع و إبليس عليه اللعنة و علامة القبول وجود الاستقامة ببذل كل محاب مع إصابة علم كل حركة و سكون و المخلص ذائب روحه باذل مهجته في تقويم ما به العلم و الأعمال و العامل و المعمول بالعمل لأنه إذا أدرك ذلك فقد أدرك الكل و إذا فاته ذلك فاتته الكل و هو تصفية معاني التنزيه.» منسوب به امام-رضا عليه السلام، مصباح الشريعة، ص ۳۶.

۲. «حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أحمد بن هلال عن محمد بن سنان عن محمد بن عبد الله بن رباط عن محمد بن النعمان الأحول عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل «و لما بلغ أشده و استوى آتيناها حكما و علما» قال أشده: ثمان عشرة سنة و استوى التحي.» محمد بن علي بن، بابويه، معاني الأخبار، النص، ۲۲۶.

۴. «عن عبد الله بن سليمان عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: قد كان يوسف بين أبويه مكرما، ثم صار عبدا حتى بيع أخس و أوكس الثمن ثم لم يجمع الله ان بلغ به حتى صار ملكا.» تفسير نور الثقلين، ج ۲ ص ۴۱۹.

۴. «ابن عباس.. فقالت الملائكة: يا ربنا، نسمع صوتا و دعاء، أما الصوت فصوت نبي، و أما الدعاء فدعاء نبي، فأوحى الله تعالى إليهم: هو نبيي يوسف، و أوحى تعالى إلى جبرئيل: أن اهبط على يوسف، و قل له: «لننبئهم بأمرهم هذا و هم لا يشعرون.» البرهان في تفسير القرآن، ج ۲ ص ۱۶۰.

۵. «عن أبي جميلة، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنهم لما أصبحوا قالوا: انطلقوا بنا حتى ننظر ما حال يوسف، مات أم هو حي؟ فلما انتهوا إلى الجب وجدوا بحضرة الجب السيارة...» همان، ص ۱۶۴.

۲- وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتی بدست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و با ایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند، اما اگر خدا نخواهد تا مویی از سر او کم نخواهند کرد.<sup>۱</sup> «آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ»

۳- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.<sup>۲</sup> «كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ»

۴- خداوند در هنگام همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای الهی، نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است.<sup>۳</sup> «هَمَّ بِهِ اَلُوْ لَا اَنْ رَّأٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ»

۵- سرانجام مستکبران، قبح کارشان را خواهند فهمید و در آن هنگام کار ناروایشان را به یادشان خواهید آورد.  
«لَتَنْبَتَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا»

### ط) علم و حکمت اوایای الهی

۱- علم و حکمت، از علوم اکتسابی نیست.<sup>۴</sup> «اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَّ عِلْمًا»

۲- علم، دانش، تجربه و تحمل شرایط سخت، شرط مسئولیت پذیری است.<sup>۵</sup> «اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَّ عِلْمًا»

۱. تفسیر نمونه، پیشین.

۲. «از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: خداوند ابر را مسخر او نموده و او را بر آن حمل می‌نمود و از همه اسباب به او بخشیده بود و نور را برایش گسترش داده بود به نحوی که روز و شب برایش یکسان بود و این معنای تمکین او در زمین است.» ترجمه‌ی قصص الأنبیاء جزائری، ص ۲۲۷.

۳. «لقد حدثنی أبی، عن أبیه الصادق علیه السلام أنه قال: همت بأن تفعل، و هم بأن لا یفعل.» البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۱۷۰.

۴. «عن مطین قال: حدثنا منجاب بن الحرث قال: حدثنا حصین بن عمر بن الفرات الأحمسی، عن مخارق، عن طارق بن شهاب قال كنت عند عبد الله بن عباس فجاء أناس من [أبناء] المهاجرین فقالوا له: یا ابن عباس أی رجل كان علی بن أبی طالب قال: ملئ جوفه حکما و علما و بأسا- و نجدة و قرابة من رسول الله.» عبیدالله بن احمد، حسانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. «و قال أبو عبد الله علیه السلام فأمر یوسف أن ینبی کنادیح من صخر و طینها بالکلس ثم أمر بزروع مصر فحصدت و دفع إلى کل إنسان حصته و ترک الباقي فی سنبله لم یدسه، فوضعها فی الکنادیح ففعل ذلك سبع سنین فلما جاء سنی الجذب فکان ینخرج السنبل فیبیع بما شاء...» تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۶.

۶. «الأمالی للشیخ الطوسی بإسناده عن موسی بن بکر عن العبد الصالح علیه السلام قال: سئل أبو ذر ما مالک قال عملی قیل له إنما نسألك عن الذهب و الفضة فقال ما أصبح فلا أمسی و ما أمسی فلا أصبح لنا کندوج نرفع فیہ خیر متاعنا سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول کندوج المؤمن قبره.» بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۵۲.

۳- تعبیر خواب، یکی از پاداش نیکوکاران است. <sup>۲</sup> ﴿لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾

۴- خواب پر از رمز و راز حضرت یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب، تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب علیه السلام از آینده فرزند خود، در چاه بودن و آسیب ندیدن، نابیناشدن و دوباره بیناشدن حضرت یعقوب علیه السلام، قعر چاه و اوج جاه، زندان رفتن و به حکومت رسیدن. <sup>۳</sup> ﴿آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ﴾

۵- از معجزات صدق گفتار یوسف علیه السلام برگشت دادن تازه‌ها را به واقع آن‌ها بود <sup>۴</sup> ﴿وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾

۶- ما عالم‌ترین امت حضرت ابراهیم علیه السلام هستیم. <sup>۵</sup> ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

۳، ۱، ۴. معاد

### اعتقاده معاد در ادیان الهی

۱- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. <sup>۱</sup> ﴿قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ

كَاْفِرُونَ﴾

۱. «علی علیه السلام... فلما رجع دقيوس من عيده سأل عن الفتية فأخبر أنهم خرجوا هربا فركب في ثمانين ألف حصان فلم يزل يقفوا أثرهم حتى علا فانحط إلى كهفهم لما نظر إليهم فإذا هم نيام فقال الملك لو أردت أن أعاقبه م بشيء لما عاقبتهم بأكثر مما عاقبوا أنفسهم و لكن أتوني بالبناءين فسد باب الكهف بالكلس و الحجارة و قال لأصحابه قولوا لهم يقولوا لإلههم في السماء لينجيهم و أن يخرجهم من هذا الموضع...». النور المبين فيقصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري) ص ۴۴۵.

۲. «و عن ابن بابويه حدثنا أحمد بن الحسن القطان حدثنا الحسن بن علي السكري علیه السلام حدثنا أبو عبدالله محمد بن زكريا الجوهري حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن جابر بن يزيد الجعفي عن الباقر علیه السلام سأله عن تعبیر الرؤيا عن دانيال علیه السلام أهو صحيح قال نعم كان يوحى إليه و كان نبيا و كان ممن علمه الله تأويل الأحاديث و كان صديقا حكيما و كان و الله يدين بمحبتنا أهل البيت قال جابر بمحبتكم أهل البيت قال إى و الله و ما من نبى و لا ملك إلا و كان يدين بمحبتنا...». بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷۱.

۳. تفسیر نور، ج ۶، ص ۳۴.

۴. «و قال ابن عباس ﴿و يعلمك من تأويل الأحاديث﴾ يريد تعبیر الرؤيا و شكر الله تعالى يوسف على ذلك فقال ﴿و علمتني من تأويل الأحاديث﴾ و قال إبراهيم علیه السلام ﴿إنى أرى فى المنام﴾ و قال الله تعالى لنبيه عليه السلام ﴿و ما جعلنا الرؤيا التى أرىناك﴾ و قال ﴿لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق﴾. «متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب) ج ۱ ص ۳۸.

۵. «عن حبابة الوالبيّة قالت: سمعت الحسين بن علي علیه السلام يقول ما أعلم أحدا على ملة إبراهيم إلا نحن و شيعتنا.» محمد بن حسن، طوسی، التبيان فى تفسير القرآن، با مقدمه شيخ آغا بزرگ تهرانی و تحقيق احمد قصير عاملی، بيروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۶، ص ۱۴۲.

۲- ایمان نداشتن به معاد مقدمه‌ی هر گونه ظلمی است. ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

۳- کفر به معاد، مسبب ارتکاب جنایت می‌شود. ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

۴- باور نداشتن قیامت که کفر است. ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

## ۴، ۱، ۴. امامت و رهبری

۱- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. <sup>۲</sup> ﴿وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ

آبَائِي﴾

۲- خداوند یوسف را بر زمین مسلط و چیره ساخته بود. <sup>۳</sup> ﴿مَكَانًا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾

۳- علم، دانش، تجربه و تحمل شرایط سخت، شرط مسئولیت‌پذیری است. <sup>۴</sup> ﴿أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

---

۱ « الامام علی عليه السلام أما بعد! فإن الله تعالى بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم بالحق، ليخرج عباده من عبادة عباده إلى عبادته، و من عهدود عباده الى عهدوده، و من طاعة عباده الى طاعته، و من ولاية عباده الى ولايته. «الكافي، ص ۳۸۶.

۲. «أخبرنا أبو عمر عبد الواحد بن محمد بن مهدي، في منزله بدرب الزعفراني ببغداد في الكرخ، سنة عشر و أربعمائة، قال: أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، في يوم الجمعة بعد صلاة الجمعة إملاء، في مسجد براءنا، لثمان بقين من جمادى الأولى سنة ثلاثين و ثلاثمائة، قال: حدثنا علي بن الحسين بن عبيد، قال: حدثنا إسماعيل بن أبان، عن سلام بن أبي عمرة، عن معروف، عن أبي الطفيل، قال: خطب الحسن بن علي عليه السلام بعد وفاة علي عليه السلام و ذكر أمير المؤمنين عليه السلام فقال: خاتم الوصيين، وصى خاتم الأنبياء، و أمير الصديقين و الشهداء و الصالحين. ثم قال: يا أيها الناس، لقد فارقكم رجل ما سبقه الأولون، و لا يدرکه الآخرون، لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعطيه الراية فيقاتل جبرئيل عن يمينه، و ميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، ما ترك ذهباً و لا فضة إلا شيئاً على صبي له، و ما ترك في بيت المال إلا سبعمائة درهم، فضلت من عطائه، أراد أن يشتري به ا خادماً لأم كلثوم. ثم قال: من عرفني فقد عرفني، و من لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ثم تلا هذه الآية، قول يوسف: ﴿ و اتبعت ملة آبائي إبراهيم و إسحاق و يعقوب ﴾ أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، و أنا ابن الداعي إلى الله، و أنا ابن السراج المنير، و أنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، و أنا من أهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل عليهم و منهم كان يعرج، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم، فقال فيما أنزل على محمد صلى الله عليه وآله وسلم: ﴿ قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى و من يقترف حسنة ﴾ و اقراراف الحسنة: مودتنا. « محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۲۷۰.

۳. «امین الاسلام طبرسی که در باره عبارت ﴿ مکانا له فی الارض ﴾. ترجمه قصص الانبياء جزائری، ص ۲۲۴.

۴. «و قال أبو عبدالله عليه السلام... فأمر يوسف أن يبنى كناديج من صخر و طينها بالكلس ثم أمر بزروع مصر فحصدت و دفع إلى كل إنسان حصته - و ترك الباقي في سنبله لم يدسه، فوضعها في الكناديج - ففعل ذلك سبع سنين - فلما جاء سنى الجذب - فكان يخرج السنبل فيبيع بما شاء.» تفسير القمي، پیشین.

۴- زیردستان و افراد ضعیف را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند ﴿مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾.

۵- حضرت یوسف عليه السلام برای اولین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش کرد ﴿آبَائِي إِبرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ﴾  
ع- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ‌ترین کفران نعمت است. ﴿أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾

۷- از لطف و کرامات الهی است که ما را از پیامبرا و رهبران مردم قرار داد ﴿وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾

#### ۴، ۱، ۵. شریعت

۱- دین الهی بر پایه‌ی اخلاص بنیان‌گذاری شد. ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

۲- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

---

۱. «العیاشی عن الباقر عليه السلام ملک یوسف مصر و براریها لم یجاوزها الی غیرها و یأتی فیہ حدیث آخر (یتبوا منها حیث یشاء) ینزل من بلادها حیث یری یهوی لاستیلائه علی جمیعها.» تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۹.

۲. «عن قتادة: كان في السجن ناس قد انقطع رجاؤهم و طال حزنهم، فجعل يقول: اصبروا و ابشروا تؤجروا إن لهذا لأجرا فقالوا: بارک اللہ علیک، ما أحسن وجهک، و ما أحسن خلقک! لقد بورک لنا فی جوارک فمن أنت یا فتی؟ قال یوسف: ابن صفی اللہ یعقوب، ابن ذبیح اللہ إسحاق ابن خلیل اللہ ابراهیم. فقال له عامل السجن: لو استطعت خلیت سیبک.» محمد بن أحمد، قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

۳. «و أخرج ابن جریر و ابن المنذر و ابن أبی حاتم و أبو الشیخ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما فی قوله ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾ قال ان جعلنا أنبیاء و علی الناس قال ان جعلنا رسلا إلیهم.» الدر المنثور فی تفسیر المأثور، پیشین، ص ۲۱.

۴. «حدثنی علی، قال: ثنا عبد اللہ، قال: ثنی معاویة، عن علی، عن ابن عباس، قوله: ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾ أن جعلنا أنبیاء.» جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

۵. «حدثنی المثنی، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا عبد اللہ بن أبی جعفر، عن أبیہ، عن الربیع بن أنس عن أبی العالیة، فی قوله: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ قال: أسس الدین علی الإخلاص لله وحده لا شریک له و قوله: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾.» سید عبد اللہ، شبر، الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، ج ۳، ص ۲۷۹.

۶. «و عنه قال حدثنی علی بن الحسین الکوفی قال حدثنی وهب بن عبد اللہ عن محمد بن جبلة عن الحسین بن معمر عن خالد بن محمد عن جابر الجعفی قال: سمعت الباقر عليه السلام يقول: عن تأویل قول اللہ عز و جل ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ فتنفس صعدا ثم قال: یا جابر أما السنة جدی رسول اللہ و شهورها اثنا عشر من جدی أمير المؤمنين إلى الخلف المهدي من ولد الحسين اثنا عشر إماما و أما الأربعة الحرم منا



۳- جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. <sup>۱</sup> «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»

۴- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. <sup>۲</sup> «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»

۵- سابقه و قدمت، دلیل حقانیت (بت پرستی) نیست. <sup>۳</sup> «أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ»

۶- پیامبران الهی از یک وحدت هدف برخوردارند. <sup>۴</sup> «مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ»

## ۴.۲. آموزه های اخلاقی و تربیتی

### الف) اخلاص و احسان دو صفت مردان خدا

۱- چرا حضرت یوسف عليه السلام صفت مخلصین به خود گرفت. <sup>۱</sup> «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

فهم أربعة أئمة باسمواحد على أمير المؤمنين و على بن الحسين و على بن موسى و على بن محمد و الإقرار به ولاء الدين القيم <sup>۲</sup> فلا تظلموا فيهن أنفسكم <sup>۳</sup> و تجعلوهم بالسواء جميعا. حسين بن حمدان، حصيبى، الهداية الكبرى، ص ۳۷۷.

۱. «و وجدت فى بعض الكتب نسخة كتاب الحباء و الشرط من الرضا على بن موسى عليه السلام إلى العمال فى شأن الفضل بن سهل و أخيه و لم أرو ذلك عن أحد أما بعد فالحمد لله البدى الرفيع القادر القاهر الرقيب على عباده المقيت على خلقه الذى خضع كل شىء لملكه و ذل كل شىء لعزته و استسلم كل شىء لقدرته و تواضع كل شىء لسلطانه و عظمته و «أحاط بكل شىء» علمه و أحصى عدده فلا يؤده كبير و لا يعزب عنه صغير الذى لا تدرکه أبصار الناظرين و لا تحيط به صفة الواصفين <sup>۴</sup> له الخلق و الأمر و المثل الأعلى فى السماوات و الأرض و هو العزيز الحكيم <sup>۵</sup> و الحمد لله الذى شرع للإسلام دينا فضله و عظمه و شرفه و كرمه و جعله الدين القيم الذى لا يقبل غيره و الصراط المستقيم الذى لا يضل من لزمه و لا يهتدى من صرف عنه و جعل فيه النور و البرهان و الشفاء و البيا. محمد بن على بن بابويه عيون أخبار الرضا عليه السلام؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. «ما أنزل الله به ا مِنْ سُلْطَانٍ أَى حجة و لا برهان، ثم أخبرهم أن الحكم و التصرف و المشيئة و الملك كله لله، و قد أمر عباده قاطبة أن لا يعبدوا إلا إياه، ثم قال تعالى: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ أَى هذا الذى أدعوكم إليه من توحيد الله و إخلاص العمل له، هو الدين المستقيم الذى أمر الله به ، و أنزل به الحجة و البرهان الذى يحبه و برضاه و لكنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ أَى فلهذا كان أكثرهم مشركين، و ما أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ.» تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳. «قيل: الخطاب لهما و لأهل السجن، وكان بين أيديهم أصنام يعبدونها من دون الله تعالى، فقال ذلك إلزاما للحجة، أى آلهة شتى لا تضر و لا تنفع. «خَيْرُ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» الذى <sup>۶</sup> نظيره: «اللَّهُ خَيْرٌ أَمَا يُسْرُكُونَ.» الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۰۰؛ النمل / ۵۹.

۴. «الامام الصادق عليه السلام إن الله - تبارك و تعالى - أعطى محمدا صلى الله عليه وآله وسلم شرائع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام: التوحيد و الاخلاص، و خلع الأنداد، و الفطرة الحنيفية السمحة، و لا رهبانية و لا سياحة، أحل فيها الطيبات، و حرم فيها الخبائث، و وضع عنهم إصرهم و الأغلال التى كانت عليهم ...» الكافي، ص ۳۸۶.

٢- شيطان اقرار و اعتراف کرد که من حریف برگزیدگان خدا نمی شوم. ٢ ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾

٣- مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می گردد. ٣ ﴿لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ ... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾

٤- بدون تمکن مالی و آزادی هم می توان محسن بود. ٤ ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

٥- حتی مجرمان و گنه کاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته ای قایل اند. ٥ ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

٦- مخلص شدن مخصوص حضرت یوسف علیه السلام نیست، بلکه می توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. ٦ ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾

١. «حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام لم سمى الحواريون الحواريين قال أما عند الناس فإنهم سمو حواريين لأنهم كانوا قصارين يخلصون الثياب من الوسخ بالغسل و هو اسم مشتق من الخبز الحوار و أما عندنا فسمى الحواريون الحواريين لأنهم كانوا مخلصين فى أنفسهم و مخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ و التذكير قال فقلت له فلم سمى النصارى نصارى قال لأنهم من قرية اسمها ناصرة من بلاد الشام نزلتها مريم و عيسى عليه السلام بعد رجوعهما من مصر.» على بن موسى بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة فى السنة (ط - الحديثة)، ٣ جلد، ج ١، ص ١١١.

٢. «عن الإمام الحسن بن علي العسكري عليه السلام فى تفسير ﴿إياك نعبد و إياك نستعين﴾ قال قال الله عز و جل قولوا يا أيها الخلق المنعم عليهم إياك نعبد أيها المنعم علينا تطيعك مخلصين مع التذلل و الخشوع بلا رياء و لا سمعة ﴿و إياك نستعين﴾ منك نسأل المعونة على طاعتك لنؤديها كما أمرت و نتقى من دنياها عما عنه نهيت و نعتصم من الشيطان و من سائر مردة الإنس من المضلين و من المؤذنين الظالمين بعصمتك.» مسعود عيسى، ورام بن أبى فراس، مجموعة ورام، ج ٢، ص ٩٥.

٣. «قال الصادق عليه السلام الإخلاص يجمع فواضل الأعمال و هو معنى مفتاحه القبول و توقيعه الرضا فمن تقبل الله منه و يرضى عنه فهو المخلص و إن قل عمله و من لا يتقبل الله منه فليس بمخلص و إن كثر عمله اعتبارا بأدم عليه السلام و إبليس عليه اللعنة و علامة القبول وجود الاستقامة ببذل كل محاب مع إصابة علم كل حركة و سكون و المخلص ذائب روحه باذل مهجته فى تقويم ما به العلم و الأعمال و العامل و المعمول بالعمل لأنه إذا أدرك ذلك فقد أدرك الكل و إذا فاته ذلك فاتته الكل و هو تصفية معانى التنزيه.» مصباح الشريعة، ص ٣٦.

٤. «و القمى عن الصادق عليه السلام كان يقوم على المريض و يلتمس للمحتاج و يوسع على المحبوس و قيل ممن يحسن تأويل الرؤيا أى يعلمه.» تفسير الصافي، پیشین، ص ٢٢.

٥. «عن العباس بن هلال، قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: «إن يوسف النبى، قال له السجنان: إني لأحبك. فقال له يوسف: لا تقل هكذا. فإن عمى أحببتى فسرقنتى، و إن أبى أحببى فحسدنى إخوتى فباعونى، و إن امرأة العزيز أحببتنى فحبستنى.» البرهان فى تفسير القرآن، پیشین، ص ١٧٥.

٦. «طرق إلى مولانا زين العابدين عليه السلام من أدعية الصحيفة و كان من دعائه عند دخول شهر رمضان... اللهم و إن ملنا فيه فعدلنا و إن زغنا عنه فقومنا و إن اشتمل علينا عدوك الشيطان الرجيم فاستنقذنا منه اللهم صل على محمد و آله و اشحنه بعبادتنا و زين أوقاته بطاعتنا و أعنا فى نهاره على صيامه و فى ليله على قيامه بالصلاة لك و التضرع إليك و الخشوع و الذلة بين يديك حتى لا يشهد نهاره علينا بغفلة

۷- عبادت خالصانه، رمز موفقیت در دوری از گناه است. <sup>۱</sup> «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ ... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ»

۸- باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاص الهی باشیم. <sup>۲</sup> «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

۱۰- نیکوکاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. <sup>۳</sup> «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۱۱- انسان‌های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می‌گذارند. <sup>۴</sup> «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۱۲- شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. <sup>۵</sup> «قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»

---

و لا ليله بتفريط اللهم و اجعلنا فى سائر الشهور و الأيام و ما يتألف من السنين و الأعوام كذلك ما عمرتنا و اجعلنا ﴿من عبادك المخلصين الذين يؤتون ما أتوا و قلوبهم و جلة أنهم إلى ربهم راجعون أولئك يسارعون فى الخيرات و هم لها سابقون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون﴾ اللهم فصل على محمد و آله الطيبين و سلم كثيرا. «على بن موسى ابن طاووس، إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ۲ جلد، ج ۱، ص ۴۴.

۱. «و قال الحسن عليه السلام اعلموا أنه من عرف ربه أحبه فأطاعه و من عرف عداوة الشيطان عصاه و من عرف الدنيا و غدها بأهلها زهد فيها». حسن بن محمد ديلمى، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشريف الرضى، ۱۴۱۲ق، چاپ اول، ۲ جلد، ج ۱، ص ۲۴.

۲. «سئل الصادق عليه السلام اين اراد ابراهيم ان يذبح ابنه فقال على الجمره الوسطى و لما اراد ابراهيم ان يذبح ابنه صلى الله عليهما قلب جبرئيل المدينة و اجتر الكبش من قبل ثبير و اجتر الغلام من تحته و وضع الكبش مكان الغلام و نودى من ميسرة مسجد الخيف أن يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا ﴿انا كذلك نجزي المحسنين﴾ ان هذا لهو البلاء المبين و فديناه بذبح عظيم يعنى بكبش أملح يمشى فى سواد و يأكل فيسواد و ينظر فى سواد و يبعر فى سواد و يبول فى سواد اقرن فحل و كان يرتع فى رياض الجنة اربعين عاما.» محمدتقى بن- مقصودعلى، مجلسى، لوامع صاحبقرانى مشهور به شرح فقيهه، ج ۷، ص ۱۸۰.

۳. «و عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال: السجن ليوسف عليه السلام إني لأحبك فقال يوسف ما أصابني إلا من الحب كانت عمى أحبتي فسرقنتى أى نسبتنى إلى السرقة و إن كان أبى أحبني حسدوني إخوتي و إن كانت امرأة العزيز أحبتي فحبستنى و شكا يوسف فى السجن إلى الله تعالى فقال يا رب بما ذا استحققت السجن فأوحى الله إليه أنت اخترته حين قلت ﴿رب السجن أحب إلى مما يدعوننى إليه﴾ هلا قلت العافية أحب إلى مما يدعوننى إليه.» النور المبين فى قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائرى) ص ۱۶۹.

۴. «حدثنا أبى، ثنا إبراهيم بن زياد الخياط، ثنا خلف بن خليفة، ثنا سلمة بن ببيب قال: كنت جالسا عند الضحاک بن مزاحم بخراسان إذ جاءه رجل فسأله، عن قول الله تَبَيَّنَّا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ما كان إحسانه؟ قال: كان يوسف إذا مرض إنسان فى السجن قام عليه، و إذا ضاق عليه المكان أوسع له و إذا احتاج سأل أو جمع له.» تفسير القرآن العظيم (ابن أبى حاتم)، ج ۷، ص ۲۱۴۳.

۵. «قال الصادق عليه السلام فى كل نفس من أنفاسك شكر لازم لك بل ألف أو أكثر و أدنى الشكر رؤية النعمة من الله تعالى من غير علة يتعلق القلب به ا دون الله عز و جل و الرضا بما أعطى و أن لا تعصيه بنعمته و تخالفه بشىء من أمره و نهيه بسبب نعمته فكن لله عبدا شاكرا على كل حال تجد الله ربا كريما على كل حال و لو كان عندالله تعالى عبادة تعبد به ا عباده المخلصون أفضل من الشكر على كل لأطلق لفظة فيهم من جميع الخلق به ا فلما لم يكن أفضل منها خصها من بين العبادات و خص أربابه ا فقال. «مصباح الشريعة، ص ۲۴.

## ب) عدم اعتماد

۱- مؤمن هوشیار، دقیق و محتاط است و هرگز فریب این ظواهر زیبا را نمی‌خورد هر چند از طرف فرزند مطرح شده باشد.<sup>۱</sup> «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا»

۲- به هر گریه‌ای نمی‌توان اعتماد کرد، و با هوشیاری و فراست با آن باید برخورد نمود تا دفع خطر احتمالی بشود.<sup>۲</sup> «مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»

۳- باید مواظب و مراقب فرزندانمان باشیم و به هر کسی نمی‌توان اعتماد کرد؛ حتی...<sup>۳</sup> «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ»

۴- افراد درون تهی بیشتر از همه، ادعا و قال و قیل به راه می‌اندازند.<sup>۴</sup> «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا»  
۵- خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف علیه السلام را بهانه‌ای بود تا برادران او را با خود نبرند. نظرش به انسان‌های گرگ صفتی چون بعضی از برادران یوسف بود.<sup>۵</sup> «أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ»

## ب) والاترین اندرزها

۱- با اقتدار و تمکین بر ایشان گذشت نمود، بدون تحمیل هیچ منتهی بر آنان برای منافع دینی و دنیایی و آخرتی که نشانه‌ای از آثار بزرگ منشی و بلند همتهی یوسف داشت.<sup>۶</sup> «آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ»

۲- تحمل توطئه فرزندان علیه برادرشان، سخت و درد آور است و فقط خداوند باید برای تحمل آن انسان را یاری کند.<sup>۱</sup> «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ»

۱. «قال النبي صلى الله عليه وآله المؤمن كيس فطن حذر.» مجموعة ورام، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. «و فی روایة ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام... قال يعقوب ما كان أشد غضب ذلك الذئب على يوسف و أشفقته على قميصه حيث أكل يوسف و لم يمزق قميصه...» تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۱.

۳. «عن علی بن الحسین عليه السلام ... فلما أمعنوا به أتوا به غیضة أشجار فقالوا نذبحه و نلقیه تحت هذه الشجرة فیاکله الذئب اللیلة...» علی الشرائع، پیشین.

۴. «عن علی بن الحسین عليه السلام ... فلما خرجوا من منزلهم لحقهم مسرعا فانتزعهم من أیدیهم فضمه إلیه و اعتنقه و بکی و دفعه إلیهم فانطلقوا به مسرعین مخافة أن يأخذه منهم و لا یدفعه إلیهم...» همان، ص ۴۵.

۵. «و قیل کنی عنهم بالذئب مساترة عنهم.» بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۲۱.

۶. حسین بن أحمد، شاه‌عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۱۷۵.

۳- با نقشه‌های حساب شده‌ای که کشیدند؛ بدون توجه او را بر تخت قدرت نشاندند و فرمانروای کشور پهناوری نمودند، و در پایان، همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند. ﴿آيَاتُ لِّلسَّائِلِينَ﴾

### ج) حسد و پیامدهای آن

- ۱- با کمک قرآن و سنت باید عرصه را بر شیطان تنگ کرد. ﴿يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ﴾
- ۲- زیبایی و ترجیح بین یکی از فرزندان از عوامل حسادت است. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾
- ۳- حسادت در وجود برادران زبانه می‌کشید و آسایش را از آن‌ها ربوده بود. ﴿يَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾
- ۴- با تعبیر خواب یوسف پدر؛ بیش از انتظار دیگر فرزندان نسبت به او توجه می‌کرد تا اتفاقی برایش نیفتد. ﴿قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾
- ۵- حسد بدترین بیماری است؛ زیرا بیماری‌های جسمی اگر در دنیا درد و ناراحتی دارند منشأ ثواب اخروی می‌گردند ولی سایر امراض معنوی که از اخلاق مذموم و افعال قبیح منشأ می‌گیرند باعث زیان و خسران آخرتند. ﴿اقتُلُوا يُوْسُفَ﴾

- 
۱. «قیل: إنهم ذبحوا سخلة و جعلوا دمه‌ا على القميص و لم يمزقوا الثوب، و لم يخطر ببالهم ان الذئب إذا أكل إنسانا يمزق ثوبه؛ و قيل: إن يعقوب قال: أروني القميص، فأروه إياه، فلما رآه صحيحا قال: يا بني، ما رأيت ذئبا أحلم من هذا الذئب! أكل ابني و لم يخرق قميصه.» محمدبن‌ابی‌طالب، حسینی موسوی، تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل‌الحسین علیه‌السلام)؛ ج ۱؛ ص ۸۱.
  ۲. تفسیر نمونه، پیشین.
  ۳. «و قال علیه‌السلام: ان الشيطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و العطش.» محمدبن‌زین‌الین، بن‌ابی‌جمهور، عوالی اللتالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۷۳.
  ۴. «قال علی بن إبراهیم فحدثنی أبی عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر علیه‌السلام أنه کان من خبر یوسف علیه‌السلام و کان یوسف من أحسن الناس وجهاً، و کان یعقوب یحبه و یؤثره علی أولاده، فحسده إخوته علی ذلك.» تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۳۹.
  ۵. «علی بن الحسین علیه‌السلام: قال: فلما رأى إخوة یوسف ما یصنع یعقوب بیوسف و تکرّمته إیاه و إیثاره إیاه علیهم، اشدت ذلك علیهم.» البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین.
  ۶. «علی بن الحسین علیه‌السلام: قال: فاشتدت رقة یعقوب علیه‌السلام علی یوسف علیه‌السلام و خاف أن یتکون ما أوحى الله عزوجل إلیه من الاستعداد للبلاء، هو فی یوسف علیه‌السلام خاصة، فاشتدت رفته علیه من بین ولده، ...» همان.
  ۷. «الحسد شر الامراض.» غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۳۳.

۶- بزرگترین عامل گناه و سرکشی شیطان در برابر خداوند تبارک تعالی حسد او نسبت به انسان بود. ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

۷- اولین بلایی که بر سر فرزندان یعقوب علیه السلام نازل شد؛ با شنیدن تعبیر خواب یوسف حسادت بود. ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾

#### د) مشورت خصمانه

۱- مشورت در تغییر عقیده حتی برای ارتکاب گناهان کبیره و قتل، کار ساز است. ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ﴾

۲- در هر کار، مکتبی پر نعمت‌تر از عقل و تنگدستی پست‌تر از حماقت و پشتیبانی فزون‌تر از مشورت نیست. ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ﴾

۳- هنگام توانایی و قدرت، به دیگران ستم روا مدارید چه ستم عاقبت پشیمانی آورد، زیرا چشمان تو خفته و دیدگان مظلوم بیدار است و شکایت تو را به خدا می‌کند و پروردگار هرگز نمی‌خواهد و از ستم تو و بیچارگی ستم‌دیده غفلت ندارد. ﴿لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ﴾

۱. «الحسد معصية إبليس الكبرى». علی بن محمد، لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ (الیثی)، ص ۱۹.

۲. «علی بن الحسین علیه السلام بوکانت أول بلوی نزلت بیعقوب و آل یعقوب الحسد لیوسف لما سمعوا منه الرؤیا». البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین.

۳. «عن أبي جعفر علیه السلام... فقال لاوی لا يجوز قتله- و لكن نغيبه عن ابينا و نخلو نحن به .. فأذنوه من رأس الجب - فقالوا له انزع قميصك فبكي - و قال يا اخوتي لا تجردوني، فسل واحد منهم عليه السكين - و قال لئن لم تنزعه لأقتلنك فنزعه فألقوه في اليم و تنحوا عنه...». تفسیر القمی، پیشین.

۴. أصول الكافی، ج ۱، ص ۳۴.

۵. «قال علی بن ابراهیم فحدثنی ابي عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابي جعفر علیه السلام... فأذنوه من رأس الجب - فقالوا له انزع قميصك فبكي - و قال يا اخوتي لا تجردوني، فسل واحد منهم عليه السكين- و قال لئن لم تنزعه لأقتلنك فنزعه فألقوه في اليم و تنحوا عنه - فقال یوسف فی الجب - یا إله ابراهیم و إسحاق و یعقوب ارحم ضعفی و قلة حیلتي و صغری...». تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۰.

۴- گاهی غفلت در برخی امور و کارهای دنیایی، موجب ضربه و آسیب به ای جبران ناپذیری می‌گردد. ﴿يَأْكُلُهُ الذُّبُّ وَ  
أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾

۵- زمانی که یوسف علیه السلام در قعر چاه تاریک قرار گرفت و از اذیت و آزار برادرانش در امان شد، داد مظلومیت سر  
داد. ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ﴾

### ۵) اجرای نقشه ی شوم از قبل طراحی شده

- ۱- یک دروغ باعث دروغ‌های دیگر می‌شود. ﴿ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ.. تَرَكَنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ﴾
- ۲- دروغگو افکار مشوشی دارد؛ یوسف را با اصرار زیاد برای بازی و تفریح بردند، ولی به پدرشان گفتند: او مراقب  
اثاثمان بود و گرگ او را خورد. ﴿تَرَكَنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا﴾
- ۳- صبری جمیل و نیکو در تحمل این مصیبت لازم است، و باید از خدا استعانت و یاری طلبید. ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾

---

۱. «و قیل: إن یعقوب رأى فی منامه كأن یوسف قد شد علیه عشرة أذوب لیقتلوه، و إذا ذئب منها یحیی عنه، فکأن الأرض انشقت  
فدخل فیها یوسف فلم یخرج إلا بعد ثلاثة أيام، فمن ثم قال ذلك فلقتهم العلة و كانوا لا یدرون.» تسلیة المجالس و زینة المجالس  
(مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۱، ص ۷۸.

۲. «قال ابن عباس: لما استقر یوسف علیه السلام فی قعر الحب سالما و اطمان من المؤذیات، جعل ینادی إخوته: إن لكل میت وصیة، و وصیتی  
إلیکم إذا رجعتم فاذکروا وحدتی، و إذا أمنتهم فاذکروا وحشتی، و إذا طعمتم فاذکروا جوعتی، و إذا شربتم فاذکروا عطشی، و إذا رأیتم شابا  
فاذکروا شبابی.» البرهان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۱۵۸.

۳. «فروی... أنه لما رجع إليه بنوه یبکون قال لهم یا بنی لم تبکون و تدعون بالویل و ما لی ما أرى فیکم حبیبی یوسف ﴿قالوا یا أبانا إنا  
ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذئب و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقین﴾ و هذا قمیصه قد أتیناک به ..» محمدبن-  
علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۱۴۳.

۴. «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال... لو تعلم بأیننا إذا لکرنا علیک فإنه نبی الله و ابن أنبیائه و إنه لمحزون قال لهم یوسف علیه السلام  
فمما حزنه و هو نبی الله و ابن أنبیائه و الجنة مأواه و هو ینظر إلیکم فی مثل عددکم و قوتکم فلعل حزنه إنما هو من قبل سفهکم و  
جهلکم و کذبکم و کیدکم و مکرکم قالوا أیها الملک لسا بجها ل و لاسفها و لا أتاه الحزن من قبلنا و لکن کان له ابن کان أصغرنا سنا  
یقال له یوسف فخرج معنا إلى الصید ﴿فأکله الذئب﴾ فلم یزل بعده کثیرا حزینا باکیا فقال لهم یوسف ع کلکم من أب واحد قالوا أبونا  
و احد و أمهاتنا شتی ...» محمدبن علی ابن بابویه، الامالی (الصدوق)، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵. «عثمان بن عیسی عن المفضل عن جابر قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام ما الصبر الجمیل قال ذاک صبر لیس فیهِ شکوی إلى الناس..»  
علی بن موسی ابن طاووس، سعد السعود للنفس منضود، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، در بیشتر موارد برای جوانان احساس خطر می‌کنند، اما آن‌ها به قدرت و نیروی بدنی خود مغرورند و خطر را به شوخی می‌گیرند. ﴿وَنَحْنُ عُصْبَةٌ﴾

۵- فرزندان گفتند: پدر! یوسف نیاز به تفریح دارد. ﴿يُرْتَعْ وَيَلْعَبُ﴾

## و) عاقبت پیروی از هوای نفس

۱- گرگ به این با هوشی را کسی تا کنون ندیده که طعمه را کاملاً بخورد ولی لباس صیدش، بدون اثری از خشونت فقط خونی شود. ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾

۲- امان از نفس شما، فرزندانم می‌دانید چه کردید؟ با کنایه گفت: عجب گرگ مهربانی! یوسف را پاره پاره کرد و خورد اما به لباسش آسیبی وارد نکرد! ﴿بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾

۳- واقعاً دردناک و ناراحت کننده است ده برادر داشته‌باشی؛ که یک دل و یک نظر قتل تو را بخواهند. ﴿بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرٌ﴾

۴- حضرت یعقوب علیه السلام می‌دانست یوسف را گرگ نخورده و صرف پیراهن خونی پاره دلیل محکمی نیست. ﴿بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾

---

۱. «علی بن الحسین علیه السلام... فانطلقوا به إلى الجب فألقوه في غيابة الجب و هم يظنون أنه يغرق فيه، فلما صار في قعر الجب ناداهم: يا ولد رومين أقرعوا يعقوب مني السلام - فلما سمعوا كلامه قال بعضهم لبعض: لا تفرقوا من هاهنا حتى تعلمون أنه قد مات...». «تفسیر القمی، پیشین.

۲. «عن ابن زید نرعی و تنصرف و الرتع هو التردد یمینا و شمالا». مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۲۸

۳. «قیل: إن یعقوب قال: أرونی القمیص، فأروه إياه، فلما رآه صحیحا قال: یا بنی، ما رأیت ذنبا أحلم من هذا الذئب! أكل ابنی و لم یخرق قمیصه». تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۱، ص ۸۱.

۴. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام... قال یعقوب ما كان أشد غضب ذلك الذئب علی یوسف و أشفقته علی قمیصه حیث أكل یوسف و لم یمزق قمیصه». تفسیر القمی، پیشین.

۵. «حدثنی أبی عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام انه كان من خبر یوسف علیه السلام كان له أحد عشر أخوا و كان له من امه أخ واحد یسمى بنیامین». تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۰.

۶. «عن ابن عباس... قال لهم یا بنی أ لستم تزعمون أن الذئب قد أكل حبیبی یوسف قالوا نعم قال ما لی لا أشم ریح لحمه و ما لی أری قمیصه صحیحا هبوا أن القمیص انكشف من أسفله أ رأیتم ما كان فی منكبیه و عنقه کیف خلص إلیه الذئب من غیر أن یخرقه إن هذا الذئب لمکذوب علیه و إن ابنی لمظلوم ﴿بل سولت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل و الله المستعان علی ما تصفون﴾ و تولى عنهم ليلتهم



۵- گریه قلبی هم ممکن است و نمی‌توان تنها فریب چشم گریان را خورد! ﴿عِشَاءٌ يَبْكُونَ﴾

### ز) ارزش گذاری اما به چه قیمت!

۱- عمر، جوانی، جوانان، عزت نفس، استقلال، و آزادی و پاکی انسان، هر یک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم

آن را ارزان نفروشیم. ﴿وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾<sup>۲</sup>

۲- کتمان حقیقت، از مردم ممکن است، اما از خدا چگونه؟! ﴿وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً﴾

۳- هر کس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می‌شود. ﴿بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾<sup>۳</sup>

### ح) قدر زر زر گو شناسد... (احترام متقابل)

۱- با احترام به دیگران، می‌توان انتظار کمک و یاری از آنان داشت. ﴿أَكْرَمِي ... يَنْفَعَنَا﴾

۲- نیکی کنید و دیگران را نیز به نیکی سفارش کنید. ﴿كُرْمِي مَثْوَاهُ﴾<sup>۵</sup>

۳- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. ﴿كُرْمِي مَثْوَاهُ﴾<sup>۶</sup>

۴- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ﴾

---

تلك لا يكلمهم و أقبل يرثي يوسف و يقول حبيبي يوسف الذي كنت أوتره على جميع أولادي فاخترت مني حبيبي يوسف.»  
الأمالی (للصدوق) ص ۲۴۶.

۱. همان.

۲. «عن الرضا عليه السلام كانت عشرين درهما و هي قيمة كلب الصيد إذا قتل.» النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري) ص ۱۶۰.

۳. في تفسير علي بن إبراهيم أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن أبي نصر عن الرضا عليه السلام في قول الله: ﴿و شروه بثمان بخص دراهم معدودة﴾ قال: كانت عشرين درهما، و البخص النقص و هي قيمة كلب الصيد إذا قتل كان قيمته عشرين درهما.» تفسير نور الثقلين، پیشین، ص ۴۱۸.

۴. «قوله سبحانه ﴿أكرمى مثواه﴾ إنما قال لأن من أكرم غيره لأجله كان أعظم منزلة من يكرم في نفسه.» متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۲۶۳.

۵. تفسير قمی، پیشین.

۶. «و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال فحملوا يوسف إلى مصر و باعوه من عزيز مصر فقال العزيز لامرأته أكرمى مثواه أى مكانه...» همان، ص ۳۴۳.

۵- انسان همه جا می تواند مثمر ثمر باشد، حتّی در زندان. <sup>۲</sup> «نَبُّنَا بِتَأْوِيلِهِ»

۶- مردم را با محبّت و عاطفه، صدا بزیند. <sup>۳</sup> «يا صاحِبِي»

۷- زن در خانه، نقش محوری دارد. <sup>۴</sup> «كُرْمِي مَثْوَاهُ»

۸- رسیدن به استحکام جسمی و روحی نشانه‌ی بلوغ است. <sup>۵</sup> «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»

۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می کند. <sup>۶</sup> «أَكْبَرَنَّهُ»

۱۰- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. <sup>۷</sup> «قَالَتْ أَخْرَجْ عَلَيَّهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ»

## ط) لغزش شرم آور

۱- مَعَادَ اللَّهِ کفایت نمی کند، باید از گناه فرار کرد. <sup>۸</sup> «اسْتَبَقَا»

---

۱. «قال السدي: كان يوسف عليه السلام قد اشتهر في السجن بالجوّد والأمانة، و صدق الحديث، و حسن السمّت، و كثرة العبادة.» تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج ۴، ص ۳۳۳.

۲. «عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل: «إنا نراك من المحسنين» قال: «كان يوسف المجلس، و يستقرض للمحتاج، و يعين الضعيف.» الكافي (ط - دار الحديث)، ج ۴، ص ۶۸۳.

۳. «حدثنا أبي، ثنا أبو الجماهر محمد بن عثمان الدمشقي، ثنا سعيد بن بشير، عن قتادة، عن عذرة، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس: يا صاحِبِي السُّخْنُ قال: كان أحدهما ساقی الملك، و الآخر خبازه على طعامه.» تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ج ۷، ص ۲۱۴۵.

۴. «عن محمد بن إسحاق، قال: فلما قبضه قطيفر دفعه إلى امرأته، و كان اسم امرأته راعيل بنت رعاثيل، عن قتادة أكرمى مَثْوَاهُ منزلته.» همان ص ۲۱۲۰.

۵. «القمي عن الباقر عليه السلام في حديثه الذي سبق قال فلم يزل موسى عند فرعون في أكرم كرامة حتى بلغ مبلغ الرجال و كان ينكر عليه ما يتكلم به موسى من التوحيد حتى هم به فخرج موسى من عنده.» تفسير الصافي، پیشین.

۶. «و أخرج عبد الرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن قتادة رضی الله عنه في قوله «إِن هَذَا إِلا مَلَكٌ كَرِيمٌ» قال قلن ملك من الملائكة من حسنه.» الدر المنثور في تفسير المأثور، پیشین، ص ۱۵.

۷. «و أخرج ابن أبي حاتم من طريق دريد بن مجاشع عن بعض أشياخه قال قالت للقيم ادخله عليهن و ألبسه ثيابا بيضا فان الجميل أحسن ما يكون في البياض فادخله عليهن وهن يحزرن ما في أيديهن فَلَمَّا رَأَيْنَهُ حَزْرُن أَيديهن وهن لا يشعرون من النظر اليه فنظرن اليه مقبلا ثم أومأت اليه ان ارجع فنظرن اليه مدبرا وهن يحزرن أيديهن بالسكاكين لا يشعرن بالوجه من نظرن اليه فلما خرج نظرت إلى أيديهن و جاء الوجه فجعلن يولولن و قالت لهن أنتن من ساعة واحدة هكذا صنعتن فكيف أصنع «أنا قلن حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشْرًا إِن هَذَا إِلا مَلَكٌ كَرِيمٌ.» همان.

۸. «و عن أبي عبد الله عليه السلام لما «همت به و هم بها» قامت إلى صنم في بيتها فألقت عليه ثوبا و قالت لا يرانا فإنني أستحي منه فقال يوسف أ فأنت تستحين من صنم لا يسمع و لا يبصر و أنا لا أستحي من ربي فوثب و عدا و عدت من خلفه و أدركهما العزيز على هذه

۲- ذکر الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. <sup>۱</sup> ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ﴾

۳- لغزش‌های افراد خانواده به سرپرست خانواده و دیگر وابستگان نسبت داده می‌شود. <sup>۲</sup> ﴿أَمْرَاتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا﴾

۴- رهبران غیرالهی، قدرت برخورد قاطع نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. <sup>۳</sup> ﴿وَاسْتَغْفِرِي﴾

۴- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. اما در مورد زلیخا چه‌طور؟! <sup>۴</sup> ﴿أَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

مِنْهُنَّ سَكِينًا﴾

## ی) علم الهی

۱- علم و حکمت در کنار یکدیگر، ظرفیت می‌خواهد و بسیار ارزشمند و کارساز است. <sup>۵</sup> ﴿حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

۲- معلومات و دانسته‌های خود را از خدا بدانیم. <sup>۶</sup> ﴿مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

---

الحالة و هو قوله عز و جل ﴿و استبقا الباب و قدت قميصه من دبر و ألقيا سيدها لدى الباب﴾. «النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري)، ص ۱۶۱.

۱. «قال جابر قال ابو جعفر عليه السلام: ما من عبد ذكر الله في نفسه الا ذكره الله في نفسه و ما من عبد مؤمن ذكر الله في ملاء من الناس الا ذكره الله في ملاء من الملائكة.» عدهای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستری) المتن، ص ۶۵

۲. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال... و شاع الخبر بمصر و جعلت النساء يتحدثن بحديثها- و يعيرنها و يذكرنها و هو قوله ﴿و قال نسوة في المدينة امرأت العزيز تراود فتاها عن نفسه﴾. «تفسير القمي، پیشین، ص ۳۴۳.

۳. «عن ابن عباس و قيل إنما قاله زوجها و قيل معناه لا تلتفت يا يوسف إلى هذا الحديث و لا تذكره على سبيل طلب البراءة.» مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۴۶.

۴. «و اخرج ابن جرير و أبو الشيخ عن ابن زيد رضى الله عنه قال أعطتهن ترنجا و عسلا فكن يحزرن الترنج بالسكين و يأكلن بالعسل فلما قيل له ﴿أَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ خَرَجَ فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُعْظِمَنَّهُ﴾ و تهيمن به حتى جعلن يحزرن أيديهن بالسكين و فيها الترنج و لا يعقلن لا يحسن الا انهن يحزرن الأترنج قد ذهبت عقولهن مما رأين ﴿و قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا﴾ ما هكذا يكون البشر ما هذا إلا ملك كريم.» الدر المنتور في تفسير المأثور، پیشین، ص ۱۲.

۵. «زيد قال حدثنا جابر بن يزيد الجعفی قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: ان لنا اوعية نملأوها حكما و علما و ليست لها باهل فما نملؤها الا لتنتقل الى شيعتنا فانظروا الى ما فى الاوعية فخذوها ثم صفوها من الكدورة تاخذونها بيضاء نقية صافية و اياكم و الاوعية فانها وعاء سوء فتكبوها.» «الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستری)، المتن، ص ۴.

۶. «عن الحسن و الجبائی ﴿ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ كأنهما قالا له كيف عرفت تأويل الرؤيا و لست بكاهن و لا عراف فأخبرهما أنه رسول الله و أنه تعالى علمه ذلك و تعليمه تعالى قد يكون بأن يفعل العلم فى قلبه و قد يكون بالوحى و قد يكون بنصب الأدلة التى يدرك به العلم.» مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۳- چون تعبیر خواب یکی از آن‌ها اعدام بود، کمی طفره رفت تا قالب تهی نکند. ﴿نَبَأْتُكُمَا ... مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

۴- خداوند حکیم است و بی‌جهت دری را به روی کسی باز نمی‌کند. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

۵- بعضی از رؤیایا اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می‌تواند تعبیر مهممی داشته باشد. ﴿فَيَسْتَقِي رَبَّهُ خَمْرًا﴾ پس

خوابها را ساده نگیریم، در بعضی از آن‌ها اسراری نهفته است. ﴿أَرَانِي أَغْصِرُ خَمْرًا﴾

۶- در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. ﴿أَمَا أَحَدُكُمَا﴾

۷- پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. ﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾

۱. «و قد قال ابن جرير: إنما عدل به م يوسف عن تعبیر الرؤيا إلى هذا، لأنه عرف أنها ضارة لأحدهما، فأحب أن يشغلها بغير ذلك لئلا يعاودوه فيها. فعاودوه فأعاد عليهم الموعظة، و في هذا الذي قاله نظر، لأنه قد وعدهما أولاً بتعبيرها، و لكن جعل سؤالهما له على وجه التعظيم و الاحترام و صلة و سببا إلى دعائهما إلى التوحيد و الإسلام، لما رأى في سجيتهما من قبول الخير و الإقبال عليه و الإنصاف إليه، و لهذا لما فرغ من دعوتهما شرع في تعبیر رؤيائهما من غير تکرار سؤال». محمدبن جرير، طبری، تفسیر الطبری، ج ۷، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۲. «فی تأویل قول النبی ﷺ: لا أعلم ما وراء هذا الجدار إلا ما علمني ربي، و قول علي عليه السلام: لو كشف الغطاء ما ازدت يقينا و قوله عليه السلام: «سلوني عن طرق السماوات، سلوني عما دون العرش». مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۲۷۹.

۳. «يا صاحبي السجن أما أحدكما يعني صاحب الشراب فيسقى ربه خمرا كما يسقيه قبل القمي قال له يوسف عليه السلام تخرج من السجن و تصير على شراب الملك و ترتفع منزلتك عنده و أما الآخر يعني الخبز فيصلب فتأكل الطير من رأسه القمي و لم يكن رأى ذلك و كذب فقال له يوسف أنت يقتلك الملك و يصلبك و تأكل الطير من دماغك فجدد الرجل فقال إني لم أر ذلك فقال يوسف عليه السلام قضي الأمر الذي فيه تستفتيان». تفسیر الصافي، پیشین، ص ۲۱.

۴. «فی تفسیر العياشي عن طربال عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لما امر الملك بحبس يوسف في السجن ألهمه الله علم تأویل الرؤيا، فكان يعبر لأهل السجن رؤيائهم و ان فتيين ادخلا معه السجن يوم حبسه، فلما باتا اصبحها فقالا له: انا رأينا رؤيا فعبرها لنا، فقال: و ما رأيتما؟ فقال ﴿أحدهما إني أراي أحمل فوق رأسي خبزا تأكل الطير منه و قال الآخر إني﴾ رأيت ان أسقى الملك خمرا، فعبير لهما رؤيائهما على ما في الكتاب». تفسیر نور الثقلين، پیشین، ص ۴۲۵.

۵. «يا صاحبي السجن أما أحدكما يعني صاحب الشراب فيسقى ربه خمرا كما يسقيه قبل». تفسیر الصافي، ج ۳، ص ۲۱.

۶. «و قد قال ابن جرير: إنما عدل به م يوسف عن تعبیر الرؤيا إلى هذا، لأنه عرف أنها ضارة لأحدهما، فأحب أن يشغلها بغير ذلك لئلا يعاودوه فيها. فعاودوه فأعاد عليهم الموعظة، و في هذا الذي قاله نظر، لأنه قد وعدهما أولاً بتعبيرها، و لكن جعل سؤالهما له على وجه التعظيم و الاحترام و صلة و سببا إلى دعائهما إلى التوحيد و الإسلام، لما رأى في سجيتهما من قبول الخير و الإقبال عليه و الإنصاف إليه، و لهذا لما فرغ من دعوتهما شرع في تعبیر رؤيائهما من غير تکرار سؤال». تفسیر الطبری، پیشین.

۷. «و روى أن أهل السجن قالوا له: قد أحببناك حين رأيناك. فقال: لا تحبوني، فو الله ما أحبني أحد إلا دخل على من حبه بلاء، أحببتني عمتي فسببت إلى السرقة، و أحبني أبي فالقيت في الحب، و أحببتني امرأة العزيز فالقيت في السجن. ثم أقبل عليهم بالدعاء إلى الله سبحانه، فقال: ﴿يا صاحبي السجن أ أرباب متفرقون﴾ - أي متباينون من حجر و خشب لا تضر و لا تنفع - ﴿خير أم الله الواحد القهار﴾

۸- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم.<sup>۱</sup> ﴿تَبَاتُكُمَا ... مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

۹- کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می‌رسد.<sup>۲</sup> ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ﴾

### ک) سرکوب هوای نفس

۱- در کاخ سلطنتی می‌توان زندگی کرد و پاک، معصوم، عفیف، صادق و امین بود.<sup>۳</sup> ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۲- اخلاص و عفت و پاکی، ناپاکان را رسوا می‌کند.<sup>۴</sup> ﴿وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ﴾

۳- یوسف در زیبایی بی‌نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است.<sup>۵</sup> ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ... قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ﴾

۴- زیبایی، همیشه خوشبختی‌آور نیست، در دسر هم دارد.<sup>۶</sup> ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ ... لَيْسَ جُنَّتْهُ﴾ جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری

او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید.<sup>۱</sup> ﴿غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ﴾

---

الذی اِلَیْهِ الْحَشْرُ وَالنَّشْرُ، وَ بِيَدِهِ النِّعَمُ وَ الضَّرُّ، أ هُوَ خَيْرُ أُمَّ هَذِهِ الْأَصْنَامِ الَّتِي تَعْبُدُونَهَا «ذَلِكَ»- الذی بینت من توحید الله و عبادته و ترک عبادة غیره هو- «الدين القيم» اى المستقیم الذی لا عوج فیہ. «تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، پیشین، ص ۹۱.

۱. «هو قول ابن اَبی إسحاق ثم ذکر لهما یوسف علیه السلام ما یدل علی أنه عالم بتفسیر الرؤیا «قال لا یأتیکما طعامٌ تُرْزَقَانِهِ» فی منامکما «إِلَّا نَبَاتُکُمَا بِتَأْوِيلِهِ» فی الیقظة. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲. «معناه أنه لا یستحق هذه الرتبة الخطيرة إلا المؤمنون المخلصون و إني ترکت طریقة قوم لا یؤمنون فلذلك خصنی الله به ذه الکرامة «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» اى شریعة آبائی «إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» اى لا یبغی لنا و نحن معدن النبوة و أهل بیت الرسالة أن نبدین بغير التوحید «ذَلِكَ» اى التمسک بالتوحید و البراءة من الشرك. «همان.

۳. «فی العیون عن الرضا علیه السلام و قد سأله المأمون عن عصمة الأنبياء «لقد همت به و لو لا أن رأی برهان ربه لهم بها» كما همت به لكنه كان معصوما و المعصوم لا یهم بذنب و لا یأتیة. «تفسیر الصافی، پیشین، ص ۱۳.

۴. «عن اَبی عبد الله علیه السلام قال... فقالت امرأة العزیز «فذلک الذی لمتنی فیہ» اى فی حبه «و لقد راودته عن نفسه» اى دعوته «فاستعصم» اى امتنع. «تفسیر القمی، پیشین.

۵. «عن قتادة «و قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ» و حاشی لله اى صار یوسف فی حشا اى ناحیة مما قذف به اى لم یلابسه. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۴۸.

۶ «أخبرنا هبة الله بن دعویدار عن اَبی عبد الله الدورستی عن جعفر بن أحمد المریسی عن ابن بابویه عن جعفر بن علی عن اَبیه عن جده عبد الله بن المغيرة عن ذکره عن اَبی عبد الله علیه السلام قال استأذنت زلیخا علی یوسف فقیل لها إنا نخاف بقدم أن تقدمی علیه لما كان منك قالت أنا لا أخاف من یخاف الله فلما دخلت علیه قال لها یا زلیخا ما لی أراک قد تغیر لونک قالت الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا و جعل العبيد بطاعتهم ملوکا قال لها ما الذی دعاک إلی ما كان منك قالت حسن وجهک یا یوسف قال فکیف لو رأیت نبیا یقال له محمد ص یكون فی آخر الزمان یكون أحسن منی وجهها و أحسن منی خلقا و أسمح منی کفا قالت صدقت قال فکیف علمت

- ۵- زیبایی یوسف و شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل افراد تأثیر دارد. <sup>۲</sup> «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»
- ۶- انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند از شرّ هوای نفسبه خدا شکایت می‌برد. <sup>۳</sup> «لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»
- ۷- یوسف عليه السلام در حین درگیری با زلیخا، به فکر فلاح و رستگاری بود. <sup>۴</sup> «لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»
- ۸- پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. <sup>۵</sup> «لَيْسَ جُنَّةً»
- ۹- اصالت خانوادگی، هم چنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. <sup>۶</sup> «مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»

## ل) اعتراف به گناه

- ۱- زلیخا هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می‌بیند، علناً می‌گوید. <sup>۱</sup> «أَنَا رَاوِدَةٌ»

- 
- أني صدقت قالت لأنك حين ذكرته وقع حبه في قلبي فأوحى الله تعالى إلى يوسف أنها صدقت أني قد أحببتها لحبه ا محمدا ص فأمره الله تعالى أن يتزوجها. «قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي)، ص ۱۳۶.
۱. «و أخرج أبو الشيخ عن الحسن رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله قال اعطى يوسف و أمه ثلث حسن أهل الدنيا و أعطى الناس الثلثين.» الدر المنثور في تفسير المأثور، پیشین، ص ۱۲.
۲. «و أخرج أبو الشيخ عن اسحق بن عبد الله رضي الله عنه قال كان يوسف عليه السلام إذا سار في أزقة مصر تلالا و وجهه على الجدران كما يتلأل الماء و الشمس على الجدران.» همان، ص ۱۵.
۳. «عنه عن محمد بن بكر عن زكريا بن محمد بن مقل عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن آدم عليه السلام شكأ إلى ربه حديث النفس فقال أكثر من قول لا حول و لا قوة إلا بالله.» احمد بن محمد بن خالد برقي، المحاسن، ج ۱، ص ۴۱.
۴. «بن الحسين عليه السلام... فلما راهق يوسف راودته امرأة الملك عن نفسه، فقال لها: معاذ الله إنا من أهل بيت لا يزنون، فغلقت الأبواب عليها و عليه - و قالت لا تخف و ألفت نفسها عليه - فأفلت ۴ هاربا إلى الباب - ففتحه و ألحقته فجدبت قميصه من خلفه، فأخرجته منه و أفلت يوسف منها في ثيابه ...» تفسير العياشي، ج ۲، ص ۱۷۲.
۵. «حدثني مالك عن أبي عبدالرحمن عن حفص بن عاصم عن أبي سعيد الخدري أو عن أبي هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله سبعة يظلمهم الله عزوجل في ظله يوم لا ظل إلا ظله إمام عادل و شاب نشأ في عبادة الله عز و جل و رجل قلبه متعلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يعود إليه و رجلان كانا في طاعة الله عز و جل فاجتمعا على ذلك و تفرقا و رجل ذكر الله عز و جل خاليا ففاضت عيناه من خشية الله عز و جل و رجل دعتة امرأة ذات حسب و جمال فقال إني أخاف الله عز و جل و رجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما يتصدق بيمينه. خص الشاب بذلك لكونه مظنة غلبة الشهوة و القوة الباعثة على متابعة الهوى، و ملازمة العبادة مع ذلك أشق و أدل على غلبة التقوى.» الخصال، پیشین، ص ۳۴۳.
۶. «الإمام الصادق عليه السلام إن الله - تبارك و تعالى - أعطى محمدا شرائع نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام: التوحيد و الاخلاص و خلع الأنداد و الفطرة الحنيفة السمحة و لا رهبانية و لا سياحة، أحل فيها الطيبات و حرم فيها الخبائث، و وضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم ...» الكافي، ج ۸، ص ۳۸۶.

- ۲- دیگران را ملامت نکنید که خود گرفتار می‌شوید. <sup>۲</sup> ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾
- ۳- از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله‌ی آنان خطرناک است. <sup>۳</sup> ﴿إِنَّ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ﴾
- ۴- دفاع از بی‌گناه واجب است و سکوت همه جا زیبا نیست، <sup>۴</sup> بلکه کمک به روشن شدن حقیقت کاری پسندیده است. <sup>۵</sup> ﴿وَشَهَدَ شَاهِدٌ﴾
- ۵- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا کرد. <sup>۶</sup> ﴿أَعْرِضْ عَنْ هَذَا﴾
- ۶- گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می‌دهد. <sup>۷</sup> ﴿فَاسْتَعِصِمَ﴾
- ۷- دروغگو رسوا می‌شود. <sup>۸</sup> ﴿لَقَدْ رَاوَدْتُهُ﴾
- ۸- کاخ‌نشینی معمولاً با بی‌پروایی و پررویی همراه است. <sup>۹</sup> ﴿مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ﴾
- ۹- در شهادت و داوری، مراعات حَسَب، نَسَب، موقعیت و خویشاوندی متهم، جایز نیست. <sup>۱۰</sup> ﴿شَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾

۱. الکافی، پیشین.
۲. «قال مقاتل عن أبي عثمان النهدي عن سلمان الفارسي قال: ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ﴾ أي بغيبتهن إياها، و احتيالهن في ذمها». الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۷۴.
۳. «قال رسول الله ﷺ إن كيد النساء أعظم من كيد الشيطان لأن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾». همان، ص ۱۷۳.
۴. «عن أبي جعفر عليه السلام قال فقال يوسف عليه السلام ﴿عَلَّاهِي﴾ راودتنی» فاسأل هذا الصبي فأنطق الله الصبي بفصل القضاء فقال أيها الملك انظر إلى قميص يوسف فإن كان مقدودا من قدامه فهو الذي راودها و إن كان مقدودا من خلفه فهي التي راودته فأفزع الملك ذلك و دعا بالقميص و نظر إليه فرأه مقدودا. «تفسير العياشي، پیشین، ص ۱۷۴
۵. «قولوا الحق تغنموا و استکتوا عن الباطل تسلموا.» عيون الحكم و المواعظ (للبيهقي)، ص ۳۷۲.
۶. علل الشرايع، پیشین، ص ۴۹.
۷. «عن أبي عبدالله عليه السلام قال... فقالت امرأة العزيز ﴿فذلكن الذي لمتنني فيه﴾ أي في حبه ﴿و لقد راودته عن نفسه﴾ أي دعوته ﴿فاستعصم﴾ أي امتنع.» تفسير القمي، پیشین.
۸. «و قيل المحبة إيثار المحبوب على النفس كامرأة العزيز لما أفرط به ا الحب قالت ﴿أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقين﴾ و في الابتداء قالت ﴿ما جزاء من أراد بأهلك سوءا إلا أن يسجن﴾ فوركت الذنب في الابتداء عليه و نادى في الانتهاه على نفسها بالخيانة.» شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۱، ص ۸۰.
۹. همان.
۱۰. «قول النبي ﷺ: قولوا الحق و لو على أنفسكم أو الوالدين و الأقربین.» بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۰، ص ۴۱۴.

## ۴,۳. آموزه های اجتماعی

### الف) مکروهیله های شیطانی در جامعه

۱- حسد بزرگترین وسیله برای صید شیطان است که مردم را با آن صید می‌کند.<sup>۱</sup> حسد بدترین خصلت و زشت‌ترین

خوی شیطان است.<sup>۲</sup> ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

۲- وسوسه‌های شیطان برقرار و پایرجا نمی‌شود، مگر آن‌که انسان از ذکر پروردگار متعال اعراض، فرمان‌ها و

دستورهای الهی را خوار و بر نواهی و مناهی او تکیه زده و از علم و آگاهی و احاطه خداوند متعال غفلت بورزد.<sup>۳</sup> ﴿إِنَّ

الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

۳- وسوسه، کید و مکر شیطان برای ارتکاب گناه همانند خون می‌تواند در رگ‌ها در تمام بدن جریان داشته

باشد.<sup>۴</sup> ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

۴- اشخاص فریبنده برای جلب رضایت شما هر آن‌چه را که موجب سوء ظن به آن‌ها می‌شود از بین می‌برند.<sup>۵</sup> ﴿وَإِنَّا

لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

### ب) مانور قدرت علمی برای تأثیر گذاری بیشتر

۱- از فرصت‌ها بهترین استفاده را بکنید.<sup>۶</sup> ﴿نَبَأْتُكُمَا بَتَأْوِيلِهِ﴾

۱. «الحسد مقنصة ابليس الكبرى.» شرح آقا جمال خوانساری، بر عرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲. «ایاک و الحسد فانه شر شیمه و اقیح سجیه و خلیقه ابلیس.» همان، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. «قال الصادق عليه السلام لا يتمكن الشيطان بالوسوسة من العبد الا و قد أعرض عن ذكر الله و استهان بأمره و سكن الى نهيه و نسی اطلاعہ علی سره. و الوسوسة ما تكون من خارج القلب باشارة معرفة العقل و مجاورة الطبع، و أما اذا تمكن فی القلب فذلك غی و ضلالة و كفر، و الله عز و جل دعا عباده بلطف دعوته و عرفهم عداوة ابليس، فقال عز من قائل: ان الشيطان لكم عدو مبين، و قال تعالى: ﴿ان الشيطان

لكم عدو فاتخذوه عدوا﴾. منسوب به جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۱۶۲.

۴. «كلمة رسول الله صلى الله عليه وآله ان الشيطان لیجری من ابن آدم مجرى الدم.» شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۹.

۵. «عن علی بن الحسین عليه السلام... فدفعه إلیهم و هو لذلك کاره متوقع للبلوی...» علل الشرائع، پیشین.

۶. «قال لا یأتیکما طعام ترزقانه إلا نبأ تکما بتأویلہ قبل أن یأتیکما» أراد أن یدعوهمآ إلى التوحید و یرشدهما الطريق القویم قبل أن یسعف إلى ما سألآ منه کما هو طريقة الأنبیاء و الأوصیاء عليهم السلام فی الهدایة و الإرشاد فقدم ما یكون معجزة له من الاخبار بالغیب لیدلهمآ



۲- گاه برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند.<sup>۱</sup> «قال ...

نَبَأْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»

۳- می‌خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.<sup>۲</sup> «قال لا يأتيكما طعام ترزقانه إلا نبأتكما

بتأويله»

۴- برقراری ارتباط اولین قدم در جذب و تبلیغ بود.<sup>۳</sup> «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۵- از مکان‌ها و زمان‌های حساس برای تبلیغ استفاده کنید.<sup>۴</sup> «يا صاحِبِي السَّجْنُ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ»

۶- برای بیدار ساختن فطرت افراد، از چاشنی محبت و احسان استفاده کنید.<sup>۵</sup> «يا صاحِبِي»

---

علی صدقه فی الدعوة و التعبير «ذلکما» اى ذلک التأویل «مما علمنی ربی» بالإلهام و الوحی و لیس من قبیل التکهن و التنجیم «انی

ترکت ملة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون». «تفسیر الصافی، پیشین، ص ۲۳.

۱. «عن السدی و ابن إسحاق یل إنه إنما قدم هذا ليعلم ما خصه الله تعالى به من النبوة و ليقبلا عنه فقال لا يأتيكما طعام من منزلکما

إلا أخبرتکما بصفة ذلک الطعام و کیفیتہ قبل أن يأتيكما کما قال عيسى بن مريم عليه السلام «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»

«مجمع البيان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۵۷.

۲. الصافی، پیشین.

۳. «و أخرج ابن جرير و أبو الشيخ عن قتادة رضی الله عنه قال فی قوله «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» لما انتهى يوسف عليه السلام إلى السجن وجد

فيه قوما قد انقطع رجاؤهم و اشتد بلاؤهم و طال حزنهم فجعل یقول ایشروا اصبروا توجروا ان لهذا اجرا ان لهذا ثوابا فقالوا یا فتی بارک

الله فيک ما احسن وجهک و احسن خلقک و احسن خلقک لقد بورک لنا فی جوارک انا کنا فی غیر هذا منذ حبسنا لما تخبرنا من الأجر و

الکفارة و الطهارة فمن أنت یا فتی قال انا يوسف ابن صفی الله یعقوب ابن ذبیح الله اسحق ابن خلیل الله ابراهیم عليهم الصلاة و السلام

و كانت علیه محبة و قال له عامل السجن یا فتی و الله لو استطعت لخلیت سبیلک و لکن سأحسن جوارک و أحسن آثارک فکن فی ای

بیوت السجن شئت... «تفسیر القرآن العظیم (ابن أبی حاتم)، ج ۷، ص ۲۱۴۵.

۴. «و روى أن أهل السجن قالوا له: قد أحببناک حين رأیناک. فقال: لا تحبونى، فو الله ما أحببى أحد إلا دخل على من حبه بلاء، أحببتى

عمتى فنسبت إلى السرقة، و أحببى أبى فالقيت فى الجب، و أحببتى امرأة العزيز فالقيت فى السجن. ثم أقبل عليهم بالدعاء إلى الله

سبحانه، فقال: «يا صاحِبِي السجن أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» اى متباينون من حجر و خشب لا تضر و لا تنفع «خير أم الله الواحد القهار» الذى

إليه الحشر و النشر، و بيده النفع و الضر، أ هو خير أم هذه الأصنام التى تعبدونها «ذلک» الذى بينت من توحيد الله و عبادته و ترك عبادة

غيره هو «الدين القيم» اى المستقيم الذى لا عوج فيه. «تسليمة المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)، پیشین، ص ۹۱.

۵. «و قيل لا يعلمون صحة ما أقوله لعدولهم عن النظر و الاستدلال ثم عبر رؤياهما فقال «يا صاحِبِي السَّجْنُ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْتَقِي رَبَّهُ

خَمْرًا» بدأ بما هو الأهم و هو الدعاء إلى توحيد الله و عبادته و إظهار معجزته ثم بتعبير رؤيا الساقى. «مجمع البيان فى تفسیر القرآن،

پیشین، ص ۳۵۹.

## ج) امر به معروف و نهی از منکر

- ۱- ترس از اکثریت، باعث نشود حرف حق را نزنید. <sup>۱</sup> «قال قائل.. لا تقتلوا»
- ۲- در کنار راه‌های منفی، راه مثبت را نیز نشان دهید. <sup>۲</sup> «تَرَكَتُ مِلَّةً ... وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةً»
- ۳- رسیدن به حق، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. <sup>۳</sup> «تَرَكَتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةً»
- ۴- در کنار نهی از منکر، و امر به معروف جایگزین مناسبی را برای حل مشکل ارائه کنید. <sup>۴</sup> «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ»
- ۵- پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. <sup>۵</sup> «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ»

## د) رسیدگی به امور حقوقی و قضایی در جامعه

- ۱- برای اثبات بی گناهی و پاکی خود و رساندن شکوای خود به گوش مسئولین از هر طریق سالم بهره ببرید. <sup>۶</sup> «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»

---

۱. «عن أبي جعفر عليه السلام... فقال لاوى لا يجوز قتله- و لكن نغيبه عن ابينا و نخلو نحن به. « تفسير القمي، پیشین.

۲. «السيدة فاطمة عليها السلام... ففرض الله الايمان تطهيرا من الشرك، و الصلاة تنزيها لكم من الكبر.» علی بن عیسیٰ اربلی، كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۸۳.

۳. «الامام علی عليه السلام اما بعد! فان الله تعالى بعث محمدا صلى الله عليه و آله بالحق، ليخرج عباده من عبادة عباده إلى عبادته، و من عهد عباده إلى عهد، و من طاعة عباده إلى طاعته، و من ولاية عباده إلى ولايته.» الكافي، ج ۸، ص ۳۸۶.

۴. «قال علی بن ابراهيم فحدثني أبي عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام... فقال لاوى لا يجوز قتله... ألقوه في هذا الجب... ولكن نغيبه عن ابينا و نخلو نحن به...» همان.

۵. «و روى أن أهل السجن قالوا له: قد أحببناك حين رأيناك. فقال: لا تحبونني، فو الله ما أحبني أحد إلا دخل على من حبه بلاء، أحببني عمتي فسببت إلى السرقة، و أحبني أبي فالقيت في الجب، و أحببني امرأة العزيز فالقيت في السجن. ثم أقبل عليهم بالدعاء إلى الله سبحانه، فقال: «يا صاحبي السجن أرباب متفرقون» أي متباينون من حجر و خشب لا تضر و لا تنفع «خير أم الله الواحد القهار» الذي إليه الحشر و النشر، و بيده النفع و الضر، أ هو خير أم هذه الأصنام التي تعبدونها «ذلك»- الذي بينت من توحيد الله و عبادته و ترك عبادة غيره هو- «الدين القيم» أي المستقيم الذي لا عوج فيه.» تسلية المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)، ج ۱، ص ۹۱.

۶ «و أخرج ابن جرير عن ابراهيم التيمي رضى الله عنه قال لما انتهى به إلى باب السجن قال له أوصني بحاجتك قال حاجتي ان تذكرني عند ربك ينوي الرب الذي ملك يوسف عليه السلام.» الدر المنثور في تفسير المأثور، پیشین.

۲- انبیاء نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حل می‌کنند و این با توحید و توکل منافاتی ندارد.<sup>۱</sup> ﴿ذُكِرْنِي عِنْدَ

رَبِّكَ﴾

## ه) وجود مسائل ضد اخلاقی جامعه

۱- جهل تنها بی‌سواد نیست، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خدا، جهل محض است.<sup>۲</sup> ﴿اَكُنْ مِنْ

الْجَاهِلِينَ﴾

۲- عشق گناه آلود، و رابطه‌های نامشروع سبب رسوایی می‌شود.<sup>۳</sup> ﴿لَقَدْ رَاودَتْهُ﴾

۳- توجه به بعضی گفتارهای گناه‌آلود، کاری جاهلانه است.<sup>۴</sup> ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

۴- نابکاران به دنبال هدف خویش هستند و به هر کاری متوسل می‌شوند.<sup>۵</sup> ﴿وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ﴾

۵- برخی از مرفهین، نسبت به مسائل ناموسی و غیرتی تساهل می‌کنند.<sup>۶</sup> ﴿وَأَسْتَغْفِرِي لَذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتَ مِنْ

الْخَاطِئِينَ﴾

---

۱. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، پیشین.

۲. «و قیل إنهن قنن له أطع مولاتک و اقض حاجتها فإنها المظلومة.» مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۶.

۳. و قیل المحبة إیثار المحبوب علی النفس کامرأة العزیز لما أفرط به الحب قالت ﴿أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقین﴾ و فی الابتداء قالت ما جزاء من أراد بأهلک سوءا إلا أن یسجن فورکت الذنب فی الابتداء علیه و نادت فی الانتهاه علی نفسها بالخيانة.» شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۱۱، ص ۸۰.

۴. «و قیل إنهن قنن له أطع مولاتک و اقض حاجتها فإنها المظلومة.» مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۴۶.

۵. «و فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام... قال : فلما عصاها فلم تزل ملحة بزوجه حتى حبسه...» تفسیر القمی، پیشین، ص ۳۴۴؛ من بعد ما رأوا الشواهد الدالة علی براءة یوسف علیه السلام ﴿لیسجننه حتی حین﴾ قیل: الی سبع سنین و قیل: الی وقت یتسع حدیث المرأة معه و ینقطع فیہ عن الناس خبره و ذلك لأنها خدعت زوجها و حملته علی سجنه زمانا حتی تبصر ما یشبه منه أو یحسب الناس أنه المجرم.» تفسیر الصافی، پیشین، ص ۱۹.

۶. «و قیل المحبة إیثار المحبوب علی النفس کامرأة العزیز لما أفرط به الحب قالت ﴿أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقین﴾ و فی الابتداء قالت ما جزاء من أراد بأهلک سوءا إلا أن یسجن فورکت الذنب فی الابتداء علیه و نادت فی الانتهاه علی نفسها بالخيانة.» شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، پیشین.

۸- بعضی از افراد عاشق نیستند، هوس‌بازند چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوقش کند، نه او را متهم نموده و به زندان افکند.<sup>۱</sup> ﴿أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا﴾

۷- گاهی از موارد، زن‌ها مزاحم مردان هستند.<sup>۲</sup> ﴿رَاوَدْتُهُ﴾

۸- در طول تاریخ زشتی زنا و رابطه‌های نامشروع، مورد نکوهش اقوام مختلف بوده است.<sup>۳</sup> ﴿غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ﴾

۹- عشق غلام، پرده‌ی دل زلیخا را پاره کرد و تا سویدای قلبش نفوذ کرد.<sup>۴</sup> ﴿شَغَفَهَا﴾

۱۰- انجام گناه (زنا) با کرامت انسانی ناسازگار است و پیامدهای ناگواری در پی دارد.<sup>۵</sup> ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾

۱۱- با اعراض از ذکر خدا نوبت به وسوسه‌های شیطان میرسد که نهایتش رسوایی است.<sup>۶</sup> ﴿غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ﴾

## (و) مشکلات بیماری‌های روحی روانی در جامعه

۱- عشق وقتی یک طرفه باشد، روح و روان عاشق را بیمار می‌کند.<sup>۷</sup> ﴿شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

---

۱. «قیل إن الغرض من الحبس أن يظهر للناس أن الذنب كان له لأنه إنما يحبس المجرم.» مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲. عن الحسين عليه السلام فلما راهق يوسف راودته امرأة الملك عن نفسه، فقال لها: معاذ الله إنا من أهل بيت لا يزنون، فغلقت الأبواب عليها و قالت لا تخف و ألفت نفسها عليه - فأفلت هاربا إلى الباب - ففتحه و ألحقته فجدبت قميصه من خلفه، فأخرجته منه و أفلت يوسف منها في ثيابه... تفسیر العیاشی، پیشین .

۳. «و عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: كان فيما أوحى الله تعالى إلى موسى بن عمران يا موسى انه بنى إسرائيل عن الزناء فإنه من زنى زنى به أو بالعقب من بعده يا موسى عف يعف أهلک يا موسى إن أردت أن یكثر خیر بیتک فیاک و الزناء یا موسى بن عمران کما تدین تدان.» ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۴۹.

۴. «حدثنا علی بن الحسین، ثنا محمد بن عیسی، ثنا سلمة، عن ابن إسحاق: و شاع الحدیث فی القرية، و تحدث النساء بأمره و أمرها و قلن: امرأت العزیز تراوڈ فتاها، عن نفسه ای: عبدها.» تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، پیشین، ص ۲۱۳۳.

۵. «و روی أن الزنا یسود الوجه و یورث الفقر و یتتر العمر و یقطع الرزق و یذهب بالبه اء و یقرب السخط و صاحبه مخذول مشؤوم.» الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام ص ۲۷۵- ۴۴.

۶. «قال الصادق عليه السلام لا یتمكن الشیطان بالوسوسة من العبد إلا و قد أعرض عن ذکر الله تعالى و استهان بأمره و سكن إلى نهیه و نسی اطلاعہ علی سره فالوسوسة ما تكون من خارج القلب بإشارة معرفة العقل و مجاورة الطبع و أما إذا تمکن فی القلب فذلک غی و ضلالة و کفر و الله عز و جل دعا عباده بلطف دعوتہ و عرفهم عداوة إبلیس فقال تعالى إن الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا فکن معه کالغریب مع کلب الراعی یفرع إلى صاحبه فی صرفه عنه کذلک إذا أتاک الشیطان موسوسا.» مصباح الشریعة، ص ۷۹.

۷. «حدثنا أبو سعید الأشج، ثنا إسماعیل بن علیہ، عن أبی رجاء، عن الحسن ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾ قال: قد بطنها حبا، قال أهل المدينة یقولون: بطنها حبا.» تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، پیشین، ص ۲۱۳۱.

۲- زلیخا او را معشوق خود می‌داند. <sup>۱</sup> «شَغَفَهَا حُبًّا»

۳- فرجام برخی از عشق‌ها چیزی جز هلاکت نیست. <sup>۲</sup> «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا»

۴- عشق یوسف علیه السلام پرده‌ی دل او را شکافته و دیگر متوجه فعل زشت خود نیست. <sup>۳</sup> «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا»

۵- گاهی عشق هوس‌آلود، عاشق را قاتل می‌کند. <sup>۴</sup> «أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابُ أَلِيمٍ»

۶- عشقی که پایانش فقط گناه است قدرت تفکر و تعقل در عواقب ناخوشایند آن را از شخص می‌گیرد. <sup>۵</sup> «شَغَفَهَا حُبًّا»

### ز) طرح مسائل فقهی در جامعه

۱- محیط بسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. <sup>۶</sup> «عَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» حضور زن و مرد نامحرم تنها

در مکان یا منزل در بسته از عوامل فتنه‌ی شیطان در شروع گناه است. <sup>۷</sup> «وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا»

۲- در جهت توجیح گناه خود گفتند: بیاید غسل کنیم و نماز را به جماعت برگزار نماییم و از خداوند بخواهیم رازمان

فاش نگردد. <sup>۸</sup> «وَ جَاؤُاْ بِأَهْمُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ»

---

۱. «و أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن الشعبي رضي الله عنه في قوله ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾ قال الشغوف المحب و المشغوف المحبوب.» الدر المنثور في تفسير المأثور، پیشین.

۲. «حدثنا أبو زرعة، ثنا منجاب، أنا بشر بن عمارة، عن أبي روق، عن الضحاک، عن ابن عباس في قوله: ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾ حب يوسف، قال: الشغف الحب القاتل و الشغف حب دون ذلك و الشغاف شغاف القلب حجاب القلب.» همان، ج ۴، ص ۱۴.

۳. حدثنا علي بن الحسين، ثنا أحمد بن صالح قال سفیان في قول الله: ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾ قال: الشغاف جلدة رقيقة تكون على القلب بيضاء، حبه خرق ذلك الجلد، حتى وصل إلى القلب» تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، پیشین، ص ۲۱۳۲.

۴. «قيل كان الحبس قريبا منها فأرادت أن يكون بقربه ا حتى إذا أشرفت عليه رآته.» مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۴۴.

۵. و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله ﴿قد شغفها حبا﴾ يقول قد حجبها حبه عن الناس - فلا تعقل غيره و الحجاب هو الشغاف - و الشغاف هو حجاب القلب.» تفسير القمي، پیشین.

۶. همان.

۷. «عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «من زنى خرج من الإيمان، و من شرب الخمر خرج من الإيمان، و من أفطر يوما من شهر رمضان متعمدا خرج من الإيمان.» الكافي (ط - دارالحديث) ج ۳، ص ۶۸۶-۱۱۲.

۸. «عن أبي جعفر عليه السلام... قال لهم لاوى يا قوم ألسنا بنى يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق نبى الله بن إبراهيم خليل الله أفتظنون أن الله يكتم هذا الخبر عن أنبيائه-۸ فقالوا و ما الجيلة قال تقوم و تغتسل و نصلى جماعة و نتضرع إلى الله تبارك و تعالى أن يكتم ذلك عن أيينا فإنه جواد كريم فقاموا و اغتسلوا و كان في سنة إبراهيم و إسحاق و يعقوب أنهم لا يصلون جماعة حتى يبلغوا أحد عشر رجلا فيكون

## ۴،۴. آموزه های سیاسی

### الف) دفع ضرر احتمالی

۱- سیاست کلی آن است که در دفع خطر فساد، باید به کمترین ضرر آن هم اندیشید.<sup>۱</sup> ﴿لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي

غِيَابٍ﴾

۲- نظر اکثریت صاحبان قدرت، معیار شناخت صحیح نیست.<sup>۲</sup> ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾

۳- وقتی نمی‌توانید جلو گناه را به کلی بگیرید در حد توان از مضرات آن بکاهید.<sup>۳</sup> ﴿لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابٍ

الْجُبِّ﴾

۴- خائن ترسو است و دروغگو از افشا شدن خیانت خود می‌ترسد.<sup>۴</sup> ﴿لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾

۵- محو همه‌ی آثار جرم و گناه موجود در صحنه‌ی جنایت، شیوه‌ی سیاستمداران گناه‌کاران است.<sup>۵</sup> ﴿وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً﴾

۶- باید به دنبال اثر جرم گشت؛ زیرا مجرمین در صحنه‌ی جرم از خود اثری باقی می‌گذارد.<sup>۶</sup> ﴿قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ﴾

۷- عدم انجام صحیح مسئولیت، آبرو و حیثیت شما را در معرض خطر قرار خواهد داد.<sup>۷</sup> ﴿نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾

---

واحد منهم إمام عشرة يصلون خلفه ۸ فقالوا كيف نضع و ليس لنا إمام فقال لاوى نجعل الله إمامنا فصلوا و بكوا و تضرعوا و قالوا يا رب

اكنم علينا هذا ثم جاءوا إلى أبيهم ﴿عشاء يبكون﴾. «تفسير القمي، پیشین.

۱. «عن أبي جعفر عليه السلام... فقال لاوى لا يجوز قتله...» همان.

۲. «لا تمسك عن إظهار الحق إذا وجدت له أهلا و من قال بالحق صدق.» تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۰.

۳. «عن أبي جعفر عليه السلام... فقال لاوى لا يجوز قتله - و لكن نغيبه عن أينا و نخلو نحن به .. فأذنوه من رأس الجب - فقالوا له انزع قميصك فبكي - و قال يا إخوتي لا تجردوني، فسل واحد منهم عليه السكين - و قال لئن لم تنزعه لأقتلنك فنزعه فألقوه في اليم و تنحوا عنه...» تفسير القمي، پیشین.

۴. همان.

۵. «و في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام فقالت السيارة ليوسف ما تقول قال نعم أنا عبدهم، فقالت السيارة أ فتبعونه منا قالوا نعم فباعوه منهم على أن يحملوه إلى مصر...» تفسير القمي، همان روایت.

۶ «حدثنا أبو سعيد الأشج، ثنا عبدة بن سليمان، عن أبي سعد البقال، عن عكرمة، عن ابن عباس ﴿وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا﴾ قال: صبي في المهد - و روى، عن الحسن و سعيد بن جبیر و الضحاک نحو ذلك.» تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، پیشین.

۸- مجرمین همیشه برای تبرئه و اثبات دروغین بی گناهی خود، به دیگران اتهام می‌بندد.<sup>۲</sup> ﴿أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا﴾  
۹- سیاست کلی، جلب اعتماد مردم بود، زیرا مردم اگر به کسی اطمینان پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می‌گذارند.<sup>۳</sup> ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

## ب) جلوگیری از رسوایی

۱- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی کردن یوسف علیه السلام بود.<sup>۴</sup> ﴿لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينَ﴾

۲- در نظام‌های طاغوتی آن که معصوم‌تر است، مظلوم‌تر است.<sup>۵</sup> ﴿لَيْسَ جُنَّتُهُ﴾

۳- همه‌ی نقشه‌ها و توطئه‌های شیطان‌ی که نیاز به برنامه ریزی دقیق و بدون عیب و نقص دارند را بسیار عالی و محرمانه طراحی می‌کنند.<sup>۶</sup> ﴿قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذَّيْبُ... إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾

۴- یک زن عاشق شد و مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را چاره‌اندیشی کنند.<sup>۷</sup> ﴿بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتُهُ﴾

---

۱. «عن علی بن الحسین علیه السلام...فانتزعه حذرا علیه من أن تكون البلوی من الله عز و جل علی یعقوب فی یوسف خاصة لموقعه من قلبه و حبه له قال فغلبت قدرة الله و قضاؤه و نافذ أمره فی یعقوب و یوسف و إخوته فلم یقدر یعقوب علی دفع البلاء عن نفسه و لا عن یوسف و ولده فدفعه إلیهم و هو لذلك کاره...» *علل الشرائع*. پیشین.

۲. «قال علی بن الحسین علیه السلام قال فهم الملك بیوسف ليعذبه فقال له یوسف و إله یعقوب ما أردت بأهلك سوء بل *«هی راودتنی عن نفسی»* فسل هذا الصبی أینا راود صاحبه عن نفسه قال و كان عندها من أهلها صبی زائر لها فأنطق الله الصبی لفصل القضاء فقال أیها الملك انظر إلی قمیص یوسف فإن كان مقدودا من قدامه فهو الذی راودها و إن كان مقدودا من خلفه فهي التي راودته فلما سمع الملك كلام الصبی و ما اقتص أفزعه ذلك فزعا شديدا فجیء بالقمیص فنظر إلیه فلما رأوه مقدودا من خلفه قال لها *«إنه من کیدکن»*. همان، ص ۴۸.

۳. «عن قتادة: كان فی السجن ناس قد انقطع رجاؤهم و طال حزنهم، فجعل یقول: اصبروا و ابشروا تؤجروا إن لهذا لأجرا فقالوا: بارک الله علیک، ما أحسن وجهک، و ما أحسن خلقک! لقد بورک لنا فی جوارک فمن أنت یا فتی؟ قال یوسف: ابن صفی الله یعقوب، ابن ذبیح الله إسحاق ابن خلیل الله ابراهیم. فقال له عامل السجن: لو استطعت خلیت سیبک.» *تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)*، ج ۴، ص ۳۳۱.

۴. «ذکر السدی أنهم إنما سجنوه لئلا یشبع ما كان منها فی حقه، و یرأ عرضه فیفضحها.» *تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)*، پیشین.

۵. همان

۶. *علل الشرائع*، پیشین.

۵- اخبار خانواده‌های بزرگان نظام، سریع شایع می‌گردد، پس مراقب رفتارهای خود باشید.<sup>۲</sup> ﴿قَالَ نِسْوَةٌ لِّلْمُرَاتِ الْعَزِيزِ﴾

### ج) توطئه برای اجرای اهداف خویش

۱- وقتی دشمنان پیشرفت علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور را ببینند، از روی حسادت، به انواع

توطئه‌ها بر علیه دولت و مردم آن اقدام می‌کنند.<sup>۳</sup> ﴿فَيَكِيدُوا﴾ ولی مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و

افشا است.<sup>۴</sup> ﴿فَلَمَّا رَأَى ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾

۲- اعلام کیفر، برای بی‌گناه نشانه‌ی قدرت، قدرتمندان است.<sup>۵</sup> ﴿يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

۳- نسبت به همه امور باید آینده نگر بود.<sup>۶</sup> ﴿كِرْمِي مَثْوَاهُ﴾

۴- چه بسا برای رسیدن به مقصود و هدف از قبل تعیین شده بی‌گناهی به ناحق به بند کشیده می‌شود.<sup>۷</sup> ﴿إِلَّا أَنْ

يُسْجَنَ﴾

---

۱. «و فی روایة اَبی الجارود عن اَبی جعفر علیه السلام فی قوله ﴿ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآيات - ليسجننه حتى حين﴾ فالآيات شهادة الصبي و القميص المخرق من دبر- و استباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إياه على الباب - فلما عصاها فلم تزل ملحمة بزوجه حتى حسبه ﴿و دخل معه السجن فتيان﴾ يقول عبدان للملك أحدهما خباز- و الآخر صاحب الشراب - و الذي كذب و لم ير المنام هو الخباز.» تفسیر القمی پیشین.

۲. «عن اَبی جعفر علیه السلام قال: ... و قال ليوسف اكنتم هذا فلما شاع أمر امرأة العزيز و النسوة اللاتي قطعن أيديهن سجن يوسف علیه السلام ...» تفسیر العیاشی، پیشین.

۳. «الحسد داب السفل و اعداء الدول.» شرح آقا جمال خوانساری، بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴. «قیس بن الربیع عن جابر الجعفی عن تمیم بن حزام الأسدی... و صبت امرأة بیاض البیض علی فراش ضررتها و قالت قد بات عندها رجل و فتش ثیابه ا فأصاب ذلك البیاض و قص علی عمر فهم أن يعاقبه ا فقال أمير المؤمنین اثنونی بماء حار قد أغلی غلیانا شديدا فلما أتى به أمرهم فصبوا علی الموضوع فانسوی ذلك البیاض فرمی به إليها و قال إنه من کیدکن إن کیدکن عظیم أمسک علیک زوجک فانها حيلة تلك التي قذفتها فضر به ا الحد...» مناقب آل اَبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، پیشین.

۵. «الكلبي و قيل إلى وقت ينسى حديث المرأة معه و ينقطع فيه عن الناس خبره.» مجمع البيان فی تفسیر القرآن، پیشین، ص ۳۴۵.

۶. «أبی الجارود عن اَبی جعفر علیه السلام ... و لم یکن له ولد فأكرموه و ربوه.» تفسیر القمی، پیشین.

۷. «قال السدی و ذلك أن المرأة قالت لزوجهها إن هذا العبد قد فضحني فی الناس من حيث إنه يخبرهم أني راودته عن نفسه و لست أطيق أن أعتذر بعذري فأما أن تأذن لي فأخرج و أعتذر و إما أن تحبسه كما حبستني فحبسه بعد علمه ببراءته.» مجمع البيان فی تفسیر القرآن، پیشین.



۵- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می‌پذیرند و می‌خواهند دیگران را قربانی کنند.<sup>۱</sup>

﴿لَيْسَ جُنَّةً﴾

#### د) بر ملا شدن توطئه‌ها

۱- رسوایی، نهایت رفتار با انسان‌های عاقل است.<sup>۲</sup> ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا﴾

۲- اتفاق نظر و اجماع گروهی از کشورها بر علیه ایران، نشانه‌ی حقانیت آن‌ها نیست.<sup>۳</sup> ﴿اجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ

الْجُبِّ﴾

۳- پس از ارزیابی منافع خود، مرحله‌ی اتخاذ تصمیم‌های مهم و بزرگ می‌رسد.<sup>۴</sup> ﴿عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾

#### ه) اهداف سیاستمداران فاسد

۱- در جامعه‌های آلوده، هوس رانان آزاد، و تقوایب‌شگان در زنداندند.<sup>۵</sup> ﴿لَيْسَ جُنَّةً﴾

---

۱. «و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ﴾ و الآيات شهادة الصبي و القميص المخروق من دبر و استباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إياه على الباب، فلما عصاها لم تزل مولعة بزوجها حتى حبسه.» تفسير الصافي، پیشین.

۲. «الامام علی علیه السلام... و لو فكروا فی عظیم القدرة، و جسیم النعمة، و لرجعوا الى الطريق، و خافوا عذاب الحریق. و لكن القلوب علیة، و البصائر مدخولة.» الحياة، پیشین.

۳. «الامام علی علیه السلام... فلو رخص الله فی الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه و أوليائه و لكنه سبحانه كره اليهم التكابر... فان الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين فی أنفسهم، بأوليائه المستضعفين فی أعينهم.» همان، ج ۲ ص ۷۰.

۴. «و قال الذي اشتراه من مصر» قيل هو العزيز الذي كان على خزائن مصر و كان اسمه قطفير أو اظفير و كان الملك يومئذ ريان بن الوليد العمليقي و قد أمن بيوسف و مات في حيوته «لامرأته» و كان اسمها زليخا كما يأتي. عن الهادي علیه السلام «أكرمي مثواه» اجعلی مقامه عندنا كريما أي حسنا و المعنى أحسنی تعهده «عسى أن ينفعنا» فی ضياعنا و أموالنا و نستظهر به فی مصالحنا «أو نتخذة ولدا» تتبناه و ذلك لما تفرس منه الرشد.» تفسير الصافي، همان، ص ۸۲.

۵. «قال أبو عبد الله علیه السلام: ما أمسى يوسف علیه السلام في ذلك البيت حتى بعثت إليه كل امرأة رآته تدعوه إلى نفسها فضجر يوسف علیه السلام في ذلك البيت فقال «رب السجن أحب إلى مما يدعونني إليه و إلا تصرف عني كيدهن أصب إليهن و أكن من الجاهلين فاستجاب له ربه فصرف عنه كيدهن» أي حيلتهن «أصب إليهن» أي أميل إليهن و أمرت امرأة العزيز بحسه فحبس في السجن.» بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۲- معبودهای غیر واقعی، ساخته پرداخته‌ی ذهن مشرکان را با اهداف تعیین شده رواج می‌دهند.<sup>۱</sup> «ما تَعْبُدُونَ ... إِلَّا

أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ»

## ۴,۵. آموزه های اقتصادی

### الف) مشارکت

۱- ما حاصل از شراکت در جرم و گناه به طور مساوی تقسیم می‌شود.<sup>۲</sup> «شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ»

۲- افراد اگر ارزش چیزی را ندانند، آن را به ارزان تر از درهم می‌فروشند.<sup>۳</sup> «بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»

### ب) مرغوبیت کالا

۱- برده داری و خرید و فروش انسان رواج داشته است.<sup>۴</sup> «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً»

۲- خریدار ارزش یوسف علیه السلام را خوب فهمیده بود که سفارس او را به همسرش کرد.<sup>۵</sup> «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ»

---

۱. «قيل: عنى بالأسماء المسميات، أى ما تعبدون إلا أصناما ليس لها من الإلهية شى إلا الاسم، لأنها جمادات. و- قال: ما تَعْبُدُونَ سميتموها آلهة من عند أنفسكم. «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» ذلك فى كتاب. قال سعيد بن جبیر: لما دخل يوسف السجن استمال الناس بحسن حديثه و فضله و نبهله، و كان يسلى حزينهم، و يعود مريضهم، و يسال لفقيرهم، و يندبه م إلى الخير، فأجبه الفتیان و لزمه، و أحبه صاحب السجن و القيم عليه.» الجامع لأحكام القرآن، پیشین، ص ۱۸۸.

۲. «فى مجمع البيان و كانت الدراهم عشرين درهما و هو المروى عن على ابن الحسين عليه السلام، قال: و كانوا عشرة اقتسموها درهمين درهمين.» تفسير نورالتقلين، پیشین، ص ۴۱۷

۳. «فى كتاب علل الشرائع باسناده الى محمد بن يعقوب عن على بن محمد باسناده رفعه قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام لبعض اليهود- و قد سأله عن مسائل و انما سمى الدرهم درهما لأنه دراهم من جمعه و لم ينفقه فى طاعة الله أورثه النار.» همان، ص ۴۲۰.

۴. « قال على بن إبراهيم عن أبى جعفر عليه السلام فنزلت سيارة من أهل مصر، فبعثوا رجلا ليستقى لهم الماء من الجب - فلما أدلى الدلو على يوسف تشبث بالدلو فجروه فنظروا إلى غلام من أحسن الناس وجهًا- فعدوا إلى صاحبه م - فقالوا يا بشرى هذا غلام فنخرجه و نبيعه و نجعله بضاعه لنا.» تفسير القمى، پیشین، ص ۳۴۰.

۵. «عن ابن عباس: يعنى قوله: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ» قال: و كان اسم الذى اشتراه قطفير و عن السدى، قال: فانطلقوا به إلى مصر فاشتراه العزيز ملك مصر، فانطلق به إلى بيته.» تفسير القرآن العظيم (ابن أبى حاتم)، پیشین.

## جمع بندی فصل

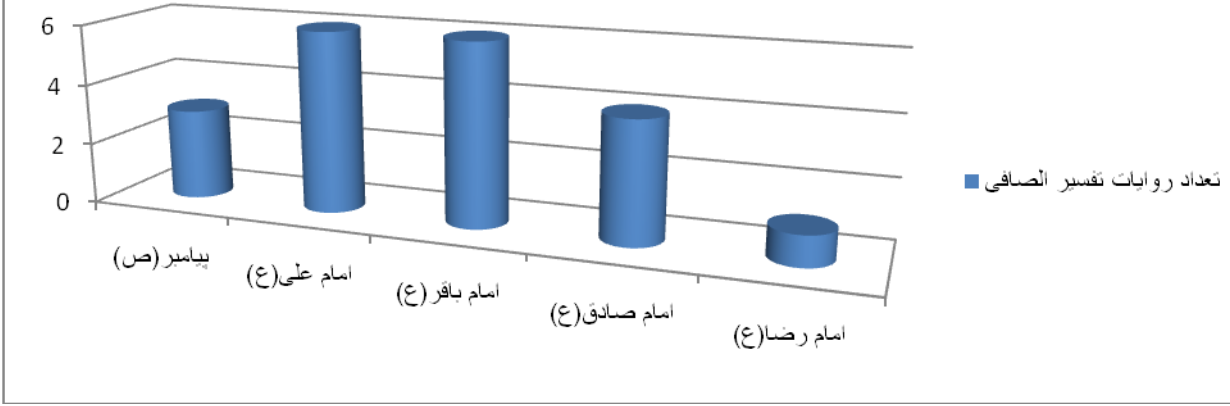
این فصل به جمع آوری آموزه‌های هدایتی آیات و روایات مرتبط به آن‌ها اختصاص یافته است؛ آموزه‌های اعتقادی با ۶۵ آموزه در مباحث: توحید، یگانگی خدا، نفی شرک توحیدی، توسل به خداوند، الله حاکم بر دل‌ها و سجده‌ی سپاسگزاری از خدا، نبوت، قرآن شناسی، وحی الهی، اعجاز الهی بر حقانیت اولیا، خنثی نمودن کید دشمن، علم و حکمت اولیای الهی، اعتقاد به معاد در ادیان الهی، امامت و رهبری و شریعت که بیشترین فراوانی مربوط به توحید و نبوت است. و آموزه‌های تربیتی و اخلاقی ۸۰ آموزه می‌باشد و شامل: اخلاص و احسان دو صفت مردان خدا، عدم اعتماد، والاترین اندرزاها، حسد و پیامدهای آن، مشورت خصمانه، اجرای نقشه‌ی شوم از قبل طراحی شده، عاقبت پیروی از هوای نفس، ارزشگذاری به چه قیمت! قدر زر زرگر شناسد.. (احترام متقابل)، لغزش شرم آور، علم الهی، سرکوب هوای نفس و اعتراف به گناه؛ آموزه‌های اجتماعی با ۲۹ آموزه در موضوعات: حیل‌های شیطانی در جامعه، مانور قدرت علمی برای تأثیر گذاری بیشتر، امر به معروف و نهی از منکر، رسیدگی به امور حقوقی در جامعه، وجود مسائل ضد اخلاقی جامعه، مشکلات بیمارهای روحی روانی در جامعه و طرح مسائل فقهی در جامعه؛ آموزه‌های سیاسی با ۱۹ آموزه تحت عناوین: دفع ضرر احتمالی، جلوگیری از رسوایی، توطئه برای اجرای اهداف، بر ملا شدن توطئه‌ها و اهداف سیاستمداران فاسد.

در فصل آموزه‌ها بعضاً از روایاتی که از موضوع بحث سوره یوسف خارج بودند برای شرح بیشتر آموزه‌های ارزشمند موجود در روایات معصومین علیهم‌السلام بهره بردیم، چرا که به گونه‌ای بسیار زیبا آموزه‌های مورد بحث ما را بیان می‌نمودند؛ بعلاوه از برخی روایات نقل شده از راویان اهل تسنن که باموضوع آموزه سنخیت داشته و هیچ‌گونه مشکلی در آن‌ها مشاهده نگردید نیز بهره بردیم. از مجموع آموزه‌های هدایتی ذیل آیات ۱-۴۲ سوره‌ی یوسف، بیشترین فراوانی مربوط به آموزه‌های اخلاقی و تربیتی با ۸۰ آموزه است و در درجه‌ی دوم آموزه‌های اعتقادی با ۶۵ آموزه و سپس آموزه‌های اجتماعی با ۲۹ آموزه و آموزه‌های سیاسی با ۱۹ آموزه، آموزه‌های اقتصادی نیز با پنج آموزه، کمترین درصد را به خود اختصاص داده است.

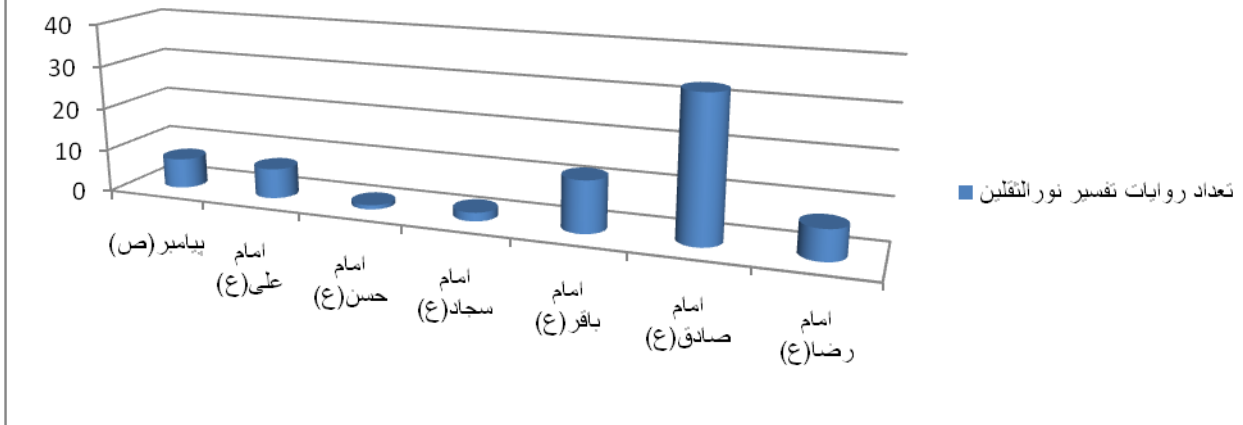
## نمودارها

چند نمودار از منابع مورد استفاده در تفسیر آیات ۱-۴۲ سوره مبارکه یوسف

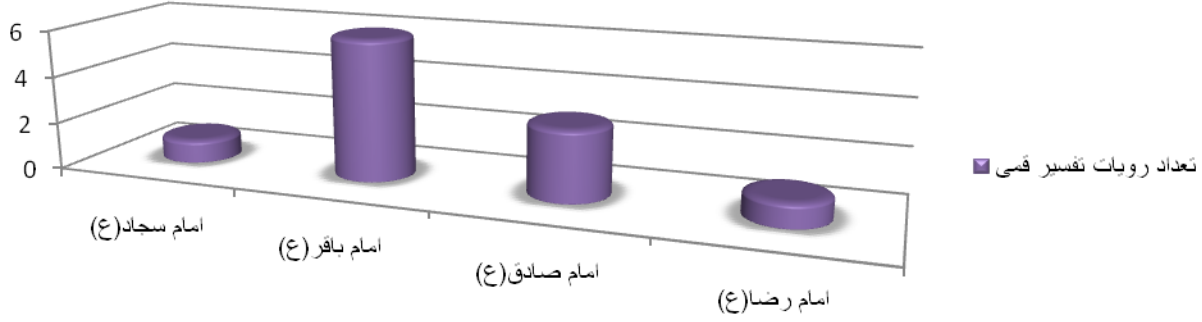
## تفسير الصافي



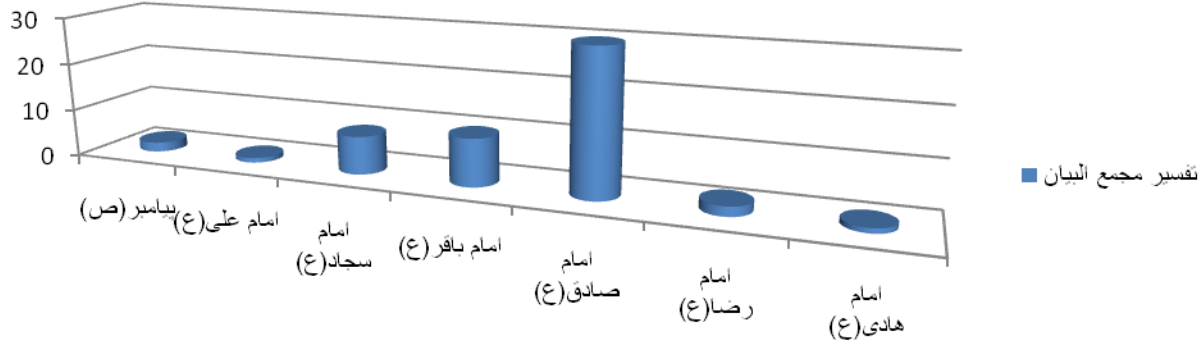
## تفسير نور الثقلين



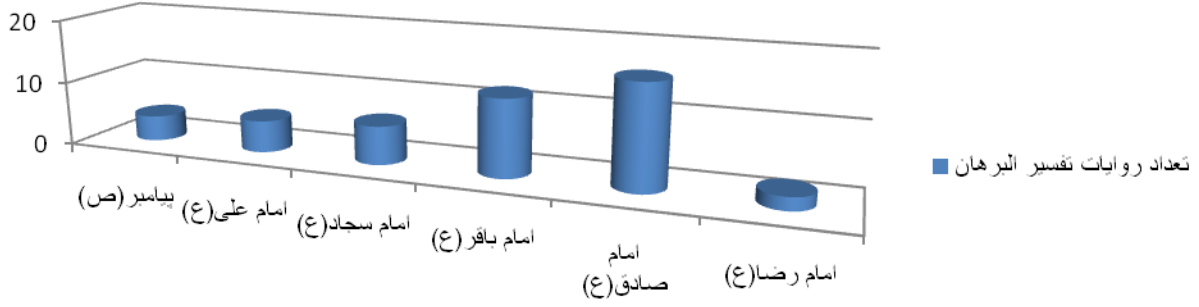
## تفسير قمى



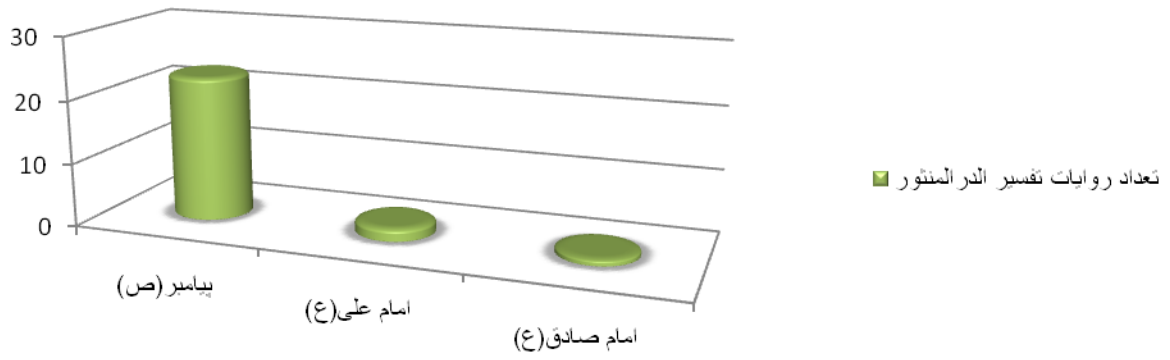
## تفسير مجمع البيان



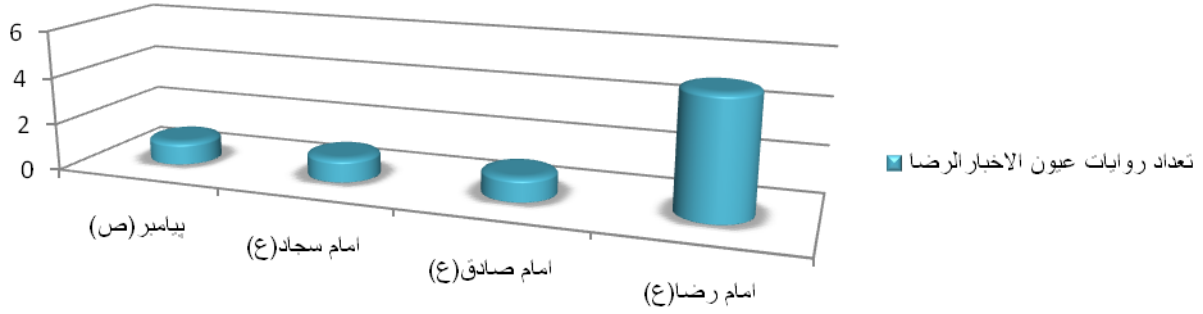
## تفسير البرهان



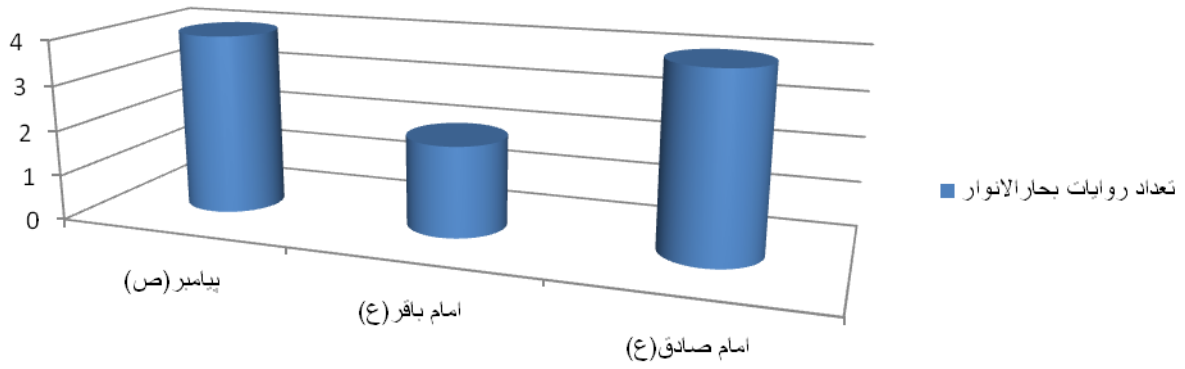
## تفسير الدر المنثور



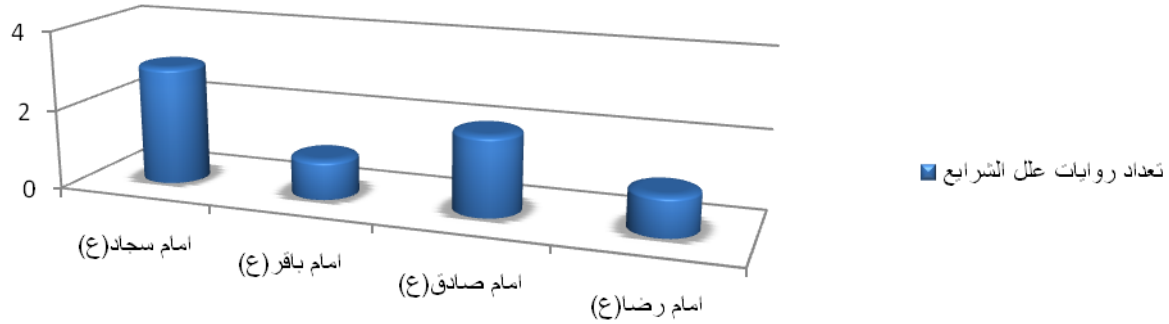
### عيون الاخبار الرضا



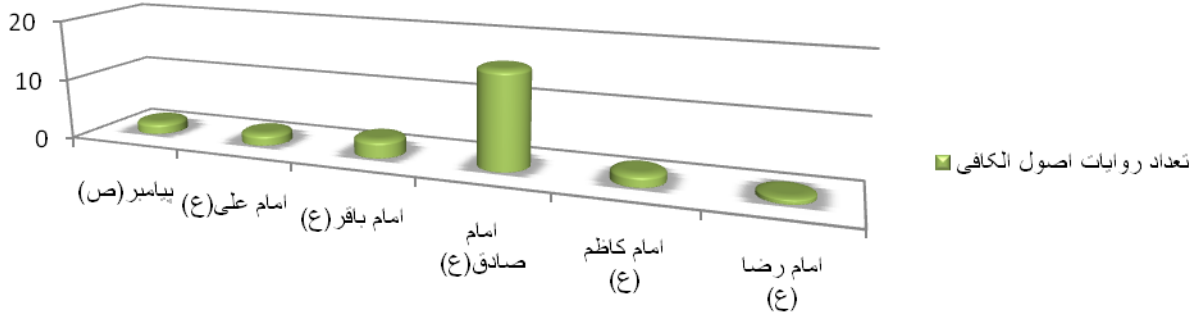
### بحار الانوار



### علل الشرايع



### اصول الكافی



لازم به ذکر است، تعداد روایاتی که در تفسیر فرات کوفی ذیل آیات ۱-۴۲ در حد رسم نمودار نبودند.



## نتایج تحقیق

با بررسی آیات ۱-۴۴ سوره یوسف و روایات نقل شده ذیل این آیات دستاوردهای مختلفی حاصل شد، که مهمترین آن‌ها را به اختصار یادآور می‌شویم:

الف) یافته‌های که از فصل دوم استنباط گردیده است شامل موارد ذیل می‌باشند:

۱- تعبیر خواب یوسف توسط حضرت یعقوب علیه السلام که خبر از آینده‌ی واضح و شفاف داشت. علم تعبیر خواب را خداوند متعال به آن حضرت عنایت نمود.

۲- مبارزه بانفس سرکش، با وجود همه‌ی امکانات و وسائل گناه که در کاخ فراهم بود. فقط به عشق انجام فرامین الهی.

۳- به زندان رفتن و به اجرا گزاردن مانورهای عبادی و اخلاق حسنه تا به این وسیله وجود درونی خود را ابتدا سیراب کند و از انعکاس آن دیگر زندانیان را وادارد تا از دین و آیین او پرسش کنند.

۴- اعمال و رفتارهای یوسف در زندان موجب شد زندانیان زیادی را به توحید و یکتا پرستی دعوت کند و در حقیقت مصداق بارز ﴿کونوا دعاة للناس بغير ألسنتکم﴾<sup>۱</sup> مردم را به سوی دین و حقیقت و ایمان و تقوی و روحانیت با اعمال و رفتار خودتان دعوت کنید نه با گفتار و زبان خالی. آری چنین مرد مؤمن کاملی چون درخت بارداریست که میوه‌های بسیار جالب و شیرین و خوشمزه و لطیف و معطر و به شتی دارد که مردم از دیدن آن لذت برده، و هیچ کسی از استفاده از آن‌ها سیر نمی‌شود.

۵- علم تعبیر خواب را خداوند متعال به آن حضرت به عنوان یکی از بهترین معجزه‌هایی که در آن عصر و زمان به آن معتقد بودند در جهت اثبات وحدانیت خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

۶- تبرئه حضرت یوسف علیه السلام در ماجرای همسر عزیز مصر و صبر آن حضرت در اثبات بی‌گناهی خود.

---

۱. مصطفوی، مصباح الشریعة، ص ۳۷۰

۷- درخواست مقام خزانه داری کشور مصر، با توجه به آیات و روایات و مدیریت صحیح امور برای ذخیره و توزیع مواد غذایی در سال های فراوانی و قحطی و جلب اعتماد و همکاری مردم برای حفظ جان آن‌ها در سال های سخت خشک‌سالی تا موجب کشتار و غارت اموال یکدیگر نشوند. حضرت یوسف در امر مدیریت امور اقتصادی به حدی حساب شده عمل نمودند که علاوه بر مردم کشور مصر به سایر بلاد نیز خدمت رسانی نمودند و برادران آن حضرت نیز به همین دلیل به مصر سفر نمودند.

۸- مسئولین مملکتی مدیریت صحیح حضرت یوسف را می‌توانند مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و در مواقع ضروری از آن استفاده کنند.

## پیشنهادها

۱- انجام تحقیقاتی توسط خیرگان در علم حدیث، پیرامون آسیب‌شناسی روایات معصومین علیهم‌السلام خاصه روایاتی که در این کلان پروژه بیان گردیده‌است.

۲- انجام کاری پژوهشی پیرامون رفع اتهام‌های ناروایی که به انبیاء الهی از قول معصوم علیهم‌السلام نسبت به این انسان‌های پاک در برخی روایات وارد شده‌است.

۳- تدوین جزوات و یا کتب به تفکیک نام هریک از پیامبران، با استفاده از روایاتی که از نظر علم حدیث کاملاً رفع ابهام و بدون هیچ تهمتی به این بندگان برگزیده‌ی الهی بنماید به صورت آموزشی در مجامع علمی تدریس شود که از این کلان پروژه در حجمی بسیار وسیع و گسترده، در این زمینه بهره می‌توان برد.

۴- بهترین روش که همه‌ی اقشار جامعه از آن استقبال می‌کنند سیره اهل بیت علیهم‌السلام در تمامی لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی که به آن عشق می‌ورزند و حاضرند برای آن ساعت‌ها وقت و مال صرف کنند همین روش است که باید به طور همگانی جهت اصلاح کلیه‌ی جوامع از آن بهره‌ی کافی را برده و این کلان پروژه کلید حل این معما می‌باشد.

۵- تربیت دانش‌پژوهانی که باعشق و علاقه‌ی غیر قابل وصفی در زمینه‌ی علم حدیث که به صورت موضوعی احادیث آسیب‌شناسی شده را در کنار آیات قرآن در مدارس، به عنوان یکی از برنامه‌های درسی آموزش و پرورش کنجانده شود.

عـ متأسفانه چندین سال از عمر انقلاب اسلامی ما می‌گذرد و به‌جای الگو پذیری از دست آوردهای غنی اسلام و قرآن که در همه‌ی زمینه‌ها به‌طور قاطع آماده‌ی پاسخگویی است استفاده‌ی چندانی از احادیث در کنار قرآن نشده- است و باکمال تأسف بجای سنت معصومین علیهم‌السلام الگوهای کاذب و منحرف کننده، جایگزین شده و جامعه‌ی اسلامی را به سوی تباهی و فنای ارزش‌های اسلامی می‌برد و این کلان پروه بهترین راه علاج و درمان این معضل است به شرطی که در تمامی لایه‌های جامعه گسترش یابد.

## فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ ش.
- قرآن کریم، ترجمه انصاریان، حسین، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ش، چاپ اول.
- علی بن حسین، صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۲، دفتر نشر الیهادی، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مصصح صالح صبحی، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول، ۱ جلد.

### منابع فارسی

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ترجمه هدایت الله مسترحمی، تهران، کتاب فروشی مصطفوی، ۱۳۶۶، چاپ ششم، ۱ جلد.
۲. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، آیین بندگی و نیایش (ترجمه عدة الداعی)، ترجمه حسین غفاری ساروی، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵، چاپ اول، ۱ جلد.
۳. امام ششم منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه مصطفوی، تهران، انجمن اسلامی - حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۴. \_\_\_\_\_، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، بی جا، نشر پیام حق، بی تا، ۱ جلد.
۵. امین اصفهانی، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۶. بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، تهران - قم، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶، چاپ دوم.
۷. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش، چاپ سیزدهم.
۸. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ/بجدی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم، ۱ جلد.
۹. بلاغی، سید عبدالحجّت، حجة التفاسیر و بلاغ/الاکسیر، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶ ق.
۱۰. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول)، تهران، انتشارات دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش، چاپ چهارم، ۱ جلد.
۱۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی)، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم، ۱ جلد.

۱۲. جزائری، نعمت‌الله بن عبدالله، *داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم (ترجمه قصص الأنبياء جزائری)*، تهران، انتشارات هاد، ۱۳۸۰ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۳. حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد، *تفسیر اثناعشری*، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش، چاپ اول.
۱۴. حسینی همدانی، سید محمدحسین، *انوار درخشان*، تحقیق محمدباقر به بودی، تهران، انتشارات کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
۱۵. حسینی همدانی نجفی، محمد، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۶۳ش، چاپ اول، ۶ جلد.
۱۶. حکیمی، محمد رضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی، *الحیة*، ترجمه أحمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش، چاپ اول، ۶ جلد.
۱۷. خانی، رضا، و ریاضی، حشمت‌الله، *ترجمه‌ی بیان السعادة*، انتشارات دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۷۲ش.
۱۸. خسروانی، میرزا علی رضا، *تفسیر خسروی*، تصحیح محمدباقر به بودی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ق، چاپ اول.
۱۹. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، *شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم*، تصحیح جلال الدین - حسینی.
۲۰. ارموی محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش، چاپ چهارم، ۷ جلد.
۲۱. رجبی، محمود، *روش تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ش، چاپ چهارم.
۲۲. رضایی اصفهانی، محمد علی، *تفسیر مهر*، قم، انتشارات پژوهش‌های قرآن و علوم اسلامی، ۴۴ جلد.
۲۳. شاکر، محمد کاظم، *روش‌های تأویل قرآن*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۴. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش، چاپ اول.
۲۵. شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم، نشر مشهور، ۱ جلد.
۲۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *شرح مصباح الشریعة*، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، تهران، پیام حق، ۱۳۷۷ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۲۷. \_\_\_\_\_، *مُسکَن الفؤاد*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ش، چاپ سوم، ۱ جلد.
۲۸. طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش، چاپ دوم.

۲۹. عبدالمحمدی، حسین، *پیام‌هایی از قرآن*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
۳۰. علیرضایی اصفهانی، محمد، *منطق تفسیر قرآن (۱)*، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ ش.
۳۱. عمید، حسن، *فرهنگ عمید*، تهران، انتشارات امیر کبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۳۲. عمیدزنجانی، عباس علی، *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۳۳. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضه‌الواعظین*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۳۴. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش، چاپ یازدهم.
۳۵. قریشی، سید علی اکبر، *تفسیر احسن‌الحديث*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم.
۳۶. \_\_\_\_\_، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۳۷. کاشانی، ملا فتح‌الله، *تفسیر منهج‌الصادقین فی‌الزام‌المخالفین*، ترجمه‌ی حسن مصطفوی، تهران، کتاب‌فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الروضة من الکافی یا گلستان آل محمد*، ترجمه‌ی محمد باقر کمره‌ای، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۸۲ ق، چاپ اول، ۲ جلد.
۳۹. \_\_\_\_\_، *الروضة من الکافی*، ترجمه‌ی هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیة اسلامیة تهران، ۱۳۶۴ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۴۰. \_\_\_\_\_، *اصول کافی*، ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیة اسلامیة تهران، ۱۳۶۹ ش، چاپ اول، ۴ جلد.
۴۱. مترجمان، *تفسیر هدایت*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
۴۲. \_\_\_\_\_، *ترجمه تفسیر جوامع‌الجامع*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *زندگانی حضرت زهرا (ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار)*، ترجمه محمد روحانی علی‌آبادی، تهران، انتشارات مه‌ام، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۴۴. \_\_\_\_\_، *آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار جلد ۵۴)*، ترجمه‌ی محمد باقر کمره‌ای، تهران، نشر اسلامیة، بی‌تا، ۱۰ جلد.

۴۵. محمدی‌ری شهری، محمد، دانشنامه قرآن وحدیث، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۰ ش، چاپ اول.
۴۶. \_\_\_\_\_، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰ ش.
۴۷. مسعودی، عبدالهادی، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ ش.
۴۸. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
۴۹. مفضل بن عمر، توحید مفضل، ترجمه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول، ۱ جلد.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.
۵۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه‌ی المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ پنجم.
۵۲. ناصح، علی احمد، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، مؤسسه‌ی بوستان کتاب، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه‌ی قم، ۱۳۸۷ ش.

۵۳. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات علمیه‌ی اسلامی، ۱۳۹۸ ق، چاپ اول.

۵۴. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر، مترجم محمد رضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش، چاپ اول، ۱ جلد.

#### منابع عربی

۵۵. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، به کوشش محمد حسین العرب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۵۶. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم، دارسیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق، چاپ اول.

۵۷. ابن ابی حاتم، محمد بن عبدالرحمن، تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق، چاپ

سوم.

۵۸. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، قم، مكتبة آية‌الله‌المرعشي‌النجفی، ۱۴۰۴ق، چاپ اول، ۱۰جلد.

۵۹. ابن‌ابی‌زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة (للنعمانی)، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق، چاپ اول، ۱جلد.

۶۰. ابن‌اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب‌الحديث والأثر، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش، چاپ چهارم، ۵جلد.

۶۱. ابن‌ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات)، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه - مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم، ۳جلد.

۶۲. ابن‌بابویه، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ترجمه منصور پهلوان، دار‌الحديث قم، ۱۳۸۰، چاپ اول، ۲جلد.

۶۳. ———، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ق، چاپ دوم.

۶۴. ———، علل‌الشرائع، قم، کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ش، چاپ اول، ۲جلد.

۶۵. ———، عیون‌أخبار‌الرضا علیه‌السلام، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲، چاپ اول، ۲جلد.

۶۶. ———، عیون‌أخبار‌الرضا علیه‌السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق، چاپ اول، ۲جلد.

۶۷. ———، معانی‌الأخبار، مصحح علی‌اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق، چاپ اول، یک جلد.

۶۸. ———، من‌لا‌یحضره‌الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق، چاپ دوم، ۴جلد.

۶۹. ———، الأمالی (للسدوق)، تهران، نشر کتابچی، ۱۳۷۶ش، چاپ ششم، ۱جلد.

۷۰. ابن‌بابویه قمی، محمد بن علی بن‌الحسین بن موسی (شیخ صدوق)، الخصال، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش، چاپ اول، ۲جلد.

۷۱. ———، إعتقادات‌الإمامیه، قم، کنگره‌شیخ‌مفید، ۱۴۱۴ق، چاپ دوم، ۱جلد.



٧٢. \_\_\_\_\_، *ثواب الأعمال وعقاب الأعمال*، قم، نشر دارالرضى، ١٤٠٦ق، چاپ اول، ١ جلد.
٧٣. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، *زاد المسير فى علم التفسير*، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٢٢ق، چاپ اول.
٧٤. ابن حيون، نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار*، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ٣ جلد.
٧٥. ابن طاووس، على بن موسى، *الطرائف*، ترجمه داود الهامى، قم، نشر نوید اسلام، ١٣٧٤ش، چاپ دوم، ١ جلد.
٧٦. \_\_\_\_\_، *فلاح السائل ونجاح المسائل*، قم، بوستان كتاب، ١٤٠٦ق، چاپ اول، ١ جلد.
٧٧. \_\_\_\_\_، *سعد السعود للنفس منضود*، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ١ جلد.
٧٨. \_\_\_\_\_، *الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثه)*، قم، دفتر تبليغات اسلامه، ١٣٧٦ش، چاپ اول، ٣ جلد.
٧٩. ابن شعبه حرانى، حسن بن على، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ق، چاپ دوم، ١ جلد.
٨٠. ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، *مناقب آل ابى طالب (لابن شهر آشوب)*، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
٨١. \_\_\_\_\_، *متشابه القرآن ومختلفه (لابن شهر آشوب)*، قم، نشر دار بيدار، ١٣٦٩ق، چاپ اول.
٨٢. ابن عطيه اندلسى، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز*، تحقيق عبدالسلام عبدالشافى محمد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٢ق، چاپ اول.
٨٣. ابن فارس الرازى، أحمد، *المعجم مقاييس اللغة*، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق، چاپ اول، ٦ جلد.
٨٤. \_\_\_\_\_، *معجم المقاييس اللغة*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مصر، شركة مكتبة مصطفى البابى وأولاده.
٨٥. ابن كثير، اسماعيل، *البدایة والنهایة*، تحقيق على نجيب عطوى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ق.
٨٦. \_\_\_\_\_، *تفسير القرآن العظيم*، بيروت، بی نا، ١٤٠٢ق.
٨٧. ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، ١٤١٤هـ، چاپ سوم، ١٥ جلد.
٨٨. ابن نماحلى، جعفر بن محمد، *درسوگ امير آزادى (ترجمه مشير الأخران)*، قم، انتشارات حاذق، ١٣٨٠ش، چاپ اول، ١ جلد.
٨٩. ابن همام اسكاف، محمد بن همام بن سهيل، *التمحيص*، قم، تحقيق مدرسه امام مهدي عليه السلام، ١٤٠٤ق، چاپ اول.

۹۰. أبو الفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق یاحقی، محمدجعفر و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۹۱. ابو عبیده معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ ق.
۹۲. آزدی، عبدالله بن محمد، *کتاب الماء*، تصحیح محمد مهدی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول، ۳ جلد.
۹۳. امام هشتم منسوب به علی بن موسی علیه السلام، *الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا*، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۹۴. \_\_\_\_\_، *طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)*، مصحح محمد مهدی نجف، قم، دار الخيام، ۱۴۰۲ ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۹۵. \_\_\_\_\_، *صحیفة الإمام الرضا علیه السلام*، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۹۶. امام عسکری علیه السلام، أبو محمد حسن بن علی، *التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام*، قم، نشر مدرسه امام-مهدی، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۹۷. انیس، ابراهیم، و دیگران، *المعجم الوسیط*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۹۸. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۹۹. بلخی، مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ ق، چاپ اول.
۱۰۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق، چاپ اول.
۱۰۱. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، *الکشف والبیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۰۲. جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن (جصاص)*، محقق محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۰۳. جوهری، اسماعیل، الصحاح، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۵۶ م.

١٠٤. حافظ برسى، رجب بن محمد، أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، بيروت، ناشر أعلمى، ١٤٢٢ق، چاپ اول، ١ جلد.
١٠٥. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ٣٠ جلد.
١٠٦. ———، الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا عليه السلام، ١٤١٨ق، چاپ اول، ٣ جلد.
١٠٧. حسانى، عبيدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق محمد باقر محمودى، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ١٤١١ق، چاپ اول.
١٠٨. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل آیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، تصحيح حسين ولى، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٩ق، چاپ اول، ١ جلد.
١٠٩. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ق، چاپ اول، ٢٠ جلد.
١١٠. حسینی موسوی، محمد بن أبی طالب، تسلية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين)، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، ١٤١٨ق، چاپ اول، ٢ جلد.
١١١. خراسانى، علم الهدى، نهج الخطابة، سخنان پیامبر و امیر المؤمنین، بی جا، کتابخانه ی صدر، بی تا، ٢ جلد.
١١٢. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بيروت، البلاغ، ١٤١٩ق، ١ جلد.
١١٣. دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٢٢ق.
١١٤. دروزه، محمد عزت، التفسیر الحديث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ١٣٨٣ق.
١١٥. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم، الشریف الرضی، ١٤١٢ق، چاپ اول، ٢ جلد.
١١٦. ———، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب أبی الأئمة الأطهار، تصحيح إسماعیل ضیغم، قم، نشر دلیل ما، ١٤٢٧ق، چاپ اول، ١ جلد.
١١٧. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق عدنان داوودی، بيروت، دار الشامية، ١٤١٦ق.
١١٨. زمخشری، محمود بن عمر، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دار الکتب العربی، ١٤٠٧ق، چاپ سوم.

۱۱۹. ———، أساس البلاغة، بيروت، دارصادر، ۱۹۷۹م، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۲۰. سلمی سمرقندی، ابونصر محمد بن مسعود بن عیاش، (معروف به عیاشی)، کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، تصحیح ۱۲۱. سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰هـ ۲ جلد.
۱۲۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۲۳. شبر، عبدالله، طب الأئمة (للشبر)، بیروت، دار الإرشاد، ۱۴۲۸ق، چاپ سوم، ۱ جلد.
۱۲۴. ———، الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، کویت، مكتبة الألفین، ۱۴۰۷ق، چاپ اول.
۱۲۵. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه، بی تا، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۲۶. شیبانی، محمد بن حسن، کتاب الجیم، قاهره، الهيئة العامة لشئون المطابع الاميرية، ۱۹۷۵م، چاپ اول، ۳ جلد.
۱۲۷. ———، نهج البیان عن كشف معانی القرآن، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۲۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی، منیة المرید، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۹ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۲۹. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، تحقیق آل یاسین، محمد حسن، بیروت، نشر عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ۱۱ جلد.
۱۳۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الکافی (صدرا)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش، چاپ اول، ۴ جلد.
۱۳۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم، ۱ جلد.
۱۳۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.
۱۳۳. طبرسی، أحمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق، ۲ جلد.
۱۳۴. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق، چاپ دوم، ۱ جلد.
۱۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بامقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، چاپ سوم.

۱۳۶. \_\_\_\_\_ تفسیر جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ق، چاپ اول.
۱۳۷. \_\_\_\_\_ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط- الحدیثة)، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۰ق، چاپ سوم، ۱جلد.
۱۳۸. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق، چاپ اول.
۱۳۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تصحیح أحمد حسینی آشکوری، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش، چاپ سوم، ۶جلد.
۱۴۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بامقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴۱. \_\_\_\_\_، الأمالی (للطوسی)، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ۱جلد.
۱۴۲. \_\_\_\_\_، تهذیب الأحکام، تحقیق حسن الموسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم، ۱۰جلد.
۱۴۳. \_\_\_\_\_، مصباح المتهدد وسلاح المتعبد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق، چاپ اول، ۱جلد.
۱۴۴. عجاج الخطیب، المختصر الوجیز فی علوم الحدیث، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۱م.
۱۴۵. عده ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط- دار الشیستری)، قم، دار الشیستری للمطبوعات، ۱۳۶۳ش، چاپ اول، ۱جلد.
۱۴۶. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ۵جلد.
۱۴۷. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، بیروت، دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۰ق، چاپ اول، ۱جلد.
۱۴۸. عطاردی، عزیزا...، مسند الإمام الرضا علیه السلام، مشهد، آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ق، چاپ اول، ۲جلد.
۱۴۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق، چاپ اول، ۲جلد.
۱۵۰. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۰۹ق، چاپ دوم، ۹جلد.
۱۵۱. فضل ا...، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹هـ

۱۵۲. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین آعلمی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق، چاپ دوم، ۵جلد.
۱۵۳. ——— الوافی، اصفهان، کتابخانه‌ی امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق، چاپ اول، ۲۶جلد.
۱۵۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش، چاپ اول.
۱۵۵. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، قم، کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق، چاپ دوم، ۲جلد.
۱۵۶. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش، چاپ اول، ۱۴جلد.
۱۵۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، مؤسسه‌ی دارالکتاب، ۱۴۰۴هـ چاپ سوم.
۱۵۸. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه‌ی دارالهجرة، ۱۴۱۴ق، ط الثانية، چاپ دوم، ۲جلد.
۱۵۹. کاشانی، ملافتح الله، زیدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق، چاپ اول.
۱۶۰. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الأستریادی)، قم، مؤسسه‌ی آل البيت، ۱۳۶۳ش، چاپ اول، ۲جلد.
۱۶۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط-الإسلامیة)، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم، ۸جلد.
۱۶۲. ——— الکافی (ط-دارالحديث)، قم، نشر دارالحديث، ۱۴۲۹ق، چاپ اول، ۱۵جلد.
۱۶۳. کراچکی، محمد بن علی، گنجینه معارف شیعه/امامیه/ ترجمه کتاب کنز الفوائد والتعجب، مترجم محمد باقر کمره‌ای، تهران، چاپخانه فردوسی، چاپ اول، ۲جلد.
۱۶۴. ——— التعجب من أغلاط العامة فی مسألة الإمامة، قم، دارالغدير، ۱۴۲۱ق، چاپ اول، ۱جلد.
۱۶۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۶۶. کوفی، محمد، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع أحياء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.

۱۶۷. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الكافي - الأصول و الروضة (للمؤلف صالح المازندرانی)، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ ق، چاپ اول، ۱۲ جلد.
۱۶۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم، ۱۱۱ جلد.
۱۶۹. ———، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم، ۲۶ جلد.
۱۷۰. محدث إربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تبریز، نشر بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق، چاپ اول، ۲ جلد.
۱۷۱. مدنی شیرازی، علی خان بن أحمد، الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد، مؤسسهی آل البيت عليه السلام، ۱۳۸۴ ش، چاپ اول، ۹ جلد.
۱۷۲. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول، ۱۴ جلد.
۱۷۳. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، چاپ خانهی مهر، ۱۳۹۸ ق.
۱۷۴. مغینه، محمد جواد، تفسیر کاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ ق.
۱۷۵. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول، ۱ جلد.
۱۷۶. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، قم، مؤسسهی آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول، ۲۸ جلد.